

کلمات منجی توحیدی از زندان ولی فقیه

درس ها و اطلاع رسانی های دینی و افشاگری های سیاسی

آیت الله سید حسین کاظمینی بروجردی از بازداشتگاه اوین

هراس و خشم حکومت از انتشار این کتاب

در اهمیت محتویات اعتقادی و دینی این کتاب ارزشمند و تحولات بزرگی که می‌تواند به دنبال آورد همین بس که چندین ماه قبل از انتشار عمومی آن هراس رژیم ولایت فقیه را برانگیخت تا جایی که مسئولین دادگاه ویژه ولی فقیه رفتارهای تهدید آمیزی از خود نشان دادند؛ دو مورد از آنها به شرح زیر است:

الف) در خبری که در وبسایت حقوق بشری سوئدیند در اروپا منتشر شده آمده است: "دادستان ویژه روحانیت در حالی که کتاب جدید کاظمینی بروجردی را همراه خود به سلول آورده بود، اظهار داشت: «اعتقادات و نظرات ایشان بدعت در اسلام و به ویژه مخالف تفسیر و نظرات رهبری نظام است و برای بروجردی و همه کسانی که اقدام به انتشار این کتاب کنند، حکم ارتداد و اعدام صادر می‌شود»... خانواده و هواداران این رهبر مذهبی مدام تهدید می‌شوند و توسط نهادهای امنیتی تحت نظر قرار دارند. آنها به سازمان اطلاعات ویژه روحانیت موسوم به دادگاه ویژه واقع در زعفرانیه تهران احضار و بدون حضور وکیل مدافع، مورد بازجویی قرار می‌گیرند " (ششم مهر - ۱۳۹۳، <http://www.iranhrc.org/>، وبسایت سوئدیند)

ب) در وبسایت شبکه خبری هافینگتن پست در آمریکا آمده است: "کتاب جدید آقای بروجردی که دیدگاه‌های مذهبی وی را بیان می‌کند، موجب خشم شدید حکومت بر علیه ایشان شده است. جمهوری اسلامی از گذشته تاکنون چنین نظراتی را «بدعت در دین» دانسته و مجازات آن را مرگ تعیین کرده است... محمد موحدی دادستان ویژه روحانیت ایران، آقای بروجردی را در سلول وی در زندان اوین ملاقات کرده و تهدید کرده بود که وی و هر کسی را که در انتشار این کتاب نقش داشته است، از بین خواهد برد. او این کتاب را به طور خاص ارتداد و در «مخالفت با حاکمیت دینی» خوانده بود. هنگامی که آقای بروجردی در دفاع از خود و کتابش پیشنهاد مناظره علمی داد، وی گفته بود «ما مناظره نمی‌کنیم، ما محاکمه و اعدام می‌کنیم (نهم اکتبر 2014، ترجمه از بام آزادی، www.huffingtonpost.com)

بدینوسیله از تمامی هموطنان عزیز که این کتاب را ملاحظه می‌کنند درخواست می‌گردد که مطالعه آنرا به دیگران نیز توصیه نمایند؛ از عموم ملت عزیز تقاضا می‌شود در انتشار و توزیع این اثر تاریخ ساز به هر شکلی که برایشان مقدور است مشارکت فرمایند.

معرفی اثر

کتاب حاضر که در هشت بخش جداگانه تنظیم شده است، شامل جدیدترین درس ها و تعالیم آیت الله سید حسین کاظمینی بروجردی از زندان اوین می باشد؛ در این مکتوبات از یک سو با تکیه بر منابع فقه اسلامی، ماهیت غیر الهی و ضد انسانی ولایت فقیه و دین سیاسی افشا گردیده و از سوی دیگر پیرامون قرآنتی از معارف الهی و توحیدی اطلاع رسانی شده که خداپرستی بدون هر نوع وابستگی را ترسیم می نماید؛ به گونه ای که با ارزش های مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق ها و کنوانسیون های بین المللی انطباق کامل دارد. در خلال مباحث این اثر، موازین سخت گیرانه و همچنین مجازات های بی رحمانه ای چون زندان، شلاق، قطع اعضای بدن، اعدام و سنگسار منسوخ اعلام شده و همزمان نزاع ها و جنگ های توسعه طلبانه ای که به نام اسلام و دیگر ادیان در دنیا و به ویژه در خاور میانه جریان دارد، محکوم گردیده است. در سراسر این اثر تاریخ ساز، با ارائه دلایل نقلی و عقلی و عینی، هر نوع انحصارگرایی ایدئولوژیکی مطرود شناخته شده و اثبات گردیده که آزادی و دموکراسی و صلح، حقوق الهی و فطری همه انسان ها و جوامع بشری هستند که امروزه ساکنین بسیاری از ممالک از آنها محروم می باشند.

- **در بخش اول**، با ارائه دلایل فنی و تخصصی، اثبات شده که در استناد کردن به منابع مکتوب فقهی یعنی "قرآن" و "سنت"، سه چالش بزرگ وجود دارد: "ذو وجوه و ظنی الدلاله" بودن آیات قرآن و "ظنی الصدور" و "ناقص" بودن روایات و احادیث؛ این ادله مستند، ادعاهای فقها و روحانیون سیاسی مبنی بر حقانیت مطلق نظرات خویش را مردود می کند؛ در این بخش همچنین راهکارهای درون دینی برای منسوخ کردن کلیه قوانین تبعیض آمیز و خشونت بار ارائه گردیده است.

- **در بخش دوم**، نورافکنی با انرژی اسناد معتبر دینی روشن شده که زیر پرتوی درخشان آن، مقوله هایی مانند خداپرستی و الهیات و اسلام غیر سیاسی، با مفاهیم جهانی حقوق بشری چون صلح و آزادی و دموکراسی، همسان دیده می شوند.

- **در بخش سوم**، طی نگاهی گذرا به تاریخ گذشته دنیا و وقایع معاصر، ضرورت جدایی دیانت از سیاست بررسی گردیده است.

- **در بخش چهارم**، کلیاتی از زمینه های خطاپذیر بودن ذهن انسان در تشخیص ها و قضاوت های دینی و معنوی واکاوی شده است.

- **در بخش پنجم**، تعارض های داخلی در تعالیم و احکام دینی نقد گردیده و لزوم بازنگری و اصلاح در باورهای رایج مذهبی مورد تاکید قرار گرفته است.

- **در بخش ششم**، از کثرت گرایی دینی پشتیبانی شده و دشمنی و جدال میان پیروان ادیان و مذاهب گوناگون و به ویژه یهود ستیزی نفی گردیده است.

- **در بخش هفتم**، ضمن درج ده ها نکته ظریف، ناهمخوانی دیانت سیاسی و حکومتی با تکامل نفس انسان ها مورد مطالعه قرار گرفته است.

- **در بخش هشتم**، کلیات فعالیت ها و نظرات آیت الله بروجردی بازخوانی شده است.

- **ضمیمه**: شامل اسنادی در توجه جهانی به نظرات و مبارزات آیت الله بروجردی

بخش اول: بررسی منابع فقهی و راهکارهای نسخ قوانین تبعیضی و خشن

مبحث اول: تحلیلی بر سه بحران اساسی "ذو وجوه، ظنی الصدور و نقص" در منابع فقهی

توضیحات مقدماتی

یکی از بزرگترین حربه‌های موجود در دست فقها و قضات سیاسی نظام ولی فقیه، متهم کردن دگراندیشان اعتقادی و سیاسی به محاربه می‌باشد که معمولاً در برابر مخالفت علنی با تئوری ولایت فقیه و ارائه دیدگاه‌هایی متفاوت از اسلام سیاسی آنرا مطرح می‌کنند و اینجانب خود قربانی همین نگرش آنها بوده‌ام. همواره یک پرسش اساسی وجود داشته که آیا اصولاً این امکان وجود دارد کسی متهم به مخالفت با نص صریح قرآن و روایات شود؟ ما اثبات می‌کنیم خیر، در حال حاضر [در زمان نبود نمایندگان رسمی خداوند] با استناد به محتویات دو منبع کتاب آسمانی و سنت برگزیدگان الهی، نه تنها نمی‌توان عقاید و باورهای متعارض را تکفیر نمود و برچسب مرتد یا محارب بر کسی زد، بلکه باید به نظرات دگراندیشان مبنی بر نفی سخت‌گیری و تبعیض و خشونت، ترتیب اثر داده شود.

برای ورود به بحث، این سئوالات ریشه‌ای را عنوان می‌نمایم: آیا آنچه که امروز به عنوان تعالیم و موازین الهی از منابع منقول فقهی یعنی قرآن و به ویژه سنت در دسترس می‌باشد و فقها و قضات به آنها دلالت می‌کنند همان سخنان و تعالیم مد نظر خداوند و نمایندگان رسمی اوست؟ آیا محتویات مجموعه‌ای که به عنوان میراث قرآنی و روایی موجود است، شفاف، سالم و کامل می‌باشد؟ یا آن که ما با کلکسیون‌های تفاسیر و تعبیر غلط و گفته‌ها و فتاوی‌های دیگران که نام "قال الله" و "قال المعصوم" بر روی آن حک شده مواجه هستیم؟ به طور کلی در استناد به دو منبع اول از منابع چهارگانه فقه و اجتهاد یعنی کتاب الهی [قرآن] و سنت [قول، فعل و تقریر فرستادگان رسمی خداوند] سه مشکل اساسی در امر صدور فتوا و قضاوت وجود دارد: (الف) قرآن، ذو وجوه است و آیات این کتاب ظنی الدلالة می‌باشند. (ب) روایات و احادیث به دلیل انواع بدعت‌ها و تحریف‌های عمدی و غیر عمدی، ظنی الصدور هستند. (ج) به خاطر مقتضیات خاص زمان گذشته و محدود بودن ظرفیت‌های فکری و اجتماعی و امنیتی، نقص‌ها و سانسورهای زیادی در گفتار و رفتار برگزیدگان الهی وجود داشته؛ در ادامه این مبحث هر سه موضوع به تفصیل بررسی شده است.

چند وجهی بودن الفاظ شریعت و آیات قرآن

پر واضح است که در باب محتوای ظاهری کتاب‌های آسمانی ما با مجموعه‌ای از الفاظ و آیات مواجه هستیم و اعتقاد بر این است که مبداء آنها وحی الهی بوده و به واسطه انبیا به بشریت انتقال یافته؛ در یکی از سفارش‌های امیرالمؤمنین به ابن عباس در احتجاج با خوارج آمده است: "لا تخاصم بالقرآن، فان القرآن حمال ذو وجوه، تقول و تقولون!" (نهج البلاغه فیض الاسلام، نامه 77).

یعنی با آنها بر اساس قرآن بحث نکن! حضرت توضیح دادند که قرآن "ذو وجوه" می‌باشد؛ یعنی اینکه شامل اصول و دیدگاه‌های کلی است و لذا از مخاطبات و اشارات قرآنی، می‌توان تفاسیر و تعبیر مختلف و حتی متناقض یکدیگر برداشت کرد؛ پس هر کس چیزی می‌گوید بر خلاف دیگری در حالی که هر دو طرف، به قرآن استناد می‌کنند! در نتیجه تخصیص دادن مقاصد خاص به هر فراز از آیات، ثمره اش هرج و مرج و بلا تکلیفی خواهد بود!

نکته بسیار مهمی که در این روایت وجود دارد آن است که مولا علی به ابن عباس نمی‌فرماید روی نص صریح و آیات محکمت بحث کن، بلکه به طور کاملاً واضح می‌فرماید اصلاً با استناد به قرآن با آنها وارد محاجه نشو!

بنابراین نمی‌توان به صرف استناد به آیات قرآن، نظرات و آراء دگراندیشان فقهی و دینی را تکفیر نمود؛ قضات و فقهای سیاسی اگر پیرو مولا علی بودند حق نداشتند بر عقاید ما مبنی بر مخالفت با تئوری ولایت فقیه و نسخ قوانین تبعیض آمیز و خشن، برچسب مخالفت با نص صریح قرآن بزنند و ما را بی‌جهت مرتد و محارب و

مفسد فی الارض خطاب کنند.

این بحث را با ادبیات دیگری تحت عنوان "ظنی الدلاله" بودن آیات قرآن دنبال می‌کنم؛ گفته شده که آیات قرآن "قطعی الصدور" هستند یعنی کلمات خداوند می‌باشند نه انسان‌ها، ولی "ظنی الدلاله" می‌باشند؛ یعنی نمی‌توان به معانی ظاهری آیات و الفاظ آن دلالت کرد و [نمی‌توان] به ضرس قاطع منظور و مقصود آیات را تعیین کرد. حاصل سخن این که برداشت‌های قرآنی توأم با فرض و گمان است و همه می‌دانیم که با حدس و ظن [و گمان] نمی‌توان حقانیت چیزی را رد یا تایید کرد! و حتی در خود قرآن نیز آیاتی به همین مضمون وجود دارد؛ از جمله در آیه 36 سوره یونس و آیه 28 سوره نجم که می‌فرماید: "ان الظن لا یغنی من الحق شیئاً". البته "ذو وجوه" و "ظنی الدلاله" بودن آیات قرآن مورد قبول همه فقها می‌باشد؛ لذا از دیرباز در کنار قرآن منبع فقهی دیگری به نام سنت نیز مطرح بوده و فقها و مجتهدین سیاسی نیز مجبور بودند این واقعیت را قبول کنند هر چند که در ادامه این نوشتار خواهیم دید این پذیرش، صرفاً ظاهری و تشریفاتی بوده است!

"ظنی الصدور" بودن روایات

امیرالمومنین در ادامه سخن خود به ابن عباس می‌فرماید: "و لکن حاججهم بالسنة فانهم لن یجدوا عنها محیصاً" (نهج البلاغه فیض الاسلام، نامه 77)، یعنی بر اساس سنت و سخنان رسول الله با آنها بحث کن چرا که آنها هرگز در استدلال به سنت گریزگاهی نمی‌یابند و نمی‌توانند با تفسیر به رای قرآن، آنرا رد کنند؛ به عبارت دیگر احادیث "قطعی الدلاله" هستند و حکمی که نماینده رسمی خداوند ابلاغ فرموده دلالت قطعی دارد. البته در آن زمان با توجه به اینکه بسیاری از خوارج، قبلاً جزو اصحاب پیامبر بودند و از نزدیک کلمات و سفارش‌های ایشان را شنیده بودند، دستور علی بن ابی طالب بهترین راهکار بود؛ اما مشکل بزرگی که در این دوران وجود دارد آن است که روایات و مدارکی که اکنون تحت نام سنت به ما رسیده "ظنی الصدور" می‌باشند! یعنی نمی‌توان به طور کامل مطمئن بود آنچه که [به عنوان روایت و حدیث] در اختیار داریم آیا سالم به ما رسیده یا آنکه تحریف شده و حتی ساختگی و بدعت است؟

توضیحات بیشتر گردآورندگان: مسئله "ظنی الصدور" بودن روایات و احادیث، یک موضوع شناخته شده و جا افتاده ای نزد اهل حدیث و فقه می‌باشد؛ یکی از ابراز نظرها در این خصوص در نشریه ای تحت عنوان مجله فقه اهل بیت آمده که مطالب آن توسط جمعی از اساتید و پژوهشگران علوم حوزوی به مدیر مسئولی آیت الله سید محمود شاهرودی، رئیس اسبق قوه قضائیه نگارش یافته است: در صفحه 49 از شماره 31 این نشریه در بیان نیاز به علم رجال و درایه آمده است: "چنین نیست که احادیث موجود در کتاب‌های شیعیان به ویژه کتاب‌های چهار گانه [اصول کافی شیخ کلینی، من لا یحضره الفقیه شیخ صدوق، تهذیب الاحکام و استبصار شیخ طوسی] قطعی الصدور هستند. پیدا است که این گمان، آنچنان مردود است که اصلاً قابل اعتنا نیست".

بحران آیات "ظنی الدلاله" و احادیث "ظنی الصدور"

قرآن "ذو وجوه" و "ظنی الدلاله" است و احادیثی که باید آنرا تشریح کند در زمان ما "ظنی الصدور" می‌باشند! معنای قرار گرفتن این دو کلام در کنار هم آن است که نمی‌توان با قاطعیت اعلام نمود معنا و پیام برداشت شده از فلان آیه، بنابر فلان روایت، می‌شود فلان کلام یا فلان حکم! به عبارت دیگر آنچه امروز از منابع منقول فقهی استنباط و استخراج می‌شود به نوعی تفسیر به رای می‌باشد؛ این حرف گرچه خیلی سنگین است ولی به هر حال واقعیت دارد!

من از فقها و قضات سیاسی می‌پرسم: اگر با استناد به قرآن و سنت ما را محکوم کردید که جواب شما در مطالب فوق داده شده و اگر بخواهید آنرا رد کنید باید تمام اسناد دینی را رد کنید؛ زیرا در پاسخ‌های فوق، من یک جمله هم از خودم نگفتم!

جالب است روحانیونی که ما را محارب نامیدند از دید مأخذ مورد تایید خودشان مرتکب بهتان و نشر اکاذیب شده‌اند! چرا که در یکی از احادیثی مندرج در کتب مورد قبول آنها آمده است پیامبر فرمود: "من فسر القرآن برایه فقد افتری علی الله الکذب" (وسائل الشیعه شیخ حر عاملی، ج 27، ص 190) یعنی هر کس قرآن را

تفسیر به رای کند به خداوند دروغ بسته است!

نکته مهم: البته پر واضح است که منظور پیامبر [در کلام فوق] ابراز عقیده و بحث کردن نمی باشد؛ باید دقت شود اینطور نیست که هر کس حرفی بزند یا نظری بدهد پس تفسیر به رای کرده و مشمول این روایت شده؛ زیرا بدون ابراز نظر و مباحثه نمی توان به حقایق دست یافت؛ بلکه اتهام فوق به کسانی بر می گردد که به زور و اجبار یا با فریب و مغالطه کاری تفسیر و برداشت خود را به دیگران می قبولانند و ادعا می کنند که حقیقت همان است که ما می گوئیم!

جرم تفسیر به رای نمی تواند به ما وارد شود؛ زیرا بنده اگر تفسیری ارائه می کنم قبل از آن اعلام می نمایم که ما نمی توانیم با اطمینان صد در صدی نظر دهیم و ممکن است اشتباه باشد و فردا ادله دیگری کشف گردد و ما گفته های خود را اصلاح کنیم؛ از سوی دیگر نظرات خود را نیز بر هیچ کس تحمیل نمی کنیم و حرف های کارآمد دیگران را هم می شنویم و برای یافتن حقایق بحث و مناظره می کنیم؛ ما دریافتی های قفهی و دینی دیگران را نه مطلقاً تایید می کنیم و نه رد می نمایم؛ تنها چیزی که درباره اش قاطعانه یقین داریم این است که زیر بار حرف زور نباید رفت و در برابر فقها و قضات مغلظه کار و سفسطه گر باید افشاگری کرد! ما قصد دشمنی و محکوم کردن کسی را نداریم بلکه فقط حقایق را بیان می کنیم؛ هدفمان نیز از این نوشتار مشخص است؛ در محضر هر کسی که این اثر را مطالعه می کند اسلحه دین که در دست روحانیون سیاسی است را از آنها گرفته، گلوله هایش را درآورده و پوکه هایش را خالی می کنیم؛ حالا هر کاری که با آن سلاح می خواهند انجام بدهند!

بدعت ها و تحریف های خواسته و ناخواسته

در تشریح بحث ظنی الصدور بودن روایات و احادیث، مسئله بدعت ها و تحریف های عمدی و غیر عمدی را مورد بررسی قرار می دهیم؛ برای ورود به بحث چند مصداق عمده در تحریف ها و بدعت های سهوی [که بدون قصد سوء استفاده رخ می دهند] را بر می شمارم:

1. شخص جملاتی را ناقص و نامفهوم درک کرده و به حافظه سپرده و سپس به همان شکل انتقال داده؛ 2. یا در نوشتن و مکتوب کردن آن دچار خبط شده؛ 3. یا درست شنیده و [درست] به حافظه سپرده ولی هنگام بازگو کردن به نفر بعدی سلسله راویان، دچار خطای ناخواسته شده، مثلاً از کلمات و الفاظ دیگری استفاده کرده اند که حامل مفاهیمی به جز مقاصد منبع کلام نیز بوده و زمینه بروز خطا فراهم شده است؛ 4. یا شخصی مستقیماً مطلبی را شنیده ولی آن سخن را با برخی از باورهای قبلی اش در تعارض یافته و در ضمیر پنهان خود آنرا مطلوب نظر ندیده، در این میان، کلمات شنیده شده را به گونه ای تغییر داده که تعارضات فکری را پوشش دهد و در نهایت نیز آنرا به عنوان روایت و حدیث مستند، اشاعه داده؛ 5. یا آنکه در فرهنگ بعضی از مقاطع گذرای گذشته، دید بد و نامطلوبی نسبت به برخی از آموزه ها وجود داشته و لذا آنرا نفی کرده اند و همان تفسیر غلط برای بعدی ها باقی مانده و به دست آیندگان رسیده؛ 6. یا مثلاً کسی حکمت و دلیل حکمی را نمی داند و به خطا فکر می کند که آن سخن ایراد دارد و اشتباه است، لذا آنرا کم و زیاد می کند تا به زعم خود اصلاح نماید؛ 7. یا فردی برای آنکه یک جریان را به سمت خاصی که از دید خودش درست است هدایت کند می آید و حرفی را با این ادعا که حدیث و روایت است عنوان می کند؛ 8. بعضی وقت ها در یک زمینه ای، کلام و قانونی یافت نشده لذا برای خالی نبودن عریضه، سخنانی گفته شده و بعداً [با مرور زمان] به عنوان یک حجت و دلیل مستند از سنت به آن نگاه شده.

توجه کنید در هیچ کدام از موارد فوق، خطاها با قصد فریبکاری [و سوء استفاده] نبوده؛ ولی به هر حال، کلامی که به دست ما رسیده، اصلاً یا وجود نداشته و ساختگی بوده، و یا آنکه در سلسله راویان و در طول تاریخ دچار تحریف [و دستکاری] شده؛ از سوی دیگر بدعت ها و تحریف هایی که آگاهانه و با اهداف سیاسی و منفعت طلبانه به وجود می آید نیز جای خود را دارند!

شاخه های مختلفی از علوم دینی و حوزی مثل علم رجال [علم تشخیص احوال و اعتبار روایان احادیث] و علم درایه [علم طبقه بندی احادیث از قبیل متواتر، ضعیف، مستند و...] برای مقابله با این معضلات شکل گرفته است که خود حکایت از وسعت و اهمیت این بحران دارد.

گفتنی است که در کتب معتبر شیعه مثل اصول کافی روایاتی نقل شده که می گوید حتی قرآن نیز تحریف شده است! در این کتاب مهم و معتبر بابی در موضوع تحریف قرآن وجود داشت که در چاپهای جدید آنرا حذف کرده اند! اینها یعنی اعتبار قطعی الصدور بودن قرآن که در بالا بر آن تاکید شد را نیز زیر سؤال می برد! من نمی خواهم بحث تحریف قرآن را مطرح کنم چون ضرورتی برای آن در این اثر وجود ندارد؛ فقط خواستم یادآور شوم که آفت تحریف آنقدر جدی و نافذ است که قرآن نیز از آن مصون نبوده!

برای مدلهای تحریف و بدعت که در بالا عنوان کردم مثالهای زیادی وجود دارد؛ به یک نمونه از آنها در این قسمت می پردازم: یادم هست یک بار در تلویزیون تکه ای از سخنرانی های خمینی پخش می شد و او نسخه معروف عیسی مسیح که گفته بود "اگر سیلی بر تو زدند درگیر نشو بلکه آنطرف صورتت را نیز تقدیم کن" را دروغ می نامید و می گفت که این سخن شیطان است که به مسیح نسبت داده اند! [مشروح سخن خمینی عینا چنین است: "حضرت مسیح، پیغمبر بزرگ، نمی شود که تربیت این طوری بکند که اگر ظالم این طرف صورتت زد، صورتت را بگیر تا یکی هم آن طرف بزند. این حرف شیطان است نه حرف مسیح. مسیح انسان است؛ مسیح، پیغمبر بزرگ است؛ این آخوندهایشان، کشیشها اینها هستند که همچو حرفهایی درست کردند" (صحیفه خمینی، ج 4، ص 33)].

وی در اقدام مذکور خود با ژست خیرخواهی این استدلال را مطرح کرد که نباید به ظالم فرصت داد تا با زدن سیلی دیگری، بر ظلم خود بیفزاید؛ با این باور مدعی شد نسخه مذکور نمی تواند نسخه درستی باشد و حتی شیطانی است؛ به این ترتیب یکی از نسخه های اخلاقی بزرگ تاریخ که دائما بر لسان عیسی مسیح و اولیاء الهی جاری بوده را مردود اعلام نمود!

مغالطه به کار رفته در سخن خمینی آن است که او در استدلال خود مباحث اخلاقی را با دیگر موضوعات خلط کرده بود؛ آموزه حضرت مسیح یکی از تعالیم اخلاقی و بشر دوستانه مهمی است که به انسانها گذشت و مهربانی و نوع دوستی را توصیه می کند و اگر درست تبلیغ می شد خیلی از درگیریهای خانوادگی و اجتماعی در زندگی روزه مره را از بین می برد و لذا نسخه جاودانه عیسوی از زاویه اخلاقی کاملا بجا و انسانی و الهی است؛ ولی خمینی به عنوان یک آدم مطلق گرای جزم اندیش، مسئله را درست نفهمیده و در یک چارچوب دیگر تفسیر کرد!

چنین افرادی به خیال خود می خواهند دست شیطان را از معنویات و الهیات کوتاه کنند؛ غافل از اینکه بدعت ها و تحریف هائی که وارد کردند نشان می دهد آنها خود، نمایندگان ابلیس در میان بنی آدم بوده اند! تصور کنید که افراد امثال او در طول تاریخ، چه مقدار از نسخه ها و آموزه های مهم آسمانی را بدون آنکه بفهمند مقصود گوینده چه بوده و کجا باید از آن استفاده کرد را کم و زیاد کردند! به همین خاطر است که ما می گوئیم نباید انسان با قاطعیت ادعا کند حق، همان چیزی است که ما به دست آورده ایم! از کجا اطمینان دارید که در مسیر بدعت و تحریف کردن پیش نمی روید!

تغییر مفاهیم متصل به واژه ها در گذر زمان

علاوه بر ادله فوق، الفاظ، واژه ها، اسامی و اصطلاحات مندرج در منابع کهن دینی [کتاب و سنت] با املای قدیم و انشای اعصار گذشته بوده و طبیعتا معنا و مفهوم متصل به هر لفظ و اصطلاح، با آنچه که بعدها و مخصوصا امروز به کار می رود ممکن است تفاوت هائی داشته باشد!

وابستگی تعالیم الهی به ظرفیت های فکری و اجتماعی هر عصر

پیامبران همه آنچه را که دریافت کردند نتوانستند انتقال دهند چرا که در دو حجاب محصور بوده اند: یکی "کلم الناس علی قدر عقولهم" یعنی با مردم باید به اندازه درک و ظرفیت آنها سخن گفت و دوم نیز "تقیه" که البته مورد اول را می توان مصداقی از دوم دانست.

این حجابها می گویند گفتار و عملکرد سفرای آسمانی بر اساس ظرفیت های فکری، عقلی، فرهنگی، اجتماعی، اقلیمی و امنیتی مربوط به زمان خودشان بوده؛ کلماتی که بر لسان نمایندگان رسمی خداوند جاری شده [و حالا به عنوان روایت به آن استناد می شود] یا اقدامی که شخصا انجام داده اند چه بسا با آنچه که حق مطلب بوده و آنها قلبا به آن اعتقاد داشته اند، متفاوت بوده! [در اواخر همین بخش، حدیثی از پیامبر آمده به این مضمون که ایشان از وضع قوانین تبعیض آمیز ناراحت بودند و آرزو داشتند روزی فرا برسد که تساوی حقوق برقرار شود].

از امیرالمومنین در سه دوره (الف) خانه نشینی 23 ساله، (ب) اوایل حکومت 5 ساله و (ج) باقی مانده آن؛ سخنان و نظرات متناقض بر جای مانده؛ چرا که در هر مقطع از سه دوره فوق، میزان آزادی و موقعیت ایشان تفاوت داشته و به ناچار مجبور بود با شرایط تحمیلی زمان کنار آید.

امام صادق می گوید: نه دهم دین تقیه است "تسعه اعشار الدین التقیه" (القواعد و الفوائد شهید اول، ج 2 ص 156؛ ضد القواعد الفقهیه علامه حلی، ص 269) و این یعنی نه دهم از مجموعه بزرگی که در سنت و سیره برگزیدگان آسمانی تجلی یافته بنابر چارچوبی که خودشان بازگو کرده اند و به آن مقید بوده اند تقیه ای است! به این ترتیب، نه دهم نسخه ها و احکامی که در برابر دید جویندگان هدایت و ایمان بطور برجسته نمایان است و به سراغ آنها می روند تا [هدایت شوند و] نجات یابند اصل و ریشه آن تقیه ای صادر شده [نه حقیقی و واقعی]!

این روایت معانی بسیار سنگینی دارد! درباره اسلامی که امروز دیده می شود، باید گفت لایه غیر واقعی و وارونه آن، نه دهم برابر بیشتر از لایه واقعی و حقیقی آن به چشم می آید؛ نه دهم محتویات موجود در ظرف اسلام فعلی دروغین و کاذب و جعلی است و فقط یک دهم [از واقعیت ها و حقیقت ها] در دسترس می باشد؛ مابقی آن به خاطر شرایط تحمیلی دوران، از همان اول بیان نشدند و یا آنکه تحت الشعاع مسائل دیگر قرار گرفتند و توجهی به آن نگردید!

مثال های دیگر آن چنین است که آدرس زیرخاکی به دست آورید که نه دهم آن ثبت نشده یا غلط نوشته شده و شما می خواهید بر اساس آن بروید و در وسط بیابان خطرناک با جان خود بازی کنید به امید آنکه گنج مورد نظر را بیابید! آیا می توان چیزی را توصیف کرد که نه دهم آن بطور شفاف دیده نمی شود؟ آیا می خواهید به یک طنابی وصل شوید که نه رشته از ده تایی آن پاره است!

اینها که گفتم بهترین حالت ممکن بود وگرنه در حدیث دیگری امیرالمومنین می فرماید دین ما اهل بیت، تقیه ای است "التقیه دینی و دین اهل بیتی" (الجعفریات کوفی، ص 179؛ مستدرک الوسائل نوری، ج 12، ص 252) این سخن یعنی جمیع آنچه از گفتار و رفتار پیامبر و امامان آسمانی بر جای مانده، بر خلاف نظر واقعی ایشان بوده و آنها تحت شرایط تحمیلی دوران مجبور بوده اند به گونه دیگری رفتار نمایند و سخن بگویند!

اسناد مذکور زیاد هستند و مفهوم کلی آنها این است که رفتار و گفتار منسوب به نمایندگان رسمی خداوند، تابع حصارها و لایه هائی [مثل محدودیت های امنیتی و ظرفیت های فکری و اجتماعی گذشتگان] قرار داشته و در خوش بینانه ترین حالت، حداکثر یک دهم از حقایق منقول توحیدی و دینی مکتوب، بطور واضح در اختیار ما می باشد!

به خاطر اهمیت موضوع باز هم تکرار می کنم که واقعیت ها و حقایق توحیدی و دینی، یا بیان نشده اند و یا [اگر بیان شدند] چندان مورد توجه مخاطبین و معاصرین قرار نگرفتند و به تبع آن نیز در کتب روانی چندان برجسته نیستند و باید در لابه لای اسناد و مدارک موجود بگردیم و آنها را بیابیم!

با این اوصاف، ولی فقیه و فقها و قضات دین انقلاب، با تکیه بر کدام روایات و احادیث با اطمینان و قاطعانه فتوا می دهند؟ کدام عاقلی به جز آنها را سراغ دارید که بر روی سققی بایستند که 9 پایه از ده ستون آن، یا وجود خارجی ندارد و یا در جای خود نصب نشده و متزلزل است؟ آنها آنقدر گستاخند که با نفسی مطمئن و قلبی آرام، دیگران را هم دعوت می کنند که بیابید و در خانه مجلل اما بدون عماد دین سیاسی، با خیال راحت زندگی کنید!

همان کاری که در ایران با انقلاب ولی فقیه آغاز شد و هر روز آوار بخشی از موجودیت و هستی اسلام و مسلمین بر سر مردم فرو ریخت؛ کدام عالمان باوجدانی به غیر از روحانیون سیاسی و قدرت طلب را سراغ دارید که با تکیه بر ادله هائی چنین ناقص، دیگران را کافر و مشرک و مرتد و مفسد و محارب بنامند و گستاخانه حکم زندان و شلاق و اعدام صادر کنند و خط مشی سیاسی یک مملکت را تدبیر نمایند؟

گفتنی است به جز روایات زیادی که در باب تقیه آمده، در میان اندیشمندان دینی و اجتماعی نیز این مسئله به

عنوان یک آموزه و توصیه مطرح شده و رد آنرا می توان در ابیات شعرای بزرگ مشاهده نمود: "هر که را اسرار حق آموختند؛ مهر کردند و دهانش دوختند"؛ و همچنین: "در بیان این سه کم جنبان لبت؛ از ذهاب و از ذهب وز مذهب" در سیاست نیز مرسوم است که باید اسرار را حفظ کرد و...؛ اینها نشان می دهد که موضوع "تقیه" یک واقعیت در زندگی دینی و اجتماعی بوده است.

نکته مهم: البته ذکر این نکته لازم است که اینجانب در شرایطی هستم که نمی توانم و نمی خواهم تقیه کنم؛ من مجبورم از یک سو حقایق توحیدی و دینی، و از سوی دیگر اسرار شعبده های فقهی این نظام را بازگو کنم؛ بارها به من در بازپرسی ها و بازجویی ها گفتند چرا تقیه نمی کنید و با یک توبه نامه خود را نجات نمی دهید؟ برخی از دوستان و همبندی هایم نیز به من می گویند با توجه به اینکه سازمان ملل متحد و جهانیان در حمایت از من کوتاهی کردند لذا بهتر است تقیه کنم و خود را از قطعه ویژه روحانیت قبرستان اوین نجات دهم!

در پاسخ باید بگویم من چیزی برای از دست دادن ندارم؛ جان پدر و مادر و برادرم را در این راه از دست دادم؛ خانواده ام متلاشی شد؛ سلامتی و جوانی ام بر فنا رفت؛ فرصت های درخشانی که برای کمک به خلائق داشتم را از من گرفتند؛ به محاربه و ارتداد و افساد فی الارض نیز متهم شدم؛ برای من فقط یک نفسی باقی مانده آن هم با هزار آه و درد و رنج!

بنابراین من چیزی ندارم که بخواهم برای حفاظت از آن، تقیه کنم! ضمن آنکه اگر بنده توبه نامه بنویسم و از زندان نجات یابم در آنصورت رژیم ادعا خواهد کرد که وضع حقوق بشر بهبود یافته تا حدی که یک پیشوای دینی مخالف خامنه ای، طلب عفو کرده و آزاد شده! و اینها یعنی خیانت به همه مردمی که به من اعتماد کردند! من نه توبه می کنم و نه طلب عفو، اگر اینگونه حاضرند مرا آزاد کنند اقدام نمایند در غیر اینصورت از طریق این اثر به ولی فقیه پیغام می دهم که تا آخر دوره حبس تعزیری که برایم برپدید و اکنون رو به پایان است در زندان می مانم اما هرگز عذرخواهی نخواهم کرد!

توضیحات ضروری گردآورندگان کتاب

الف) تفاوت تقیه در ابعاد مختلف

در اینجا لازم است که حتما درباره واژه "تقیه" توضیحی داده شود؛ با توجه به اینکه از این واژه سوء استفاده های زیادی شده و نگاه بسیار بدی نسبت به آن وجود دارد لذا ما برای انتشار قسمت فوق که در آن آیت الله بروجردی از مسئله "تقیه" سخن گفته اند نگران بودیم که مبادا منجر به قضاوت ناحق نسبت به ایشان گردد! از این رو درباره این موضوع از ایشان دوباره کسب تکلیف کردیم، پرسیدیم آیا اجازه می دهید تا مطالب مربوط به "تقیه" را کلا از بحث فوق حذف کنیم تا مانع از سوء تفاهم احتمالی شویم؟

ایشان پیغام دادند که خیر این کار را نکنید؛ چون آنچه به نام "سنت" امروز در دست ماست بر خلاف نظر و اعتقاد واقعی فرستادگان الهی است و تداوم کتمان این مسئله در چنین شرایطی ظلم بزرگی می باشد؛ ولی به مردم توضیح دهید "تقیه" در سیاست با "تقیه" در مباحث فقهی و اخلاقی متفاوت است و نباید اشتباه شود.

ضمن آنکه در این انقلاب همه واژه های دینی و فقهی مورد سوء استفاده قرار گرفته و این وضعیت بغرنج نباید باعث خودسانسوری ما در گفتن حقایق شود؛ اگر بخواهیم اینگونه عمل کنیم اصلا نباید هیچ حرفی بزنیم زیرا هر سخنی که مطرح نماییم قبلا ولی فقیه و روحانیون سیاسی آنرا لوث کرده است؛ ایشان همچنین نکاتی را در یک پیغام شفاهی به شرح زیر، بیان فرموده اند:

در انقلاب ولی فقیه همه واژه های فقهی و دینی، مورد بهره برداری سوء قرار گرفت؛ یکی از آنها "تقیه" بود و بدترین خاطرات تلخ معاصر به آن متصل شد؛ همان تقیه های معروف او که برای فریب مردم، وعده های دروغ آب و برق مجانی و تبدیل ایران به بهشت روی زمین را داد؛ مردم باور می کردند در حالی که خود او بر روی این خیال بافی های خویش برچسب دروغ مصلحتی زده بود و به اصطلاح "تقیه" می کرد!

من قبلا نیز همه جا گفته ام، آنچه مربوط به اسناد دینی است "تقیه" در "اضطرار" مجاز است همانطور که امام باقر می فرماید "التقیة فی کل شیء یضطر الیه ابن آدم فقد أحله الله له" یعنی اینکه جان انسان، آبروی انسان، زندگی انسان، دین انسان و شرافت انسان، در خطر باشد؛ مثلا مجبور باشد در زیر شکنجه، خود را از مرگ نجات دهد، [یا در شرایط دیگری مثلا] اینکه با گفتن یک حرف راست یک خانواده متلاشی شود، با گفتن

یک جمله، یک زندگی از بین برود، با فاش کردن یک کاری که دیگری کرده، درگیری و خونریزی به پا شود، یا اینکه مثلا کسی توان درک و تحمل یک حقیقتی را نداشته باشد و دیگری بخواهد بدون در نظر گرفتن ظرفیت ها، مصلحت ها، اولویت ها و مقتضیات، نظر درست خود را مصرانه به او بقبولاند و باعث بر هم زدن اعصاب و مختل کردن زندگی او شود؛ در همه این جاها باید تقیه کرد [از گفتن واقعیت امتناع کرد] و این به معنای دروغ و کلاهبرداری نیست چون که هدف از آن، تامین مصلحت ها و اولویت ها می باشد نه فریب دیگران برای مقاصد نفسانی و حکومتی!

ولی اینکه کسی در سیاست، قول [و وعده] دروغ به مردم بدهد تا به میز و صندلی برسد، یا برای حفظ نظام پوشالی، خرابی های سیاسی و ورشکستگی های اقتصادی را انکار کند، فجایع اجتماعی و اخلاقی جامعه را سرپوش نهد، نویدهای کاذب برای زندگی بهتر در آینده را بدهد؛ اینها دیگر تقیه نیست بلکه خیانت، دروغ، فریبکاری و در یک کلام، جنایت علیه بشریت است هر چند که بر چسب "تقیه" بر آن می زنند!

ب) تحکیم نظرات آیت الله بروجردی

آقای بروجردی در جملات خلاصه و شفاهی بالا، موارد مجاز تقیه را بیان نمودند که البته رسا و شفاف است و با مباحث مندرج در کتب "فقهی"، کتب "فقه روایی" و کتب "فقهی استدلالی" در سده های گذشته مطابقت دارد؛ روایتی که ایشان از امام باقر نقل کردند در کتاب اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر جلد 3، صفحه 330 آمده؛ البته به اشکال دیگری نیز با همان معنا نقل شده؛ مثلا "التقیه فی کل ضروره و صاحبها اعلم بها حین تنزل به" چند آدرس زیر منابع روایات مذکور هستند که در تایید نظرات آقای بروجردی نیز به کار می آیند:

احمد بن ابی عبدالله برقی، قرن سوم در کتاب محاسن برقی؛ شیخ کلینی، قرن 4 در کتاب اصول کافی؛ شیخ صدوق، قرن 4، در کتاب من لا یحضره الفقیه؛ شیخ طوسی، قرن 5، در کتاب تهذیب الاحکام؛ ملا محمد صالح مازندرانی، قرن 11، در شرح کافی؛ شیخ حر عاملی، قرن 12 در کتاب وسائل الشیعه و در کتاب هدایه الامه الی احکام الائم؛ علامه سید عبد الله شبر کاظمی (شاگرد سرشناس جد پنجم آقای بروجردی)، قرن 13، در کتاب اصول الاصلیه و القواعد الشرعیه؛ محدث نوری، قرن 14، در کتاب مستدرک الوسائل؛ آیت الله سید ابوالقاسم خوئی، در کتاب موسوعه الامام الخوئی؛ آیت الله سید صادق روحانی، در کتاب فقه الصادق.

مروری بر برخی از پیچیدگی ها و ابهامات در فهم و دلالت به آیات و روایات

تا اینجا اثبات شد که دلالت به کتاب و سنت برگزیدگان آسمانی غیر قطعی است؛ برای تقویت مباحث فوق و به منظور شناخت و آگاهی بهتر پیرامون ابهامات عدیده در استنباط معانی و مقاصد الفاظ و احکام شریعت، از زاویه دیگری تعدادی از مهمترین پیچیدگی های مطرح را بدون دسته بندی خاصی مرور می کنیم:

- "محکم و متشابه": آیا معنای آیه ای که از آن حکمی استخراج شده واضح و شفاف بوده یا آنکه حقیقت و مقصود آن معلوم نبوده و در آن تردید راه دارد؟ [متشابهات، آنهایی هستند که از لفظ، ظاهر و متن آنها نمی توان قاطعانه به مراد، معنا و حقیقت آنها پی برد].

- "عام و خاص": آیا مصادیق فلان کلام و حکم، متعدد هستند [و شامل همگان می شود] یا اینکه فقط بعضی از افراد [و مصادیق] را در بر می گیرد؟

- "دائم و موقت": آیا اعتبارنامه حکمی که صادر شده، همیشگی بوده یا برای محدوده زمانی خاصی؟

- "مطلق و مشروط": آیا شرایط و مقیدات خاصی در آن فرمان درج نشده و مطلق بوده، یا خیر؟

- "عینی و کفایی": آیا وجوب فلان حکم و تکلیف بر دوش همگان است یا اینکه اگر عده ای انجام دهند تکلیف از دیگران ساقط است؟

- "مجمل و مبین": آیا تعبیر لسان شارع، ناقص و مبهم است و دو یا چند معنا که هیچ کدام بر دیگری رجحان ندارد را می رساند و به ناچار باید قرآن مربوطه را یافت و سپس معنا و مقصود را نتیجه گیری کرد؟ یا آنکه مفصل، کامل و رسا می باشد؟ [در مبین که یک اصطلاح علم اصول است، الفاظ به کار رفته ظاهر الدلاله هستند و دلالتشان بر مراد آشکار است، و خلاف آن نیز مجمل نامیده می شود].

- "منطوق و مفهوم": آیا حکم استخراج شده از فلان آیه، معنا و فحوای مستقیم و اصلی آن آیه است و یا آنکه معنای ظاهریش چیز دیگری بوده ولی از مفهومش و بطور ضمنی چنین چیزی استنباط شده [منطوق عبارت

است از مدلول و مفادی که لفظ در محل نطق و بطور مستقیم بر آن دلالت کند؛ ولی در مقابل آن، مفهوم عبارت است از چیزی که لفظ در غیر محل نطق بر آن دلالت می کند؛ مثلاً در آیه "ان جائکم فاسق بنبا فتبینوا" منطوق آن همان معنائی است که از الفاظ و بطور مستقیم برداشت می شود: اگر فاسقی خبری آورد درباره آن تحقیق کنید یعنی نباید به آن کفایت کنید و نباید ترتیب اثر دهید؛ ولی مفهوم ضمنی آن اینطور است که اگر ناشر خبر فاسق نبود به آن خبر اعتنا کنید و ترتیب اثر دهید؛ بنابراین منطوق و مفهوم را می توان مفاد اصلی و ضمنی نیز نامید].

عزائم و رخص: "آیا فلان امر جزو ملزومات [شرعی] است یا آنکه جوازی است که برای تخفیف بر حکم قبلی" - صادر شده است؟ [تعابیر مختلفی از این دو اصطلاح اصولی وجود دارد؛ ولی مفهوم کلی آن چنین است که عزائم: احکام واجب، حرام و مکروه هستند و رخصت، شکستن آنها می باشد در مواردی مثل معذورات؛ به عبارت دیگر، عزائم همان ملزومات احکام خمس (واجب، حرام، مکروه، مستحب، مباح) بوده و اگر طی امر عبارت دیگر، [دیگری شکسته شوند، این حکم جدید را رخصت می نامند].

- "ناسخ و منسوخ": آیا فلان آیه یا فلان قاعده که قوانینی بر اساس آن استنباط می شود، آخرین کلام صادره شده در آن موضوع بوده؟ یا اینکه شارع آنرا منسوخ و فقهه دیگری را جایگزین نموده.

- و موارد دیگر ...

اهمیت پیچیدگی های مذکور

پیچیدگی های فوق بیش از آنکه در ظاهرشان نمایان است تاثیرگذار می باشند! چند نمونه را با هم مرور می کنیم:

الف) در بحث "محکمت" و "متشابهات" کافی است به این روایت معروف توجه کنید: "انما هلك الناس في المتشابه" یعنی عمل به متشابهات هلاکت بار است! حالا این سؤال مطرح است که چه کسانی می توانند از متشابهات، تعالیم و احکام را استخراج کنند؟ در آیه 6 از سوره آل عمران می فرماید که فقط خداوند و "راسخان در علم" هستند که متشابهات را می فهمند و می دانند.

در ادامه هم نشانه ای مهم را برای آنها ["راسخون در علم"] معرفی می کند: کسانی که گزینشی عمل نمی کنند! "يقولون امانا به كل من عند ربنا" اینها در حالی است که فقها و قضات سیاسی و جزم اندیش فقط آن بخش از اسناد که تضمین کننده منافع یا تایید کننده تعصباتشان بوده را ملاک قرار داده اند و گزینشی عمل کرده اند همانطور که در اثبات تئوری ولایت فقیه نیز این را نشان داده اند [مصادیق متعدد دیگری از آنرا در ادامه این اثر ملاحظه خواهید کرد] بنابراین آنها هرگز نمی توانند ادعای درک متشابهات را کنند و هر کس فتوا و رای آنها را بپذیرد بر طبق هشدار مطرح شده در حدیث فوق، دیانت خود را به هلاکت و نابودی کشانده است!

ب) در بحث "مطلق" و "مشروط" نیز اگر از کسی مثلاً بپرسند که آیا اسلام حامی تعدد زوجات است؟ یا سؤال کنند آیا در اسلام مجازاتهائی چون قطع اعضای بدن و اعدام و سنگسار وجود دارد؟ بلافاصله در ذهن خیلی ها اینطور تصور می شود که بله! اسلام اینها را گفته چون در فلان آیات و روایات چنین آمده!

اما اگر به موضوع "مطلق" و "مشروط" که در قسمت بالا به آن اشاره نمودیم توجه کنید می بینید که برداشت های مذکور کلاً غلط هستند؛ زیرا در برابر مجازات های خشن، مقیداتی قرار داد شده که هرگز برآورده نمی شوند، [توضیحات بیشتر: در ادامه همین بخش] به عبارت دیگر جواب سئوالهای فوق، خیر می باشد؛ زیرا احکام مشروط بدون تامین قیود [و شرایط] آن موضوعیت ندارند و "کان لم یکن" محسوب می گردند.

ج) اگر به "ظنی الدلالة" بودن آیات قرآن و یا به عنوانی چون "ناسخ" و "منسوخ" و... توجه کافی نشود در آن صورت مانند آقایان فقها و مجتهدین سیاسی هرگز نمی توان اصول حقوق بشر و دموکراسی و صلح را با مفاهیم اسلامی منطبق یافت!

ضرورت "عقل" و "اجماع" در کنار "قرآن" و "سنت"

در قسمت های قبلی گفتیم امیرالمومنین فرمود در محاجه ها که در واقع شامل اختلاف نظرها در فتوا و قضاوت نیز می شود نمی توان فقط به قرآن استناد کرد؛ سپس مشخص نمودیم در دوره نبود نمایندگان رسمی خداوند، به

سنت و احادیث نیز نمی توان اکتفا کرد؛ به این ترتیب تا اینجا اثبات شد که استخراج و استنباط احکام و قوانین از "قرآن" و "سنت" بدون لحاظ کردن "عقل" و "اجماع" پر از ابهام و ایراد است!

فریبکاری بزرگ در ادعای پایبندی به "عقل" و "اجماع" در کنار "قرآن" و "سنت"

فقها و قضات سیاسی بطور صرفاً نمایشی و تبلیغاتی ادعا می نمایند التزام بر "عقل" و "اجماع" را در کنار "قرآن" و "سنت" قبول دارند و به اجتهادی بودن احکام اسلام معتقدند! ولی اولاً واقعیت های مذکور را به اندازه ای که حق مطلب است برجسته نکرده اند؛ ثانیاً با استناد به تفاسیر و برداشت های خود از قرآن و سنت، به سادگی رای به تفسیق و تکفیر دیگرانندیشان و حکم به تعقیب و تعذیب مخالفین می دهند و برای ملت نیز تعیین تکلیف می نمایند؛ از لحاظ روانشناسی این رفتار یعنی اینکه ایشان تصور می کنند به منابعی کامل، جامع، شفاف و تحریف نشده دسترسی دارند که بر اساس آنها چنین قاطع و صریح فتوا می دهند و دستور صادر می کنند!

اگر آنها "عقل" و "اجماع" را در عمل جزو منابع فقهی به حساب می آوردند سرنوشت امثال بنده و خیل عظیم فقها و اندیشمندان باوجدان، زندان و حصر خانگی و تبعید و بایکوت خیری نبود؛ آنچه در این چند دهه از ولی فقیه و رهبران دین انقلاب تحت عنوان پایبندی به "عقل" و "اجماع" مشاهده شد، با معیارهای مربوطه تفاوت کامل دارد؛ مقصود آنها از "اجماع"، آراء فقهای دنیاطلب و متحجر می باشد نه "اجماع" مجتهدینی که خبرگی و دلسوزی آنها برای جامعه اثبات شده باشد.

"عقل"ی که قبول دارند نیز محدود است به اذهان پوچ و مسخ شده حامیان مرتجع و آخرت فروش خود! برای توضیح بیشتر، عرض می کنم معیارها و اصولی که آنها مبنای سنجش می دانند همان اصول برگرفته از قرائت خویش از دین و حفظ منافع خویش می باشد!

مشکل کار در اینجا است که "عقل" در هیچ انسانی مستقل عمل نمی کند، بلکه بر اساس یک سری اطلاعاتی که در اختیارش قرار می گیرد و اصول و قواعدی که شخص به آنها معتقد یا پایبند است امر بررسی و در پی آن، تشخیص و قضاوت و تصمیم گیری را انجام می دهد.

مثالهای آن، بیش از حد واضح می باشد: شکنجه زندانیان و قتل عام مردم در خیابانها، برای "عقل"ی که حفظ حاکمیت خویش را اصل و مبنا قرار داده امری پسندیده محسوب می شود! در برابر آن، کنار رفتن از قدرت برای "عقل"ی که حفظ حرمت مردم و خدا برایش ملاک باشد امری شایسته است؛ یعنی "عقل" دو انسان با دو دیدگاه و معیار متفاوت، دو تصمیم مختلف و حتی متضاد را تقدیم صاحبان خویش می کند! در حالی که منظور از "عقل" و "اجماع" در منابع فقهی، رجوع غیر گزینشی به اموری از قبیل تجربه، تحقیق، بررسی، ارزیابی، عرف، مشورت، رفراندوم و... است!

در مجموع باید گفت که عرصه ابراز نظرهای کارشناسی در "فقه" و "قضا" و حتی در "کلام" و "اخلاق" دامنه فراخی از اختلاف عقیده ها بوده و طبعاً بستر آماده ای جهت دو سقوط: یکی سوء استفاده سوداگران مدعی دیانت و دوم نیز کج روی های ناآگانه؛ من از همه کسانی که مطالب فوق را خوانند می پرسم: آیا برای متوقف کردن این روند وحشتناک و آثار مهلک آن، چاره ای جز حذف دین اجباری [جدائی دین از حکومت] وجود دارد؟ بالاخص سؤال می کنم که آیا در اداره امور مملکت نباید "عقل و وجدان جمعی" و "عرف" را بدون مغالطه کاری و سفسطه بازی، ملاک قرار داد؟

مبحث دوم: ضرورت و راهکارهای نسخ قوانین تبعیض آمیز و خشن فقهی

لایحه سه فوریتی برای منسوخ کردن عاجل حدود، قصاص و قوانین تبعیض آمیز

کلیده مجازات های فقهی اگر مربوط به "حدود" باشند باید بطور کل تعطیل شوند ("حدود"، یعنی مجازتهائی که به جرایم معینی تعلق می گیرد که نوع و میزان آنها در شرع مشخص شده است؛ بعضی از آنها حق الله هستند مانند: محاربه و ارتداد، شرب خمر، زنا، هم جنس بازی و...، برخی نیز حق الناس است) درست است که در اسلام، حکم شلاق، قطع اعضای بدن، سنگسار و... تأیید گردیده ولی سه سد رسوخ ناپذیر در برابر این خشونت ها قرار داده شده که عملاً امکان عبور از آنها برای هیچ کسی وجود ندارد مگر اینکه قاضی و مجتهد صادر کننده چنین

احکامی بی دین باشد! این قیود و شروط سه گانه در هنگام "اثبات فعل"، "صدور حکم" و "اجرای مجازات" مطرح هستند.

برای درک بهتر جملات فوق، به این مثال توجه کنید: در مورد زنا، در قدم اول: اثبات وقوع این فعل طبق معیارهایی که در شرع مشخص شده و لزومی ندارد در این نوشتار آورده شود، عملاً غیر ممکن است؛ بر فرض اگر از این سد عبور کنیم (مثلاً خود شخص به ارتکاب زنا اقرار نماید) در آنصورت به سد دوم می‌رسیم، جایی که اسلام گفته قاضی صادر کننده حکم باید عادل باشد (یعنی معصوم باشد) که چنین چیزی در زمان نبود نمایندگان رسمی خداوند غیر ممکن است؛ بر فرض محال، این سد را هم رد کنیم، با سد سوم چه می‌توان کرد؟ اینکه فرموده اجرا کننده حد باید انسانی عادل باشد که خود حدی بر گردن ندارد (یعنی شخص معصوم)!

آری، چه کسی جز شخص معصوم می‌تواند این معیارها را داشته باشد؟ و حالا این خود شما هستید که بر زبانتان جاری می‌شود: چنین مجازات‌هایی به سه علت باید تعطیل می‌شدند: 1. اثبات ناپذیری فعل؛ 2. فقدان قاضی عادل برای تشخیص جرم و صدور حکم؛ 3. نبود فردی معصوم و عادل برای اجرای مجازات.

در مبحث "تعزیرات" نیز باید به برخی مسائل توجه کرد ("تعزیر" بر خلاف "حد" به معنای تعیین نوع و مقدار مجازات برای آن گروه از معاصی و خلاف‌هایی است که مجازات مشخصی در شرع برای آنها مقرر نشده و آنطور که در کارنامه قضائی رژیم ولایت فقیه دیده شده، بیشتر شامل مجازات‌هایی چون توبیخ، جریمه نقدی، تبعید، تنبیه بدنی، شلاق و حبس می‌باشد) یک قاضی که خود در معصیت و گناه غوطه‌ور است چگونه می‌تواند دیگران را محکوم کند و دستور کیفر دیگران را صادر نماید؟ ضمن آنکه با اثبات حقانیت آزادی قلم و بیان و عقیده، بخش قابل توجهی از مجازات‌های تعزیری کنار گذاشته می‌شود [زیرا بخش زیادی از مجازات‌های تعزیری در رژیم ولایت فقیه برای چنین جرایمی است؛ مثل حبس و شلاق مخالفین عقیدتی و سیاسی].

در مبحث قصاص هم [مثل قتل عمد] وضعیت روانی شخص در زمان ارتکاب جرم ملاک است که آیا در آن هنگام دچار عصبانیت شدید و جنون بوده است یا خیر؟ و در اثبات آن، نیاز به ارزیابی روانشناس است؛ همچنین سن شخص مهم می‌باشد؛ اینکه کمتر از 18 سال بوده یا خیر؟ و ایضا موارد دیگر.

توضیحات بیشتر گردآورندگان: در قانون مجازات اسلامی جدید که در سال 1392 در مجلس شورای به اصطلاح اسلامی و شورای نگهبان بررسی و تایید شد، حکم سنگسار به کار نرفته؛ در ظاهر، این کار یک قدم خوب از هزاران گام ضروری است که باید برداشته می‌شد؛ اما ذکر نکته‌ای در این زمینه لازم است: شاید اینطور به نظر برسد که رژیم زیر فشار افکار عمومی جهان تصمیم گرفته این قانون ضد بشری را منسوخ کند؛ ولی این کلام، قابل نقد است! زیرا رهبری و فقها و مراجع تقلید حامی انقلاب بطور رسمی فتوا نداده‌اند که این مجازات بیرحمانه باید منسوخ شود لذا ممکن است در آینده دوباره چنین حکمی بازگردانده شود؛ بنابراین حذف قانون سنگسار از قانون مجازات اسلامی و دیگر تغییرات مثبت، زمانی قابل اعتماد است که قید شود چنین مجازات‌هایی مطلقاً منسوخ می‌باشند!

بدینوسیله از گزارشگران و ناظران حقوق بشر چه در حال حاضر و چه در آینده می‌خواهیم تا روزی که دین از سیاست جدا نشده و منصب ولایت فقیه حذف نگردیده، به هیچ یک از اصلاحاتی که در مجموعه قوانین کیفری و مدنی رژیم جمهوری اسلامی داده می‌شود اعتماد کامل نکنند.

مخالفت‌های غیر مستقیم قرآن و سنت با احکام بیرحمانه

توضیحات شفاهی و تلفنی آیت الله بروجردی: "نکته بسیار مهمی که امروز خیلی از فقها و قضات [مانند مکارم شیرازی، مصباح یزدی، نوری همدانی و دادستانها و قضات ولی فقیه چون محمد سلیمی و علی رازینی و...] آنرا نادیده می‌گیرند این است که اگر اسلام حامی مجازات‌هایی مثل سنگسار و اعدام و شلاق و زندان بود به جای اینکه مانع تراشی کند راهش را باز می‌کرد؛ به جای آنکه لایه‌هایی از مقیدات و شروط را در برابرش لیست کند آنرا سهل و هموار می‌کرد؛ اگر اسلام دنبال سنگسار و اعدام و زندان بود نمی‌گفت فقط امام عادل اجازه قضاوت دارد؛ اگر اسلام دوست دار این کیفرها بود نمی‌گفت قضاوت مخصوص پیامبران و کسانی که از آنها دستخط [و حکم] دارند می‌باشد.

ضمن آنکه، این همه آیات و روایات ترحم و تخفیف که به خداوند نسبت داده شده پس چه می‌شود؟ اگر بپذیریم

که پروردگار، حکم کیفرهای سنگین را صادر کرده، خوب همان خدا نیز فرمان عفو و تخفیف و رحم را نیز ابلاغ نموده؛ چطور می شود عده ای فقط بخشی از اسناد دینی را ملاک قرار می دهند؟ اینها که به خود اجازه مجازات [کردن] دیگران را می دهند، یا اینجور سنگدلی ها را تایید می کنند در الفبای عدالت درجا زده اند! اینها حرف های خودشان را می زنند و ربطی به اسلام ندارند؛ قبلی ها هیچ کدام اینگونه نبوده اند [هیچ کدام از فقها و مجتهدین تاریخ تشیع تا قبل از انقلاب خمینی، حامی مجازاتهای سنگین فقهی نبوده اند]."

قضات و دادستانهای بدون مجوز و شقی

امام صادق فرمود زمانی که امیرالمومنین دادرسی را به شریح قاضی واگذار کرد با او شرط نمود که بدون عرضه به امام و تایید ایشان، حکمی را اجرا نکند! "لما ولی امیرالمومنین علیه السلام شریحا القضاء اشترط علیه الا ینفذ القضاء حتی یعرضه" (دعائم الاسلام، ج 2، 534، جامع احادیث شیعه بروجردی، ج 30، ص 74).

شریح قاضی به ادبیات امروزی ها رئیس قوه قضائیه بود ولی امیرالمومنین با توجه به شناختی که از او داشت عزلش نمود؛ بعدا تحت فشارها و جار و جنجالها او را دوباره برگرداند؛ ایشان به او فرمود بر مسندی تکیه زده ای که سه گروه می نشینند: پیامبران، یا وصی آنها و یا اشقیاء! "قد جلست مجلسا لا یجلسه الا نبیا او وصی نبی او شقی" (من لا یحضره الفقیه شیخ صدوق، ج 3، ص 5؛ جامع احادیث شیعه بروجردی، ج 30، ص 106) لفظ شقی ضد سعید و نیک و سربلند است و به معنای بدکار و پست و بدبخت می باشد.

بنابراین علم قضاوت با درس خواندن در حوزه ها و فقیه و مجتهد شدن به دست نمی آید؛ اگر جز این بود روایت واضح و شفاف مذکور به شکل فوق بیان نمی شد و به جای آن مثلا می فرمود علما و فقها هم می توانند قاضی شوند؛ در روایت بسیار معروف دیگری از امام صادق نیز آمده است که از قضاوت و دادرسی بپرهیزید که این منصب متعلق به امامی عادل در حد پیامبر یا وصی او می باشد! "انقوا الحکومة انما هی للامام العالم بالقضاء العادل فی المسلمین نبی او وصی نبی" (اصول کافی، ج 7، ص 406).

به این ترتیب، دادستانها و قضات منصوب ولی فقیه که در صدور و اجرای احکام سنگینی چون زندان، شلاق، قطع اعضای بدن، پرتاب از بلندی، اعدام و... مشارکت دارند، طبق فتوای رهبران آسمانی این مذهب، یعنی امیرالمومنین و امام صادق محکوم و مجرمند و بدانند که محاکمات سختی در انتظارشان می باشد!

توضیحات بیشتر گردآورندگان: روایات بالا در ده ها کتاب فقهی و روایی و تفسیری آمده و اینها سخن آیت الله بروجردی مبنی بر اینکه علمای شیعه تا قبل از انقلاب خمینی به اجرا یا حمایت از شلاق و زندان و اعدام معروف نبودند را تقویت می کند؛ نام چند اثر مشهور که روایت سوم فوق، در آنها آمده: جلد 3 از کتاب من لا یحضره الفقیه از شیخ صدوق؛ جلد 6 از کتاب تهذیب الاحکام شیخ طوسی؛ جلد 16 از کتاب وافی از فیض کاشانی؛ جلد 1 از کتاب فصول المهمه و جلد 27 از وسائل الشیعه از شیخ حر عاملی؛ کتاب قضا و شهادت از شیخ انصاری؛ جلد 30 از کتاب جامع احادیث شیعه از مرجع بزرگ تشیع آیت الله طباطبائی بروجردی؛ جلد 1 از کتاب موسوعه از مرجع مشهور آیت الله سید ابوالقاسم خویی؛ جلد 25 از کتاب فقه الصادق از آیت سید صادق روحانی و ...

سؤال: تکلیف دستگاه قضا چه می شود؟

پاسخ شفاهی و تلفنی آیت الله بروجردی به این سؤال که تکلیف دستگاه قضا چیست؟ "من نمی گویم دستگاه و تشکیلات قضائی بطور کل تعطیل شود عملا در دنیای امروز چنین چیزی ممکن نیست؛ بلکه یادآور می شوم که این منصب، بسیار حساس و خطیر است؛ به این سادگی ها نیست که کسی درس فقه و قضا بخواند و بعد دگراندیشان را مجرم و محارب بنامد و با قاطعیت برای مردم حکم زندان و اعدام ببرد!

اقل کاری که برای همسوئی با اسناد مربوطه [روایت فوق و اسناد مشابه آن] می توان کرد آن است که اجرای "حدود" تعطیل گردد؛ در تعزیرات نیز حبس و تنبیه بدنی کنار گذاشته شود؛ منتقدین و مخالفین عقیدتی سیاسی نیز تحت هیچ شرایطی بازخواست و محاکمه نشوند."

دوران اجرای مجازات های خشن و قوانین تبعیضی، به سر آمده!

فقها و قضات سیاسی می خواهند احکام و قوانین اسلامی به شکلی که 1400 سال قبل بوده اجرا شود؛ آنها خلیقات و ذهنیت جمعی آن دوران را مورد توجه قرار نمی دهند؛ مثلاً در آن دوران خون را خون پاک می کرد؛ اگر کسی به قتل می رسید، قبیله مقتول تمام خویشاوندان قاتل را مسئول می دانست و هر کسی از آنها را می یافت می کشت که خود این نوع قصاص سلیقه ای، بی جواب نمی ماند؛ وقتی یک قتل رخ می داد، گاهی قافله انتقام و کشتار، تا چند نسل متوالی در تردد بود!

در چنان موقعیتی بلوغ فکری و فرهنگی به حدی نرسیده بود تا قوانینی که فی نفسه سنگین هستند بطور کامل حذف شوند؛ اگر قرآن قوانین غیر انسانی چون قصاص را مستقیماً تحریم می کرد، در آن صورت، به شکل پنهانی و سلیقه ای تداوم می یافت؛ چرا که جامعه پذیرش یک باره آنرا نداشت.

اسلام آنها را به شکل قاطعانه ای مشروط و مقید کرد؛ بدین سان در اولین قدم، خاطیان را به دست قانون سپرد و مانع از انتقام گیری های خودسرانه شد؛ در قدم دوم نیز، راه گریز [تجات] را در قانون تعبیه کرد [یعنی هم به متهمین و هم به قضات راه فرار را نشان داد که چگونه از صدور و اجرای احکام سنگین صرف نظر شود].

این پیشرفت را در آن زمان می توان یک کار حقوق بشری بزرگ و شایسته محسوب کرد؛ ولی اینکه چرا چنین اقدام هائی امروزه به چشم نمی آید به خاطر عملکرد حکومت های بنی امیه، بنی عباس و امپراطوری عثمانی بوده و از همه سیاه تر رفتار ولی فقیه باعث آن شد؛ اینها برای تصفیه حساب های سیاسی [انتقام و حذف مخالفین] و ایجاد رعب وحشت، به مجازات های سنگین فقهی روی آوردند و به شروط مندرج در آن احکام اصلاً توجهی نکردند.

بطور کلی هیچ دینی در یک فضای خام اجتماعی ظهور نکرده؛ لذا تمامی ادیان با محدودیت هائی روبرو بوده اند؛ مثلاً هیچ کدام از مجازاتهای بیرحمانه مندرج در قرآن، "تاسیسی" نبوده بلکه همگی "امضائی" و "مقید شده" هستند؛ یعنی این اسلام نبود که آن قوانین را آورد و تاسیس کرد بلکه آنها از قبل هم وجود داشته و البته مقیداتی نیز داشته اند؛ ولی در اسلام، تداوم یافتن آنها منوط به رعایت یک سری قیود و شروط سخت شد که به نوعی منسوخ کردن غیر مستقیم آنها محسوب می گشت تا راهی برای نفی و تعطیلی کامل و رسمی آنها در شرایط نوپیدا باز بشود.

از سوی دیگر، رساندن حقوق زن از صفر به نصف نیز در آغاز اسلام، شروعی بوده برای رسیدن به عدالت [تساوی حقوق] که در بافت اجتماعی و فرهنگی آن زمان عملاً بیش از این مقدار، غیر ممکن می نمود؛ در سرزمین نزول اسلام، حق و حقوق خاصی برای زنان وجود نداشت؛ آنها عملاً استقلال نداشتند و حتی مسئولیت قضائی و حقوقی اعمالشان بر عهده مردانشان بود [مسئول و پاسخگوی عملکرد یک خانم، افراد دیگری چون همسر، پدر و برادران او بودند، نه خود او]؛ همچنین روی زنان حساب خاصی باز نمی شد؛ تحت محرومیت و تبعیض همه جانبه قرار داشتند؛ آنها نه تنها از حق ارث محروم بودند بلکه به عنوان مال الارث نیز محسوب می گردیدند؛ [زنان به منزله کالا بودند و شوهر حق خود می دانست زنش را به عنوان پرداخت بدهی به طلبکار بدهد؛ دختران به راحتی زنده به گور می شدند].

هرچند که در برخی از ممالک دیگر مثل ایران با زنان اینگونه برخورد نمی شد ولی در آنجا وضعیت اینچنین بود؛ پیامبر کاری کرد که حق و حقوق زن به رسمیت شناخته شود؛ درست است که در نگاه امروز اقدام مذکور ناقص و ناکافی محسوب می شود ولی در آن مقطع شروعی بود برای تحقق احیای ارزش انسانی زنان و استقرار تساوی حقوق.

امروز بانوان شخصیت مستقلی دارند؛ بسیاری از آنها دارای مناصب و مشاغل مهم اجتماعی هستند و منزلت ایشان و مسئولیت هائی که بر دوش آنهاست کمتر از مردان نیست؛ همچنین بسیاری از بیوه زنان مظلومی که سرپرست خانواده و تنها نان آور افراد تحت تکلف خویش می باشند؛ در چنین فضائی انتظارات حقوقی و اجتماعی از زنان، همپراز مردان است؛ لذا وضع قوانین مربوطه بر اساس اوضاع و احوال 14 قرن قبل نه تنها ناعادلانه و غیر منطقی است بلکه با آیات بسیاری از قرآن نیز همسوئی ندارد.

روند حذف تدریجی برخی از قوانین، فقط مربوط به موارد فوق نمی شود؛ امور دیگری نیز بود که امکان

تعطیلی کامل آنها در آن زمان وجود نداشت؛ مثلا در موضوع برده داری، درست است که این تجارت، غیر انسانی است و قاعدتا اسلام و ادیان آسمانی قبلی، باید آنها را از بین می بردند ولی چنین اقدامی عملا غیر ممکن بود؛ زیرا از قدیم الایام برده داری ستون لاینفکی از صنعت و تجارت بشری بوده که تا همین اواخر نیز در خیلی از ممالک رواج داشت؛ با این وجود هر کدام از ادیان به اشکال غیر مستقیم آنها را نفی می کردند؛ مثلا در اسلام، سنت آزاد کردن برده به عنوان یک ارزش بزرگ فرهنگی و دینی تبلیغ شد و همچنین راه های قانونی برای آزادی آنها [برده ها و بندگان] تعریف گردید.

علت بردگی در بسیاری از تمدنهای گذشته مواردی از این قبیل بود: 1. اسارت در جنگ؛ 2. فقر مادی و بدهی که باعث می گشت افراد، خود یا فرزندان و اعضای خانواده شان را به عنوان برده بفروشند؛ 3. مجازات قانون شکنان و محکومین.

ادیان آسمانی در راستای فرهنگ سازی برای حرمت دادن به بردگان و بندگان و آزاد کردن آنها، توصیه هایی را ترویج نمودند؛ مثلا پیامبر می گفت که بدترین مردم کسی است که انسانها را می فروشد "شر الناس من باع الناس" (اصول کافی، ج 5، ص 114) یا در روایت دیگری فرمود که شرور ترین مردم کسی است که برده خویش را بزند؛ یا توصیه می کرد آنها را عبد [بنده] نخوانید، بلکه جوان و جوانمرد [فتی] صدا کنید.

روایت شده که امیرالمومنین از دسترنج کار خویش [نه از بیت المال] هزار برده را خریداری و آزاد کرد "علی اعتق الف مملوک من ماله و کد یده (مما عملت یداه)" (اصول کافی، ج 5، ص 74)؛ اینکه از حاصل کد یمین خویش بنده ها را آزاد می کرد نشان می دهد که ایشان مخالف برده داری و به دنبال آزادی انسانها بودند.

در کنار آن، راههایی برای آزاد کردن بندگان گشوده شد، مثل خریدن و آزاد کردن آنها به عنوان کفاره، نذر، طلب آمرزش و تقرب جستن به خداوند؛ از سوی دیگر خود بردگان نیز می توانستند اقدام به خلاصی خویش کنند؛ مثلا از آیه 33 سوره نور برداشت می شود که برده می توانست در ازای پرداخت مبالغ معینی به اقساط، حکم آزادی خود را از ارباب خویش بخرد؛ یا روش های دیگری که برده می توانست به مثابه عضوی از خانواده صاحب خویش درآید.

فرزندانی که از زنان برده به دنیا می آمدند بر خلاف سنت های قبل از اسلام، برده محسوب نمی شدند و حتی بسیاری از شخصیت های برجسته اسلام، کنیز زاده بودند! اسلام همچنین بردگی یا حبس انسانها به دلیل فقر مادی، بدهی، غرامت و ورشکستگی را باطل کرد و اعلام نمود که فقرا و غارمینی که سرمایه از کف داده اند، باید از طریق بیت المال [مصرف صدقات و زکات و...] حمایت شوند؛ از جمله در آیه 60 سوره توبه این موضوع را صراحتا اعلام نموده است.

این سخنان، ما را کمی از موضوع اصلی دور کرد ولی ارزش آنها دارد! چرا که یکی دیگر از مصادیق اسلام ستیزی و ایران سوزی رژیم غاصب ولایت فقیه را افشا می کند! چطور می توان باور کرد رهبران نظام ادعای مسلمانی کنند اما بسیاری از مردمی که با بی تدبیری و خیانت آنها ورشکسته و بدهکار می شوند به زندان افتند و عمر این مظلومین، بی ثمر سپری گردد و یا به بیگاری در حبس و ادارشان کنند در حالی اسلام گفته بدهی ایشان را باید از بیت المال پرداخت نمود؛ مخصوصا در این مملکت ثروتمند نقض چنین دستورالعمل هایی جنایت آشکار علیه دیانت و بشریت محسوب می شود.

سنت پیشوایان الهی، نفی حدود

اگر اجرای حدود اهمیت داشت پیشوایان آسمانی پیشگامان اجرای آن می شدند نه آنکه به بهانه های مختلف از آن طفره روند و راه گریز را برای متهمین باز کنند؛ آنها معتقد بودند که در اجرای عدالت نمی توان صرفا به ظاهر موضوع استناد کرد لذا پیوسته جامعه را از جرم تراشی دور کرده و متهمین را تیرئه می نمودند؛ پیامبران بزرگی چون عیسی مسیح و محمد بن عبد الله و همچنین ائمه حتی یک بار هم کسی را سنگسار نکردند.

وقتی که زنی نزد علی اقرار به زنا کرد، ایشان به او فرمود که احتمالا خواب دیده ای و یا خیال می کنی چنین فعلی را مرتکب شده ای! آن زن اصرار بر اجرای حد نمود؛ علی نه تنها حکم نداد که چنین زنا باید سقط شود، بلکه زن را با بهانه به دنیا آوردن فرزند از محاکمه معاف نمود، بدون آنکه پرونده ای برایش تشکیل دهد و حتی بدون اخذ وثیقه و ضمانت او را آزاد کرد؛ در مراحل بعدی امر به شیر دادن و کفالت فرزند نمود و به این بهانه

ها او را از مجازات رها کنید.

علی برای فرزند نامشروع نیز حق حیات و زندگی قائل بود و در مواجهه با چنین اتهاماتی به خود نهیب می زد که گناه بین انسان و پروردگار خویش است، من علی، چه کاره ام که بخواهم بندگان خدا را حد بزنم! در دوران خانه نشینی علی یک روز سارقی را برای اجرای حکم [قطع دست] می بردند ایشان مانع شد و فرمود ابتدا باید مشخص شود که آیا او سهم خود را از بیت المال دریافت کرده است یا خیر؟ اگر دریافت نکرده، باید ابتدا حاکم مجازات شود چرا که باعث و بانی شکل گیری این جرم، اوست! [به این ترتیب، اگر نظرات عده ای از فقها و قضات که مصرانه می گویند باید حدود اجرا شود را بپذیریم، شخص ولی فقیه و گردانندگان نظام که حکومتشان عامل اصلی جرائم منجر به حدود می باشد، باید قبل از دیگران مجازات شوند].

پس از حکومت علی نیز، ائمه شیعه و فقهای سده های گذشته، هیچگاه حکام زمان خویش را به اجرای مجازاتهای کیفری ترغیب نکرده اند؛ در مجموع می توان گفت در عملکرد جمیع پیامبران و ائمه، اجرای مجازاتهای خشن گزارش نشده و اگر هم بوده به ندرت رخ داد و به قول گفتنی "النادر کالمعدوم" یعنی اگر سنتی به ندرت رخ داده برابر است با اینکه اصلاً وجود نداشته!

ولی متأسفانه در سرزمین ایران، اهریمن بی جان مجازات های غیر انسانی، از فقهای قدرت طلب و جزم اندیش انرژی گرفت و رمق تازه ای پیدا کرد؛ ناگهان به جنب و جوش برخاست و به جان ملت افتاد تا ولی فقیه را در دوام و استحکام حکومت پوشالی اش یاری دهد! امروز از برکت خدمات و زحمات حضرات آقایان فقها و قضات ولایت فقیه، تشیع و اسلام، در جهان به عنوان دین تبعیض، شلاق، زندان، شکنجه، اعدام و سنگسار شناخته می شود! اگر امثال بنده هم حرفی بزنیم باید به عنوان محارب و مرتد، مجازات و ترور شخصیت شویم!

ادله محکم بر لزوم تساوی حقوق زنان و مردان

برداشتها پیرامون احکام اسلامی یکسان نمی باشد و پوستین این شریعت دو رویه دارد؛ نگاه فقهی بنده و اجدادم و بسیاری از فقهای دیگر در موضوع ارزش و اعتبار و حقوق انسانها بر آیاتی مانند "خلقکم من نفس واحدة" (نساء، 1؛ اعراف، 189)؛ "انشاکم من نفس واحدة" (انعام، 98)؛ "و نفخت فیه من روحی" (ص، 72)؛ "و لقد کرما بنی آدم" (اسراء، 72)؛ "لقد خلقنا الانسان فی احس تقویم" (تین، 4)؛ "و لا تکسب کل نفس الا علیها" (انعام، 164) و "و لکل درجات مما عملوا" (انعام، 132) استوار می باشد.

اگر به آیات فوق که از خلقت یا حرمت یا حقوق انسانها صحبت رانده توجه شود در آنها الفاظی چون "نفس"، "بنی آدم" و "انسان" به کار رفته نه رجال، نسوان، پیروان فلان دین، فلان نژاد و...؛ یعنی جنسیت، دین، عقیده سیاسی، نژاد، رنگ، زبان، قومیت، تابعیت و دارایی، هیچ کدام دلیلی برای داشتن امتیازات خاص محسوب نشده؛ در حالی که می توانست به جای عبارات مذکور این برتری ها را به انسانهایی با جنسیت یا عقیده خاصی اختصاص دهد!

ضمن آنکه در آیات دیگری از قبیل "انی لا اذیع عمل عامل منکم من ذکر او انثی بعضکم من بعض" (آل عمران، 195) و "للرجال نصیب مما اکتسبوا و للنساء نصیب مما اکتسبن" (نساء، 32) که از حقوق زن و مرد صحبت شده، هیچ سخن تبعیض آمیز به میان نیامده و حق هر زن و مردی در آنچه که برایش زحمت کشیده است محترم شمرده.

لذا نمی توان بین انسانها برتریهای فطری و یا حقوقی قائل شد؛ قرآن بر خلاف باوری که [در میان عوام] رایج شده، زن را به عنوان طفیلی مرد قلمداد نکرده بلکه او را همتای مردان و نیمه اصلی آفرینش خوانده است؛ شرافت و فضیلت هر دو را یکسان دانسته؛ خطاب خویش برای دعوت به سوی کمال و سعادت را همسان قرار داده و حقوق را نیز بطور مساوی تنظیم کرده.

پیامبر فرمود: "ساووا [سووا] بین اولادکم فی العطیه فلو کنت مفضلاً احدا لفضلت النساء" (الخلافة شیخ طوسی، ج 3، 564؛ تذکره الفقهاء علامه حلی، ص 424؛ کنز العمال، حدیث 45346) یعنی هر چیزی را که می خواهید بین فرزندان خود تقسیم کنید، چه در زمان حیات و چه برای وصیت، مساوی تقسیم نمایید، اگر بنا بود خداوند تبعیض قائل شود حتماً به زنها و دخترها سهم بیشتر می داد؛ شاید دلیلش این است که

آنها از نظر عواطف و کارائی اداری و اجتماعی بیشتر نیاز به همراهی دارند؛ به هر حال طبق این حدیث باید تساوی در تقسیم ارث نیز میان فرزندان ذکور و اناث (دختر و پسر) برقرار شود. البته یقیناً این بحث پیش می‌آید که در منابع فقهی ارث نسوان نیمی از مردان تعیین شده؛ ولی اولاً کلام ما نیز از منابع دینی استخراج شده؛ ثانیاً قوانین گذشته بر اساس مقتضیات آن زمان بوده و الان از لحاظ حقوقی و اجتماعی اوضاع عوض شده و با دوران قبل قابل قیاس نیست؛ ضمن آنکه در قسمت های بالا توضیح دادم نه دهم آنچه در ظرف اسلام بیشتر به چشم می‌آید بر خلاف واقعیت و حقیقت می‌باشد و لذا باید به اسنادی که تا به حال مورد توجه قرار گرفته دقت زیادی کرد!

پیامبر در جای دیگری نیز فرمود: **"اعدلوا بین اولادکم کما تحبون ان يعدلوا بینکم فی البر و اللطف"** (بحار الانوار، ج 104، ص 92؛ کنز العمال، حدیث 45346) یعنی در میان فرزندان خود عدالت و مساوات را رعایت کنید اگر دوست دارید که آنها نیز متقابلاً اهل عدالت و مساوات باشند. اسنادی نیز وجود دارند که می‌گویند در تقسیمات خلقت، وزنه و اعتبار خیر و لطف، به نفع زنان سنگینی می‌کند؛ مثلاً امام صادق فرمود: **"اکثر الخیر فی النساء"** (دوره میزان الحکمة، ج 10، ص 468؛ من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 385)؛ به این ترتیب اقل حرمتی که می‌توان برای این کلمات قائل شد، تنظیم قوانین بر اساس تساوی حقوق است.

جوازهای مهم شرعی برای تغییر و نسخ قوانین تاریخ مصرف گذشته (عناوین ثانویه)

اکثر احکامی که در قرآن و سنت آمده "احکام اولیه" هستند؛ اما عنوان دیگری نیز مطرح است به نام "احکام ثانویه" که به معنی لغو "حکم اولیه" بنابر مصلحت می‌باشد که خود، دلیل محکمی بر اجتهادی بودن احکام در اسلام می‌باشد و بر طبق آن هر یک از "احکام اولیه" تحت عناوینی چون عسر و حرج، اضطرار، ضرورتها، ضرر، مقدمیت، اکراه، دفع افسد به فاسد و... می‌توانند تفاسیر جدیدی به خود بگیرند و آنطور که به صلاح فرد و جامعه است اجرا گردند و یا حتی کنار گذاشته شوند [منسوخ شوند]؛ بطور کلی در قرآن و سنت اسناد متنوعی با این مضامین موجود است؛ چندین نمونه به شرح زیر تقدیم می‌گردد:

الف) خلاصی از حلقه های مضیقه و تنگنای عسر و حرج

ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج" (مائده، 6)؛ - "و ما جعل علیکم فی الدین من حرج" (حج، 78)؛ - "یرید الله بکم البسر و لا یرید بکم العسر" (بقره، 185) این آیات می‌گویند آفریدگار بی‌همتا که نزدیکترین قدرت به مخلوقات خویش بوده حامی بی‌چون و چرای ایشان نیز هست و راضی نیست تا مردم به خاطر علایق دینی خود به درد سر افتاده و در تنگناها و مشقت های اقتصادی، امنیتی، احساسی و... قرار گیرند؛ او بر بندگان خود آسان می‌گیرد؛ بر همین اساس، قاعده ای در فقه مطرح است به نام "نفی عسر و حرج" [معروف به قاعده "لا حرج"] و از عناوین احکام ثانویه محسوب می‌گردد؛ با تکیه بر آن، می‌توان وجوب احکامی که اجرای آنها در شرایط جدید منجر به سختی و مشقت می‌شود را برداشت.

ب) دین تساهل و تسامح و نفی تکالیف سخت

آیات و روایات بسیاری وجود دارد که اسلام را دین تساهل و تسامح معرفی کرده و شرط اجرای احکامش را استطاعت مقرر نموده؛ مثلاً حدیث معروف پیامبر که فرمود: **"بعثت علی الشریعة السهلة السمحة"** (اصول کافی، ج 5، 494) یعنی من بر شریعت آسان و راحت و روان مبعوث شدم؛ پس قاعدتاً نباید احکام سخت گیرانه و محدود کننده ای بر جامعه تحمیل گردد تا مردم مجبور نباشند برای تامین نیازهای ضروری از قبیل [نیازهای] روحی و عاطفی، جسمی، غریزی و جنسی، اقتصادی و... زیر فشار قرار گرفته و به رفتارهایی بر خلاف ارزش های وجدانی و عرفی روی آورند.

به گفته قرآن در آیه 106 سوره مومنون، کسانی که از خداوند دور شدند و تصور کردند که او آنها را فراموش کرده، بر اثر افتادن در زیر اربه فشار و بیچارگی و درماندگی به این طرز فکر رسیدند **"ربنا غلبت علینا شقوتنا و کنا قوما ضالین"**.

همچنین در آیات دیگری می بینیم که خالق بشر هشدار داده انسان ضعیف است و فطرتاً پذیرش مثبتی نسبت به عقاید زوری و تحمیلی ندارد و می خواهد خود را از اینها نجات دهد؛ لذا اگر به شریعتی که قوانینش قابل تحمل نباشد تن دهد در نهایت از الهیات فاصله می گیرد و گمراه می شود؛ پس باید از وضع احکام خشن و مستبدانه اجتناب کرد "خلق الانسان ضعيفا" (نساء، 28)؛ "لا یكلف الله نفسا الا وسعها" (بقره، 286)؛ "لا تحملنا ما لا طاقة لنا به" (بقره، 286) و "لا اکراه فی الدین" (بقره، 256).

پیامبر می گوید: "جتکم بالشريعة السهلة السمحاء و من رفع الحرج و المشقة فی الدین" (اعیان الشیعه امین عاملی، ج 10، ص 373) من آدمم تا شریعت و دینی که قواعد و قوانینش آسان و راحت است را بیاورم تا شما به عسر و حرج دچار نشوید و به درد سر نیفتید.

همچنین فرمود: "امرت بمدارة الناس، کما امرت بتبلیغ الرسالة" (تحف القول، ص 48؛ میزان الحکمه ج 2، باب التبلیغ ص 26) و در روایت مشابه دیگری نیز توضیح داد: "امرنی ربی بمدارة الناس، کما امرنی باداء الفرائض" (الوافی فیض کاشانی، ج 4، ص 458؛ وسائل الشیعه، ج 12، ص 200) این دو یعنی خداوند مرا امر کرد که هوای مردم را داشته باشم و آزارشان ندهم، اهل مدارا باشم و آنها را نوازش کنم، همانطوری که امر کرد به تبلیغ رسالت.

یعنی مردم نوازی و تساهل و تسامح و ایضا کنار زدن احکام "ما لا یطاق" برابر است با اصل نبوت و ریشه رسالت انبیاء می باشد؛ پس اهمیت آن مثل دیگر واجبات و فرایض است و اگر در شرایط جدیدی احکام باعث آزار و به سختی افتادن باشند باید کنار گذاشته شوند؛ به این ترتیب کسانی که به اصطلاح روغن داغ روی شرایع دینی ریختند و بنابر مقتضیات نفسانی و منفعت طلبی های صنفی و حرفه ای خویش و یا تحت تأثیر جو خاصی که در بعضی از مقاطع پیش آمده بود به شریعت طول و عرض بیهوده دادند و مردم را حیران و خسته و گرفتار کردند خطاهای بزرگی مرتکب شدند؛ از آنها بدتر نیز فقها و قضات ولی فقیه هستند که بیان این حقایق را برچسب محاربه می زنند!

ج) لزوم هماهنگی عقل و شرع

یکی از اصول مهم فقهی که در کنترل و تعدیل قواعد و قوانین شریعت به کار می رود قاعده ای است که می گوید احکام دینی نباید برخلاف مصالح عقلی باشد "کما حکم به العقل حکم به الشرع و کما حکم به الشرع حکم به العقل" [قاعده "ملازمه"] یعنی قوانین و مقررات شریعت باید با عقل و تجربه نیز سنجیده شود [چه در بحث "فلسفه احکام" و چه در "لوازم احکام"] به ویژه در اموری که به سرنوشت کل کشور ارتباط می یابد تصمیم گیری را باید به "عقل جمعی" که همان "رفراندوم آزاد" است ارجاع داد.

طبق این قاعده نباید عقل و وجدان و تجربه، در رقابت با دین و مذهب و الهیات باشند؛ این دو نوع مقوله حامی یکدیگرند؛ رعایت مصالح عقلی چنان اهمیت دارد که پیامبر فرمود: "العقل اصل دینی" یعنی عقل، اصل دین است؛ و ایضا "لا دین لمن لا عقل له" یعنی هرکس به بهانه حفاظت و گسترش ارزش های دینی و الهی عقلانیت فردی و جمعی را زیر پا گذاشت، دین و ایمان ندارد! مولا علی نیز فرمود: "العقل رسول الحق" (فهرست غرر الحکم، ص 255) یعنی عقل، پیامبر درون است [پیامبر خدا در درون انسان].

مولا علی همچنین می فرماید: "و لا بعث الله نبیا و لا رسولا حتی یتکمل العقل و یکون عقله افضل من جمیع عقول امته" (اصول کافی، ج 1، ص 13) خداوند پیامبری را مبعوث نمی کند مگر آنکه عقل او کامل باشد؛ این از یک سو به معنای داشتن ظرف جامع و سالم برای دریافت وحی است و از سوی دیگر باید عقل پیامبر از عقول امت ها بیشتر باشد تا بتواند سئوالات را پاسخ دهد و شبهات را برطرف نماید؛ به این ترتیب، عقل زیر مجموعه و گیرنده وحی معرفی شده نه معارض و نافی آن!

حالا این سؤال مطرح است حکامی چون ولی فقیه که از الگوهای عقلانی پیروی نمی کنند و با معیارهای منطقی بیگانه اند و باعث دلزدگی اندیشمندان دینی و سیاسی و ناامیدی صاحب نظران اقتصادی و امنیتی هستند چگونه می توانند ادعای پایبندی به شریعت اسلام را داشته باشند؟ این اسناد در توصیف لامذهبی ولی فقیه و گردانندگان نظامش به کار می آیند؛ به ویژه آنکه یکی از آسیب های اجتماعی دوره انقلاب فرار خیل عظیم مغزها [و عقل ها] و زندانی و قتل انبوه مصلحت اندیشان است!

د) نهی از ضرر و اضرار

قاعده بسیار مهم و فراگیر فقهی دیگری [نزد اصولیان و فقیهان] وجود دارد معروف به "لا ضرر" که مانند قاعده "ملازمه" همه قوانین و مقررات را تحت الشعاع قرار می دهد و به قول امروزی ها، حق وتو دارد! "لا ضرر و لا اضرار فی الاسلام" یعنی هر حکمی که منجر به ضرر و اضرار [ضرر دیدن و یا ضرر رساندن] شود از درجه اعتبار ساقط می گردد.

بنابر مستندات روایی، قاعده مذکور توسط پیامبر اینطور به کار رفته که اگر احکام و مقررات شرعی در موقعیت های جدید یا غیر عادی، منجر به ضرر و اضرار گردند، باید کنار گذاشته شوند؛ این موضوع مورد تایید عالمان بزرگ شیعه و سنی بوده و در ابواب مختلف فقهی به آن استناد کرده اند.

این تراز فقهی، همچنین باید مانع از سیاست گذاریها و وضع قوانینی شود که به اقتصاد، اعصاب، سلامتی، اعتبار، امنیت و پیشرفت افراد یا اجتماع خسارت می زند، چه در امور دنیوی یا اخروی و چه در ابعاد بالقوه و بالفعل [ضرر آبی یا ضرری که در آینده آن باشد]؛ با تکیه به معنا و مفهوم قاعده مذکور اگر در موقعیت هائی مابین دو گزینه ضرر به مردم یا کنار گذاشتن موازین اسلامی، مجبور به انتخاب یک راه باشیم، باید گزینه دوم را انتخاب کنیم.

گفتنی است این قاعده در تنظیم قانون اساسی و دیگر قوانین جمهوری اسلامی نیز مد نظر بوده؛ مثلا در اصل 40 قانون اساسی که کتابچه آنرا در پیش رو دارم به این شکل آمده است: "هیچ کس نمی تواند اعمال حق خویش را وسیله اضرار به غیر یا تجاوز به منافع عمومی قرار دهد." در بند 5 از اصل 43 و اصل 171 قانون اساسی نیز به کار رفته؛ اما این کاربردها چندان حاصلی ندارد؛ زیرا از یک سو برای ولی فقیه و گردانندگان نظام اعمال نمی شود و آنها خواسته ها و منافع شخصی خویش را بر متضرر شدن کل ملت ارجح می دانند! و از سوی دیگر در امر تعدیل و منسوخ کردن مقررات تاریخ مصرف گذشته که باعث ضرر عمومی است نیز مورد استفاده قرار نمی گیرد؛ در حالی که با استناد به همین عنوان ثانویه می شد بسیاری از آنها را کنار گذاشت.

توضیحات بیشتر گردآورندگان: آقای بروجردی بر قاعده "لا ضرر" تاکید بسیاری کردند؛ در اهمیت و کاربرد این قاعده جا دارد اشاره کنیم که ده ها رساله ها و اثر مستقل از فقها و علمای بزرگ پیرامون این قاعده بر جای مانده؛ یکی از آنها کتاب "قاعده لا ضرر و لا اضرار" از آیت الله سید علی سیستانی است با بیش از 300 صفحه مطلب؛ ایشان در قسمت تمهید کتاب در صفحه 9، مطلبی را از جلد دوم کتاب تنویر الحوالک سیوطی، نقل قول کرده اند که جای تامل بسیار دارد و حیف است که بازگو نشود: "إن الفقه یدور علی خمسة أحداث أحدها حدیث لا ضرر و لا اضرار" یعنی فقه بر مدار 5 حدیث می چرخد، یکی از آنها حدیث "لا ضرر و لا اضرار" است!

ه) وجوب به روز بودن آموزه های اسلامی و همسویی با عرف

داود نبی می فرماید: "علی العاقل ان یکون عارفا بزمانه" (بحار الانوار، ج 71، ص 307؛ اصول کافی ج 2، ص 116) بر آدم عاقل و چیزفهم واجب و ضرورت است که زمانش را بشناسد، بفهمد که در این عصر چه اقصائی وجود دارد؛ مولا علی نیز فرمود: "لا تقسروا اولادکم علی آدابکم فانهم مخلوقون لزمان غیر زمانکم" (شرح ابن ابی الحدید، ج 20، ص 267) یعنی فرزندانان را بر آداب خودتان مجبور نکنید، چون آنان برای زمانی غیر از زمان شما خلق شده اند.

معروف است که اسلام، هم پیشرو است و هم پیرو! پیشرو است چون با تکیه بر تعالیم و قواعد آن، بدون وقفه می توان برای تامین نیازهای خلق و خدمت به مردم از آن مدد گرفت؛ پیرو است چرا که انعطاف پذیر بوده و تغییرات لازم برای تنظیم شئون زندگی با مقتضیات جدید را می پذیرد و مانعی در برابر گسترش و توسعه آن وجود ندارد؛ اما همانطور که ملاحظه می شود اسلام سیاسی که شاهد آن هستیم در قسمت اول درجا زده و از معیار دوم نیز جدا گشته و جریانهائی مثل ولی فقیه و القاعده و اخیرا داعش در تلاشند تا جهان را تابع برداشت خویش از اسلام کنند به جای آنکه خود را با دنیای جدید وفق دهند!

برخی از سیاسیون سفسطه گر مدعی هستند که ما دین خودمان را داریم و می خواهیم بر اساس قوانین اسلام

پیش برویم؛ مثلا یک بار از تلویزیون زندان شاهد مصاحبه با دبیر حقوق بشر قوه قضائیه [دکتر جواد لاریجانی] بودم؛ او از متنی که گزارشگر حقوق بشر امور ایران یعنی آقای دکتر احمد شهید منتشر کرده بود عصبی بود و مدعی شد که زندان، شلاق، اعدام و امثالهم صراحتا در اسلام آمده و ما می خواهیم بر طبق این قوانین عمل کنیم؛ دیگران نیز نباید در این امر مداخله کنند! او می گفت که مردم دیگر ممالک هرچور که می خواهند درباره ما قضاوت کنند؛ مگر ما در امور داخلی آنها و نحوه کشورداری شان حق ابراز نظر داریم که آنها چنین حقی را برای خود قائلند؟

این افراد توجه ندارند هر قرآنی از دین که در آن تعصبات بی اساس بر مصلحت اندیشی ارجح باشد و صرفا با توجیهاات بی منطق رهبران آن پیش رود، طبیعتا باعث آزار و دلزدگی پیروانش می گردد و اعتبار و کارائی خود را از دست می دهد، غیر قابل دفاع و تبلیغ ناپذیر نیز می گردد و اینها با آیات و روایات متعددی از قرآن در تضاد است؛ به ویژه "و ما علینا الا البلاغ المبین" (یس، 17)؛ "حکمه بالغه" (قمر، 5)؛ "ابلاغکم رسالات ربی و انا لکم ناصح امین" (اعراف، 68)؛ "الذین یبلغون رسالات اللّٰه" (احزاب، 39) و "بلغ" (ما انزل الیک من ربک" (مائده، 67).

همچنین آیات و روایات دیگری نیز وجود دارد که در آنها جمیع مردم و در واقع جهانیان مخاطب قرار گرفته اند؛ مثلا "یا ایها الناس ان دین اللّٰه یسر" (کنز العمال، ج 3، ص 47)؛ مخاطب اینگونه جملات صرفا مومنین و مسلمین نیستند؛ یعنی نزد افکار عمومی بین المللی دین اسلام باید دین آسان و نوازشگر شناخته شود؛ اینطور نیست که عده ای ادعا کنند اسلام دین قابل تبلیغ و سهل است و همین کفایت کند، خیر! باید جهانیان چنین نظری داشته باشند؛ به عبارت دیگر باید به قضاوت دیگران [و نظر افکار عمومی دنیا] نسبت اسلام اهمیت داد و توجه کرد.

عملکرد ولی فقیه و القاعده و داعش باعث شده در دنیا اسلام دین زندان، شلاق، بی نظمی، دروغ گویی، شقاوت، خشونت، گردن زدن، اعدام، قتل های زنجیره ای، ترور، عملیات انتحاری و... شناخته شود؛ در برابر این داوریهها، ما نباید با حرف زدن خالی بخواهیم شفاف سازی کنیم بلکه باید اعمال و رفتار خود را درست نمائیم؛ در این انقلاب شب و روز در تلاشند تا نگاه منفی نسبت به اسلام و تشیع [در جهان] اصلاح شود؛ دائما بیانییه صادر می کنند، مبلغ به همه جا اعزام می گردد و انواع اجلاس ها و سمینارها و همایش ها برگزار می کنند در حالی که هیچ حاصلی جز به دور ریختن هزینه های بیت المال ندارد؛ تنها راه ممکن انتقاد از خود و اصلاح عملکرد خویش است!

در این راستا باید در نظر داشت که جامعیت اسلام، با لحاظ کردن شرایط روز ممکن خواهد بود، لذا آیات قرآن نیاز به شرح و بسط بسیار دارد، به شکلی که با مصالح جهانی و عرف بین المللی همسوئی کند و حرمت ها و اعتبارهای لازمه را به مسلمین بدهد؛ اگر جز این باشد جامعیت خود را از دست می دهد، به تضاد درونی کشیده می شود و مختص به یک تعداد خاصی از افراد می گردد؛ همچنین از نقش کاربردی و نافع خویش تهی و به وضعی که الان مبتلا هستیم دچار می گردد؛ یعنی در منظر جهانیان به مجموعه ای از سخت گیری ها و خشونت ها تنزل می یابد و حتی بعضا دیده شده به عنوان خرافات به آن می نگرند!

اینها بر خلاف آیاتی است که در آنها، کلام خداوند، فرامرزی و فرازمانی معرفی شده است مانند: "ان هو الا ذکر للعالمین" (تکویر، 27؛ ص، 87)؛ "و ما هو الا ذکر للعالمین" (قلم، 52)؛ "و ما اللّٰه یرید ظلما للعالمین" (آل عمران، 108)؛ "للعالمین نذیرا" (انعام، 90)؛ یعنی مشابه توضیحات پاراگراف قبلی، باید به قضاوت جهانیان ("عالمین") احترام گذاشت و خود را به روز کرد نه آنکه با زور و مکر و تبلیغات کاذب و تطمیع عده ای، دنیا را مجاب نمائیم که دین ما، دین عدالت و صلح و دموکراسی و تسامح و تساهل است؛ اینگونه ترفندهای پوچ حتی دیگر مسرف داخلی نیز ندارد و روی هیچ کس اثر نمی گذارد!

بدین طریق یکی دیگر از عناوینی که در خود مکتب فقهی اسلام اجازه داده شده تا احکام و قوانین تغییر یابند، وجوب به روزسانی آموزه های اسلامی است که به فقه و الهیات، نیروی تحرک و انطباق با مسائل روز را می بخشد [به روز و جاودانه می کند] با استفاده درست و به جا از چنین ظرفیت هائی است که می توان در معضلات، مشکلات و پیشامدهای نوپیدای "ما لا نص فیه" [که برای آنها حکمی وجود نداشته] ره گشائی کرده و ایضا در مواجهه با مسائل نوآمد فکری، اعتقادی، اجتماعی، عرف جهانی و... که احکام اولیه و ثانویه فعلی

جوابگو نیستند یا تاثیر منفی دارند تغییرات لازمه را ایجاد کرد و مواضع و موازین شایسته و جدید اتخاذ نمود؛ در غیر اینصورت، با سرکوب و زوگوئی و بیگانه و کافر نامیدن منتقدین و مخالفین هیچ تحول مثبتی نخواهد شد.

توضیحات بیشتر گردآورندگان: این سخن آیت الله بروجردی، حکم و دستور اسلام اصیل است که در برابر اسلام انعطاف ناپذیر سیاسی می درخشد؛ آقای بروجردی ابراز نظرهای غیر تخصصی و بی مسئولانه دبیر ستاد حقوق بشر قوه قضائیه که در واقع رئیس امور حقوق بشر بین المللی رژیم است را نقد نمودند؛ یقیناً با وجود چنین افرادی و با حاکمیت خودکامگانی که در راس امور هستند راهکارهای ارزشمندی که آیت الله بروجردی برای اتمام خشونت و تبعیض در اسلام گشوده اند به جایی نمی رسد؛ اما به هر حال انتشار نظرات این منجی توحیدی نزد ناظرین بین المللی امور سیاسی و حقوق بشری از این جهت مفید است که بدانند اسلام واقعی با اسلام سیاسی بطور کامل متفاوت است و همچنین آنطور که در بخش های پایانی این کتاب خواهد آمد باید خداپرستی و دین داری به سمتی سوق داده شود که جنبه وجدانی و فطری داشته باشد تا از این آفات در امان بماند.

(و) مقدمیت

طبق یک قاعده فقهی که بسیاری از مجتهدین بزرگ از جمله آخوند خراسانی به آن اعتقاد داشته اند، اذن در هر امری، اذن در لوازم بدیهی آن نیز می باشد "الاذن فی الشيء اذن فی لوازمه البینه" یعنی اگر اجرای فرامین الهی، منوط به اجرای امور دیگری باشد که وجوب آنها مستقیماً در شرع نیامده، آن امور نیز واجب می شوند و نباید به این اعتنا کرد که در قالب احکام اولیه نیامده اند!

همچنین بر طبق قاعده عقلی و شرعی دیگری مقدمه امر واجب، واجب است چون راه تحقق آن می باشد ["کلّ ما يتوقّف عليه الواجب فهو واجب" (معالم الدین، ج 1، ص 15)] (مقدمه واجب، چیزی است که واجب بدون آن اجرا و تمام نمی شود).

حال با استناد به این قواعد و با توجه به اینکه اوامری چون رفع استبداد و بی عدالتی، و اختتام تروریسم اسلامی و استقرار صلح با جهانیان، همگی از الزامات و واجبات قطعی شرعی و عقلی هستند پس لوازم و مقدمات تحقق آنها نیز واجب می شود؛ یعنی ابطال منصب ولایت فقیه که در این چند دهه نشان داد مانع اصلی در برابر تمامی ارزش های فوق می باشد از فرائض و بلکه از اوجب واجبات می باشد!

(ز) کرامت انسانی

جواز کنار گذاشتن احکام اولیه، صرفاً ناظر به اوضاع خاص نبوده [محدود نمی شود به عناوین اضطرار، ملازمه، لا ضرر و... که در فوق توضیح داده شد] بلکه مسائل بسیار مهم دیگری نیز وجود دارد از جمله لحاظ کردن کرامت انسانی؛ مگر خداوند نفرموده: "لقد کرّمنا بنی آدم" (اسراء، 70) یعنی کلیه احکام و قوانین تحقیرآمیز باید با تکیه بر این عنوان، منسوخ شوند؛ و باز هم با تکرار سخن دو قسمت قبل، تاکید می کنم اینکه عده ای فکر کنند کرامت انسانی در اسلام فعلی رعایت می شود ملاک نیست، باید جهانیان چنین نظری داشته باشند [چون مخاطب قرآن "العالمین" می باشد].

(ح) نقض غرض

نقض غرض، قاعده ای است که بیشتر در مباحث کلامی به کار می رود ["کلّ شیء تضمن نقض غرض أصل مشروعیة الحکم بحکم بطلانه" (جواهر الکلام، ج 32، ص 202)] ولی به دلیل عقلانی بودن آن، در فقه نیز اعتبار خاصی دارد؛ با در نظر گرفتن این قاعده و لحاظ کردن حکمت دستورات الهی [که در پاراگراف های قبلی مطرح شد] اگر شرایط طوری عوض شود که اهداف مورد نظر شارع در قوانین و مقرراتی که وضع کرده، برآورده نگردد، حقانیت جواز آن احکام باطل است و باید [آن احکام] تعطیل شوند. اگر در شرایطی قرار بگیریم که مجبور به تجدید نظر بر احکامی شویم که از قبل رایج بوده [مثل تبعیض حقوق بین زن و مرد] در اینصورت همین که برای "عقل" و "اجماع" محرز شده که این احکام دیگر تامین کننده خیر

و مصلحت مد نظر شارع نمی باشند، اعتبار آنها به کلی شکسته می شود؛ این وضع در مجازات های فقهی نیز سرایت دارد؛ سخت گیری های فقهی امروز آثار بازدارندگی و سازندگی در جامعه ندارند و صرفاً بهانه ای برای تصفیه حساب های سیاسی و ایجاد رعب و وحشت هستند؛ یعنی همه این قوانین و احکام، عملاً نقض کننده غرض ذاتی خود می باشند؛ پس باید بلا درنگ کنار گذاشته شوند.

عده ای از مفسرین و فقها قائلند که احکام و قوانین شرعی باید به همان شکل اولیه که نازل شده اجرا گردند یا فقط می توان تغییرات جزئی در آنها داد چرا که در تنظیم آغازین آنها همه جنبه های عقلانی و بی ضرر بودن [آن احکام و قوانین] از سوی بانی شریعت لحاظ شده؛ ولی قواعدی که تا اینجا بحث کردیم و باز هم ادامه خواهیم داد بخشی از گریزگاه هائی هستند که خلاف آنرا اثبات می کند!

ط) تقدیم امر اهم بر مهم (لزوم تقدیم امر مهم بر مهم)

"فی موارد التزاحم بین الایم و المهم یقدم الایم" این یک قاعده فقهی و منطقی [عقلی] دیگری است که می گوید در زمانی که بین چند امر تداخل بوجود آمد، امر "اهم" اولویت دارد؛ بسیاری از احکام و قوانین را بر اساس این می توان تعدیل یا تعطیل نمود؛ حکومتی که مدعی الهیات است رهبران و کارگزاران آن باید بتوانند در تزاحم ذاتی که بین احکام و قوانین مختلف وجود دارد، اولویت ها را تشخیص دهند؛ [باید بتوانند تشخیص دهند که کدام قواعد و قوانین هستند که مقدم ترند و به اصول نزدیک ترند و پاسداری از آنها مهمتر از بقیه است؟]

ضمن آنکه قاعده دیگری نیز داریم که می گوید: "دفع الضرر اولی من جلب النفع" یعنی دفع ضرر با اهمیت تر است از جلب نفع؛ به این ترتیب اگر مضرات اقتصادی و امنیتی و اعتباری که در ادامه دادن به پروژه به اصطلاح انرژی صلح آمیز هسته ای و خیلی از سیاست ها و قوانین دیگر نظام جریان دارد را مد نظر قرار دهیم، طبق قواعد مذکور باید آنها را اصلاح یا تعطیل می کردند.

ما امروز در محاجه با روحانیون سیاسی از افقی فراتر از اختلاف نظرهای ظاهری و فقهی با ایشان بحث و مناظره داریم؛ ما به آنها می گوئیم: هر فرضی را که فکر می کنید صحیح تر است مبنای ارزیابی و قضاوت قرار دهید و بعد از آن، به این سؤال پاسخ دهید: آیا نارضایتی و بیزاری مردم از اسلام ولایت فقیه، بدترین آبرو ریزی برای فقاقت و تشیع نمی باشد؟ ما به آنها می گوئیم اگر خیال کنیم شما درست می فرمائید که انفکاک دین از حکومت و تعطیل کردن کیفرهای خشن فقهی بر خلاف برخی از اسناد دینی است، ولی آیا نتیجه دین تحمیلی و مجازتهای سنگین، بر خلاف تمامی اهداف منظوره در اصول و فروع و اخلاقیاتی که در اسلام عنوان شده است، نمی باشد؟

آیا مبانی مذهبی و وجدانی که شما به آن قائلید نمی توانند در تشخیص بین بد و بدتر، یاریتان کنند؟ [دفع افسد به فاسد" که خود یکی دیگر از عناوین ثانویه است] آیا با اعمال خشونت توانسته اید خشونت را در جامعه کنترل نمایید؟ آیا با زندان و شلاق و اعدام قادر بوده اید ارزش های دینی و انسانی را نزد مردم زنده نگه دارید؟ آیا ایمان و امنیت اخلاقی جامعه ایرانی در صدها سال گذشته [که اسلام سیاسی حکومت نمی کرد] بیشتر نبوده است؟ آیا ظاهرسازی های شریعت واجب تر است یا حفظ جان و حرمت انسانها؟ آیا سخت گیری های فرهنگی و اعتقادی بر جوانان این مرز و بوم، تثبیت کننده اصل تقرب به خداوند بوده؟ آیا تداوم بخشیدن به مجازات های سنگینی چون شلاق، قصاص، اعدام و قطع اعضای بدن، مهمتر هستند یا صیانت از جایگاه و حرمت بر باد داده اسلام؟ یقیناً اگر برای این سئوالات جوابی داشتید از ادامه بایکوت و ترور شخصیت ما انصراف می دادید!

آری، روی این مدل سئوالات و چالش ها، قبل از برپائی انقلاب باید بحث کارشناسی دینی و عرفی می شد؛ همان دورانی که این باور به مردم القا شده بود که با حکومتی شدن مذهب، مدینه فاضله و بهشت برین برپا خواهد گردید و جهانیان برای الگو گیری از آن به صف خواهند شد! ولی در این سالها که بیلان صد در صد منفی سخت گیری های دینی محرز شده دیگر نمی توانند توافق اسلام سیاسی با موازین واقعی شریعت را اثبات نمایند و دیگر حرفی برای گفتن ندارند؛ اگر عقل و وجدان بر مغز و ذهن حکام و فقهای دولتی این سرزمین غالب بود باید فوراً همه خشونت ها و جنگ طلبی ها را کنار می گذاشتند!

ی) صیانت از اصل توحید

در تکمیل قسمت قبلی یادآور می‌شوم که در دعای 16 از صحیفه سجادیه آمده: "انت الذی سمیت نفسک بالعفو" یعنی خداوند خویشتن را مهربان و بخشنده نامید؛ همچنین عنوان شده: "انت الذی وصفت نفسک بالرحمه" یعنی وصف نفس و ذات کردگار، رحمت و رحمانیت است؛ در سوره انعام آیه 12 نیز قید شده که خداوند بخشیدن و رحم کردن را بر خود واجب کرد "کتب علی نفسه الرحمه"؛ در دعاها نیز عبارات زیادی شبیه این آمده "یا من امر بالعفو و التجاوز و ضمن نفسه العفو و التجاوز" یعنی ای کسی که بیش از حد تصور فرمان عفو و بخشش صادر می‌کنی و در این باره تضمین داده‌ای.

دقت کنید کلیه فقرات فوق درباره نفس و ذات خداوند می‌باشد؛ پس پیرامون اصل و ریشه توحید است که اهمیت آن بسیار خواهد بود و فهم آنها به درک توحید کمک بسزائی می‌کند؛ در فقرات فوق نام "عفو" و "رحمت" بر نفس و ذات الهی نهاده شده در حالی که می‌شد به جای آنها مضامینی چون "انتقام"، "جباریت"، "قهر" یا "عذاب" که در قرآن هم زیاد به کار رفته استفاده شود! اما خداوند همه را رها کرد و رحم کردن را ریشه نام و شناسنامه ذات خود قرار داد و حتی برای محکم کاری و تضمین قاطع، در بالای همه سوره ها دو بار آنرا یادآوری نمود "بسم الله الرحمن الرحيم" تا هرگز فراموش نشود، و این یعنی اصل توحید و خدانشناسی!

در دعای دیگری از صحیفه سجادیه آمده است: "سنتک الافضال و عادتک الاحسان و سیلک العفو" (منبع قبلی، دعای 37) یعنی سنت و عادت و راه خداوند بر فضل و احسان و عفو مبتنی است! الان اگر کسی بخواهد بر اساس عملکرد اسلام سیاسی درباره خداوند قضاوت کند، خواهد گفت ذات و سنت خداوند در صدور فرامینی چون تبعیض، سخت‌گیری، زندان، شلاق، اسیدپاشی، غارتگری، استبداد، بی‌رحمی، گروگان‌گیری، آدم‌ربایی، تجاوز به زنان و دختران اسیر شده، اعدام، تیرباران، سر بریدن، تروریسم، عملیات انتحاری و جنگ افروزی می‌باشد!

آیا چنین پروردگار بی‌رحم و سنگدلی می‌تواند همان خدائی باشد که در اسلام واقعی و دیگر ادیان توصیف شده؟ آیا 124000 پیامبر طی هزاران و شاید ده‌ها هزار سال آمدند که چنین خدائی را معرفی کنند؟ آیا اصولاً خدائی با این توصیفات به درد بشریت می‌خورد که نیازی به این همه اقدام برای شناساندن آن باشد؟ آیا خالق مهربانی‌ها که بخشیدن و نوازش کردن را بر خود واجب نموده این است؟

چرا چنین قضاوت‌هایی می‌شود؟ چون جمع ولی فقیه و القاعده و داعش، زیر پرچم "لا اله الا الله محمد رسول الله" چنین می‌کنند! چه کسی مسئول است و باید پاسخگو باشد؟ چه کسی باید شفاف‌سازی نماید؟ یقیناً من بیش از این تعهدی ندارم زیرا از برگزاری گردهمائی‌های بزرگ توحیدی و انجام فعالیت‌های اجتماعی محروم کردند و در بایکوت خبری محبوس شدم و بر اثر شکنجه و فقدان درمان در آستانه عروج از این دنیا قرار گرفته‌ام؛ ولی کسانی که دلسوز و عاشق خدایند بدانند که وظیفه دارند در قبال این اوضاع ساکت ننشینند! اگر مقالات و کتب حقوقی مجتهدین سیاسی در تفسیر "یحاریون الله" (آیه 33 سوره مائده) را مطالعه کنید که البته یکی از آنها به قلم سید محمود شاهرودی [رئیس اسبق قوه قضائیه] را در زندان ملاحظه کردم آنها می‌گویند چون خداوند جسم ندارد پس منظور از محاربه با خدا، جنگ با دستورات الهی است؛ و هر کس چنین کرد محارب است و حکومت اسلامی باید او را محاکمه کند!

حالا با لحاظ کردن توصیفات که از ذات الهی در پارگراف‌های قبل آمد این پرسش مطرح است: اگر باری تعالی جسم ندارد و نمی‌شود که ظاهر گردد و اثبات کند سنت و عادت و مرامش بر بخشش و احسان و نوازش است، پس چه کسی باید این حقایق الهی را نشان دهد؟ آیا یکی از فرازهای بلند این اسناد چنین نمی‌باشد که حکام مدعی ولایت الهی باید طوری عمل کنند که خالق مهربان همانگونه که خود را معرفی کرده شناخته شود؟

آیا جز این است که داعیه داران الهیات باید رحمانیت و عطوفت اله العالمین را نمایش دهند؟ فقها و قضات سیاسی نمی‌توانند بگویند مسئولیتی ندارند! چطور است که برای دریافت وجوهات و اجرای زندان و شلاق و اعدام، شما نمایندگان دلسوز خداوند هستید که قبول زحمت نموده‌اید ولی برای رؤیت رحمانیت و لطف و بخشش الهی مردم باید بروند سراغ نهادهای مدافع حقوق بشر و سازمان ملل و اتحادیه اروپا تا آنها وساطت کنند که جرعه‌ای عفو و رحم و تخفیف به زندانیان سیاسی داده شود!

بنابراین بر طبق اصل توحید، نه تنها باید هر سنت سخت‌گیرانه و خشن را فوراً و بدون تعلل، باطل و منسوخ

کنند بلکه باید از همگان پوزش خواسته و دلجوئی نمایند؛ اگر جز این عمل شود از دیدگاه تاریخ، رقیب و دشمن قسم خورده پروردگار باقی خواهند ماند!

ک) تنقیح مناط و اصول عملیه

در فقه، قاعده ای وجود دارد به نام "تنقیح مناط" که بر می گردد به حکمت "امر" و "نهی" های الهی، یکی از کاربردهایش این است: با کشف علت و حکمت دستورات شرعی، می توان [از راه قیاس قطعی] آنرا تعمیم داد به مسائل مشابهی که حکمی برای آنها وجود ندارد؛ این قاعده، تایید دیگری است بر پویائی و اجتهادی بودن احکام فقهی.

یکی از مسلمات شریعت و خصوصا میان فقها و اصولیین شیعه آن است که فلسفه اوامر شرعی، به گونه ای می باشد که مصلحت انسان در رعایت و انجام آنهاست [فرامین الهی مصلحت های "لازم الاستیفاء" هستند] و همچنین حکمت نواهی [جمع نهی] شرعی نیز مفسده هائی هستند که باعث دور شدن از یک سری تباهی ها می باشند [منهیات شرعی، مفسده های "واجب الاحتراز" می باشند]؛ به سخنی دیگر، حکمت امر و نهی، ارتباط مستقیم با مصالح و مفاسد آن فعل دارد.

اگر با مسائل جدیدی مواجه شویم که حکمی درباره آن وجود نداشته باشد می توان بر اساس قاعده مذکور، با توجه به اینکه آن فعل به مصلحت است آنرا مجاز یا واجب خواند و اگر به ضرر باشد آنرا نامشروع و غیرقانونی اعلام نمود [مثل تحریم استعمال مواد مخدر که در اسلام حکمی برای آن وجود نداشته]؛ این می شود نمونه ای از بحث تنقیح مناط. [این بُعد از موضوع، در قالب قاعده "العلّة تعمم و تخصص" نیز قابل بررسی است که می گوید: اگر علت هر یک از احکام و مقررات شریعت بطور قطع مشخص شود، در موارد مشابه قابل تعمیم و تخصیص است].

یک بحث دیگری نیز وجود دارد که در اصول فقه به آن اصطلاحا "اصول عملیه" می گویند، به این صورت که چهار اصل عملی مطرح است که در همه ابواب فقهی مستعمل می باشند و در مسائلی که یقین یا گمان حاصل نشده و شک و تردید وجود دارد به آن رجوع می شود: 1. اصل استصحاب [محرزه، بقا بر امر]: حکم قبلی به قوت خود باقی است. 2. اصل برائت: یعنی نسبت به حکمی که از قبل بوده، دیگر تکلیفی وجود ندارد و ذمه شخص از آن بری است. 3. اصل احتیاط [اشتغال]: لازم است در مورد آن حکم، عمل به احتیاط کرد. 4. اصل تخیّر: صاحب اختیار بودن برای ادامه دادن یا کنار گذاشتن آن حکم.

کاربرد بحث فوق در زمانی است که به ادله اجتهادی معتبر دسترسی پیدا نکنیم، مواردی پیش می آید که از استنباط حکم شرعی ناتوان شویم و شک و شبهه بروز کند؛ یا با شرایط جدیدی مواجه گردیم که ما را در ادامه دادن به حکمی که از قبل وجود داشته مردد کند؛ یعنی شک ایجاد شود که آیا ادامه دادن به این قانون اهداف آنرا تضمین می کند یا ما را به نتایج متناقض می رساند؟ در اینصورت مجبور به بازنگری درباره آن هستیم و قاعدتا نتیجه هم یکی از موارد چهارگانه مذکور خواهد بود.

این مباحث از لحاظ تخصصی توضیحات و جزئیات زیادی دارد و ارتباط آن با قواعد دیگری چون قاعده "ملازمه" و... نیز موضوعات جدیدی را به دنبال می آورد، ولی نیازی به طول و تفصیل بیشتر نیست؛ زیرا هدف ما همانطوری که توضیح دادیم آن است که مخاطبین گرامی بدانند تعصب و غیر قابل تغییر بودن احکام و مقررات شریعت، به شکلی که در اذهان عامه رایج کرده اند غلط و اشتباه است؛ موضوع اجتهادی بودن احکام و وجود جواز هائی برای اصلاح و منسوخ کردن قوانین، بطور مستقیم و غیر مستقیم در تمام ابواب و مباحث فقهی موجود می باشد و پیش بینی های لازم برای آن شده است.

توضیحات بیشتر گردآورندگان: اگر قرار باشد در جامعه اسلامی دستاورد روشن و ثمربخشی از قوانین دینی و ارزش های مذهبی که روزگاری مشروع و سودمند بوده حاصل شود باید به فقهای نواندیش که نشان داده اند فهم صحیحی از دو مقوله "شریعت" و "احوال زمان" دارند آزادی عمل داده شود نه آنکه آنها را به بند کشند و ناسزا دهند؛ وگرنه استفادۀ غلط از قواعد فقهی و آموزه های دینی، کماکان بر دور باطل خواهد چرخید و برای احاد جامعه جز خسارت دنیوی و اخروی بازدهی دیگری نخواهد داشت!

بی تفاوتی نسبت به شرایط روز، شبیه حالت فرد سالخورده ای است که از روی عادت و تعصب، افکار خود را

با مقتضیات زمان وفق نداده و اسباب محدودیت و دلزدگی دیگران را فراهم کرده! اصرار روی مواردی چون زندان، شلاق، اعدام، خفقان، حجاب اجباری به اشکال خاص، تبعیض جنسیتی و اعتقادی و... نشان می دهد فقها و قضات ولی فقیه درک درستی از زمانی که در آن زندگی می کنند ندارند و متوجه سئوالات و چالش های بزرگی که الهیات را احاطه کرده، نیستند!

افشاگری بر ضد کاربردهای سوء از عناوین ثانویه

شخص بنیانگزار انقلاب و فقها و مجتهدین دولتی به عناوین ثانویه و قواعد فوق یعنی اجتهادی بودن و لزوم به روز بودن قوانین و مقررات دینی در برخی از مصادیق آن معتقد بوده و هستند؛ آنها حتی رساله ها و جزوات بسیاری در این زمینه تالیف کرده اند؛ اما باز هم مکر و فریبکاری!

در بحث "مقدمیت" که در چند قسمت قبلی مطرح کردیم خمینی در اواخر جلد دوم از کتاب البیع خود برای موجه جلوه دادن اسلام حکومتی این موضوع را القا می کند که برای اجرای احکام اسلامی در جامعه و تحقق مقوله هائی چون عدالت نیاز به تشکیل حکومت اسلامی است که در راس آن یک فقیه قرار داشته باشد؛ سپس به راحتی نتیجه می گیرد برپائی حکومت اسلامی از نوع ولی فقیه واجب است زیرا در مقدمه یک امر واجب قرار گرفته است!

در کتاب ولایت فقیه او آمده است که هدف از بعثت این است که مردمان بر اساس روابط اجتماعی عادلانه نظم و ترتیب پیدا کنند و سپس توضیح داده که "این با تشکیل حکومت و اجرای احکام [اسلام] امکانپذیر است" (ص 70)؛ "مصلحت نظام" نیز یکی از عنوانهای ثانوی است که آنها ابداع کردند؛ حتی این اختراع خارق العاده را در قانون اساسی نیز گنجانند و تمامی ارزش های اسلامی و انسانی را تحت الشعاع حفاظت از نظام قرار دادند! توضیحات بیشتر گردآورندگان: خمینی در کاربرد قاعده "تقدیم امر اهم بر مهم" نیز می گوید: "مسئله حفظ نظام جمهوری اسلامی در این عصر و با وضعی که در دنیا مشاهده می شود و با این نشانه گیریهایی که از چپ و راست و دور و نزدیک نسبت به این مولود شریف می شود، از اهم واجبات عقلی و شرعی است که هیچ چیز به آن مزاحمت نمی کند؛ و از اموری است که احتمال خلل در آن عقلاً منجز است." (صحیفه خمینی، ج 19 ص 153).

او در تبیین وظایف شورای نگهبان هم می گوید: "البته [فقهای شورای نگهبان] توجه به اهمیت حفظ نظام جمهوری دارند که با آن هیچ حکم و امری مزاحمت نمی کند و برای حفظ آن از هیچ کوششی نباید مضایقه کرد." (منبع قبلی، ص 155).

خمینی به امامان جمعه و جماعت و رسانه های جمعی دولتی نیز اینچنین امر می کند: "طلاب عزیز، ائمه محترم جمعه و جماعات، روزنامه ها، و رادیو - تلویزیون، باید برای مردم این قضیه ساده را روشن کنند که در اسلام مصلحت نظام از مسائلی است که مقدم بر هر چیز است، و همه باید تابع آن باشیم." (منبع قبلی، ج 21، ص 335).

این قاعده مورد توجه دیگر تئوریسین های دین ولایت فقیه نیز بوده، مثلاً عمید زنجانی در صفحه 231 از جلد اول کتاب فقه سیاسی خود به نقل از کتاب تحریر الوسيله خمینی می نویسد: "بر اساس اصلی که در تراجم دو واجب اعمال می گردد طبق قاعده «الاهم فالاهم» برخی از واجبات کم اهمیت، فدای فرایض و مسائل مهمتر می شود و بعضی از منکرات برای اقامه فریضه مهمتر و قلع فساد بیشتر، مجاز می گردد".

نوع کاربردی که امثال عمید زنجانی و خمینی برای این قاعده در نظر می گیرند با کاربرد آیت الله بروجردی متفاوت است؛ همانطور که قابل ملاحظه است آنها مقاصد سیاسی را اهم می دانند ولی بروجردی، حفظ ارزش های وجدانی و الهی را.

خامنه ای هم سخنان مشابهی دارد که در سایتش به راحتی در دسترس است؛ او در سخنرانی خود در تاریخ 29 خرداد 1385 در بحث لزوم نوآوری های دینی می گوید: "بعضی ها خیال می کنند که نوآوری در دین امکان ندارد!... فکر کردن، استخراج کردن، نوآوری کردن و سخن نو را در مقابل افکار عمومی متفکران و اندیشمندان مسلمان قرار دادن، یکی از کارهای ماست." (وبسایت خامنه ای، تاریخ مذکور) اما منظور او از این نوآوری چیست؟ او در ادامه سخنان خود توضیح داد که باید با نوآوری های اسلامی، برای حفظ انقلاب و

صدور آن، راه های جدید و به روز پیدا کرد!

او همچنین گفت: "گنجینه منابع اسلامی و دینی ما بی پایان است؛ ما به قدر وسع خودمان، فقط چند سطل آب از این چشمه جوشان برداشته ایم؛ تلاش کنیم و فکرهای نو و حرفهای نو در زمینه های مختلف تولید کنیم" (منبع قبلی).

اما اینگونه اقرارها نیز یک سری شعبده های تکراری بیش نیست! در واقع او از یک سو برای تظاهر به تواضع و فروتنی و از سوی دیگر برای فرار از پاسخ دادن به هزاران سؤال بی جواب این مطالب را بازگو کرد؛ وگرنه به قول آقای بروجردی اگر کسی واقعا عقیده داشته باشد که برداشت و دریافتی اش از کتب و منابع الهی ناچیز است نمی تواند به خود اجازه دهد تا مخالفین اعتقادی و دگراندیشان را سرکوب نماید؛ چرا که با خود می گوید شاید دیگران به حقایقی رسیده اند که او نرسیده است!

همانطور که اسناد فوق می گویند، رهبران تشیع سیاسی در مقام مغلظه کاران و سفسطه گران بزرگ تاریخ، مشروعیت بخشیدن به نظام ولایت فقیه و حفظ و گسترش آنرا اهم مهمات شرعی و عقلی می دانند و برای تامین آن، از نوآوری در فقه و اجتهاد نیز استقبال می کنند و هر حکم دینی و وجدانی مخالف را نیز وتو می نمایند! در حالی که در دین مورد تبلیغ آیت الله بروجردی به طور واضح آمده که هیچ فرد یا گروهی حق ندارد مصلحت اندیشی شخصی و گروهی خود را به زور به خورد جامعه دهد؛ ایشان در یکی از مکتوبات خود می نویسد: "نباید حق تفکر و انتخاب دین را از مردم سلب نمایند؛ مصلحتی که بر همه چیز اولویت دارد و مایه اعتبار الهیات است، صیانت از آزادی های اعتقادی و دموکراسی می باشد."

مطالب تکمیلی

الف) پاسخ به چند سؤال

سؤال اول: آیا بر طبق شریعت اسلام "حجاب بانوان" باید اجباری و به اشکال خاصی باشد؟

- پیرامون حجاب اجباری، آنچه که مربوط به دین اسلام می شود این است که حجاب، نه در رده "اصول" دین آمده است و نه جزو "فروع مهم" [مثل نماز، روز، حج و...] بلکه جایگاهش در حد توصیه مطرح بوده و جنبه فرهنگی داشته، به منظور کمک به حراست از امنیت و عفت بانوان و صیانت از کانون خانواده؛ بنابراین نوع حجاب بستگی به مصالح شخصی و خانوادگی ایشان و آداب قومی و منطقه ای آنها دارد و لزوما با چادر، مانتو و یا شکل خاص دیگری نمی باشد.

- از آنجا که زنان نقش اساسی در تربیت و پرورش جامعه دارند و مسئولیت حساسی به عنوان مرکزیت کانون خانواده بر دوش آنها می باشد هر گونه رفتار اهانت آمیز و حقارت بار، آثار منفی مضاعفی را بر جامعه وارد می کند! این بسیار تاسف بار است که در دین ولی فقیه می خواهند با خزیدن زیر طرح مبارزه با بدحجابی و کوبیدن بر سر بانوان، بیرق صیانت از حریم زن را علم کنند! آنها در حالی دم از حرمت نوامیس می زنند که در حکومتشان تجاوز به دختران باکره در اعدام های دهه 1360 و تعرض جنسی به زندانیان مرد و زن، رخ داده!

- چنانچه عملا دیده می شود وضع نمودن قوانین ایذائی [مثل حجاب اجباری و احکام تبعیض آمیز] موجبات تخریب اعصاب و احساس زن را فراهم می کند و موقعیت او را در جامعه تضعیف می نماید؛ در پی آن، آثار سوء و ناروای مربوطه، به تمامیت جامعه سرایت می کند و باعث اختلال در نظامات مدنی می گردد؛ لذا آزادی و استقلال زن و تساوی حقوقش با مرد، ضرورتی انکارناپذیر است.

- آیات و احکامی که در قرآن نازل می شد به همراه سیره عملی پیامبر، اعتبار و جایگاه والای زن را احیا می نمود؛ مثلا پیامبر می فرمود یکی از نشانه های فزونی ایمان ازدیاد احترام و علاقه به زنان است. [زنان را می توان بزرگترین قربانی بی عدالتی در جوامع مدعی اسلامیت نامید، این تاسف بار است که فرهنگ بسیار زشتی علیه زنان حکمفرما شده که هر ساله صدها دختر و زن به علت آنکه نمی توانند از حقوق و حرمت خود دفاع کنند دست به خودکشی و خود سوزی می زنند!]

- همانطور که در پاسخ های قبلی توضیح دادم، برخی از احکام قرآنی در بدو نزول بر اساس محدودیتهای فرهنگی و اجتماعی و بضاعت های فکری مردم آن دوران و یا تابع شرایط خاص دیگری بوده؛ فلذا با گذشت

زمان و تغییر شرایط، احکام مربوطه در خود قرآن منسوخ می شد و یا با تکیه بر اجتهادی بودن احکام، عملاً کنار گذاشته می شد و رو به تکامل می رفت.

سؤال دوم: آیا در اسلام مشروبات الکلی مطلقاً حرام است؟

- توضیحات مقدماتی

در سال اول بازداشت، یک بار بازپرس شعبه دوم [که یک آخوند سرپایا حکومتی به نام نصرت آبادی است] به بازجویی من در زندان آمد و چند کاغذ روی میزی که جلوی من بود گذاشت و گفت بخوان! یکی یکی نشانم می داد؛ آنها تعدادی از پاسخ هائی بود که من به عریضه ها و نامه های مردم داده بودم؛ بعضی ها سؤال شرعی پرسیده بودند و بعضی نیز درد دل و...؛ یکی از آنها جواب من به نامه ای بود با این سؤال: "شخصی هستم که سالها اعتیاد [به مواد مخدر] دارم، و می خواهم ترک کنم، اما از لحاظ روحی و عصبی به هم می ریزم، آیا از نظر شرع اسلام ایرادی ندارد که مدتی مشروبات الکلی مصرف کنم [به عنوان جایگزین برای ترک]" من نیز "برای او نوشته بودم: "با شرایط و اهدافی که عنوان کردید، بلامانع است

نامه ها و سئوالاتی نیز می رسید از کسانی که در اثر فشارها قصد خودکشی داشتند ولی با مصرف مشروبات الکلی آرام می شدند؛ از من کسب تکلیف می کردند و من هم مساعدت می نمودم؛ البته من سخن و نظر فوق را [مبنی بر نفی تحریم مشروبات الکلی] در سخنرانی های عمومی خود عنوان نکرده بودم بلکه از من سؤال شد و بنده نیز آنچه را که حق یافتم بیان کردم؛ ضمن آنکه در گنجینه کتابخانه ای که از منزل ما مصادره کردند اسنادی موجود هست که من بر اساس آنها چنین نظراتی را مطرح کردم؛ شخصا اسنادی از فقها و مجتهدین دوران قاجاریه و بعد از آنها در اختیار داشتم که در واقع سخن من، تکرار فتاوی آنها بوده؛ اگر بر خطاکاری من یقین دارند کتب خطی مصادره شده و رساله های تحقیقی بنده را در اختیار افکار عمومی قرار دهند؛ به هر حال اینگونه سئوالات از من پرسیده می شد و جواب کلی من نیز همین بود؛ بازپرس چند سند دیگری که بر علیه من گردآوری کرده بود را نیز مطرح نمود و در حین قرائت آنها می گفت: "شما دین مردم را خراب کردی!" در مورد نامه ها و در کل استفتائاتی که از اینجانب درخواست شده بود، اگر سؤال می کردند که نظر فلان مرجع تقلید درباره فلان موضوع چیست؟ اینجانب مدیون بودم که نظر آن مرجع را بگویم؛ ولی در نامه مذکور و سئوالات زیادی که از بنده می شد نظر کلی شرع اسلام و یا نظر شخص من سؤال شده بود؛ به هر حال، در اینجا چند نکته در تحلیل نگاه شریعت به مسئله مشروبات الکلی می نگارم:

- تحلیلی بر اسناد قرآنی تحریم شرب خمر

آیاتی که در بحث فقهی شرب خمر و مستی درباره آنها بحث می شود عبارتند از "یسئلونک عن الخمر و المیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما" (بقره، 219)؛ "یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوه و اتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون" (نساء، 43) و "یا ایها الذین آمنوا انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازالم رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون - انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العدوه و البغضاء فی الخمر و المیسر و یصدکم عن ذکر الله و عن الصلوه فهل اتم منتهون" (مائده، 90 و 91).

هر سه سوره فوق در مدینه نازل شده اند؛ در آیه دوم "سکر" و در سه آیه دیگر لفظ "خمر" به کار رفته؛ خمر در تفاسیر موجود به معنای می و شراب معنا شده؛ در آیه اول، آمده که خمر منافعی دارد ولی "اثم کبیر" یعنی گناه کبیره است؛ در آیات سوم و چهارم نیز اجتناب از خمر عنوان گردیده است؛ در آیه دوم صحبتی خمر نیست و از تحریم سکر و مستی نیز چیزی گفته نشده بلکه صرفاً خواندن نماز در این حال نهی شده است.

بنابراین در هیچ کدام از این آیات، خمر و سکر تحریم نشده اند؛ بلکه بحث گناه کبیره بودن خمر و اجتناب از آن، و پرهیز از نماز در مستی عنوان گردیده؛ و اینها با حرام بودن شرب خمر و سکر، تفاوت دارند!

البته حکم تحریم خمر را با جمع کردن آیه اول که خمر را گناه کبیره نامیده ("اثم کبیر") و آیه 33 سوره اعراف که هر گناهی را حرام کرده، استنباط کرده اند "حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و الاثم و البغی بغیر الحق"؛ هر چند کنار هم قرار دادن این دو آیه و برقراری ارتباط مذکور بین آنها معقول و منطقی به نظر می رسد، اما یک ظرافت بزرگ در این استدلال وجود دارد که باید به آن توجه شود؛ در آیه 33 سوره

اعراف می فرماید هر معصیت، گناه و نافرمانی که به ناحق باشد حرام است؛ قید "بغیر الحق" در این آیه آمده یعنی یک شرطی را مقرر کرده که نمی توان آنرا نادیده گرفت! به عبارت دیگر، در این استدلال، شرب خمر، مطلقاً تحریم نشده بلکه اگر به ناحق [و بی جا] باشد حرام است!

بحث اینکه مصادیق به حق بودن و ناحق بودن آن چیست جای خود را دارد [در قسمت بعدی نمونه ای عنوان شده] ولی تا اینجا بنده نتیجه می گیرم که اگر فرض کنیم اسلام شرب خمر را حرام کرده در این صورت، این تحریم، مطلق نیست! بلکه تابع مقتضیات و شرایط مربوطه است؛ برای دو قبضه کردن این دلالت، یادآور می شوم که قواعدی در فقه مطرح است که می گویند ضرورت ها، حرمت ممنوعیت ها را به اندازه ای که مورد نیاز است می شکند و آنها را مباح کرده و حتی تجویز می نماید، "الضرورات تبيح المحظورات" و "الضرورات تقدر بقدرها" [توضیحات بیشتر: عناوین ثانویه در قسمت های قبلی].

- اولویت ها

رهائی از بند اعتیاد به مواد مخدر یکی از واجب ترین تکالیف شرعی است بر ذمه جوانان معتاد شده این مرز بوم؛ همه باید به آن توجه خاص کنند؛ بسیاری از متخصصین دلسوز علوم اجتماعی، در این سالها معتقد بوده اند که رژیم سرکوبگر برای کاستن از غیرت و خشم قشر جوان، مجبور بوده تا حد قابل توجهی اعتیاد را در جامعه رواج دهد؛ ولی فقیه قلباً از اعتیاد جوانان مملکت راضی و خشنود است؛ اگر جز این بود، باز پرس دادگاه او در زندان بر من سیلی نمی زد که چرا مشروبات الکلی را حلال کرده ای!

درست است که پیامبر بنا بر مقتضیات آن زمان فرامینی را در خصوص نهی شرب خمر صادر کرد که تا دورانی طولانی مدت جایگاه خاص خود را داشت ولی در این عصر باید نگاه کنیم و ببینیم مواد مخدر خیلی از خانواده ها را متلاشی کرده و جوانان بیشماری را از چرخه زندگی سالم خارج نموده و حتی کارتن خواب نموده؛ آیا پیامبر به چنین چیزی راضی است؟ آیا جواز مشروبات الکلی بر آثار ویرانگر مواد مخدر، ترجیح ندارد؟ آیا نباید برخی از محرمات و واجبات که در اوضاع جدید، می توانند جایگزین محرمات و آلودگی های بدتری باشند مباح شوند؟ اگر پیامبر زنده بود، آیا این مسائل را در نظر نمی گرفت و احکام جدیدی تقریر نمی فرمود؟

من همه پسران و دختران این مملکت که به خاطر بحرانهای عاطفی، بی کاری، بی انگیزگی و... معتاد شده اند را فرزند خود خطاب می کنم؛ معتقدم آنها هیچ گناهی مرتکب نشده اند و هر ظلمی که بر خانواده و نزدیکان خود [در دوران اعتیاد] مرتکب شده اند قابل بخشش است؛ به شرط آنکه تلاش کنند از این فساد و تباهی که ولی فقیه را خوشحال کرده خود را نجات دهند. [امروز کمپ های زیادی در همه جای کشور دایر شده و افراد باوجدان و با تجربه به جوانان کمک می کنند تا از این بلیه رها شوند، باید از این امکانات بهره ببرند و ولی فقیه را ناکام بگذارند.]

- شرب خمر را چه کسی حرام کرد ؟

در کتاب گفتار فلسفی (معاد از نظر روح و جسم) جلد 3، صفحه 118، نقل از کتاب اصول کافی، جلد 1، صفحه 267، روایت شده از امام باقر که فرمود پیامبر از جانب خویش حکم دیه چشم و دیه نفس را مقرر داشت و نبیذ و کلیه مسکرات را حرام نمود؛ مردی پرسید که آیا رسول خدا این احکام را خود وضع نمود، بدون اینکه از طرف خدا چیزی در این باره رسیده باشد؟ امام باقر پاسخ داد که آری! و آن بدین سبب بود که کسانی که اطاعت از رسول خدا می کنند از آنان که اطاعت نمی کنند مشخص شوند "وضع رسول الله صَلَّى الله عليه و آله دية العين و دية النفس، و حرم النبيذ و كل مسكر. فقال له رجل: وضع رسول الله صَلَّى الله عليه و آله من غير أن يكون جاء فيه شيء؟ فقال: نعم، ليعلم من يطع الرسول ممن يعصيه".

البته دلایل دیگری نیز در جاهای دیگر عنوان شده؛ مثلاً اینکه بعضی ها رعایت نمی کردند و در حالت مستی وارد مسجد می شدند و نماز را اشتباه می خواندند؛ یا نظم عمومی را به هم می زدند؛ یا با هم درگیر می شدند؛ یا دور هم جمع و در مجلس شراب خواری ایام را به غفلت می گذراندند و...؛ پیامبر صلاح دید [بنا بر مقتضیات زمان] آنرا تحریم کند، وگرنه فی نفسه حرام نبوده و خداوند نیز آنرا [یعنی سکر را] تحریم نکرد؛ حتی در آیه 67 سوره مکی نحل، نشانه ای از جانب خود معرفی نمود و همطراز "رزقا حسنا" [روزی نیکو] توصیف کرد! مرحوم شیخ محمد تقی فلسفی که روایت فوق از کتاب گفتار او نقل شده معروف ترین واعظ تاریخ معاصر ایران

است [فوت 1377 ش] او حدود 70 سال بر اریکه منبر و خطابت قرار داشت و نزد حوزوی ها، دانشگاهی ها، روشنفکرها و ملی گراها و حتی در زمان مرحوم آیت الله طباطبائی بروجردی نزد دربار شاه فقید نیز از وجهه و اعتبار زیادی برخوردار بود؛ او همچنین دانشمند علوم دینی و حدیث شناسی محسوب می شد و روایات نامعتبر و مشکوک را در مناظر خود نمی خواند؛ پدرم نقل می کند که آیت الله طباطبائی بروجردی که از بزرگترین فقها و حدیث شناس های عالم اسلام بود در مسجد اعظم قم در مناظر او حاضر می شد و با تکرار عبارت "احسنت" سخنانش را تایید می کرد! منبع روایت مذکور نیز کتاب معتبر اصول کافی است؛ و اینها روی هم رفته سندیت حدیث مذکور را نسبت به خیلی از اسناد دیگر بالا برده.

علت اینکه حاشیه بحث را زیاد کردم آن است این مطالب یقیناً برای خیلی ها تعجب آور خواهد بود چون در سخنرانی ها [و مناظر] چنین حرفهائی زده نمی شود وگرنه اصل مطلب چندان هم عجیب نیست! مولا علی در بخشی از یکی از خطبه های خویش سخنی را می فرماید که موید مطلب مذکور است: برخی از احکام که وجوبش در قرآن ثابت گشته بود در سنت منسوخ می شد! یعنی پیامبر آنرا منسوخ می کرد [در حالی که خداوند در قرآن نازل کرده بود] "و بین مثبت فی الکتاب فرضه و المعلوم فی السننه نسخه" (نهج البلاغه، اواخر خطبه اول).

به هر حال در روایت فوق الذکر به وضوح اطلاع داده شده که پیامبر برخی از احکام و مقررات را بدون آنکه آیه ای از طرف خداوند نازل شده باشد در قرآن وارد کرده است! البته با توجه به آیاتی مانند "من یطع الرسول فقد اطاع الله" (نساء، 80) و "ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی" (نجم، 3-4) می توان نتیجه گرفت که ایشان از جانب خودش حرف نمی زند و یقیناً کلماتش وصل به خدا بوده؛ اما چیزی که من می خواهم بگویم آن است که در دین ولی فقیه طوری شرب خمر محکوم است که گوئی طرف مرتکب قتل یا تجاوز به عنف شده! اگر شرب خمر تا این حد مذموم و پلید بود باید در همان اوایل نزول اسلام آیاتی محکم در تحریم آن نازل می شد؛ نه آنکه در شهر مکه خداوند آنرا رزق نیکو و در مدینه، پیامبر آنرا حرام اعلام کند!

توضیحات بیشتر گردآورندگان: در کتاب معتبر تاریخ قرآن اثر دکتر محمود رامیار که هم اکنون در رشته های الهیات و فقه در دانشگاه ها و حوزه ها تدریس می شود به نقل اسناد متعدد آمده است که سبب تحریم شرب خمر را به گونه های مختلفی گفته اند، عمر بن خطاب همیشه از خدا می خواست [دعا می کرد] بیانی کافی درباره خمر نازل کند، چون آیه اول یعنی 219 بقره آمد خوشحال شد ولی باز هم بیانی شافی می خواست، بعد آیه دوم (نساء 43) فرود آمد و سرانجام دستور قطعی در سومین آیه (90 و 91 مائده) نازل شد و عمر خشنود گردید! (فصل 14، ص 567).

در کتب تاریخی موجود آمده است که بزرگانی چون ابن سینا هم شراب می نوشیدند و هم در آثارشان توصیه ها و موازینی برای آن تقریر کرده اند که همگی قابل دسترس هستند؛ در ادبیات عرفای بزرگ اسلام نیز شراب بسیار به کار رفته، این درست است که برای استعاره و تشبیه بوده ولی اگر چیزی شرعاً و عقلاً مذموم و قبیح باشد قاعدتاً نباید بطور گسترده در آثار منظوم با محتوای الهی و عرفانی به کار رود.

در لغتنامه قاموس قرآن در جلد 2، صفحه 302، در مدخل "جریان تحریم خمر" پیرامون آیه دوم مورد بحث (نساء، 43) آمده است: "این آیه نیز در مدینه نازل شده و فقط از مستی در حال نماز نهی می کند و به نظر می آید که مسلمین هنوز از شراب دست نکشیده بودند که در بعضی حالات از آن نهی شدند؛ چنانکه نقل شده بعضی از صحابه بعد از نزول این آیه باز شراب میخوردند." و اسناد دیگری که در مجموع اثبات می کنند شرب خمر آنطور که فقها و قضات سیاسی در اسلام با آن برخورد می کنند و بزرگ نشان می دهند نیست! آنها به دنبال اهداف دیگری هستند نه شریعت اسلام!

سؤال سوم: آیا در اسلام نماز خواندن واجب است ؟

اگر از مردم ایران پرسیده شود که نماز از چه سنی واجب می شود؟ یقیناً اکثریت مطلق بر اساس تربیت دینی که رایج بوده جواب می دهند از سن بلوغ! ولی بیائید در حکومت نظامی نامرئی ولی فقیه با هم به یک بحث کوتاه وارد شویم و به جواب نهائی برسیم.

"قال سألته عن الغلام متى يجب عليه الصوم والصلاه؟ قال اذا راهق اللحم و عرف اصلاه و

الصوم (وسائل الشیعه، ج 4، ص 19) برادر امام کاظم که خود برادر امام، پسر امام و عموی امام است، می گوید از ایشان پرسیدم از چه زمانی نماز و روزه بر انسان واجب می شود؟ دو شرط را فرمود: از وقتی که اولاً جنسیتش ظاهر شد و بالغ گردید، و ثانیاً نماز و روزه را فهمید؛ که البته در بیان شرط دوم "عرف" به کار رفته نه "علم"!

دقت کنید نگفته از زمانی که نماز و روزه را دانست؛ بلکه فرمود از روزی که معرفت و شناخت به دست آورد! یعنی به محتوای عبادات پی برده باشد و درک کند که به ظواهر نمی شود بسنده کرد؛ کسی که به این مرتبه رسیده باشد در نماز تمرکز و التفات لازم را دارد وگرنه بنا بر روایات دیگری نمازش مقبول نیز نخواهد شد! امام صادق امر فرموده اند که **"لا تکرهوا الی انفسکم العباده"** (اصول کافی، ج 2، ص 86) یعنی عبادات را با اکراه و تحمیل کردن بر خود انجام ندهید؛ در حالی که می توانست بفرماید از زمانی که به سن بلوغ رسیدید باید در هر حالت به زور و اجبار هم که شده آنها را ادا کنید! به عبارت دیگر، کسی که با زور و بی میلی و اکراه انجام دهد، بر خلاف دستور امام صادق عمل کرده و مرتکب معصیت شده است!

واجب و اجباری کردن فروعی چون نماز و روزه برای کسانی که معرفت و شناخت لازم را به آن پیدا نکرده اند خطاست؛ به ویژه اگر به یاد بیاوریم که ابن ملجم و شمر و قاضی شریح و...، همانند فقها و قضات ولی فقیه جزو نمازگزاران برجسته و قاریان و حافظان قرآن بوده اند! اگر عبادات با عرفان همراه نباشد خراب و فاسد می شود و انسان را به انحراف می کشاند.

ضمن آنکه باید توجه زیاد کرد که عبادات کانال دو طرفه هستند بین عید و معبود؛ یعنی انسان متعهد می شود که یک سری مناسکی در محضر خالق و رب خویش به جای آورد، از آن طرف نیز خداوند یک وعده هائی را مشخص کرده که باید آثار آن به مخاطب برسد؛ مثلاً دور کردن نمازگزار از معاصی **"ان اصلاهی تهی هن الفحشاء و المنکر"** (عنکبوت، 45).

حالا کسی که نماز می خواند و غرق در ظلم و فساد است چه فایده ای دارد؟ کسانی که مانند فقهای سیاسی و هواداران اهل نماز و روزه و عبادات هستند فکر می کنند رابطه شان با خدا درست می باشد و لذا مقام و فهمشان از دیگران بالاتر است؛ چنین افرادی اگر اهل عبادت نبودند بهتر بود زیرا لا اقل چنین تصور غلطی در ذهنشان نقش نمی بست و خود را از دیگران برتر نمی دیدند!

اینهائی که به ظواهر چسبیده اند و بر روایاتی چون نماز ستون دین است **"الصلاة عمود الدین"** یا احکامی که می گوید نماز از فلان سن تکلیف می شود تکیه می کنند در واقع فقط بخشی از روایات را ملاک قرار داده اند؛ آنها فراموش کرده اند که چنین خطابهائی تندی نیز وجود دارد: **"وبل للمصلین"**؛ **"رب صائم لیس له من صیامه الا الجوع"**؛ **"رب تال القرآن و القرآن یلعنه"** و **"ما اقل الحجیج و اکثر الضحیج"**!

به جای این همه ظاهر سازیها ای کاش سر سوزنی به اصل موضوع توجه می کردند؛ از پیامبر روایت شده: **"ان الله ینظر الی قلوبکم و لا ینظر الی صورکم"** (جامع الثقیل، ج 1، ص 74) یعنی "ما درون را بنگریم و حال را؛ نی برون را بنگریم و قال را" همچنین امام رضا در عبارتی تأکیدی فرمود: **"لیس العباده کثرة الصلاه و الصوم انما العباده التفکر فی امر الله"** (اصول کافی، ج 2، ص 55) یعنی عبادت، تفکر در امر خداست نه در زیادی نماز و روزه!

بله، نماز می تواند از بعضی جهات ستون دین باشد ولی از زمانی که با عرفان و بدون اکراه اجرا شود، آنوقت به انسان واجب است؛ این اسناد بر فردی و خصوصی بودن این امور و غیر تحمیلی بودن آنها دلالت می کنند؛ اگر واقعا نماز ظاهری ستون دین است پس چرا خوارج و کوفیان با آنکه اهل نماز و قرائت قرآن بودند با امیرالمؤمنین و امام حسین قتل کردند؟

اگر جمیع اسناد مربوط به عباداتی چون نماز و روزه را در نظر بگیریم بطور خلاصه این برداشت به دست می آید که عبادات اگر با معرفت ادا گردند و نتایج مثبتی برای شخص داشته باشند مفید خواهند بود و باید انجام داد؛ مثلاً آثاری شبیه این موارد را به همراه آورند: **"تسکین یافتن، تقویت رابطه با خدا و کسب تقرب به درگاه او، پرواز و معراج، دوری از ظلم و قساوت و گناه، حاجت روائی، یافتن واقعیت ها و حقایق، خروج از اسارت در مادیات و توجه یافتن به معنویات و الهیات"**.

اما اگر هیچ یک از مقاصد فوق را برآورده نکنند مثلاً نماز می خواند ولی این نماز نه او را تسکین می دهد، نه

از ظلم و گناه دور می کند، نه به خداوند تقرب می یابد و نه ثمره ای برایش دارد، در چنین شرایطی بر او تکلیفی نیست.

البته این چالش مطرح است که چرا مثلا امام حسین در ظهر عاشورا در مقابل تیرباران دشمن نماز جماعت خواند؟ جواب در اتهاماتی که به ایشان بسته بودند نهفته است! شایعه کردند حسین بن علی بی نماز شده و از دین جد خود برگشته، او برای آنکه برای تاریخ و برای مهاجمین اتمام حجت شود که این حرفها همه بهانه است، آن مانور عبادی را برگزار نمود و دلایل دیگری که من در مباحثی که مربوط به مقتضیات زمان است توضیح دادم. مثلا امام حسن، صلح کرد؛ امام حسین ایستادگی کرد و به شهادت رسید؛ امام سجاد سکوت سیاسی و افشاگری از طریق ادعیه و مناجات ها را برگزید؛ امام باقر و امام صادق در وادی تدریس معارف گام نهادند و شاگردان بسیاری داشتند؛ امام کاظم هیچ یک از روش های گذشته را انتخاب نکرد و به زندانی شدن تن داد؛ امام رضا همه سنت های قبلی را برای خویش منسوخ کرد و ولیعهدی ظالم و غاصب را پذیرفت؛ پیش از آنها حضرت ابراهیم به محاجه های اعتقادی با منکرین توحید پرداخت؛ حضرت موسی مناظره عملی با فرعونیان برپا کرد و همچنین امت خویش را هجرت داد؛ حضرت عیسی وارد چنین مقوله هائی نشد و...، اگر فقط ظواهر را ملاک قرار دهیم، پس روش امام حسن و امام حسین در تناقض با هم قرار داشتند؛ یا حضرات موسی و عیسی بر خلاف تفکرات هم گام نهادند و...؛ ولی همه ما می دانیم که اینطور نبوده، انبیاء و اولیاء الهی موید و مبلغ یکدیگر بوده اند.

کلید حل این معما در مقتضیات زمان و شرایط هر مقطع است؛ در مورد عبادات و همه احکام و قوانین دینی نیز وضع همین طور است؛ مولا علی متهم به بی نمازی بود که حتی شهادت او در محراب باعث تعجب خیلی ها شد و پرسیدند علی در محراب چه کار می کرده؟ این نشان می دهد در آن دوران ظواهر و فروع دین ملاک قضاوت عمومی بودند و اهل بیت نیز مجبور بودند همسوئی کنند و حتی چنین فروعی را برجسته نمایند تا متهم به کفر و الحاد و ارتداد و خروج از اسلام نشوند همانطور برای مولا علی و امام حسین چنین چیزی رخ داد. در همین راستا آن بخش از سخنان و سنت امامان آسمانی که در این مقوله ها بود [یعنی اهمیت دادن به عبادات و مناسک شرعی] بیشتر مورد توجه قرار می گرفت و روی آن مانور داده می شد و همه جا تبلیغ می گردید؛ در حالی که روایاتی مانند آنچه [در بالا] از امام کاظم نقل شد [که وجوب نماز صرفا در رسیدن به سن بلوغ نیست] نیز عنوان شده بود ولی چندان مورد توجه قرار نگرفت و به نوعی از ظرف اسلام به بیرون انداخته شد! اما حالا رشد و شناخت بشر بالا رفته، عقل ها و وجدانها می توانند بپذیرند که یکی از شروط وجوب عباداتی چون نماز و روزه، همانا معرفت و آثار نیک دریافت کردن است و اگر در کسی چنین عرفان و نتایجی جاری نباشد بر او واجب نیست!

سؤال چهارم: آیا در اسلام، در حق اقلیت های قومی و دینی تبعیض وجود دارد؟

بحث تساوی حقوق اقلیت های قومی و مذهبی و... با بقیه مردم، در یک چارچوب کلی تر که تساوی حقوق همه انسانها را تضمین می کند در قسمت های قبلی مطرح شد و اثبات گردید که در تمامی مصادیق حقوقی [بین همه مردم] باید تساوی برقرار باشد؛ در بخش بعدی نیز مطالب دیگری را تقدیم خواهیم کرد؛ در اینجا برای پاسخ به سؤال فوق چند سند را بررسی می کنیم:

مولا علی در برابر کسانی که خود را بالاتر از دیگران می دانستند و حق و حقوق بیشتری طلب می کردند، فرمود: "انی نظرت فی کتاب الله فلم اجد لولد اسماعیل علی ولد اسحاق فضل" (اصول کافی، ج 8، ص 69) یعنی من در کتاب الهی تحقیق کردم و هیچ سند و برهانی پیدا نکردم که حامی برتری عرب بر عجم و موید تبعیض بین انسانها باشد [طرد تبعیض قومی و دینی].

روزی پیامبر و جمعی از اصحاب نشسته بودند، جنازه یک یهودی از مقابل آنها تشییع شد، فرمود برخیزید و احترام کنید؛ پرسیدند یا رسول الله ایشان یهودی است، فرمود: آیا او یک نفس نبود؟ انسان نبود؟ موجود نبود؟ "قاموا نبی و اصحابه لجنازه یهودی قیل انه یهودی فقال ایست نفسا؟" (معاد فلسفی، از بحار الانوار، ج 18، ص 254؛ مرآة العقول مجلسی، ج 14، ص 83).

همچنین در جای دیگری فرمود: "الا من ظلم معاهدا او انتقصه او کلفه فوق طاقته او اخذ منه شیئا

بغیر طبیب نفس فانا حجیجه یوم القیامة" (کنز العمال، ج 3، حدیث 10924) یعنی آگاه باشید هر کس به مردمی که در پناه مسلمانان زندگی می کنند ظلم نماید یا ضرری بزند یا تعهدی بیش از توانشان تحمیل کند یا بدون رضایت چیزی از آنها بستاند، همانا من در روز قیامت با او محاجه و مخاصمه خواهم نمود. اما روایت دیگری که در این زمینه بسیار جای توجه دارد کلامی است از پیامبر که در قالب یک مثال زیبا در چارچوب فرهنگ آن زمان بیان فرمود: "لا تقوم الساعة حتی یؤکل المعاهد کما تؤکل الخضر" (مستدرک الوسائل، ج 11، ص 122؛ تاویل الدعائم، ج 3، ص 309) مفهوم آن چنین است که خداوند دنیا را به آخر نخواهد رساند مگر آنکه تبعیض هائی که برای اقلیت های قومی و دینی و مذهبی تقریر شده محو گردند و همگان از حرمت و حقوق و موقعیت های مساوی برخوردار شوند.

در واقع این هم یک سند محکم دیگری است در برابر کسانی که می خواهند به زور قوانین 1400 سال قبل را به همان شکلی که بوده زنده نگه دارند؛ در حالی که پیامبر در حدیث فوق به وضوح آرزو کرده است روزی فرا برسد [و شرایطی فراهم شود] که همه آحاد مردم از تبعیض ها رها شوند؛ یا در مورد برده داری نیز همینطور بود و ما در قسمتهای قبل توضیح دادیم قوانین برده داری همگی بر خلاف رضایت پیامبران الهی بود ولی جبر مقتضیات زمان آنرا تحمیل می کرد.

در کل، تمامی آنچه که از حقوق بشر امروزی حمایت می کند به نوعی در ظرف الهیات وجود دارد به شرط آنکه عینک تعصبات بی منطق برداشته شود و بپذیریم که شارعین آسمانی همه ادیان از روی تقیه و اجبار خیلی از قوانین تبعیضی و سخت گیرانه را تایید می کردند در حالی که خواسته قلبی آنها چیزی نبوده جز به رسمیت شناختن و نهادینه کردن ارزش هائی که امروزه به نام آزادی و دموکراسی و صلح و تساهل و تسامح و برابری شناخته می شوند.

ب) استقامت در استخراج اسناد روانی که مورد تایید حکومت نیست!

در سال 1373 [حدود 20 سال قبل] یکی از هم دوره ای های طلبگی ام به دیدنم آمد، منزلم در آن دوران در خیابان البرز، بالاتر از میدان منیریه تهران بود؛ او چند بار سطح پائین بودن محل سکونت و وضع مالی مرا گوشزد نمود و در میان صحبت هایش گفت که در یک خانه ویلائی صادره ای در شمال تهران زندگی می کند و در آن منطقه، یکی دو خانه ویلائی صادره ای دیگر هنوز هست که به کسی واگذار نشده و او می تواند یکی از آنها را برایم جور کند و...؛ من نپذیرفتم و او هم دیگر به سراغ من نیامد؛ سالها بعد متوجه شدم که او قبلا همکار ری شهری در وزارت اطلاعات بود و در این نهاد به فعالیت خود ادامه می داد!

بعد از مدتی، چند نوبت به شورای رسیدگی به امور مساجد در تهران احضار شدم و در مورد مطالبی که در سخنرانی های خود بیان می کردم مورد انتقاد قرار گرفتم؛ یکی از مسئولین آنجا که با من صحبت کرد یک روحانی بود که نمی خواهم اسم او را بیاورم زیرا بعدها به جمع منتقدین نظام پیوست و از طریق یکی از دوستان مشترک از رفتار هائی که در آن سال با من داشته عذرخواهی نمود.

در یکی از مراجعاتم به آن شورا، محمدی گلپایگانی که رئیس دفتر خامنه ای بود نیز حضور داشت و خودش گفت که با هماهنگی وی، مرا احضار کرده اند؛ او ابتدا یک سری سئوالات درباره مدارج علمی حوزوی ام پرسید و سپس گفت که حقیقت این است که به ما خبر داده اند یک روحانی به نام سید حسین بروجردی، در یک قدمی بیت رهبری [یعنی در مسجد همت آباد بالاتر از میدان منیریه، که محل آن تقریبا یک ایستگاه پائین تر از محل سکونت خامنه ای است] مسجدی دارد ولی در سخنرانی های خود مطالب مشکوک و مورد دار می گوید! برای نظام و مسئولین دعا نمی کند! و...

یکی از مسائلی که از صحبت های آنجا دریافتم این بود که برخی از ائمه جماعات اطراف میدان منیریه، سعایت مرا کرده بودند، زیرا مسجد من معمولا مملو از جمعیت بود، ولی مساجد دیگر فقط چند نمازگزار داشت! به هر حال او طرز فکر مرا با توجه به دشمنی نظام با پدرم می دانست ولی با این وجود در زمینه ایشان مکث زیادی نکرد و بیشتر تلاش می نمود که با لحنی ملایم مرا متقاعد به اتخاذ روشی در تبلیغ دین کند که در ادبیات امروزی "خودسانسوری" یکی از مؤلفه هایش محسوب می شد! او به من می گفت: "شما می توانید در بهترین نقاط تهران خانه ویلائی و زندگی خوبی داشته باشید" از حرف هایش پی بردم که پیشنهادات همشاگردی قدیمی ام

نیز جزئی از همین پروژه بوده!

او همچنین به برخی از روایاتی که در سخنرانی هایم قرائت کرده بودم اشاره کرد و با عباراتی تمسخرآمیز ایراد گرفت که "شما در کتب روایی می گردی و روایاتی تفرقه آمیز را انتخاب می کنی و..." من رفتار او را یک برخورد سیستماتیک از سوی روحانیت سیاسی می دانم چرا که در کلیه بازجویی هایی که تا کنون در زندان توحید، زندان اوین و در دادگاه ویژه روحانیت از من به عمل آمده، چنین ایرادهائی را مطرح کرده اند؛ آنها هر سخنی که بر خلاف منافعشان باشد را محکوم می کنند حتی اگر به معتبرترین مأخذ دینی مورد تایید خودشان، متصل باشد!

یک سال بعد (1374) در زندان توحید، محسنی اژه ای در حالی که با تکه چوبی شبیه باتوم به شدت مرا می زد، گفت: "شما در لایه لای کتابها می گشتی و عمدا احادیث خاصی را انتخاب می کردی! می خواهی خودت را متفاوت جلوه دهی! من اینجا عواقب کارهایت را نشانت می دهم! و..."

در سال 1379 دادیار شعبه دوم دادستانی ویژه روحانیت با عصبانیت درب کمد داخل اتاقش را باز کرد و به چند سبد بزرگ شامل ده ها نوار و فیلم ویدیویی و اعلامیه های جلساتم اشاره کرد و به من گفت: "شما با این مطالب متفاوت می خواستید مردم را به انقلاب بد بین کنید و..." [در یکی از احضاریه هایی که دادگاه ویژه برای آیت الله بروجردی صادر کرده به تاریخ 11 دیماه 1379 و در وبسایت ایشان در اروپا در دسترس می باشد آمده است که به همراه کلیه جزوات و کتابهایی که در 3 سال گذشته منتشر کرده اید برای پاره ای توضیحات در دادستانی حاضر شوید؛ این نشان می دهد آنها جزوات و کتابها و فیلم های جلسات آیت الله بروجردی را به دقت دنبال می کردند و از آن طریق برای ایشان جرم می تراشیدند.]

سلیمی در بازجویی های سال 1383 در مکان دادگاه ویژه روحانیت همان حرفها را زد: "شما با ادبیات جذاب و دلنشین، مردم را به سمت خودت می کشاندی و اعتقادات جامعه را منحرف می کردی"؛ بعد از آخرین بازداشت در مهرماه 1385 نیز در یکی از برنامه تلویزیونی که برای تخریب چهره ام ساخته بودند با چند تن از روحانیون و مراجع تقلید سیاسی مصاحبه کردند و آنها نیز برای محکوم کردن من مطالبی با همین مضامین را عنوان کردند!

همزمان با فعالیت های تبلیغی ما در مسجد همت آباد یک روحانی غیر سیاسی دیگر در نزدیکی ما بود در اطراف پارک شهر تهران که البته نمی خواهم نام او را بیاورم؛ او سخنرانی ها و اجتماعات بزرگی داشت، بعضا برخی از روایات و احادیث که بر خلاف منافع رژیم بود را در منابر می خواند و حکومت را هم دعا نمی کرد؛ مدتی از ایشان خبری نبود و بعد از تقریبا یک ماه بی اطلاعی از وی، دوباره در میان مردم ظاهر شد و سخنرانی های خود را از سر گرفت؛ شایعه شد که ایشان ایام مذکور را در سفر حج بوده! بعدها در میان بازجویی ها متوجه شدم که ایشان در آن مدت تحت بازداشت و شکنجه قرار داشته و او را مجبور کرده بودند که از مواضع خود دست بکشد! یکی از بازجوها به من می گفت از آن شخص عبرت بگیرم!

یکی دیگر از روحانیون معروفی که رفتار سعایت آمیزی با من داشت، عبدالکریم حق شناس بود؛ او در محدوده چهار راه مولوی تهران مسجدی داشت [مسجد امین الدوله بازار] و در ایامی که در سلامتی جسمانی بود هر هفته سخنرانی هایی برگزار می کرد؛ مسجد او یکی از پاتوق های عناصر وزارت اطلاعات بود؛ بعضی از اطلاعاتی هایی که در فعالیت های من مزاحمت ایجاد می کردند جزو مریدان پر و پا قرص او بودند و برای متهم کردن اینجانب، با او مشورت می نمودند؛ او نیز به آنها خط می داد که چگونه مرا تخطئه کنند و در میان مردم نظراتم را زیر سؤال ببرند! بیشتر ایرادهائی که او وارد کرده بود در همین محدوده بود که بروجردی روایات و اسناد غیر معروف [بر ضد رژیم] را در سخنرانی هایش برای مردم می خواند و اینطوری مردم را جذب می کند!

یکی از بازجوهای چند سال پیش درباره همکار خود که از مجروحان جنگی و مرید حق شناس بود مطلبی را برای من در اتاق شکنجه تعریف کرد که بد نیست در اینجا عنوان کنم؛ او گفت: "آیت الله حق شناس به همکارم گفته بود که حاضر است تمام ثواب عمر خویش را با ثواب یک ترکشی که در دست او بوده معاوضه کند!" با این سخنان به من طعنه می زد که چرا من و پدرم در دوران جنگ، مساجدمان را پایگاهی برای اهداف نظامی و سیاسی نکردیم!

چند سالی می گذشت که مد شده بود مراجع تقلید و علمای حکومتی این هدایای پوچ را به برخی از مجروحان جنگی که با رژیم همکاری می کردند تقدیم می نمودند و گهگاه اخباری به همین مضمون در رسانه ها پخش می شد که مثلا فلان عالم بزرگ ثواب یک عمر خود را با یک ترکش یا یک روز جبهه یک رزمنده عوض کرده است.

در زیر فشارهای بازجویی نتوانستم جواب او را بدهم ولی در این اثر وظیفه خود می دانم تا برای امثال او توضیحاتی را بنگارم: آری فقهای چون مکارم شیرازی، نوری همدانی، مصباح یزدی، حق شناس و... که روحانیت و فقها را به رضایت ولی فقیه فروخته اند دیگر سرمایه ای در بساط ندارند که آنرا به دیگران هدیه کنند یا معاوضه نمایند! لذا اینجور عطایای صوری، همانطوری که خودشان نیز بهتر می دانند، نوعی کلاهبرداری است برای اغوای مخاطب و شنوندگان!

وقتی انبوه خاطراتی که چند نمونه آنرا ذکر کردم کنار هم می گذارم برایم محرز می شود که آنها خودشان نیز می دانند که من بدعت گذار و محارب و مرتد نیستم و و مأخذ نظرات و سخنرانی هایم همان منابعی بوده که در حوزه های علمیه در رشته های فقه، اصول، کلام و اخلاق تدریس می شده؛ جرم واقعی من آن است که روایات غیر مشهور و بعضا غیر متواتر و خبر واحد را می آوردم؛ و به همین دلایل در دروغ سازی و شایعه پراکنی مرا متهم به ایجاد شک و شبهه در اعتقادات مذهبی مردم کرده اند!

ج) سخن پایانی این بخش

قاعده ای در فقه مطرح است که می گوید: "اذا زال المانع عاد الممنوع" یعنی وقتی که موانع برطرف شود ممنوعات نیز کنار می رود؛ یعنی در عصر حاضر که موانع کنار زدن تبعیض حقوقی و طرد سخت گیری های شرعی و نفی کیفرهای سنگین از بین رفته و شرایط برای پذیرش استقرار مساوات و تسامح و تساهل بوجود آمده باید غنیمت شمرده و تعطلل نکرد؛ مخصوصا اینکه اثبات کردیم آنچه امروز به عنوان قواعد تبعیض آمیز و خشن فقهی مطرح است احکام و مقررات مورد نظر خداوند نیستند بلکه قوانینی گذرا بودند که باید با سپری شدن مدتی منسوخ می گردیدند و اگر پیامبر زنده می ماند همین کار را می کرد آنطور که آیات زیادی را در دوران زندگی خویش منسوخ کرد.

آری، او در آن زمان که در سرزمین وحی، الهه حقوق بشر در احتضار کامل بود توانست آنرا جان تازه بخشد و به حرکت آورد؛ حالا آیا رواست که فقها و قضات رژیم برای توجیه خطاها و خیانت های خود مانع تحقق آرزوهای رسول الله شوند؟ از آن عجیب تر اینکه اگر امثال بنده بخواهیم صحبت از آزادی و دموکراسی و تسامح کنیم مجبوریم دست به دامن عناوین ثانویه شویم! برای آنکه از حقوق اولیه انسانی خویش برخوردار گردیم باید به بهانه هائی چون "اضطرار"، "ضرورت"، "عسر و حرج" و... پناه ببریم! وا اسفا بر ما! وا اسفا بر ایران معاصر! وا اسفا بر قرآن! وا اسفا بر اسلام! که اینها دردناکترین روضه در حکومت زیر سایه عمامه است!

به هر حال من در بخش دوم روشنگری خواهم کرد که بسیاری از قوانین و مقرراتی که حامی و مدافع حقوق بشر هستند بطور واضح و حتی در قالب قواعد و احکام اولیه آمده اند؛ ولی از همان ابتدا و در طول زمان آنقدر به انحاء مختلف از مسیر اصلی خود دور گردیدند که اگر یک پیشوای دینی، آزادی های فکری و دینی و مدنی را حق مسلم آحاد ملت بدانند، او را به آوردن دین جدید متهم می کنند! در حالی که ما چیزی از جانب خود نیاوردیم بلکه مسائلی که موجود بود و فقهای سیاسی دوست نداشتند برجسته شود را استنباط و استخراج کردیم.

بخش دوم: تضمین آزادی و دموکراسی و صلح در اسلام غیر سیاسی توضیحات مقدماتی

در ابتدای این بخش یادآور می‌شوم عقاید ما در حمایت کامل از آزادیهای عقیده، قلم، بیان، انتخاب دین، مطبوعات، تشکیل احزاب، برپائی اجتماعات، راهپیائی‌ها، دادخواهی، انتخاب وکیل، تضمین حقوق شهروندی و مدنی، برگزاری رفراندوم‌های آزاد و دیگر مواد مندرج در اسناد جهانی حقوق بشر می‌باشد؛ ما مخالف هرگونه سخت‌گیری و شکنجه و خشونت و تبعیض هستیم.

تفسیر ما از شریعت، بر خلاف فقهای حکومت‌طلب و روحانیون جزم‌اندیش، با عقل و عرف جهانی همسو می‌باشد؛ ما هر نوع قرائتی از دین که حامی آزادی و دموکراسی و صلح باشد را قبول داریم و به عنوان یک پیشوای دینی از آن حمایت می‌کنیم؛ اینها کلیات عقاید من است و از همه کسانی که اینجانب را می‌شناسند خواسته‌ام تا در این راستا اطلاع‌رسانی نمایند و هرگونه ابهامی که در افکار عمومی درباره نظرات و آراء بنده وجود دارد را برطرف نمایند.

طبیعی بود که چنین ابراز نظرهای فقها و قضات وابسته به ولی فقیه را به طمع اندازد تا برای محکوم کردن ما، با استناد به ظواهر شریعت اتهام "محاربه و افساد فی الارض" را به پرونده‌ای که بر ایمان ساخته بودند وارد کنند! البته بین ما و آنهایی که از مناظره‌گريزانند و محاکماتشان در پشت درهای بسته برگزار می‌گردد حرفی جز داورى تاریخ باقی نمی‌ماند؛ ولی با این اوصاف، در بخش حاضر با تکیه به همان قرآن و سنت که ادعای پایبندی به آنها دارند ادله‌ای در اثبات آرائم می‌آوردم تا مشخص شود هرگونه تبعیض و خشونت طلبی بر خلاف محتوای واقعی منابع منقول فقهی [قرآن و سنت] می‌باشد.

همانطور که تاریخ شاهد است، کلمات و عناوین دینی و فقهی، در قالب‌های مختلفی قابل تفسیر بوده و مثال معروفی است که می‌گوید دین مانند چاقو است! اگر در دست طبیب و جراح باشد، جان انسانها را نجات می‌دهد، و اگر در دست آدم‌کش باشد خطر آفرین و چه بسا مهلک خواهد بود! با تکیه بر ارزش‌های معنوی و الهی هم می‌توان سلولهای وجدانی را احیا و تقویت نمود و هم می‌شود آنها را خشکاند و از بین برد! با قواعد فقهی هم می‌توان جامعه را از ناآگاهی و عقب ماندگی نجات داد و هم می‌توان به قهقرا فرستاد! با دین هم می‌توان آزادی و دموکراسی و صلح را مستقر نمود و هم می‌توان خفقان و استثمار و قتل عام را نهادینه کرد! شیوه دوم در اروپا باعث شد دین افیون ملت‌ها نامیده شود و در قضاوت پیرامون اسلام نیز نظام ولایت فقیه و القاعده و داعش تصاویری بدتر از آنها در اذهان تجلی داده‌اند!

واقع‌گرایی در فاجعه اسلام زدائی و اسلام‌هراسی

قسمتی از درد دل‌های شفاهی و تلفنی آیت‌الله بروجردی در فلسفه تدریس مطالب کتاب حاضر که با این بخش مرتبط است: "من به عنوان یک پیشوای مذهبی که در متن جامعه زندگی کرده‌ام می‌گویم که کار از این حرف‌ها گذشته که ما بخواهیم بگوئیم اسلام دین سنگسار و اعدام و خشونت و جنگ نیست و جهان باور کند! وقتی که حضرات آیات عظام، رسما و علنا و عملا حامی زندان و اعدام و ترور هستند، حالا روزی هزار بار هم ما بیاییم و بگوئیم که اسلام مخالف این چیزهاست، صدها آیه و روایت را برجسته کنیم تا اثبات کنیم خدا و قرآن حامی حقوق بشر و دموکراسی هستند، کسی باور نمی‌کند!

مردم [و جهانیان] نگاه می‌کنند به آنچه اتفاق می‌افتد، چه کسی آن بالا نشسته و مملکت را غارت می‌کند؟ یک آخوند! [به نام ولی فقیه] چه کسانی حکم می‌دهند که مردم دادگاهی و شکنجه‌شوند؟ آخوندها! چه کسانی از کار آنها حمایت می‌کنند؟ مراجع تقلید، که باز همه آخوند هستند! همه آنها لباس پیامبر نتشان است! خوب، حالا آیا دنیا حق ندارد که از اسلام متنفر باشد؟ آیا می‌شود به دنیا گفت چرا پیامبر را زیر سؤال می‌برید؟

من بارها از اینکه برای دفاع از حقوق بشر به آیات و روایات استناد می‌کنم، احساس سنگین و سختی در قلبم ایجاد می‌شود! چون می‌دانم اقتدار ایرانیان داخل و خارج که جان و مال و آبرو و شغل و اموالشان را با اسم همین قرآن و احادیث مصادره کردند از چنین جملات و کلماتی متنفر شده‌اند! جهانیان نیز همین نگاه را دارند؛

به آنها حق می‌دهم؛ خودم سالهاست که دارم می‌چشم و می‌بینم!

بارها شده با چشم خودم شاهد بودم که روحانیون قدیمی و با سابقه که سالها امام جماعت و منبری بودند و مردم

را به سمت خدا دعوت می کردند در حیات همین بند ویژه روحانیت اوین به خدا و قرآن فحش های بسیار مستحجن داده اند! بسیار دیدم که روحانیون سید بعد از شکنجه شدن، با صدای بلند و عربده کنان به اهل بیت که اجدادشان هستند ناسزاهای ناموسی داده اند! اینها چیزی نیست که من از کسانی شنیده باشم و بگویم "یحتمل الصدق و الکذب" [شاید این اخبار راست یا دروغ باشد] خیر! سالهاست که من در زندان دارم می بینم! پروردگار عالم ناظر است و معاصرین نیز می دانند که من در زندان و بایکوت ولی فقیه و زیر بمباران همیشگی ترور شخصیت هستم و اتحادیه اروپا و سازمان ملل هم توجهی به وضعیت من نکردند؛ گروه 5+1 که در این سالها از قدرت و فرصت های مناسبی برخوردار بود نه تنها اولویت را به حقوق بشر نداد بلکه حتی زندانیان سیاسی را فراموش کرد؛ در چنین شرایطی کار خاصی از دست من و دیگر زندانیان بر نمی آید؛ تنها چیزی که به ذهنم رسید همین بود که برای دفاع از حقوق اولیه خدا و خلق، تفاسیر و تعبیری که حکام اسلام سیاسی در طول این 1400 سال به دور انداختند را احیا کنم و اسرار فریبکاری آنها را فاش نمایم؛ شاید از این طریق کمکی به همگان بشود".

حمایت اسلام غیر سیاسی از مصادیق آزادی و دموکراسی و صلح

یکی از رساله های تحقیقی صادره شده بنده، شامل کاوش و تحقیق پیرامون همین مسائل بود که در آن، با استناد به ادعاها و سخنرانی های رهبران و گردانندگان نظام و مطالب منتشر شده در روزنامه ها و دیگر منابع، جایگاه و کاربرد ده ها فقره از مجموعه اصول فقهی، قواعد فقهی، و دیگر آموزه های اسلامی طی 25 سال اول انقلاب را ارزیابی کردم؛ نتیجه کار این بود که تمامی ارزش های دینی، در این انقلاب یا بطور کل کنار گذاشته شده و یا آنکه مورد سوء استفاده قرار گرفته!

مثلا جایگاه ولایت فقیه که در گسترده ترین حد آن، در رده مشاوره و امور حسبیه است، به بالاترین مرتبه یعنی حاکمیت مطلق انتقال یافت! اما به رسمیت شناختن احترام به سرشت و کرامت انسانی و یا پذیرش حق مالکیت بنی آدم بر جان و مال و رای خویش، که ریشه و اساس همه اصول و قواعد فقهی است در این نظام تا سطح یک توصیه اخلاقی و حتی به پائین تر از آن، تنزل یافت! [یعنی روحانیون انقلابی در مجموعه مفاد اصول دین، فروع دین، اخلاقیات و توصیه های دینی، دخل و تصرف کرده و جامعه را به مسیر دیگری بردند].

متأسفانه پیش از تکمیل شدن نهائی آن رساله پژوهشی، ما مورد حمله قرار گرفتیم و در حال حاضر با توجه به محدودیت هائی چون عدم دسترسی به همه منابع لازم امکان بازنویسی کامل کتاب مذکور را ندارم؛ اگر کسی بتواند این اثر مکتوب را از دادستانی ویژه روحانیت پس بگیرد و منتشر نماید خدمت کم نظیری به جامعه گرفتار شده در مرداب فقاقت حکومتی به انجام رسانده و ادله مهمی در وارونه بودن پوستین اسلام ولایت فقیه را به منظر دید تاریخ می آورد. [یکی از فعالین حقوق بشری مستقل که به دلیل تهیه گزارش از حمله نیروهای حکومتی به محل سکونت آیت الله بروجردی بازداشت شد آقای کیانوش سنجرى است؛ ایشان یک روز که برای بازجویی به دادگاه ویژه منتقل شده بود تعدادی از جزوات منتشر نشده آقای بروجردی را رویت کرده؛ او در خاطرات خود می نویسد: "قاضی دوباره رفت پای منبر و کتابچه هائی که از منزل آقای بروجردی جمع آوری شده بود را روی میز کارش چید و با خواندن بخش هائی از هر کتابچه، به توصیف اقدامات آقای بروجردی (که فریب کارانه توصیف اش می کرد) پرداخت

ks61.blogspot.com وبلاگ کیانوش سنجرى، 28 اسفند 1385، با عنوان "به کار بردن قوانین برای ظلم

به هر حال من در این بخش، مهمترین اسناد دینی و فقهی [در ارتباط با حقوق بشر] که البته با مندرجات اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق ها و کنوانسیون های مربوطه همسوئی کامل دارند را تقدیم می کنم؛ از مخاطبین این نوشتار می خواهم که با لحاظ کردن مطالب تقدیم شده ارزیابی کنند آیا اسلام واقعی همانگونه که ما می گوئیم حامی کلیات اسناد جهانی حقوق بشر جهانی می باشد یا آنطور که روحانیون سیاسی و جزم اندیش نشان دادند در تعارض و جدال دائمی با آن قرار دارد؟

وجوب احترام به سرشت بشری و برخورداری از حق اعاده حیثیت و دادرسی عادلانه

و لقد کرّمنا بنی آدم" (اسراء، 70) و "لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم" (تین، 4) این دو آیه مهم که - متأسفانه با روی کار آمدن ولی فقیه در ایران بطور کامل منسوخ شدند می گویند آفریدگار هستی انسان را مورد حرمت و مکرمت قرار داده؛ گل سرسبد خلقت نامیده و برایش بهترین ها را خواسته؛ همچنین در آیات دیگری از انسان به عنوان جانشین خداوند بر روی زمین یاد شده و ایضا در سوره صاد آیه 72 نیز آمده است: "نفخت فیہ من روحی" یعنی انسان از روح پروردگار هستی خلق شده پس باید به دید الهی به او نگریسته شود همانطور که در آیات فوق مشهود است خداوند در تبیین حرمت و کرامت، هیچ نوع برتری و تبعیض قائل نشده چرا که نفرموده "کرّمنا مسلمین!" یا امثالهم؛ بلکه به وضوح "بنی آدم" و "انسان" را منتخب این اعتبارات قرار داده؛ یعنی شرافت، احترام، ارزش، حیثیت و عزت در "ذات" هر موجودی به نام انسان نهادینه شده است؛ و اینها گویای سلب ناشدنی، غیر قابل انفکاک و غیر قابل انتقال بودن آنهاست و ربطی به دین، عقیده سیاسی، جنسیت، نژاد، رنگ، زبان، قومیت و دارائی انسانها ندارد؛ پس حکومت ها اجازه ندارند این حق را ضایع نمایند یا در فراهم کردن زمینه های اشتغال، پیشرفت و برخورداری از دیگر حقوق، بین مردم تبعیض قائل شوند و یا آنها را از حق اعاده حیثیت و داشتن وکیل و دادرسی عادلانه محروم کنند.

- این اسناد را نمی توان در کنار آموزه هایی که ابزار تبعیض، تحقیر، بی حرمتی، خفت، بازداشت خودسرانه و شکنجه را فراهم می کنند قرار داد؛ اینها متناقض هم هستند و نمی شود خود را قانع کنیم که احکام و موازین سخت و حقارت بار را پروردگار عالم صادر کرده باشد؛ اینها بر خلاف شیوه حکومت ولی فقیه است که عزت و حقوق افراد را بر اساس دین و باور سیاسی آنها تعیین کرده و تقسیم بندی های حقوقی پیچیده ای با عبارتهای "اقلیت های مذهبی"، "اقلیت های قومی"، "مخالفین ولی فقیه"، "ضد انقلاب ها" و ... قائل شده.

- از سوی دیگر مردمی که کشورشان از بعد داخلی با قوانین سخت گیرانه و بی منطق اداره می شود و با داشتن بیشترین ثروت های مادی و معنوی در فقر و فلاکت فرو رفته اند و در بعد خارجی و بین المللی نیز سرنوشتشان بازیچه سیاست گذاری های جنگ طلبانه ولی فقیه است آیا می توانند احساس کنند که از کرامت انسانی برخوردارند؟ آیا رژیم می که در آن آمار فساد، فحشا، اعتیاد، طلاق، تن فروشی، مرگ های زودرس، سرقت بیت المال، اختلاف طبقاتی و ... تصاعدی رو به ازدیاد باشد رهبران می توانند ادعا کنند معنا و مفهوم واقعی کرامت و حیثیت انسانی را درک کرده و پاس می دارند؟

توضیحات بیشتر گردآوردندگان: بحث "حرمت ذاتی انسان" و "حرمت شخص" در عین اینکه یکی از مباحث ریشه ای دینی و فلسفی است زیربنای "حقوق بشر" نیز محسوب می شود؛ لذا در مکتوبات جهانی با موضوع دفاع از حقوق بشر و آزادیهای اساسی، این مهم جایگاه ویژه ای را داراست؛ از جمله در این سه سند مهم بین المللی:

بازشناسی حرمت (Universal Declaration of Human Rights) "در مقدمه" اعلامیه جهانی حقوق بشر ذاتی آدمی و حقوق برابر تمامی اعضای خانواده بشری، بنیان آزادی، عدالت و صلح در جهان نامیده شده و بی اعتنائی و تحقیر حقوق انسان عامل انجام کارهای وحشیانه معرفی گردیده؛ در ماده یکم این اعلامیه نیز آمده که تمام ابنای بشر آزاد زاده شده و در حرمت و حقوق با هم برابرند؛ در مقدمه [دو سند] "میثاق بین المللی حقوق نیز بر آن (ICCPR) و "میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی (ICESCR) "اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تاکید شده است.

گفتنی است "اعلامیه جهانی حقوق بشر" یکی از پیمان های بین المللی است با 30 ماده که در پی جنگ جهانی دوم و در سومین سال تاسیس سازمان ملل متحد در 10 دسامبر 1948 در مجمع عمومی این سازمان به تصویب رسید؛ طی آن، حقوق بنیادی مدنی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی که تمامی بنی آدم در هر کشوری باید از آن برخوردار باشند، تبیین شده است؛ در تقویم جهانی هر ساله این روز به نام روز جهانی حقوق بشر گرامی داشته می شود.

"میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی" نیز با 31 ماده و در 4 بخش در 16 دسامبر 1966 (25 آذر 1347) در مجمع عمومی سازمان متحد به تصویب رسید؛ در همان روز "میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی" نیز با یک مقدمه و 53 ماده در 6 بخش به تصویب رسید؛ این دو سند جهانی نیز در زمره مهمترین اسناد بین المللی در حمایت از حقوق بشر و آزادیهای اولیه و اساسی هستند.

ضرورت صدور فرمان عفو عمومی

- "یسنلونک ماذا ینفقون، قل العفو" (بقره، 219) ای پیامبر از تو می پرسند چه چیزی را انفاق دهیم؟ بگو عفو و بخشش را.

- "یرید الله ان یخفف عنکم" (نساء، 28) خداوند اهل تخفیف است.

- "رحمته وسعت کل شیء" (اعراف، 156) رحمت و غفران الهی، جهانشمول است.

- "حسن التجاوز" (از توصیفات الهی) خداوند کسی است که در بخشش و غفران، حد و مرزها را می شکند و به بالاترین وجه درمی گذرد.

- "ان الله بالناس لرئوف رحیم" (بقره، 143) او رؤوف و رحیم است بر همه؛ در این فقره نگفته که مسلمانان، یا مصلحان، یا موحدان، یا مومنان، یا انبیاء بلکه با تاکید فرموده همه مردم ("الناس") مشمول رأفت و رحم او می شوند؛ بنابراین حکامی که دگراندیشان را زندانی و مخالفین خود را سرکوب می کنند از کدام خدا جز نفسانیات و خودکامگی های خویش دم می زنند!

- "یا عباد الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من الرحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً انه هو الغفور الرحیم" (زمر، 53) در این فرمان عفو عمومی، چند گونه مهر و امضای الهی به چشم می خورد! ابتدا امر کرده است که نباید تحت هیچ شرایطی از خداوند نا امید شوید، حتی شما ای کسانی که در گناه و ظلم زیاده روی کرده اید، همه بدانید او رحمان و مهربان است.

در ادامه نیز این تعهد و قول را مطرح کرده که از تمامی گناهان و معاصی در می گذرد؛ کلمه "جمیعاً" به کار برده یعنی قید نکرده فقط "حق الناس" یا "حق الله" را می بخشم بلکه علناً فرموده همه چیز را می بخشم! برای تاکید موکد نیز دو عنوان مجزای "غفور" و "رحیم" را پای آن قرار داده تا تردیدی باقی نماند!

اینها هم مدارک دیگری از الهیات است که در دوران حکومت ولایت فقیه، شامل حال آحاد ملت و زندانیان عقیدتی سیاسی نشد؛ ای مردم بدانید پروردگارتان اهل ارفاق و گذشت بوده، او دستور عفو عمومی و برپائی زندگی مسالمت آمیز را صادر نموده؛ او خود را تواب می نامد یعنی کسی که آنقدر می بخشد که طرف مقابلش خجالت زده می شود!

درست است که در قرآن آیات و احکام خشونت بار آمده ولی راه گریز و تخفیف نیز نشان داده شده؛ جای تعجب است کسی که بشر را خلق کرده و شرایع آسمانی را نازل نموده، می گوید دیده را ندیده بگیرد و اهل اغماض و تخفیف و عفو باشید؛ ولی آنکه خود را جانشین خدا می داند مردم را به صلابه می کشاند، جانها را به لب می رساند و در زندانها برای اعتراف گیری و توبه نویسی، شکنجه می دهد!

- از سوی دیگر، اسناد زیادی هست که می گوید پیامبران و بزرگان نیز در برابر حملات نفسانی و شهوانی شکست ناپذیر نبوده اند؛ با این اوصاف چگونه می توان انسانهای معمولی را به خاطر ارتکاب گناه و معصیت، شلاق زد، از بلندی پرتاب کرد، اعضای و جوارح آنها را قطع کرد و...

- مدارک دیگری نیز از قدرت زیاد شیطان در استیلا بر انسان حکایت می کنند؛ مثلاً در صحیفه سجادیه، دعای

25 آمده است: "و جعلت لنا عدوا یکیدنا سلطته منا علی ائماننا تسلطنا علیه منه، أسکنته صدورنا، او أجزیته

مجاری دمائنا، الا یغفل ان اغفلنا، او لا ینسی ان نسينا" یعنی خداوند شیطان را آنقدر نیرومند قرار داد تا به

راحتی انسانها را بفریبد و بر آنها سلطه یابد در حالی که نمی توان بر او [شیطان] مسلط شد، او در سینه ها

مسکن گزیده و مانند خون در رگ ها حرکت می کند، او لحظه ای غافل نیست و در دنیا نمی توان از شر او در امان بود!

حالا باید از فقهای جزم اندیش و قضات لامذهب سیاسی پرسید چطور می توان با بشری که اینگونه شیطان به راحتی بر او مسلط می شود سخت گیری کرد و حکم مجازات های خشن و غیر انسانی صادر نمود؟

- انسان اگر خدا را بشناسد به او گرایش و رغبت می یابد "والی ربک فارغب" (آخر انشراح) این سند نیز نشان می دهد که خداوند اهل خفقان و آزار و له کردن بشر نیست که اگر جز این بود رغبت به او معنا نمی یافت! چطور خالق هستی به مخلوقات امر کند که بیائید و به من نزدیک شوید تا شکنجه و عذابتان دهم و به وسیله والیان منصوب خویش، به زندان و تنبیه بدنی و اعدام محکومان کنم! کدامین عقل و وجدانی چنین خدائی را می پذیرد؟

- ضمن آنکه او فرموده من روح انسان را از روح خویش آفریدم؛ یعنی انسان ذاتا و فطرتا مایل به شر نیست بلکه خداخواه و نیک سیرت می باشد؛ این شرایط خاکی و دنیائی است که او را به سمت شرارت ها سوق داده و لذا نباید با بنی آدم انتقام گیرانه و خشونت بار برخورد کرد؛ مخصوصا که فرمود: "خلق الانسان ضعيفا" یعنی بشر از محیط دنیا و عواقب افعال خویش آشنائی کافی ندارد و در برابر نیازهای شدید نمی تواند چندان ایستادگی کند؛ پس باید با به او رحم کرد و با لطف و شفقت برخورد نمود!

اسناد فوق و چند فقره که در بخش اول بررسی کردیم مبنی بر اینکه خداوند نفس و نام و سنت خود را بر رحمت و غفران و لطف معرفی کرده اثبات می کنند که دلسوازان و هواداران واقعی پروردگار گیتی کسانی هستند که تلاش می کنند با عملکرد درست خداوند را از اینکه بانی و آمر قوانین و رفتارهای بی رحمانه و غیر انسانی شناخته شود تبرئه کنند!

وجوب برخورد متین و نیکو با همه مردم

- یکی از مهمترین مصادیق تکریم انسانها، برخورد و سخن گفتن خوب با مردم است؛ از امیرالمومنین [در تفسیر آیات 96 سوره مومنون و 34 و 35 سوره فصلت] روایت شده که فرمود: "صافح عدوک و ان کره" (وسائل الشیعه، ج 12، ص 225؛ الفقه السلم و السلام شیرازی، ص 627) یعنی با دشمنان خود نیز مصافحه و رفاقت کنید!

- از امام صادق به نقل از امام حسن عسکری آموزه ای بر جای مانده که هر کس مانند روحانیون سیاسی آنرا کنار گذارد از اخلاقیات و در پی آن از فقه و قضا و زندگی اجتماعی چیزی سر در نیاورده: "قولوا للناس کلهم حسنا مومنهم و مخالفهم" (مستدرک الوسائل، ج 9، ص 36) یعنی با همه مردم [لنناس کلهم] به خوبی تکلم کنید؛ یعنی با منتقد، دگراندیش، مخالف، اقلیت مذهبی، خارجی، بی دین، بت پرست، مشرک، کافر، زن، مرد، سیاه، سفید، کم حجاب، کودک و... حرمت همه را حفظ کنید؛ هیچ کس را خس و خاشاک و ویروس خطاب نکنید.

کلام مشابهی نیز از امام باقر عنوان شده که فرمود: "قولوا للناس احسن ما تحبون ان یقال لکم" (اصول کافی، ج 2، ص 165) با مردم زیباتر و نیکوتر از آنچه که دوست دارید به شما بگویند تکلم نمائید؛ آیا ولی فقیه و قضات سیاسی دوست می دارند با خود آنها بد رفتاری شود که با دیگران چنین می کنند؟ اگر این آموزه ها را پسندیده می دانستند انتقاد از نظامشان را همسان با اهانت به مقدسات قرار نمی دادند!

- امیرالمومنین در وصایای خود به فرزندش حسن می نویسد: "قولوا للناس حسنا کما امرکم الله عزوجل" (اصول کافی، ج 7، ص 49) با مردم خوشرفتار باش همانطور که خداوند به این کار دستور داده است؛ و باز هم تاکید می کنم که در این کلام نیز "ناس" آمده یعنی بدون هر گونه تبعیض سیاسی و اعتقادی؛ کسانی چون گردانندگان رژیم ولی فقیه که اصل ساده و اولیه کرامت ذاتی مبنی بر خوب سخن گفتن و محترمانه برخورد کردن را به رسمیت نمی شناسند از بیخ و بن، ناقض حقوق بشر محسوب می شوند!

- "و اذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل... و قولوا للناس حسنا" (بقره، 83) به فرموده الهی مومنین متعهد هستند به برخورد خوب با همه مردم.

- "فقولا له قولنا لبنا" (طه، 44) مردان واقعی خدا، حق ندارند حتی با فراغنه نیز خشم آلود و تند سخن بگویند و به آنها ناسزا دهند.

شواهد ثبت شده در بیش از 35 سال انقلاب ولایت فقیه نشان داد که تشکیلات فقه جنائی و دستگاه مافیائی قضا در این رژیم، بر مدار تفتیش، سرکوب و ترور شخصیت می چرخد؛ در چنین فضائی آیا امکان رعایت آموزه های مذکور وجود دارد؟ آیا کسانی که مخالفین خود را در حبس و در بایکوت خبری قرار می دهند [و اصلا

اجازه صحبت کردن به طرف مقابل را نمی دهند] معنای این قبیل نسخه ها را می فهمند؟
توضیحات بیشتر گردآورندگان: گفتنی است که یکی از برجسته ترین شهروندان ایران که از این حقوق اولیه بطور کامل محروم بوده آیت الله کاظمینی بروجردی است؛ طی 8 سال اخیر علاوه بر حبس جسمی و کلامی، و تحمل شکنجه های روحی و جسمی، صدها خبر، گزارش و مقاله اهانت آمیز بر ضد این پیشوای دینی و وجدانی منتشر کردند که پاسخ دادن به آنها گسترده تر از آن است که بتوان در این اثر به آن پرداخت.

آزادی های فردی، و حق مالکیت بر جان و مال و رای و سرنوشت خویش

- "ایها الناس ان آدم لم یلد عبدا ولا امه و ان الناس کلهم احرار" (اصول کافی، ج 8، ص 69، از مولا علی) انسانها برده و نوکر و کنیز به دنیا نیامده اند بلکه آزاد خلق شده اند؛ لذا در وضع قوانین باید این حق اساسی را محترم بدارد.

- "الحر حر و ان مسه الضر" (غرر الحکم، حدیث 1322، از امیرالمومنین) بنی آدم آزاد است اگر چه در بند باشد! یعنی اگر فقیر و مریض است نباید با او بطور تحقیر آمیز و ذلت بار رفتار نمود؛ اگر گرفتار و ورشکسته است نباید مغضوب دیگران هم باشد؛ کسی حق ندارد آزادی و حرمت دیگری را به دلیل ضعف ها و ناکامی هایش سلب و او را تحقیر کند؛ دنیای متمدن نیز نباید ملت ایران که اشتباه رای به جمهوری اسلامی ولایت فقیه داد را به عنوان حامی تروریست بشناسد بلکه باید حساب ایرانیان را از گردانندگان رژیم جدا بداند.

- "الناس [عموم الناس] مسلطون علی اموالهم و انفسهم" (از قواعد فقهی، معروف به قاعده "سلطنت") انسانها مالک جان، مال، ناموس، رای و سرنوشت خویش می باشند. [در همسویی با سخن مذکور به نظرات آیت الله آقا سید حسین طباطبائی بروجردی، مرجع بزرگ شیعه استناد می کنیم: "فیکون المراد ان الناس مالکون لأموالهم، و علی تقدیره" یعنی مراد از این قاعده، مالکیت بر مال و سرنوشت است. (تقریرات ثلاث، ص 181)].

این قاعده در اصل 46 و 47 قانون اساسی جمهوری به اصطلاح اسلامی، در محدوده مالکیت شخصی و کسب و کار، لحاظ شده و در اصل 22 نیز ابتدا آمده است: "حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است" و سپس این شرط مغالطه کارانه را به آن اضافه کرده اند: "مگر در مواردی که قانون تجویز کند." اگر به مندرجات گنجانده شده در اصول 5 و 57 و 107 و مخصوصا مواد اصل 110 توجه شود عملا "قانون" و سرنوشت کل مملکت به ولی فقیه واگذار شده؛ یعنی در این نظام، ولی فقیه صاحب اختیار جان و مال و شرف مردم به حساب می آید!

آزادی انتخاب دین، تبلیغات مذهبی و اجتماعات و منع استراق سمع و تجسس و تفتیش عقیده و تحریم هر دین یا ایدئولوژی استبدادی و تک صدایی

- "لا اکراه فی الدین" (بقره، 256) این کلام بطور واضح می گوید که دین اجباری و حکومتی، دین نیست؛ زندانی عقیدتی در اسلام موضوعیت ندارد؛ و ادار کردن مردم به قبول دین یا عقیده خاص، خارج از محدوده رسالت پیامبران است؛ بنابراین تک صدائی کردن هر دین و مکتبی و هرگونه تفتیش عقیده و تجسس، محکوم است؛ مطالبات هیچ شهروندی نباید به دلیل عقاید مذهبی یا سیاسی اش پامال گردد؛ نمی توان کسی را به دلیل گرایش های فکری اش از حق تحصیل و اشتغال، محروم نمود؛ احراز پست های دولتی و حکومتی، حق مشاع همه ایرانیان است و در تعیین صلاحیت و کفایت آنها نمی توان دین و باورشان را ملاک قرار داد؛ و در یک کلام، آمران و عاملان تفتیش عقیده، محارب خدا و رسولند.

یکی از آشکارترین مظاهر تضاد قوانین این رژیم با اسلام واقعی همین است که در مراحل گزینشی برای استخدام در نهادهای دولتی، وکالت مجلس، بورسیه های تحصیلی و...، حتما باید شخص بگوید و امضا کند که بر التزام عملی به ولایت فقیه پایبند است! در حالی که اسلام می گوید دین امری فردی است و اصولا به کسی ربط ندارد که دیگری پیرو چه عقیده و مذهبی می باشد.

لا نفرق بین احد من رسله" (بقره، 285) سلب نمودن حق آزادی انتخاب دین مغایر با کلمات ربوبی است؛ - تمامی پیروان ادیان و مذاهب الهی، یک خانواده بزرگ توحیدی هستند؛ بنابراین هرگونه ایجاد تنش و تحریک

منفی و مخرب در صفوف موحدان عالم، یک حرکت شیطان‌ی است؛ فرقی بین انبیاء نیست، پیرو هر دینی که باشی خوب است به شرط آنکه به خدا برسی نه آنکه در تله پیرایه‌ها یا انحصارگرایی‌ها گیر کنی و لا تجادلوا اهل الكتاب الا بالتي هي احسن" (عنکبوت، 46) هیچ مجوزی برای جدل و جنگ و دریغ" - کردن فعالیت‌های تبلیغی کسانی که غیر هم‌کیش‌تان هستند وجود ندارد؛ باید آنچنان بر اعصاب‌تان مسلط باشید که پیروان دیگر ادیان احساس امنیت و آسایش کنند

- "لا تحسسوا و لا تجسسوا" (میزان الحکمه، ج 2، ص 206، از صحیح مسلم ج 4، ص 1985، حدیث 28، از پیامبر) در امور محسوس و پنهانی مردم تجسس نکنید؛ پیگیری نکنید؛ کنکاش نکنید؛ خبرجوئی نکنید؛ [لا تحسسوا: امور آشکار و محسوس، لا تجسسوا: امور پنهان] یکی از ابزارهای حکام استبدادی تجسس و تفتیش است؛ در این اسناد هر دوی آنها تحریم شده‌اند.

- "لا تفتشوا الناس عن اديانهم" (میزان الحکمه، ج 2، باب التجسس، ص 208 از امام صادق) هیچ وقت مردم را تفتیش نکنید که چه دینی دارند، چه آئینی دارند، چه مذهبی دارند، چه فکری دارند، چه مکتبی دارند؛ تفتیش عقیده نهی شده و حرام است.

- "تعالوا الي كلمه سواء بيننا وبينكم الا نعبد الا الله و لا نشرك به شيئا و لا يتخذ بعضا اربابا من دون الله" (آل عمران، 64) همه جوامع دینی مجازند بطور مشترک میتینگ‌های کوچک و بزرگ برگزار کنند؛ این جواز آسمانی حکومت ولی فقیه را محکوم می‌کند؛ زیرا آنها اشخاصی چون بنده را از برگزاری اجتماعات بزرگ با حضور پیروان ادیان و عقاید مختلف محروم کردند.

- مولا علی فرمود: "استجيبوا الانبياء و سلموا بامرهم و اعملوا بطاعتهم تدخلوا في شفاعتهم" (تفسیر برهان، ج 3، ص 57) یعنی به هر کدام از انبیاء عرض ادب و همراهی کنید مورد شفاعت ایشان قرار گرفته و به خدا می‌رسید.

- "و لو شاء ربك لجعل الناس امه واحده و لا يزالون مختلفين" (هود، 118) خداوند اگر می‌خواست دین واحدی را بر جهان حاکم کند این کار را می‌کرد؛ پس هر مکتب فاشیستی مانند ولایت فقیه که همه ارکان فکری و اجرائی را تحت مدیریت قواعد خویش درآورده و به دنبال تحمیل آن بر دیگر ممالک نیز رفته غیر الهی و ضد اسلامی است؛ هدایت و سعادت‌ی که به اجبار و زور تحمیل شود، نه هدایت است و نه سعادت؛ بلکه مکر و فریب است و بهانه‌هایی برای ایجاد خفقان و سرکوب!

- "و لو شاء ربك لامن من في الارض كلهم جميعا افانت نكره الناس حتى يكونوا مومنين" (یونس، 99) هرگونه ادعا در تاسیس حکومت دینی مطلقه و تحمیل نمودن ایمان و عقیده بر خلق الله، فاقد اعتبار آسمانی و مشروعیت الهی است.

تک صدائی کردن هر آئینی، اوج انحصارگرایی است؛ تبلور اقتدارگرایی است در برابر قانون‌گرایی؛ تک صدائی یعنی حرکت بر خلاف مشی عملی همه انبیاء سلف؛ تک صدائی، چیزی جز دیکتاتوری و خودمحوری نیست؛ تک صدائی شدن مذهب، لاجرم با خفقان و سرکوب که از اهرمهای حکام وجدان‌گریز و چپاولگر است می‌آمیزد و به فاشیسم و نازیسم مذهبی مبدل می‌شود که در آن ارزش انسانها به اندازه وابستگی و اطاعت از حکومت تعیین می‌گردد!

اینها همان ویژگی‌های مذمومی است که بر طبق توضیحات فوق و اسناد چند قسمت قبلی محکوم است؛ جالب اینجاست که گردانندگان این نظام می‌خواهند در عین استبداد، خویش را عاری از چنین خصایص پلیدی جلوه دهند؛ ولی با این همه سرکوب و آسمان و ریسمان به هم بافتن‌ها، نتوانستند مانع از بی‌آبرویی خویش شوند؛ آنها دیگر قادر به روی پا نگه داشتن اسلام تک صدائی و ولایت فقیه نیستند و اگر حمایت روسیه و چین نبود تا به حال ده‌ها بار به تاریخ پیوسته بودند!

زمانی که روحانیون و فقهای سیاسی به حکومت رسیدند فریاد "و اسلاما، و قرآنا"ی آنها تبدیل به عربده "هل من رقیب" شد؛ وعده آبادانی دنیا و آخرت را با سرقت بیت‌المال، خیانت، زندان، شلاق، شکنجه، تیرباران، اعدام، سنگسار، تجاوز، خفقان و سرکوب محقق کردند؛ و برای جهانیان نیز آشکال جدیدی از بحران آفرینی و تروریست‌پروری و جنگ‌افروزی را به ارمغان آوردند؛ آری اینگونه برای الهیات و ملت‌دلسوزی کردند و از ما نیز توقع همکاری داشتند!

به یکی از معاونین وزارت که برای بازجویی من آمده بود گفتم از کی در این کشور فعالیت های دینی جرم محسوب می شود؟ مگر من حرفی جز "قال الله" و "قال رسول الله" زدم؟ جواب داد: "مسئله اینها نیست! شما کار خاصی بر خلاف شرع نکرده ای؛ مشکل اینجاست که عملا در یک کشور نمی شود چند نوع اسلام وجود داشته باشد؛ برای ما فرقی ندارد که شریعتمداری باشد یا منتظری یا تو! هر کسی که ساز مخالف بزند باید از بین برود!"

به او گفتم دشمنی شما با من در آنچه که می گوئید خلاصه نمی شود! پرسید چطور؟ گفتم: برای رفع مزاحمت وجود من در برابر اسلام تک صدائی تان می توانستید بنده را از این کشور تبعید کنید؛ یا اینکه به زندانی کردنم بسنده نمایید؛ ولی طی این سالها اینجانب هم بازداشت بودم، هم ممنوع الخروج بودم، هم شکنجه شدم، هم از درمان و مرخصی محروم بودم، هم دائما تحت ترور شخصیت و شایعه سازی شما قرار داشتم، حتی به من اجازه ندادید در مراسم تشییع جنازه مادرم شرکت کنم!

البته او برای اینجور صحبت ها نیامده بود، در ادامه گفت: "چرا مثل امام حسن عمل نمی کنی! [چرا با حکومت صلح نمی کنی] آن هم در اوضاع و احوالی که جبهه مشترک صلیب صهیونی علیه اسلام صف آرائی کرده و...". این حرف را بارها به من زدند و در دادگاه نیز آنرا تکرار کردند؛ او گوش شنوای حقیقت نداشت لذا از طریق این مقاله به او و همفکرانش عرض می کنم که از چند دهه پیش یزیدیان زمان عزم انهدام الهیات را کردند و در این راه می خواستند با زر و زور و تزویر، ما را نیز به خدمت بگیرند؛ لذا این سالها برای ما شباهت به دوران امام حسین داشت نه امام حسن!

آزادی قلم و بیان

- آزادی قلم و بیان، زیر مجموعه آزادی دین و عقیده می باشد؛ بنابراین تمام اسناد قسمت های فوق شامل اثبات حقانیت این فقره نیز می باشند؛ در اینجا دو سند دیگر را بررسی می کنیم:

- فرعون موسی را تهدید کرد که اگر به دنبال غیر از من بروی و از خدای دیگری سخن بگویی، زندانی ات می کنم "لئن اتخذت الها غیري لاجعلنک من المسجونین" (شعراء، 29) تهدیدات او سرمشق مستبذینی چون ولی فقیه است که می گویند اگر قلمت را نشکنی و زبانت را در حلقه پنهان نکنی، بازداشت و شکنجه می شوی!

- حرمت و قداست قلم بی انتهاست، نام سوره ای از قرآن به آن اختصاص یافته و در اول آن نیز به ارزش قلم قسم یاد شده "ن و القم"؛ همچنین وسیله و ابزار تعلیم و تعلم قرار گرفته "الذی علم بالقلم" (علق، 4)؛ به این ترتیب آیا سرکوب قلم [که خداوند به حرمت آن قسم خورده] و خفه کردن بیان نباید اهانت به مقدسات محسوب شود و مستوجب بازخواست گردد؟

حق مالکیت شهروندان بر حریم خصوصی خویش

- "لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستانسوا و تسلموا علی اهلها" (نور، 27) بدون اجازه وارد حریم خصوصی دیگران نشوید؛ این نسخه کریمه نیز جائی در نظام ولی فقیه ندارد؛ اکثر زندانیان سیاسی و اعتقادی که من دیده ام از جمله هواداران خودم گفته اند بدون دریافت احضاریه دادگاه و در حملات ناگهانی و گرگ آسای مامورین رژیم به منزل و محل کار دستگیر شده اند.

مردم عادی نیز از حق مالکیت در حریم خصوصی خویش محرومند زیرا نظامی که قطار مرگبار خفقان و سرکوب را بر ریل تفتیش عقیده و استراق سمع حرکت داده و در تمامی مسائل خصوصی شهروندان حتی در اتاق خواب آنها حضور پیدا کرده هرگز نمی تواند ادعا کند چنین حقوقی را به رسمیت می شناسد!

آزادی عبادی غیر سیاسی و غیر دولتی

- "ان المساجد لله، فلا تدعوا مع الله اله" (جن، 18) و "و من اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیہ اسمہ و سعی فی خرابها" (بقره، 114) در عبادت خداوند، این و آنرا شریک قرار ندهید؛ در معابد و مراکز مقدس، پایگاه های مردم آزاری و توطئه برپا نکنید؛ مساجد و معابد مخالفین خود را مصادره نکنید.

از آغاز امپراطوری مضحک دین انقلاب، مساجد محل استقرار بسیج و لباس شخصی های چماق به دست شده؛

دعا برای طول عمر ولی فقیه و دوام حکومتش، جزو واجبات بعد از نماز جماعت گردیده؛ یکی از دلایل مصادره مساجد من و پدرم نیز اعتراض به همین بدعت ها و همسوئی نکردن با آنها بود. توضیحات بیشتر: به گفته شاگردان قدیمی آقای بروجردی، ایشان و پدرشان، با بسیجیان در مساجدشان همکاری نمی کردند؛ مردمی که به ایشان اقتدا می کردند نیز بعد از اجرای نماز جماعت، تعقیبات واجب شده در دین انقلاب، یعنی فریضه دعا برای دوام نظام و مرگ بر ... را به جای نمی آوردند.

آباد کردن دنیا و بهره برداری از رفاه و لذت، عبادت است

- "نظرک فی عمارة الارض ابلغ من نظرک فی استجلاب الخراج لان ذلک لا یدرک الا بالعمارة" (نهج البلاغه، نامه 53) مولا علی فرمود حکام به جای آنکه فقط برای گرفتن باج و خراج و فشار آوردن بر اقتصاد برنامه ریزی کنند بروند و به فکر توسعه [آموزش، صنعت، تجارت، تحقیقات و فن آوری] و آبادانی مملکت باشند.

ان الارض ارض الله و العباد عباد الله من احيا مواتا فهي له (فهو احق به) " (نهج الفصاحه، حدیث" - 1051؛ سنن بیهقی، ج 6، ص 142) از پیامبر روایت شده آباد کردن دنیا آنقدر ارزشمند و مقدس است که خداوند می فرماید همه زمین ها مال من است مگر زمینی که کسی آنرا آباد کند که در اینصورت متعلق به او می شود! زیرا او سزاوارتر است

- "لیس الزهد فی الدنيا تحريم الحلال و لا إضاعة المال" (اصول کافی، ج 5، ص 170) جایز نیست به بهانه زهد و پرهیزکاری فرصتها و امکانات دنیائی که پیش می آید را ضایع کرد و بر خود یا دیگران محرومیت ایجاد نمود؛ بلکه باید استفاده و بقیه مردم را نیز بهره مند کرد.

- "ربنا آتانا فی الدنيا حسنة و فی الاخرة حسنة" (بقره، 201) اسلام واقعی خواهان زندگی خوب و خوش در هر دو دنیاست و سعادت اخروی نباید ضد رفاه و آرامش در این جهان تلقی شود.

- "و لا تنس نصیبک من الدنيا" (قصص، 77) سهمی که خداوند برای لذت و بهره گیری از دنیا نصیب شما کرده را دور نیاندازید! ای مردم، فریب روحانیون سیاسی را نخورید و دنیای خود را فدای آخرت نکنید؛ از جوانی و نشاط خود برای تفریح، لذت، سرگرمی، پیشرفت و توسعه استفاده کنید؛ به طمع آینده ای بهتر خود را در امواج سهمگین فقر ناشی از رقابت های تسلیحاتی و ... نیاندازید؛ بهره برداری از مواهب دنیوی حق شماسات و آنقدر اهمیت دارد که در این آیات خداوند امر به آن کرده و از آنجا که هر گونه اطاعت از پروردگار عبادت و راه تقرب محسوب می شود پس پیروی از دستور او مبنی بر بهره برداری و لذت بردن از جوانی و زندگی نیز عبادت و راهی برای تقرب به درگاه باری تعالی می باشد.

اگر برای ساختن جهانی آباد و مرفه و رهائی از مرداب فقر که برایتان ساختند تلاش کنید از دیدگاه اسناد فوق محکوم نیستند؛ دنیا پرست علمای سیاسی و گردانندگان نظام هستند که دنیای ملت را خراب و ویران کردند؛ آنها در راستای اهدافی خیالبافانه و ماجراجویانه اقشار مردم را از نعمات الهی محروم و نسخه صبر عمومی و اقتصاد مقاومتی پیچیده اند؛ در حالی که خودشان در بهترین لذایذ نفسانی و شهوانی غوطه ورنند!

وظیفه دولت ها در ایجاد اشتغال و کسب و کار

- "هو الذی جعل لکم الارض ذلولا فامشوا فی مناکیها و کلوا من رزقه و الیه النشور" (ملک، 15) و "سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض جمیعا" (جاثیه، 13) آفریدگار هستی می فرماید زمینه ها و ابزار لازم برای اشتغال و کسب روزی را خلق نموده و به بشریت هدیه کرده؛ زمین و ذخایر آنرا در اختیار ساکنین آن قرار داده تا مردم هر مملکتی بصورت مشاع از آن بهره مند باشند نه آنکه در انحصار عده ای خاص باشد!

- "لیس للانسان الا ما سعی" (نجم، 39) این آیه در بعد زندگی اجتماعی می گوید شرط لازم برای رسیدن به زندگی بهتر، کار و تلاش است؛ لذا قوانین مدنی و سیاستگذاری های کلان باید طوری تنظیم شود که حامی بی چون و چرای سعی و کوشش مردم برای توسعه و رفاه باشند و بهترین فضا را برای به بار نشستن کوشش ها فراهم کنند.

همگان شاهدند که به خاطر مدیریت غلط و سیاست های خصمانه ولی فقیه، واردات، صادرات، رونق اقتصادی، مشاغل و...، آسیب های سنگین دیده و ملت باید چند برابر توان خود فعالیت کنند؛ جسم و اعصابشان نابود گردد، لذتی از زندگی نبرند، عایداتی هم جز ورشکستگی، بی کاری، کساد، چک های برگشتی و فقر، نداشته باشند! به قول قدیمی ها، مردم مجبورند نان بازوی خود را بخورند؛ روحانیون حکومتی و وابستگان به ولی فقیه نمی توانند درک کنند دنبال یک لقمه نان از صبح تا شب دوییدن یعنی چه! آنها بر سفره ثروت بی انتهای این مملکت نشسته اند و رایگان زندگی می کنند؛ از زمین و آسمان این مرز و بوم برایشان روزی فراوان می بارد! آنها قادر نیستند سخنان وحی را به شکلی که برای رسیدن به زندگی بهتر به کار آید معنا و تفسیر کنند و البته نیازی هم ندارند!

- "ملعون من الفی کله علی الناس" (اصول کافی، ج 4، ص 12) هر کس بار زندگی [و وزر و وبال] خود را بر دوش دیگران اندازد و از [اشتغال و] کسب درآمد حلال طفره رود ملعون است!
به همه شما هموطنان عزیزم اعلام می کنم که در بارگاه عدالت الهی، اینگونه لعن ها و نفرین ها همگی نثار کسانی می شود که منشاء فقر و بیکاری و ورشکستگی ساکنین این سرزمین پر نعمت هستند؛ غرض بنده از بیان روایت فوق مطرح کردن این سؤال است که در مملکت ثروتمندی که به خاطر سوء مدیریت گردانندگان آن در ابعاد اجتماعی و اقتصادی و سیاسی بسیاری از مردم و به ویژه جوانان موفق به یافتن کار نمی شوند و ناچاراً سربار دیگران هستند تکلیف چیست؟

فقر زدائی و اشتغال زائی وظیفه عمومی

یکی از وظایف اصلی تمامی حکومت ها به ویژه مدعیان مذهبی آن است که شرایط کسب و کار و رونق اقتصادی را برای جامعه تحت مدیریت خویش فراهم کنند تا همه اقشار مردم بتوانند از اشتغال و درآمد سالم برخوردار شوند.

- "لا دین لمن لا معاش له" و "من لا معاش له، لا معاد له" جوامعی که وضع معیشت آنها خراب است، دین و آخرتشان نیز ویران است!

- "الفقر اشد من القتل" (جامع الاخبار، ص 299، حدیث 816) نداری و بی پولی، بسان خنجر است که هر ثانیه بر بدن فقرا فرو می رود!

- "القبر خیر من الفقر" (اصول کافی، ج 8، ص 21) مولا علی فرمود که قبر برای فقیر راحت تر است از زندگی در شهر و دیار خویش!

- "الفقر سواد الوجه فی الدارین" (روضه المتقین مجلسی، ج 6، ص 448) حکومتی که اکثریت مردم آن زیر خط فقر زندگی می کنند ملت خویش را در دنیا و آخرت رو سیاه کرده!

- "الفقر الی اشد من نار نمرود" (میزان الحکمه، ج 7، ص 505) پیامبر خبر داد که ابراهیم خلیل فرمود فقر برای من بدتر از آتش نمرود است! این کلام یعنی گردانندگان مملکت ثروتمندی چون ایران که اکثر رعیت آن فقیر شده اند از نمرود ظالم تر و پست ترند!

- "قال الله بعزتی و جلالی ما خلقت فی السماء و الارض اشد من الفقر" (ادامه منبع قبلی) خداوند قسم خورد به عزت و جلال خویش که در همه اجزای آشکار و پنهان آفرینش، درد و عذابی بدتر از فقر و نداری وجود ندارد! از این سخن نیز اینطور برداشت می شود رژیم می شود رژیم فقر و فلاکت را برای مردم آورده، نه تنها حق ندارد ادعای الهی و اسلامی بودن کند بلکه باید آنرا در بالاترین رده خدا ستیزی قرار داد.

توضیحات بیشتر: پیام آیت الله بروجردی در حل بحران اقتصادی جهانی

در سال 2009: "اقتصاد، مهمترین موضوع انسان است؛ چرا G20 بخشی از پیام ایشان به مناسبت اجلاس سران که اگر موارد مالی گریبانگیر بشر شود، مجالی بر معنویات پیدا نمی کند و اصولاً مادیات حرف اول را در گرایشات توحیدی می زند... باید از قابلیت های طبیعی و انسانی در تمامی مواردش بهره گرفت. برای مقابله با ورشکستگی ها از همه فرضیه ها، اگر چه مخالف با اندیشه های ما باشد بهره بجوئیم و تجربیات اقتصادی گذشتگان را از نو مرور کنیم و تئوری های ناموفق را بررسی نمائیم و شرایط گذشته کاری و مالی را در همه

مکتبهای حاکم بر ممالک ارزیابی کنیم. ممکن است حلقه های مفقوده ای در ساختارهای رژیم های سیاسی در قطبهای مختلف جهان پیدا شود که گره کور کنونی را باز کند. باید به یک اتحاد بزرگ بین المللی برای خروج هرچه سریعتر از چنین باتلاقی دست بزنیم و بدون در نظر گرفتن عقائد و سلايق شرقی و غربی، بشریت را مدد نمائیم.

من در آغاز سال مسیحی، آرزوی دنیائی آباد و اقتصادی زیبا و کارگشا را برای خواهران و برادران خود در تمامی نقاط جهان دارم و از حضرت مسیح می خواهم تا دنیای کنونی را برکت دهد و ریشه های تبعیض و ستم و (خودکامگی و فقر را از بین ببرد و هرگز ناله ای از گرفتاری برنخیزد." (بام آزادی، 2009/04/01)

حق مردم برای تفریح، لذت بردن از زندگی و گوش دادن به موسیقی

- "الها و العبا، فانی اکره ان یری فی دینکم غلظة" (میزان الحکمة ج 10، ص 310؛ کنز العمال حدیث 40616؛ نهج الفصاحه، ص 105، حدیث 531) پیامبر فرمود "الها و العبا" که از لهو و لعب می آید یعنی بروید خوش گذرانی کنید، لذت ببرید از عمرتان و تفریح کنید، زیرا که من نمی خواهم و کراهت دارم که دینم، آئینم، غلاظ و شِداد و سختگیری و خشونت باشد.

قل من حرم زینه الله التي اخرج لعباده" (اعراف، 32) یکی از زینت ها صدا و آواز خوش و موسیقی" - است؛ اینها جزو زینت های طبیعی می باشند که فطرت انسانها نیز تمایل دارد؛ لذا شارع نمی تواند و حق ندارد اینها را حرام کند.

حق آرایش و خودآرایی دختران

زوجوا ابناکم و بناتکم، قیل یا رسول الله هذا ابناؤنا فکیف بناتنا؟ قال حلوهن الذهب و الفضة، و" - اجیدوا لهن الکسوة، و احسنوا الیهن بالنخلة لیرغب فیهن" (کنز العمال، حدیث 45961، ج 16، ص 586) این نسخه نیز یکی از آموزه هائی است که مانند قسمت قبل نشان می دهد اگر چیزهائی که از ظرف اسلام به بیرون ریخته شده احیا گردد، این دین، خشک و سخت گیر نمی باشد.

پیامبر فرمود که برای دختران و پسرانمان همسر پیدا کنید؛ پرسیدند یا رسول الله یافتن زوج برای پسران راحت است اما برای دختران چه کار کنیم؟ فرمود بر آنها طلا و نقره و زیورآلات ببپوشانید، لباس های شیک و تمیز نتشان کنید، تا بوسیله این اسباب و ابراز زیبا چشم ها خیره و متوجه ایشان شود و از این طریق بتوانند نامزد و همسر پیدا کنند؛ اینها در حالی است که با پوشیدن چادر مشکی، امکان جلوه گری خودآرایی دختران وجود ندارد و این بر خلاف روایت فوق است.

لزوم رفاقت و محبت میان زوج و منع تنبیه و آزار زنان

- "جلوس المرء عند عیاله احب الی الله من اعتکاف فی مسجدی هذا" (میزان الحکمه، ج 4، ص 287، حدیث 7884) پیامبر فرمود که حضور مرد در منزل کنار زن و بچه و دلبستگی و همبستگی داخل خانه، از اعتکاف در مسجد النبی بالاتر است!

- "خدمه العیال کفاره للکبائر و یطفی غضب الرب" (مستدرک الوسایل، ج 13، ص 49؛ جامع احادیث شیعه، ج 22، ص 306، از مولا علی) با خدمتگذاری به خانواده کفاره گناهان کبیره پرداخت می شود و خشم و مجازات الهی فروکش می کند.

قول الرجل للمرأة انی احبک لا یذهب من قلبها ابدًا" (اصول کافی، ج 5، ص 569، از پیامبر) این کلام" - مرد به همسرش که من تو را دوست دارم، هیچگاه از دل و یاد زن بیرون نمی رود.

- "من عمل فی فرقه بین امراه و زوجها کان علیه غضب الله و لعنته فی الدنیا و الاخره" (عقاب الاعمال شیخ صدوق، ص 668، از پیامبر) هر کس که کانون خانواده ای را به درگیری بکشاند، گرفتار غضب و لعنت دنیا و آخرت می شود.

- "من مشی فی اصلاح بین امره و زوجها اعطاه الله اجر الف شهید قتلوا فی سبیل الله حقا" (ادامه روایت قبلی) هر کس که اختلاف و درگیری بین زن و شوهر را حل کند و باعث تشدید محبت و مودت خانوادگی

شود، ثواب هزار شهید که به حق در راه خدا جان دادند را می برد.

- "فای رجل لطم امراته لطمه امرالله عزوجل مالکا خازن النیران فیلطمه علی حر وجهه سبعین لطمه فی نار جهنم" (مستدرک الوسایل، ج 14، 250) هر کس سیلی بر صورت زنش بزند خداوند به خازن جهنم دستور می دهد هفتاد سیلی بر صورت او بزند.

- "من اتخذ زوجه فلیکرهما" (منبع قبلی، ص 251) کسی که ازدواج می کند باید زن خود او را گرامی بدارد و او را تکریم نماید [با بغض و تکبر و بی مهری و خشونت رفتار نکند].

- "افضل الشفاعات ان تشفع بین اثین فی نکاح حتی یجمع الله بینهما" (اصول کافی، ج 5، ص 331؛ وسائل الشیعه، ج 20، ص 45) مولا علی فرمود بهترین وساطت و شفاعت، زمانی است که انسان زن و مردی را به هم برساند و روابط جدیدی برایشان پایه ریزی نماید.

وجوب حفاظت از پاکیزگی طبیعت و آب و هوا

- "لا تفسد علی القوم مائهم" (اصول کافی، ج 3، ص 65، از امام صادق) آب مورد مصرف مردم را آلوده نکنید.

الأولاد والاهوالی الطیب والماء الغزیر العذ

- "لا تطیب السکنی

زندگی سالم و خوش، شامل هوای پاک و آب فراوان و تمیز می باشد.

- خداوند در آیات متعددی به مظاهر طبیعت قسم یاد کرده و آنها را از نشانه های خود معرفی نموده و بدینسان آنها را تقدس بخشیده؛ یکی از دلایل عمده، اهمیتی است که محیط زیست در حیات و سلامتی انسانها دارد و باید حرمت و حفاظت از آنها پاس داشت تا امکان زندگی خوب برای معاصرین و آیندگان وجود داشته باشد؛ بنابراین هرگونه سهل انگاری و بی توجهی که آب شرب، هوا، جنگل ها، رودها و دریاها را آلوده یا تخریب کند و به اجزاء طبیعت آسیب برساند مصداقی از اهانت به مقدسات است و دلیلی بر نقض حقوق بشر محسوب می شود! در جایی که حفظ جان و سلامتی انسانها بالاترین اولویت و قداست را داراست یکی از بزرگترین خیانت‌هایی که گردانندگان رژیم از خود بروز دادند بی توجهی به وضع آب و هوای آلوده و مهلک بود؛ آنها این مدیریت و احساس مسئولیت را نداشتند که نسبت به این امور مهم واکنش نشان دهند؛ آب شرب آلوده و هوای تنفسی مسموم و مرگ آور تهران و شهرهای بزرگ که بنابر اطلاع رسانی های خود مسئولین باعث بروز انواع بیماری‌هایی چون سرطان شده و پدیده مرگ زودرس را به وجود آورده یکی از فجایع حقوق بشری است که در این حکومت بی لیاقت رقم خورد و هنوز هم ادامه دارد!

نباید تعجب کرد گردانندگان رژیمی که هم و غم خود را صرف حذف کشورهای دیگر از نقشه جغرافیائی و سر دادن شعارهای مرگ بر... کرده اند متوجه آلودگی آب و هوای مملکت خویش نشوند و نابودی تدریجی جسم و اعصاب و زندگی شهروندان را حس نکنند!

ضرورت تاسیس رسانه ها و خبرگزاری های آزاد و نفی سانسور

- "ان جائکم فاسق بنیا فتنینوا" (حجرات، 6) آنکس که فاسقین ناقض حقوق بشر را شناخت نباید به آنچه که از بلندگوی آنها درآمده اکتفا کند و بدون تحقیق و تفحص بپذیرد؛ در حکومت های مدعی اسلامیت باید رسانه های آزاد وجود داشته باشد تا مردم بتوانند به اخبار صحیح دسترسی داشته باشند؛ اگر صرفا خبرگزاری های وابسته به یک تفکر خاص مجوز فعالیت داشته باشند در آنصورت پیام این آیه برآورده نخواهد شد!

- "کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتة" (مفاتیح الشرایع، ج 3، ص 45) همه شما در قبال جامعه حکم نگهبان و مسئول را دارید و باید در تعیین سرنوشت مملکت دخالت کنید.

- "مداد العلماء افضل من دماء الشهداء" (جامع الأسرار، ص 211) امر اطلاع رسانی و آگاهی دادن به مردم، از خون دادن در میدان جنگ و شهادت در راه خدا بالاتر است!

- "اعلام الجاهل علی العالم واجب" (قاعده فقهی) هر کس که بر حقوق انسانها آگاهی دارد موظف است اطلاع رسانی کند.

- "اذا ظهر فی العالم البدع فعلى العالم ان يظهر علمه و الا فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس

أجمعين" (حواشی وافی، ص 36) کسانی که در آگاه کردن مردم و اطلاع رسانی و افشاگری در برابر انحراف های دینی کوتاهی کنند مورد لعن و نفرین قرار خواهند گرفت؛ به عبارت دیگر زمانی که سوء استفاده از الهیات علنی و فراگیر شد دیگر تقیه و سکوت علما معنا و توجیه شرعی ندارد.

- "اخذ الله من العلماء ان لا یقاروا علی کظه ظالم و لا سغب مظلوم" (نهج البلاغه، خطبه 3) خداوند از علما و آگاهان جامعه تعهد گرفته تا نسبت به چپاولگری و طمع ورزی ظالمین [ناقضان حقوق بشر] و گرسنگی و درماندگی مظلومین بی تفاوت نباشند و آنرا تحمل نکنند.

بر طبق کلمات فوق، اطلاع رسانی و افشاگری بر ضد شایعه سازیها، پنهانکاری ها، بدعت ها، خیانت ها و جنایت های جاری، مسئولیت هر انسان آگاه و مطلع می باشد؛ یعنی دین ما می گوید همگی در برابر ظلم و ناآگاهی مسئولیت دارید و قداست شغل خبرنگاری، در ردیف کار انبیاء قرار دارد.

- لزوم آزاد بودن فعالیت خبرگزاریهای غیر وابسته از دیدگاه های دیگر نیز قابل طرح است؛ مثلا در اوامری چون: "فانظروا"، "فتذکروا" و "فاعتبروا" به معنای ملاحظه کنید، متذکر شوید و عبرت بگیرید؛ یا معروف است که می گویند: "من جرب المجرب حلت به الندامة" (قاعده ای عقلی و تجربی، دیوان حافظ، غزل 426) یعنی کسی که آزموده را دوباره بیازماید و از تجارب گذشته استفاده نکند پشیمانی و افسوس حق اوست! یا در سیاست معروف است که می گویند هر ملتی که از بلاهائی که بر سر گذشتگانیشان آمد پند نگیرد به همان فجایع مبتلا خواهد شد!

حالا که این همه قاعده و توصیه در ضرورت و اهمیت عبرت آموزی وارد شده این سؤال مطرح می شود که آیا یکی از ارکان پند گرفتن و متذکر شدن دسترسی به اخبار درست و بی تعصب نمی باشد؟ آیا از گزارش های دروغ و خبرهای غلط می توان به حقیقت رخدادهای گذشته و حال پی برد تا بعد از آن، بشود [عبرت گرفت و] هوشیار بود؟

- خداوند امر کرده "و اما بنعمه ربک فحدث" (ضحی، 11) نعمتهای الهی را برای همگان بازگو کنید؛ ما تلاش کردیم طبق نص صریح این آیه از خدائی که خود را خالق و حامی نعمت های بزرگی چون آزادی و دموکراسی و صلح معرفی کرده، تبلیغ کنیم؛ آیا کسانی که مانع ما شدند بر خلاف دستور الهی [و نص صریح قرآن] عمل نکرده اند؟

- خداوند در جای دیگری می فرماید "فانظر الی آثار رحمت الله" (روم، 50) رحمت و ترحم الهی را به منظر دید خود و جامعه بیاورید، و از همه مهمتر اینکه دستور داد "نبیء عبادی انی انا الغفور الرحیم" (سوره حجر، 49) یعنی به تمامی انسانها اطلاع دهید که من اهل اغماض و بخشش هستم؛ در همه جا اطلاع رسانی کنید که انبیاء و فرستادگان من حامل غفران و ترحم هستند و هرگونه سخت گیری و خشونت به نام الهیات، بدعت و تحریف است.

امروز چه کسی متهم است و باید برای تیرئه خود تلاش کند؟ ما که همه هستی مان وقف اطلاع رسانی پیرامون رحمانیت و غفران پروردگار عالم و افشاگری بر علیه نقض حقوق بشر گردید یا فقها و قضات حکومتی؟

آزادی تحقیق و پژوهش و اهمیت آن

لا عمل کالتحقیق" (غرر الحکم، ج 2، ص 831) به اسنادی که در قسمت قبل در باب علم و آگاهی و اطلاع" - رسانی ارائه کردیم لازم است این را هم اضافه نماییم که هیچ کاری بالاتر از تحقیق و بررسی وجود ندارد؛ به ویژه پیرامون مسائلی که معیشت و امنیت و اعتبار ملت به آنها بستگی پیدا می کند؛ پر واضح است تحقیق و پژوهش اصولی و درست، بدون تکیه بر اطلاع رسانی های صحیح و رفع سانسور و خفقان ممکن نیست در این مملکت انجام تحقیق های آزاد از قبیل انتشار مقالات صاحب نظران، برگزاری سیمینارها و اجلاس های آزاد و پژوهش های کارشناسی در موضوعاتی که سرنوشت کشور به آن ارتباط دارد ممکن نیست؛ آحاد ملت که بار اصلی خودکامگی ها و تک روی های رهبران نظام را بر دوش می کشند صرفا اجازه دارند شنونده باشند و خود را به هر طریق ممکن با اراده بی منطق آنها تطبیق دهند.

حکام ایران تصور می کنند که همه چیز را می دانند؛ آنها در تصمیم گیری ها، خود را بی نیازی از آحاد جامعه و نخبگان می دانند ولی در اجرای خواسته ها و نقشه ها، محتاج مطلق پشتیبانی مردم هستند تا جائی که در

ماجرای حوئی های نظامی نیز بی شرمانه خود را سخنگوی ملت می نامند! دولت آقای روحانی بارها طرح یارانه که اجرای آن از دولت قبلی آغاز شد را برنامه ای اشتباه نامید و تلاش کرد تا آنرا لغو نماید؛ یاد دارم که خامنه ای در اوایل دوران ولایت فقیهی در یکی از سخنرانی ها گفت جبران خسارات جنگ 8 ساله تا صد سال طول می کشد؛ این در حالی است که مسئولین نظام بارها اذعان نمودند طولانی کردن جنگ تصمیم و اقدام خطائی بود که مرتکب شدند؛ حتی هر کدام از کسانی که در این زمینه نقش داشتند سعی کرده اند برای تبرئه خود تقصیر را به گردن دیگری اندازند! آنها یک روز نیز اعلام خواهند کرد خصومت با امریکا و اسرائیل و غرب، اصرار بر تکمیل تکنولوژی مشکوک هسته ای، تکیه کردن بر چین و روسیه، حبس و بایکوت دگراندیشانی چون ما، و بسیاری دیگر از سیاست های امروزشان به خسارت های سنگین و جبران ناپذیر ملت تمام شده؛ در حالی که اگر امکان تحقیق و ابراز نظر آزاد فراهم بود و توجه به تجارب گذشته غنیمت شمرده می شد، لزومی نبود تا سالهای سال بگذرد و سپس آقایان به چنین کشفیات درخشانی برسند!

ضرورت توجه به منتقدین، معترضین و دگراندیشان

- "العالم من لا یشیع من العلم ولا یتشیع به" (غرر الحکم، 1740) مولا علی فرمود: عالم واقعی کسی است که احساس اشباع شدن ندارد و ادعا نمی کند من مجتهد و علامه دهر هستم؛ این سینا با آن نبوغ و علم می گفت از علم آموزی آنقدر فرا گرفتم که فهمیدم چیزی نمی دانم! حضرت موسی که جزو پیامبران اولوالعزم بود و به مقام خاص کلیم الهی رسید وقتی از خدا پرسید آیا از من عالم تر وجود دارد؟ خداوند فرمود آری و سپس خضر را معرفی کرد!

مولا علی حلال مشکلات بود، می گفت اگر بخواهم حرف بای بسم الله را تفسیر و تدریس کنم باید به اندازه بار هفتصد شتر کتاب بنویسم، با این همه عظمتی که داشت در مناجات خود با خداوند می فرمود که من جاهل هستم و هیچ نمی دانم! "مولای یا مولای، انت العالم و انا الجاهل و هل یرحم الجاهل الا العالم" (مفاتیح الجنان، اعمال مسجد کوفه).

اما ولی فقیه و مجتهدین سیاسی حامی او، به گونه ای برخورد می کنند که گوئی خدای علم و فقاقت و معرفت هستند! اگر جز این بود [و چنین ادعائی نداشتند] باید میزهای مناظره و مباحثه را برپا می کردند و به دگراندیشان اجازه ابراز نظر می دادند؛ از برخورد متکبرانه علمای این رژیم چنین برداشت می شود که آنها خیال می کنند عالم کل و اشباع شده هستند! [به قول امروزی ها باید به چنین افرادی این پیامک را ارسال کرد: "آنکس که نداند و نداند که نداند در جهل مرکب ابدالدهر بماند"!]]

حق مالکیت و حاکمیت مردم بر ذخایر و سرمایه های مملکت و منافع حاصله (نفت، معادن و...)

الف) سهم بودن تک تک افراد در منافع و درآمدهای سرزمین مادری

- "من ملک شیئا ملک منافعہ" (قاعده فقهی) هر کس صاحب [و مالک] چیزی باشد، مالک منافع آن نیز هست. حرمت ماله کحرمت دمه" (قاعده فقهی) سرمایه و اموال احاد ملت همانند خون آنها محترم و مقدس است؛ " - لذا به دور ریختن خودسرانه بیت المال در استانهای سوریه و عراق و لبنان و بحرین و... به نوعی قتل عام بی اصدای مردم ایران محسوب می شود

- "عدم النفع الذی قترضه [یقتضیه] القانون ضرر" (قاعده فقهی) محروم ساختن مردم از نفعی که بطور طبیعی و یا قانونی به آنها می رسد، ضرر به حساب می آید... بر طبق قواعد فوق، هر ملتی به عنوان صاحب ثروت ها و ذخایر ارضی و بحری سرزمین خویش حق دارد از منافع و سود حاصل از آنها بهره مند باشد.

ب) منع دریغ کردن از ملت برای کمک به ممالک دیگر

- "الاقرب یمنع الابعد" (قاعده فقهی) اسلام راضی نیست که حکام برای برقراری پیمانهای سیاسی باب میل خویش، از بیت المال مردم ریخت و پاش نمایند؛ فقه اصیل به ولی فقیه مجوز نداده که ثروت های ایران را سرازیر دیگر ممالک و گروه های تروریستی نماید؛ اینها نوعی سرقت است که تحت نام انفاق صورت می

گیرد!

چگونه می توان پذیرفت عایدات مربوط به ثروتهای طبیعی این مملکت یا به خاطر بی کفایتی و بی تدبیری حیف و میل شوند و یا خرج توسعه طلبی نظامی و ماجراجوئی گردند؟
[قاعده فقهی مذکور در ماده 863 قانون مدنی حکومت به اصطلاح جمهوری اسلامی آمده ولی با مصادیق محدود در باب ارث و میراث، نه در معنای مهمی که آیت الله بروجردی به آن تاکید کرده!]

حق پاسداشت سنت های ملی و قومی

الاسلام یجب ما قبله" (قاعده فقهی) اسلام واقعی، دوستدار سنت های ملی و باستانی بوده و آداب و رسوم" - اقوام را گرامی می دارد؛ زمانی که مأمون عباسی پیرامون بزرگداشت عید نوروز ایرانیان از امام رضا سؤال نمود، ایشان کلام فوق را فرموده و توضیح داد که امر و نهی خاصی در این زمینه از پیامبر نداشته ایم، فلذا یجاست که شما اعیاد ملی ایرانیان را تکریم کنید و پایه پای مردم گرامی بدارید
این قاعده در فقه به عنوان قاعده "جب" شناخته می شود در قانون مجازات اسلامی و در قانون مدنی نیز به کار رفته، اما برای مواردی از قبیل معافیت از حدود و کیفر افراد تازه مسلمان شده در ازاء برخی از تخلفات و جرائمی که قبلا مرتکب شده بودند و...؛ اما همانطور که ملاحظه فرمودید آقای بروجردی با استناد به روایت [مذکور از امام رضا، آنرا در معنایی وسیع تر (آزادی مراسم های ملی و قومی) نیز به کار برده اند

لزوم صلح جوئی و گریز از جنگ طلبی

در اوایل امامت حسین بن علی، معاویه نامه تندی به ایشان نوشت و یادآور شد که من پدرت و برادرت را از میدان به در کردم، شما در حدی نیستی که با من رقابت کنی! پس مردم را دور خودت جمع نکن و فتنه ای به راه نیانداز!

امام حسین جواب مفصلی به او داد، در قسمتی از آن فرمود: "ما اريد لك حربا، ولا عليك خلافا، و ايم الله اني لخائف الله في ترك ذلك، و ما اظن الله راضيا بترك ذلك، و لا عاذرا بدون الاعذار فيه ليك، و في اولياتك القاسطين الملحدين، حزب الظلمة، و اولياء الشياطين." (امامه السیاسه، ج 1، ص 202؛ انساب (الاشراف: ج 5 ص 128

یعنی او لا من جنگ طلب و ستیزه جو نیستم؛ ثانیاً سیاسی نیستم و با تو نیز مخالفتی ندارم و از خداوند هراس دارم اگر بخواهم این سنت ضد جنگ طلبی و دخالت نکردن در سیاست را ترک کنم؛ ثالثاً بدان که دوستان تو بی دین، دار و دسته ات ناقض حقوق بشر و محوریت و حوزه عملکرد تو شیطان پرستی است؛ یعنی من از تو بیزارم و تبری می جویم و در دلم با تو مخالفم!

شاید این سؤال مطرح شود پس چرا امام حسین با یزید جنگید! یا چرا ما با آنکه سیاسی نیستیم در برابر ولی فقیه تا پای جان ایستادگی کردیم؟ بارها گفته ام که امام حسین در مدینه مشغول عبادت و خدمت به خلق خدا بود؛ سپاه و لشکر جمع آوری نکرد و به فکر کودتا هم نبود؛ این یزید بود که او را بر سر دو راهی قرار داد یا بیعت کن یا کشته می شوی؛ او مجبور بود برای صیانت از اسلام اصیل جدش تسلیم قرائت اسلام سیاسی یزید نشود!
وضع ما نیز همین است؛ ما مشغول فعالیت های فرهنگی و مذهبی بودیم و هیچ رقابت سیاسی با ولی فقیه و اطرافیانش نداشتیم؛ مردم نیز برای عبادت و تقویت معنویات خودشان دور ما جمع می شدند؛ در دهه 1370 و 1380 هر بار که جمعیت جلسات ما زیاد می شد یک بهانه ای جور می کردند و فعالیت های ما را به تعطیلی می کشاندند؛ این روند باید یک روز تمام می شد؛ من در این زمینه تصمیم گیری خاصی نکردم؛ فقط زمانی که نماینده رهبر انقلاب برای بیعت گرفتن زوری نزد من آمد، او را جواب کردم و گفتم حاضر از خون خودم بگذرم ولی همکار شماها نشوم؛ بعد از آن نیز تا امروز جنایاتی رخ داد که همه در جریان هستند!

توضیحات بیشتر: آیت الله بروجردی مظهر آرمان های جایزه صلح نوبل

گرچه دادگاه ویژه ولی فقیه آیت الله بروجردی را بسیار تحقیر و گردهمائی های ایشان را سرکوب کرد ولی این منجی توحیدی توانست صدای صلح طلبی و نفی خشونت که در اسلام اصیل و قلوب ایرانیان طنین دارد را به

گوش جهانیان برساند؛ این پیشوای دینی و مردمی اکنون به عنوان نمادی از صلح و انسانیت شناخته می شود؛ خانم لیندا فرام، سناتور با وجدان پارلمان کانادا، در مصاحبه با کیهان لندن اعلام نمود: "آیت الله بروجردی مظهر آرمان های جایزه نوبل است" (کیهان لندن مورخ 20 بهمن 1390).
وی در مصاحبه مذکور اعلام کرد که طی نامه ای آیت الله بروجردی را برای دریافت جایزه صلح نوبل معرفی کرده؛ در خبر مذکور آمده است: "خانم فرام در نامه خود به کمیته نوبل بر آزادی خواهی و اعتقادات انسان دوستانه آیت الله بروجردی و پیگیری او برای جدائی دین و دولت، آزادی بیان، آزادی مذهب و اساساً تحقق دموکراسی و همچنین رنجی که این روحانی در زندان های جمهوری اسلامی می برد تأکید کرده است." (منبع قبلی).

منع استفاده از سلاح های شیمیایی و میکروبی

نهی رسول الله عن یلقى سم فی بلاد المشرکین" (اصول کافی، ج 5، ص 28) پیامبر مسلمانان را از "استفاده از سموم حتی در جنگ با دشمنان اسلام منع کرد، به هر شکلی، ریختن سم در آب و غذا و یا در عصر ما استفاده از سلاح های شیمیایی، میکروبی و سمی

منع کشتار غیر نظامیان

"نهی عن قتل النساء و الولدان فی دار الحرب.. و الاعمی و الشیخ الفانی و المراه و الولدان فی ارض الحرب" (تهذیب الاحکام، ج 6، ص 156) پیامبر از کشتن زنان و کودکان و افراد پیر و فرتوت و نابینا در جنگ منع کرد.

حق مردم برای دفاع از حرمت خداوند و اعلان برائت از دینمداران ناقض حقوق بشر

"ان الله لیس بظلام للعبید" (حج، 10؛ انفال، 51؛ آل عمران، 182؛ و آیات مشابه: فصلت 46؛ ق، 29 و...)
یعنی خداوند ستمکار نیست.

"لا ینال عهدی الظالمین" (بقره 124) مامور بی رحم و جنایتکار ارسال نمی کند.

"سبحان من لا یعدی علی اهل مملکتہ" (مستدرک الوسائل، ج 5، ص 78؛ مفاتیح الجنان) به خلاق تعدی نمی نماید.

پیام های نهفته در این اسناد بخش دیگری از ارزش هائی بودند که در سال 1357 به رسم جاهلیت در پای بت ولی فقیه ذبح شدند! اگر آیاتی مثل "یا مرمک بالعدل و الاحسان" (نحل، 90) را نیز لحاظ کنیم، این سؤال مطرح می شود: آیا خداوندی که خود را مبرای از ظلم معرفی کرده و فرمان به عدالت و احسان داده، ممکن است نایب ستمکار و خونخوار به سوی بشر اعزام کند؟

آیا ظلم حکام مدعی دینانت اثر مستقیم بر ایمان مردم ندارد؟ کسانی که تنفسان اشاعه ظلم و ستم است، چگونه می توانند خود را حافظ عدالت بدانند؟ آیا ولی فقیه می تواند خود را نماینده پروردگار بداند در حالی که این کلمات می گویند اولین وظیفه تمامی حاکمان شرع، آن است که با رعایت عدالت و احسان و با تعدی نکردن به حقوق مردم، خداوند را از هر گونه ظلم و بی عدالتی تبرئه کنند.

همه می دانیم خداوند نیازی ندارد پایبند به عدالت باشد و به مخلوقات خویش تعدی نکند؛ لذا وقتی توصیفات مذکور را در معرفی خویش عنوان می نماید مهمترین معنایش چنین است: حکام نباید به نام خداوند زور بگویند، نان مردم را ببرند، حقوق بشر را زیر پا بگذارند، حریم قلم و اندیشه و رای دیگران را بدرند، مخالفین خود را نابود کنند، طناب آرمانهای انقلابیشان را بر دست و پا و گردن مردم قرار دهند؛ اینها که چنین کردند پروردگار عالمیان را بدنام نموده و ظالم جلوه دادند، پس محارب با خداوند و تمامی انبیاء هستند؛ این فراد باید در ملاء عام بازخواست و محاکمه شوند!

تذکر: افشاگری دیگری علیه آیات الله ستیز و حجج اسلام زدا

بارها به من ایراد گرفتند که چرا دائماً از بدیهای روحانیون سیاسی [یعنی آیت الله ها و حجت الاسلام های قدرت

طلب] سخن می گویم؟ به آنها می گویم عملکرد گردانندگان ریز و درشت رژیم، در منظر همگان قرار دارد و هر روز فجایع فراموش نشدنی جدیدی بر روی آنتن های خبری می رود که وجدان داران را متاثر می کند و متأسفانه همه این رفتارها مستقیماً به حساب اسلام گذاشته می شود!

شناخت عمومی از پروردگار عالم ناچیز است و فضای بین این زمان و دوران پیشوایان آسمانی گذشته نیز پر است از گرد و غبار برخواسته از تاخت و تازهای مدعیان الهیات که مانع دید آزاد و قضاوت صحیح پیرامون حقایق توحید و واقعیات رهبران آسمانی می شود؛ لذا تصویری که از معارف دینی در اذهان مردم ترسیم می شود بیشتر بر اساس گفتار و کردار روحانیون و حکام دینی حال حاضر است.

زمانی که مدعیان تولیت الهی ظلم می کنند اصل توحید و حقانیت الواح الهی مورد شک و تردید قرار می گیرد و اعتبار خود را نزد مردم از دست می دهد؛ وقتی که "آیات عظام" و "حجج اسلام"، بی مسئولیت و غارتگر باشند یقیناً تجسمی که از موقعیت خدا و فرستادگانش در اذهان نقش می بندد در همین امتداد خواهد بود!

مراجع تقلید و قضات مساوات گریز که القاب "آیت الله" و "حجت الاسلام" را اقتباس می کنند آیا واقعا نمادها و علائمی در هدایت جامعه به سمت آفریدگار هستند؟ آیا عملکرد آنها بذر محبت و الفت با کردگار را در دلهای بشریت می افشاند؟ آیا واقف نیستند که رحمانیت و غفران خالق مهربان را زیر سؤال برده اند؟ آنها راهبران بیراهه پیمائی های خسارت آور و حقارت بارند و الحق که برخی از ایشان را باید آیات بزرگ شیطانی و حجت های کافی در خدا ستیزی و اسلام زدائی خطاب نمود!

لزوم استطاعت و سهولت، و ممنوعیت سخت گیری به نام خداوند

لا یكلف الله نفسا الا وسعها" (بقره، 286)؛ "لا نكلف نفسا الا وسعها" (مومنون، 62)؛ "ما یرید الله" - لیجعل علیکم من حرج" (مائده، 6)؛ "و ما جعل علیکم فی الدین من حرج" (حج، 78)؛ "الایمان الصبر و السماحه" (نهج الفصاحه، حدیث 1176؛ شعب الایمان، ج 7، ص 122)؛ "خیر الخصال المسلمین السماحه و السخاء" (مستدرک الوسائل، ج 15، ص 258)؛ "یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر" (بقره 185)

این قبیل آیات و روایات نیز بخش دیگری از ارزش هائی هستند که امثال ولی فقیه آنها را از ظرف اسلام بیرون انداختند؛ این اسناد می گویند که خداوند احکام "مالا یطاق" وضع نمی کند، در تبیین احکام شرعی، قوانین مدنی، مجازات ها و... بر مردم شکنجه وارد نمی نماید؛ یعنی اگر کسانی در مقام شارع، مقرراتی را وضع می کنند باید ظرفیت و توان مخاطبین را لحاظ کنند تا خداوند متهم به سخت گیری نشود.

کسانی که در زمینه علوم فقهی مطالعاتی دارند می دانند که در مجموعه کتب فقهی، یکی از عبارات بسیار پرکاربرد اصطلاح "تکلیف ما لا یطاق" است؛ یعنی هر جا که احکام و قوانینی بر خلاف توان و آگاهی شخص باشد عمل به آن مستلزم اجرای "ما لا یطاق" بوده و در نتیجه باطل است [چرا که ابطال و نفی لازم، فی نفسه، ابطال و نفی ملزوم خود را نیز به دنبال خود می آورد]؛ همچنین اینها بر خلاف اصول دیگری هستند که البته در قسمت عناوین ثانویه در بخش اول، توضیحاتی را نگاشتم.

به تعبیری دیگر، با این فرض صحیح که پروردگار عالم، قوانین و احکام "ما لا یطاق" وضع نمی کند، باید به این نتیجه برسیم: هر دین و مذهبی که حال روز آدمی را در نظر نگیرد، قید و بندها و مقرراتش به فراخور اعصاب و احساس مردم نباشد و مسبب آزار و اذیت گردد، از اصل هویت خود جدا شده است و باز هم این جمله تکراری که چنین دینی، اصولاً دین نیست! ارتباطی با شرایع آسمانی نیز ندارد؛ آیا جز این است که بانی شریعت دوست صمیمی بندگان خویش بوده و هرگونه خفقان و فشار، در تعارض با منویات اوست.

این اصول در رژیم به اصطلاح جمهوری اسلامی در دو بعد کلی نادیده گرفته شده، یکی در وضع قانون اساسی و قوانین مدنی و کیفری؛ دوم با توجه به اینکه در این مملکت امکان تحقیقات کارشناسی و تخصصی در مسائل کلان وجود ندارد لذا خواسته یا ناخواسته بطور سیستماتیک بسیاری از مصوبات و تصمیم های جدید بر خلاف مصلحت مادی و معنوی مردم تقریر می شود و منجر به خسارتهای جبران ناپذیر می شود.

حق مردم برای بازخواست و بازرسی مسئولین حکومتی

- "الزعیم و غارم" (قاعده فقهی) کفیل و زعیم باید از عهده مورد کفالت خود برآید؛ هرکس مسئولیتی را به عهده

می گیرد و منصبی را اشغال می کند باید جوابگوی عواقب کارهای خویش باشد. این قاعده بطور نمایشی و تبلیغاتی در قانون مدنی [ماده 740، مصوب 1370] گنجانده شده! آیا در این حکومت واقعا قاعده مذکور رعایت می شود؟ آیا امکان بازرسی و نظارت بر عملکرد ولی فقیه و اطرافیان و گردانندگان نظامش وجود دارد که در مرحله بعد، امکان بازخواست و غرامت گیری از آنها مطرح باشد؟ - "من اتلف مال الغير فهو له ضامن" (قاعده فقهی) هر کس که با سوء تدبیر، ناکارآمدی و... باعث سرقت یا تلف شدن دارائی های جامعه شود، باید پاسخگو باشد.

این قاعده در فقه به نام "اتلاف" شناخته می شود و در قوانین جمهوری اسلامی نیز به کار رفته [مثلا در ماده 328 قانون مدنی مصوب 1370 آمده است: "هرکس مال غیر را تلف کند ضامن آن است و باید مثل یا قیمت آن را بدهد"] اما اینگونه قوانین برای همه شهروندان اعمال نمی گردد و شامل ولی فقیه و اعضای باند او در دولت و مجلس و قوه قضائیه و... نمی شود؛ کسانی که هم بطور مستقیم به سرقت ذخایر و ثروت های این سرزمین مشغولند و هم با وضع قوانین نسنجیده و سوء مدیریت، به امحاء باقی مانده آن سرگرمند! اسناد دیگری نیز مانند آنچه در باب امر به معروف و نهی از منکر آمده، مطرح هستند که حق بازخواست و ایستادن در برابر استبداد و سود جوئی حکام را برای آحاد ملت محترم می شمارند و ما در قسمت های دیگری به آنها خواهیم پرداخت.

حق ملت های تحت ستم برای شکایت به نهادهای بین المللی و دیگر حکومت ها

- حکام در هر مرتبه ای که هستند نسبت به زیر دستان متعهد به یک سری وظایف صنفی و انسانی می باشند؛ در میان انبوه اسناد مربوطه چند سند را مرور می کنیم؛ در توصیه ها و اوامر امیرالمومنین به مالک اشتر آمده است: "و اشعر قلبک رحمه للرعیه و المحبه لهم و اللطف بهم و لا تکون علیهم سبعا ضاربا تفتنم اکلهم فانهم صنفان اما اخ لک فی الدین او نظیر لک فی الخلق" (نهج البلاغه، نامه 53).

یعنی در جایگاه حاکم و بالا دست اینگونه باش که (1) نسبت به رعیت، بطور علنی و آشکارا مهربان و مردم نواز رفتار کن. (2) به آنها محبت نما. (3) آنها را نوازش کن. (4) حاکم نباید وحشی و درنده خو باشد و قانون تنازع بقا را اجرا نماید. (5) با وضع قوانین و اتخاذ سیاست های غلط به مردم ضرر و زیان و خسارت وارد نکن. (6) به قول امروری ها برای خوردن و بالا کشیدن اموال و موجودیت مردم نقشه نکش، چاه نکن و پرونده سازی نکن. (7) بدان که آنها یا برادر دینی تواند و یا همنوع تو!

خلاف تمامی این دستورالعمل ها در توصیف ولی فقیه و گردانندگان نظامش می باشد که از یک سو دائما مشغول حمله به منتقدین و سرکوب مخالفین و قلع و قمع دگراندیشان هستند؛ و از سوی دیگر نیز با بی تدبیری، سرقت های میلیاردی روزانه، تروریسم پروری، رقابت های نظامی و جنگ افروزی، انواع خسارت ها و ضررها را به تک تک مردم این سرزمین وارد می کنند؛ آنها همچنین بر خلاف امر مولا علی، برای مردم، طبقه بندی های قومی و مذهبی و عقیدتی و جنسیتی قائلند! حالا این پرسش بزرگ مطرح می شود که چه باید کرد؟

- خداوند می فرماید: "لا یحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم" (نساء، 148) یعنی قربانیان نقض حقوق بشر، حق دارند افشاگری و اطلاع رسانی نمایند و مجاز هستند شکایت کرده و استمداد بجویند. یکی از ایرادهائی که روحانیون سیاسی به من وارد کردند پیرامون نامه هائی بود که به شخصیت های حقیقی و حقوقی بین المللی نوشته ام و ادعا کردند اینجور اقدامات چهره اسلام را در جهان تضعیف کرده؛ در یکی از جلسات بازپرسی به من گفتند آیا "و لن یجعل الله للکافرین علی المومنین سبیلا" (نساء، 141) را قبول ندارید؟ آیا با شکایت به خارجی ها آیاتی از قبیل "و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون" (مائده، 45) و احادیثی چون "الاسلام یعلو و لا یعلی علیه" (من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 334) را زیر پا نگذاشته اید؟

در صفحه 91 از کتاب ولایت فقیه نیز خمینی ادعا شده که مسلمان نباید به سازمان ها و شخصیت های بین المللی که البته او آنها را کافر می نامند، شکایت کند و تظلم برد؛ همانطور که ملاحظه می کنید سخنان بی منطق و نامشروع او توسط پیروانش در دادگاه ویژه به عنوان ابزاری برای متهم کردن ما به کار می رود؛ پاسخ آنها را

اینگونه می‌دهم:

حکم فقهی که در آیه 141 سوره نساء آمده و آنها به آن استناد کرده اند همانطور که خودشان نیز می‌دانند برای جلوگیری از مسلط شدن بیگانگان بر مسلمانان می‌باشد که یکی از مصادیق قاعده فقهی "نفی سبیل" است [یکی از قواعد ثانویه].

اولا اتهام مذکور متوجه خود روحانیون سیاسی و حکومتی نیز هست! اگر ناراحتی ایشان به این دلیل است که بیانیه‌ها و قطعنامه‌های بین‌المللی در مسیر "من لم یحکم بما انزل الله" می‌باشد [یعنی بر خلاف قواعد و تعالیم الهی است] پس چطور خودشان بارها بطور رسمی و علنی به آنها شکوائیه و دادخواهی ارسال نموده‌اند؟ چگونه می‌شود که قطعنامه‌ها و احکام قضائی دادگاه‌ها و مجامع بین‌المللی برای حفظ منافع رژیم ولی فقیه و هم‌پیمانهایش در دنیا مشروع و مقبول است ولی برای دیگران، حرام؟ ثانیاً آیا با عملکرد این حکومت، برای اسلام و تشیع، استقلال و اعتبار و آینده‌ای باقی مانده که کسی در این میان برای زیر سؤال رفتن قاعده "الاسلام یعلو و لا یعلی علیه" [اسلام برتر است] ابراز نگرانی کند؟ ثالثاً در برخی از آیات و روایات صراحتاً مجوز فاش کردن اسرار و رفتار ظالمین صادر شده مثل آیه 148 سوره نساء. رابعاً از بسیاری از اسناد قرآنی و سنت نیز جواز چنین اقدامی به راحتی استنباط می‌شود؛ مثلاً بارها خود پیشوایان دینی اقدام به افشاگری علیه ظالمین و غاصبین کرده و دستور به آن داده‌اند؛ خداوند نیز در جای جای کتاب آسمانی اقدام به افشاگری بر ضد ناقضین حقوق خدا و خلق و تحریفکاران و دروغ‌سازان کرده از جمله در آیات 20 و 21 سوره انعام، 22 سوره سجه، 32 سوره زمر، 114 سوره بقره و...؛ گردآوری و تحلیل چنین آیاتی می‌تواند موضوع مقالات متعدد و مستقل باشد؛ به هر حال ما این شیوه و سنت دینی را با افشاگری و اطلاع‌رسانی‌های متعدد در قالب بیانیه‌ها، گزارش‌ها، نامه‌های سرگشاده و طرح شکایت‌های بین‌المللی اجرا نمودیم.

توضیحات بیشتر در ارتباط با این موضوع

الف) یکی از اشکالات بنیادی سیستم قضائی ولایت فقیه

در دستگاه قضائی جمهوری اسلامی، عملاً امکان شکایت از ولی فقیه و مسئولین نظام وجود ندارد؛ هیچ راه قانونی باز نیست که بتوان از حقوق ضایع شده مردم دفاع کرد؛ رهبران رژیم و منسوبین آنها در رفاه و امنیت کامل هستند و اهمیتی به وضع اسفناک اکثریت جامعه نمی‌دهند؛ در چنین ساختاری ما چاره‌ای نداشتیم جز کشاندن تظلم به مجامع بین‌المللی و البته در همه جای دنیا نیز برای مهار کردن توحش حکام مستبد و خیانتکار چنین رویه‌ای مرسوم است!

چند سال پیش در مکان دادگاه به دادستان کل ویژه [محمد سلیمی] یادآوری کردم که علی بن ابیطالب در مقام حاکم و قاضی، این حق را برای همگان و حتی پیروان دیگر ادیان قائل بود که اگر از شخص او شکایتی دارد از طریق محاکم موجود دنبال کند [آن هم محاکمی که تحت امر خود او بود] او حتی بارها در برابر شکایت رعایای غیر مسلمان، خود را به محکمه تسلیم کرد؛ پس چطور ممکن است در حکومت مدعی تشیع، یک روحانی سرشناس و پیشوای مذهبی مثل من، حق شکایت از رهبران نظام و حتی عوامل پائین دست او را نداشته باشد؟

ب) تصمیم ما به دادخواهی‌های بین‌المللی، اقدامی احساسی و عجولانه نبوده

اینجانب همواره از سوی دادگاه ویژه روحانیت و وزارت اطلاعات تحت آزار و ترور شخصیت قرار داشته‌ام، ولی با این وجود قبل از اطلاع‌رسانی‌ها و افشاگری‌های بین‌المللی، بارها به شخصیت‌های بالادست نظام و حتی به مراجع تقلید نامه نوشتم و هشدار دادم؛ ولی هر بار نه تنها جواب مناسبی نمی‌دادند بلکه فشارها بر من بیشتر می‌شد!

اینها نشان می‌دهد که اعضای بتخانه بیت رهبری از جنایات عوامل زیردست خود راضی بوده‌اند و به امر آنها آزارها بر ما تشدید شد؛ حالا از آنهایی که به من ایراد گرفته‌اند می‌پرسم: در کجای دنیا مرسوم بوده که مظلومین از ستمکاران به خود آنها شکایت کنند و سپس برای همیشه منتظر دادرسی بمانند؟ اگر حکام این

سرزمین دردها و رنج های ملت را حس نمی کنند، گناه ما چیست؟

ج) نتایج سانسور و خفقان حاکم بر رسانه ها همین است

در رسانه های جمعی و جراید این حکومت هرگز اخبار مربوط به زندانیان عقیدتی سیاسی و همچنین وقایع مهمی که با سرنوشت ملت مرتبط است صادقانه منتشر نمی شود؛ در اواخر تابستان 1387 یک روز مرا از زندان به ساختمان صدا و سیما منتقل کردند در راه می گفتند که مصاحبه ای با حضور خبرنگاران صدا و سیما و روزنامه های حکومتی ترتیب داده ایم و اگر شما کوتاه بیاوید و جلوی دوربین از رهبر انقلاب درخواست عفو کنید ما قول می دهیم شما و هواداران را از زندان آزاد کنیم!

در آنجا چند نفر از دادگاه ویژه، وزارت اطلاعات و شورای امنیت ملی حاضر بودند و با ژست بازجویی محترمانه، از من سئوالاتی را پرسیدند و ایرادهائی را عنوان کردند؛ آنها توقع داشتند که همکاری کنم و از موضع ضعف رفتار نمایم؛ اما بنده برخلاف انتظارشان از خود دفاع نمودم و ادله محکمی را در حقانیت عقایدم بازگو کردم تا آنکه گفتگوی ما عملاً به حالت مناظره و مجادله کشیده شد و آنها خشمگین شدند.

در آخر جلسه از آنها خواستم که این مصاحبه را عیناً در صدا و سیما پخش کنند، ولی قبول نکردند؛ به آنها گفتم اگر من بر ضد عقاید خود صحبت می کردم این کار را می کردید! به خبرنگاران حاضر گفتم شما مامورید [مامور وزارت اطلاعات] نه خبرنگار! به یکی دو تن از آنها برخورد و ناراحت شدند، به همین دلیل کارتهای خبرنگاری خود را به من نشان دادند و مدعی شدند که اطلاعاتی نمی باشند و من به آنها تهمت زده ام! گفتم اگر راست می گوئید که مستقل هستید صدای ضبط شده این جلسه را منتشر کنید؛ اگر بیم آنرا دارید که این اقدام برایتان درد سر امنیتی ایجاد کند، از قول شخص من بگوئید و بنویسید که شاهد بودید سید حسین بروجردی گفته است در زندان اوین مورد شکنجه قرار گرفته و از کلیه حقوقش محروم گردیده؛ ولی باز هم قبول نکردند! به آنها گفتم پس شما اطلاعاتی هستید ولی با پرستیژ خبرنگاری! فقط وقایع و دیدگاه هائی را منعکس می کنید که مورد تایید حکومت باشد و هیچ ارزشی برای دیگران قائل نیستید.

در آنجا چند دوربین و دستگاه ضبط صدا وجود داشت به حساب اینکه قرار بود از من اعتراف بگیرند و در رسانه های دولتی پخش کنند؛ بنابراین یقیناً چند نسخه از تمام گفت و شنودهای ما در آن جلسه ثبت و ضبط شده؛ هم در اختیار آن چند خبرنگار است و هم در آرشیو صدا و سیما و امیدوارم کسانی که امکان دسترسی به آنرا دارند در اختیار مردم قرار دهند تا افکار عمومی از انواع اتهام های ناجوانمردانه آنها و پاسخ های محکم ما مطلع شوند.

جا دارد نکته دیگری را به جوابهائی که به آنها دادم اضافه کنم: بنده شخصا از مصاحبه و گفتگو با رسانه های آزاد استقبال می کنم و آنرا امری شایسته و بایسته می دانم؛ رویداد فوق را از آن جهت عنوان کردم که منتقدان بدانند اگر بر فرض محال، ارتباط با رسانه های خارجی خطا باشد، در آنصورت باز هم ما و مردم چاره دیگری نداشته ایم؛ وقتی رسانه های داخلی محکوم و مجبورند که وقایعی مشابه فوق را سانسور کنند و نهادهای حکومتی هم به شکایات ما رسیدگی نمی کنند آیا چاره ای جز رجوع به رسانه ها و سازمانهای خارجی وجود دارد؟

د) راه ملت از حکومت جداست

طبیعی است که عواقب قراردادهای و اقدامات بین المللی هر حکومتی متوجه همه اقشار آن کشور می باشد؛ مردم ایران بر خلاف گردانندگان غاصب نظام سر جنگ با جهانیان را ندارند؛ نمی خواهند بیش از اینها مملکتشان نماد صلح زدائی باشد و ثروتها و دارائی هایشان به غارت رود و صرف تروریست پروری گردد؛ ما نیز به سهم خود وظیفه داشتیم اعلان کنیم که راه ملت ایران از زمامداران آن جداست؛ اهالی این آب و خاک می خواهند در جهان اعاده شرف کنند و حیثیت خود را احیا نمایند؛ تمامی اطلاع رسانی ها، افشاگری ها و دادخواهی های بین المللی ما، تثبیت کننده این واقعیت بوده است.

ه) احساس مسئولیت

وقتی سرزمینی به آتش کشیده شود و حکام اشغالگر فقط به فکر غارت اموال و ثروت‌های باقی مانده آن باشند آیا یاری گرفتن از جهانیان جرم است؟ سرمایه‌های این مملکت برخلاف اراده صاحبان حقیقی آن صرف هزینه توسعه طلبی‌های سیاسی و تسلیحاتی و بحران آفرینی در خاور میانه می‌شود؛ آیا ایستادن در برابر این بی‌عدالتی‌ها و ستمکاریهای بزرگ، ضد ارزش است؟ آیا فراخوان برای اتمام جامع در امدادسانی به زلزله‌زدگان دیکتاتوری اسلامی، گناه است؟ آن هم در شرایطی که فساد و تباهی این نظام بر هیچ‌کسی پوشیده نیست. بحث دیگری که مطرح می‌باشد به امور معنوی و عبادی برمی‌گردد؛ خداوند از بندگان دعوت کرده تا با هر لسانی و با هر وضعیتی که می‌توانند او را بخوانند؛ ولی آخوندهای خودمحمور مدعی هستند فقط از طریق تفکرات ولایت فقیه‌ی باید پروردگار پرستیده شود؛ در همین راستا فقط روحانیون حامی خامنه‌ای می‌توانند در رسانه جمعی ابراز نظر کنند؛ اینها تجلی عینی استبداد و تک‌صدائی مذهبی است که باعث بی‌اعتباری دین و معنویت و نابودی سلولهای وجدانی ملت تحت فشار گردیده؛ من به عنوان یک روحانی مردمی و پیشوای توحیدی باید هشدار می‌دادم و افشاگری می‌کردم.

بنده در این نوشتار از مدخل سلول سرد و مرگبارم بآرام دیگر اعلام می‌کنم که از تمامی گردانندگان رژیم و مراجع تقلید وابسته به ولی فقیه، شکایت دارم و حاضر به هرگونه همکاری برای محاکمه آنها هستم؛ بنده تا روزی که امیدی به اقدام داخلی و بین‌المللی برای محاکمه آنها وجود داشته باشد سکوت نخواهم کرد و آزادیخواهان را تنها نخواهم گذاشت؛ گذشته ما با صدای بلند می‌گوید که بروجردی مرجع گرفتاران است و تا جای ممکن برای رسیدن به حقوق بشر و دموکراسی مجاهدت خواهد کرد.

(و چند نمونه از اتهام‌های ناعادلانه در این خصوص (به انتخاب گردآوردگان)

پس از بازداشت آیت الله بروجردی در مهر ماه 1385 به پیش‌نمازهای مساجد اعلام شده بود اقدام ایشان برای درخواست کمک از خارجی‌ها را در منابر خود محکوم کنند؛ احمد جنتی نیز در یکی از خطبه‌های نماز جمعه آن زمان، بدون اینکه اسمی از آقای بروجردی ببرد موضوع را در قالب "شکایت بردن مسلمانان به کفار" مطرح کرده و با توسل به قواعد فقه شیعه آنرا محکوم نموده بود!

در یکی از مقالات اختصاصی که در دشمنی با قرائت آیت الله بروجردی از اسلام، در روزنامه معلوم الحال کیهان منتشر شد آمده است: "بروجردی و هوادارانش برای تبلیغ آیین من درآوردی خود علاقه عجیب و زایدالوصفی به مصاحبه با رسانه‌های خارجی و دیدار و نامه‌نگاری با مقامات غیرایرانی دارند. وی در یکی از جالب‌ترین اقدامات خود شکایت اهل اسلام را به محضر رهبر مسیحیان جهان [پاپ اعظم] برده است... و در "جای دیگری از سازمان ملل می‌خواهد در حمایت از دیانت منهای سیاست قطعنامه‌ای صادر کند (مهر 1388، شماره 9 19476، <http://kayhanarch.kayhan.ir>)

این نگاه خصمانه و حقیرانه نسبت به نظرات و اقدامات آقای بروجردی تا کنون نیز ادامه یافته، مثلاً همین اواخر، در سایت خبری تحلیلی عصر امروز، مطلب خشم‌آلود و اهانت‌آمیز زیر منتشر شد: "چه بسیار افرادی بوده‌اند که با نام امام زمان به ساحت حضرتش خیانت کرده‌اند و موجب گمراهی مردم شده‌اند... یکی از اینها سید حسین کاظمینی بروجردی است... همین چندی پیش مجدداً دست به دامن همین اربابان زر و زور خارجی و دشمنان تشیع و اهل بیت و دیکتاتوران عالم شده و... پیام‌ها و اسلاما می‌دهد! تعریف و تمجیدهای مکرر شبکه‌های انگلیسی و آمریکائی طرفدار فتنه از این روحانی‌نما و انتشار مطالبی با عنوان، رنجامه‌های این عنصر خود فروخته که هر از چندگاهی منتشر می‌گردد، آن هم برای اولین بار از تریبون رسانه‌های خارج نشین مخالف نظام؟! نشان‌دهنده عمق استقلال مذهبی! و سیاسی این عنصر خود فروخته است. حال باید از وی پرسید که اگر او از مقام پدر و روحانیت بوئی برده بود و به واقع در محضر امام زمان شاگردی کرده بود راضی می‌شد که دست به دامن دشمنان واقعی امام زمان دراز کند! و نظام اسلامی را متهم نماید (شهریور ۱۳۹۲، کد: 63157 ۷، www.asremrooz.ir)

در پاسخ به اهانت‌های فوق به آنها می‌گوئیم که آقای بروجردی در این بخش چند جواب محکم و مستند به سئوالات و اهانت‌های شما دادند؛ آیا مرد آن هستید که نظرات ایشان را منتشر کنید؟ اگر واقعا دلسوز اسلام و مسلمین و ایران بودید، باید ادله آیت الله بروجردی را آزادانه به بحث می‌گذاشتید، نه آنکه یک طرفه به قاضی

بروید!

همه دولت ها و نهادهای بین المللی موظف به حمایت از قربانیان نقض حقوق بشر هستند

آموزه های دینی بسیاری برای یاری رساندن به مردم تحت ظلم و ستم مطرح شده و اگر بخواهیم همه آنها را خلاصه کنیم شاید زیباتر و رساتر از این نیابیم که "بنی آدم اعضای یک پیکرند؛ که در آفرینش ز یک گوهرند"؛ بنابراین حکومت‌های مدعی حقوق بشر و نهادهای بین المللی مسئولند که به قربانیان نقض حقوق بشر کمک نمایند.

ضمن آنکه در دنیای به هم پیوسته امروز نادیده گرفتن نقض حقوق بشر در یک کشور یا منطقه می تواند به ضرر کل جامعه جهانی باشد؛ درست است که طالع نحس ولایت فقیه در سرزمین ایران و مذهب تشیع که زمینه های سیاسی و اعتقادی آنرا داشت پا به دنیا نهاد و بار اصلی این ننگ و خسارت عظمی بر دوش ایرانیان و علی دوستان افتاد اما نباید فراموش کرد که مکافات [و نحوست] آن فقط دامنگیر این دیار نشده بلکه خیلی از کشورهای دیگر را مستقیماً درگیر کرده و به تهدیدی آشکار برای جهانیان نیز تبدیل شده!

امروز حکومت ولی فقیه در برابر چشمان بین المللی مشغول تولید انواع تسلیحات کشتار جمعی، موشک های بالستیک و در آستانه رسیدن به سلاح هسته ای می باشد؛ به قول یکی از همبندی هایم: "تقلاهای نظامی ولی فقیه، انسان را به یاد هیتلر قبل از جنگ جهانی دوم می اندازد!"

طی این سالها که بحران اتمی ولی فقیه، جزو اخبار اصلی امنیت جهانی بوده در افکار عمومی دنیا این سؤال مطرح است: حکومتی که به مردم خود رحم نمی کند اگر به سلاح اتمی دست پیدا کند چه بر سر دیگر ممالک خواهد آورد؟

امید است قبل از آنکه هیلترسیم ولایت فقیه جرقه مهار نشدنی جنگ جهانی سوم را بزند راه حلی مسالمت آمیز برای کنار زدن او به اجرا درآید؛ ما کلید آنرا در حمایت از مردم ایران و فشار آوردن بر حکومت به منظور پذیرش برگزاری یک همه پرسی آزاد یافته ایم.

توضیحات بیشتر

الف) چند نامه و فراخوان بین المللی از آیت الله بروجردی در این خصوص

نامه اول) نامه به اعضای شورای امنیت

این نامه در 15 اردیبهشت 1388 منتشر شد و در رسانه های خارجی از جمله در سایت خبری نیوز مکس در به تاریخ 6 می 2009 بازتاب پیدا کرد و به 5 عضو دائمی و اعضای وقت (www.newsmax.com) امریکا شورای امنیت نیز ارسال گردید؛ یکی از نکات مهم آن که بعدها مورد تقدیر برخی از تحلیل گران نیز قرار گرفت، توجه آقای بروجردی به قرار داشتن خاور میانه روی بمب ساعتی بود که عقربه آن با تحریک ولی فقیه به تندی می چرخید؛ در متن آن آمده بود

"برقراری صلح در خاورمیانه از اهم موضوعات جهان است زیرا این منطقه از دنیا، به لحاظ موقعیت استراتژیکی و سوق الجیشی، بر تمامی مناطق کره زمین تأثیرگذار است.

خانمها و آقایان؛ ملت های این بخش از جهان، قربانیان عمده عملیات تروریستی هستند و ایران که نقش بنیادین در کل خاورمیانه دارد عامل اصلی این ترورها و خشونتها است. همانطور که اشراف دارید، علت اختلافات داخلی لبنان، رودروئی فلسطینی ها، بمبگذاری ها در عراق و همچنین نا امنی های افغانستان، حکومت دیکتاتوری ایران است که خاورمیانه را روی بمب ساعتی قرار داده است. همه این بحرانها به خاطر محرومیت ملت ایران از رفراندوم های صحیح و اصولی است.

آری، اگر زمام امور ایران به دست آزاداندیشان و ظلم ستیزان بیافتد، سایه سنگین مسابقات تسلیحاتی از بین می رود و ذخیره سازی سلاح های کشتار جمعی محو می شود و شمارش معکوس در برپائی جنگ جهانی سوم متوقف می گردد و صلح جهانی تامین می گردد." (بام آزادی، 5 می 2009).

نامه دوم) نامه به شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد در ژنو

متن کامل این نامه در کنفرانس جانبی شورای حقوق بشر در ژنو در تاریخ 23 سپتامبر 2010 قرائت گردید، در قسمتی از آن آمده است:

"جامعه جهانی یک مجموعه به هم پیوسته است و حل بحران های فرا منطقه ای و برقراری دموکراسی و صلح در سراسر دنیا، بدون تشریک مساعی همگان مقدور نخواهد بود. لذا انتظار می رود سریعاً کمیته ای از حقوقدانان و کارشناسان بین المللی تشکیل شود که با استناد به شواهد و مدارک واقعی از آنچه در ایران و خاورمیانه می گذرد، نتایج سوء ناشی از حاکمیت دینی را بررسی نموده و راهکارهای عملی جهت صدور قطعنامه ای در سازمان ملل متحد، با موضوع جدائی دین از حکومت را پیگیری نمایند. همچنین اقدامی همه جانبه جهت تحت فشار قرار دادن حکومت سرکوبگر ایران برای پذیرش رفراندومی آزاد زیر نظر ناظران بین المللی به عمل آید، تا مردم ستمدیده این سرزمین بتوانند حاکم بر سر نوشت خویش شوند." (قابل دسترس است www.youtube.com (کلیپ خطابه مذکور در وبسایت

نامه سوم) درخواست از سنای امریکا

این نامه از طریق نهادهای مختلف حامی حقوق بشر به اعضای مجلس سنای امریکا ارسال و همچنین بنابر اطلاع رسانی های خانم ماندانا زند وکیل، بانوی آزاده و فعال سرشناس حقوق بشر در امریکا، این نامه و چند نامه و گزارش دیگر، در جلساتی با حضور سناتورهای سرشناس امریکائی مطرح گردید.

"عالیجنابان، ما سیاسی نبوده ایم بلکه خواهان جدائی دین از سیاست هستیم، ما «دین آباء و اجدادی» را جدای از «ترور» و «خشونت» و «اعدام» و «تفتیش عقاید» و «سرکوب» و «زندان» و «تبعیض» می دانیم که با استقبال و حمایت توده های ملت و اقشار مختلف جامعه مواجه شد و حسادت و قهر و خشم آخوندهای حکومتی را برانگیخت.

اکنون در سخت ترین وضعیت روحی و جسمی قرار دارم و انتظار حرکت بزرگ جهانی در جهت تامین آزادی های اولیه انسانی در وطنم را می کشم. امیدوارم با اقدامات مؤثر و فراهم آوردن بستر مناسب بین المللی برای تصویب قطعنامه ای در شورای امنیت سازمان ملل متحد، ما را از چنگال استبداد خشن تر از قرون وسطائی نجات دهید."

نامه چهارم) نامه به خانم هیلاری کلینتون، وزیر خارجه اسبق امریکا

یکی از نامه های بسیار ارزشمند آیت الله بروجردی که بازتاب وسیعی در خیرگزاریهای فارسی زبان نیز داشت نامه به خانم هیلاری کلینتون وزیر خارجه ایالات متحده امریکا بود؛ در متن آن آمده است: "همانطور که استحضار دارید، حکومت جمهوری اسلامی ایران بر اساس وعده های دروغ بنیانگزاران آن روی کار آمد و با گذشت زمان، پایگاه مردمی خود را از دست داد و به جایی رسید که جهانیان حساب مردم و حکومت را از هم جدا کردند. گردانندگان نظام ولایت فقیه ثروت های عظیم این سرزمین غنی را به سرقت می برند و یا صرف توسعه طلبی های نظامی و سیاسی می نمایند. آنها نه تنها حاضر به تغییر رفتار خشونت آمیز و استبدادی خود نیستند، بلکه تمامی راهکارهای مسالمت آمیز برای هرگونه اصلاحات در حکومت و تغییر را مسدود کرده اند. آنها با برگزاری رفراندومی آزاد برای تعیین تکلیف قانون اساسی فعلی که مبتنی بر اصل ولایت فقیه است، مخالفت می کنند و سختگیرانه ترین شیوه های تفتیش عقیده و سانسور اخبار را به کار می گیرند تا صدای اعتراض مردمی که به فقر و فلاکت کشیده شده اند به گوش جهانیان نرسد... موارد مذکور که از مصادیق بارز جنایت علیه بشریت است به همراه گسترش خشونت و ترور سازمان یافته به رهبری آنها، جهان را در برابر این دوراهی حساس قرار داده است که آیا باید به ملت ایران در مبارزه با رژیم دیکتاتوری مذهبی کمک شود یا خیر؟ قاعدتا در چنین شرایطی تعهدات وجدانی و اهداف خیرخواهانه رهبران کشور های قدرتمند که مدافع حقوق بشر هستند و خواهان گسترش دموکراسی و برقراری امنیت و صلح در خاور میانه و جهان می باشند، ملاک عمل در تصمیم گیری می باشد و لذا چنین تصمیم مهم و سرنوشت سازی را نباید مشروط به طرح درخواست رسمی از سوی چهره های خاصی از اپوزیسیون ایران نمود.

اکثریت معترضین به حکومت ولایت فقیه و اپوزیسیون داخل و خارج از ایران، خواهان برگزاری رفراندومی

آزاد زیر نظر ناظران بین المللی برای انتخاب نوع حکومت هستند. بنابراین ضروری است که هر چه سریعتر پیش نویس قطعنامه ای در این زمینه تنظیم و در دستور کار شورای امنیت سازمان ملل متحد قرار گیرد تا راه برای تصویب قطعنامه ای فوری در این خصوص هموار گردد.

خانم کلینتون؛ شما در جایگاهی هستید که می توانید با بهره گیری از ظرفیت های دیپلماتیک ایالات متحده آمریکا و تشریک مساعی متحدان قدرتمندتان این نیاز حیاتی را برآورده سازید... بی شک هر اقدام مؤثری موجب تقدیر ایرانیان تحت ستم و آزاد اندیشان جهان می شود و از دست رفتن فرصت ها، منجر به خسارت های جبران ناپذیر منطقه ای و بین المللی شده که موجب پشیمانی و تاسف ابدی خواهد گردید." (بام آزادی، 19 آبان 1390).

ب) هشدار جدی به دنیای غرب

پرفسور مایکل آرتور لدین نویسنده، محقق و از صاحب نظران مشهور سیاست خارجی آمریکا با انتشار مقاله ای که در وبسایتها و رسانه های انگلیسی زبان بازتاب قابل توجهی پیدا کرد می نویسد در صورتی که اوباما بخواهد بصورت جدی از شهروندان بیگناه در مقابل حکومت های جنایتکار دفاع کند، باید به طور آشکار از یکی از چهره های قهرمان واقعی جهان، آیت الله کاظمینی بروجردی که سالهاست زندانی و تحت شکنجه های سخت قرار گرفته حمایت نماید. او به طور شگفت آوری مبارزه خود را از درون زندان مخوف اوین در تهران همانند یک کمپین ادامه می دهد. وی هیچ جرمی مرتکب نشده است، گرچه واضح است که وی به دلیل حمایت از ایده جدائی دین از حکومت، مدارا با اقلیت های مذهبی و احترام به حقوق شهروندی مردم ایران از دیگر ترجمه از بام آزادی، 4 اکتبر، 2011/10/02، <http://pajamasmedia.com>، روحانیون متمایز می باشد (2011).

ایشان همچنین با ابراز تاسف خاطر نشان می کند: "اگر او از بین برود، شاید ارا به بالدار هیلاری کلینتون، سوزان رایس و سامانتا پاور و بسیاری از ستایشگران آنها در سوگ مرگ این مرد نیکوکار خواهد نشست؛ کسی که تاکنون از سوی آمریکا حمایت ارزشمندی از وی به عمل نیامده است." (منبع قبلی).

ج) درخواست اضطراری از نهادهای بین المللی و رهبران حامی حقوق بشر

بدین وسیله از همه مسئولین صاحب نفوذ اسبق و حال حاضر در آمریکا و دیگر کشورهای غربی و اروپایی و به ویژه اعضای مذاکره کننده گروه 1+5 تقاضا دارد بیلان عملکرد و نظرات آیت الله بروجردی را بررسی کرده و در صورتی که آنرا به نفع حقوق بشر و صلح بین المللی یافتند، حمایت آشکار از این پیشوای وجدانی به عمل آورند، پیش از پایان یافتن آخرین فرصت!

حقانیت دموکراسی (رفراندوم های آزاد)، مجلس شورای ملی، احزاب، سندیکاها و تشکل ها

- "ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم" (رعد، 11) شریعت واقعی حامی اراده آحاد مردم است نه مانعی بر سر راه آزادی و استقلال آنها، زیرا خداوند مایل به رقم زدن سرنوشت ملتها بدون خواست خودشان نمی باشد؛ لذا قوانین اساسی حکومت ها باید به گونه ای تنظیم شود که در صورت نیاز، امکان تغییر و اصلاح مفاد آن وجود داشته باشد و اقدامات مسالمت آمیز مردم برای تغییر ساختار نظام سیاسی و جابجائی قدرت، محترم و مجاز شمرده شود.

- امیرالمومنین می فرماید: "انهموا عقولکم فانه من الثقه فانه من الثقه بها یکون الخطاء" (غررالحکم، ص 56) یعنی به عقل خود اکتفا نکنید بلکه به دیده سوء ظن به آن بنگرید! در نظر آورید که اسناد زیادی در حمایت و تایید عقل عنوان شده ولی در اینجا تابعیت از عقل، محکوم شده! این کلام از یک سو به عقل منهای وحی اشاره دارد و تایید می کند امتزاج عقل و وحی را؛ و از سوی دیگر خودسری و تکیه بر عقل فردی را نکوهش می کند که بطور ضمنی تاییدی است بر عقل جمعی یا همان تشکیل شوراها و تشکل های سیاسی و اجتماعی، چه دولتی و چه غیر دولتی، مثل مجالس مشورتی، احزاب، سندیکاها و در بعد وسیعتر نیز رفراندوم.

- "یجعلکم خلفاء الارض" (نمل، 62) و "هو الذی جعلکم خلانف فی الارض" (فاطر، 39) انسانها جانشین

خداوند در روی زمین هستند؛ از سوی دیگر در اجتماع زندگی می‌کنند؛ پر واضح است که این آیات نیز بدون لحاظ کردن نظر جمعی [که در واقع] در شوراها و همه‌پرسی‌ها تجلی دارد معنا و تعبیر پیدا نمی‌کند.

- "لا تقنلوا بایدهم الی التهلکه" (بقره، 195) خود را به دست خویشتن ناپود نکنید! این کلام الهی گرچه مخاطب عام دارد ولی مصداق اصلی آن به حکام بر می‌گردد؛ چرا که سرنوشت مردم بسیاری در دست آنهاست و می‌توانند با تصمیمات غلط، مردم را هلاک کنند.

همچنین یکی از نمونه‌های هلاکت که در این کلام نهفته است همانا خودمحوری و گریز از مشورت با عقلا و صلحا می‌باشد؛ بعد اجتماعی فرمان آسمانی مذکور، جز با حکومت از نوع دموکراسی قابل اجرا نیست؛ مردم ایران چند دهه قبل ناآگاهانه نوع حکومت ولی فقیه را انتخاب کردند و به دست خود، مملکت را به سمت نابودی کشاندند؛ این متاسفانه واقعیت دارد؛ ولی امروز می‌خواهند با استناد به همین اسناد قرآنی، خویشتن را از هلاکت نهائی نجات دهند؛ اگر ولی فقیه واقعا سخنگوی قرآن بود آیا نباید پیش قدم می‌شد و با برگزاری یک فراندوم آزاد، حرمت این آیات را حفظ می‌کرد؟

- پیامبر اکرم از خودمحوری مبرا بود؛ با آنکه رهبری جامعه را در دست داشت در همه امور مرتبت با سرنوشت مردم با آنها مشورت می‌کرد، [مثل غزوات احد و احزاب و...]؛ علی بن ابیطالب با آنکه خلیفه منصوب رسول خاتم بود ولی در قضیه ثقیفه بنی ساعده، تن به رای مردم داد؛ در ماجرای جنگ صفین و حکمیت پس از آن، باز هم تسلیم آراء جمع شد!

- "امرهم شوری بینهم" (شوری، 38)؛ "و شاورهم فی الامر فاذا عزم فتوکل علی الله" (آل عمران، 159)؛ "افتونی فی امری، ما کنت قاطعه امرا حتی تشهدون" (نمل، 32)؛ "و الزموا السواد الاعظم، فان ید الله مع الجماعه" (نهج البلاغه، خطبه 127) و "کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته" (مفاتیح الشرایع، ج 3، ص 45) اینها نیز مدارک مهم و محکم دیگری در تایید دموکراسی و ضدیت با استبداد و خودکامگی هستند.

این نسخه‌ها به وضوح می‌گویند مشارکت مردم در تصمیم‌گیری‌های جمعی و کلان و تعیین سرنوشت جامعه، از یک سو حق آنهاست و از سوی دیگر نیز وظیفه شرعی و عقلی ایشان می‌باشد؛ این امور مهم در دنیای امروز با تشکیل گروه‌ها و سندیکاها و احزاب و مجلس شورای ملی [پارلمان] محقق می‌شود و مهمتر از همه نیز برگزاری فراندوم‌های صحیح در موارد لزوم.

بنابر اسناد فوق، هیچ نوع "مشروعیت"ی برای رژیم‌هایی که بر خلاف خواست مردم عمل کنند صادر نشده؛ پروردگار عالم، اراده جمع را به عنوان مهر تایید خویش بر حکومت‌ها معرفی کرده؛ حکام حق ندارند ادعا کنند که "مشروعیت" از طرف خداوند دارند و به این بهانه، عقل جمعی را نادیده بگیرند و تشکل‌های صنفی و [ها] را سرکوب کنند؛ هر رژیمی که مبین میل [و اراده] NGO [سیاسی و اجتماعی و نهادهای مدنی غیر دولتی ملت خویش نباشد از طرف خداوند نیز مقبولیت [و "مشروعیت"] ندارد [حتی اگر اسلام یا قرائت خاصی از آنرا ادعا کند].

با این اوصاف، خالق مهربان هیچ نوع منشور و اعتبارنامه‌ای برای مناصبی چون ولی فقیه و تشکیلاتی مانند شورای نگهبان صادر نکرده است؛ در این حکومت گرچه ظاهراً اعضای پارلمان و رئیس جمهور، منتخبان آحاد ملت هستند و به همراه رئیس دستگاه قضاء حق دارند مطابق با عدالت و مصالح مردم عمل کنند ولی تاریخچه انقلاب اثبات می‌کند هر سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه، همگی تحت الشعاع اراده ولی فقیه هستند؛ آنها چه در انتخاب شدن و چه در تصمیم‌گیری، در محدوده‌ای که ولی فقیه و شورای نگهبان دست نشانده‌اش تعیین می‌کنند حق ابراز وجود پیدا می‌کنند و قانون اساسی نیز از این بی‌قانونی آشکار حمایت می‌کند.

این قاعده بی‌رحمانه، خوب و بد بردار نیست! در دوران ریاست جمهوری خامنه‌ای، او در مسئله سلمان رشدی، مصلحت اسلام و ایران را در موضع‌گیری غیر تروریستی یافته بود و آنرا رسماً نیز اعلام کرد؛ ولی بلافاصله ولی فقیه زمان [خمینی] دخالت نموده و او را وادار به عقب‌نشینی از گفته‌هایش کرد!

در قانون اساسی به اصطلاح جمهوری اسلامی [اصل هفتم] به آیه "و شاورهم فی الامر" [قسمتی از آیه 159 سوره آل عمران] استناد شده ولی یکی از نکات مهم در این کلام ربوبی که به آن توجه نشده این است که در ادامه آن آمده: "فاذا عزم فتوکل علی الله" یعنی اول رای و موافقت جمعی را به دست آورید و سپس تقویض و توکل بر خداوند کنید! الله همیشه اصل است ولی اینجا خود را فرع معرفی کرده و صراحتاً برای حاکم قید

نموده اگر مردم را به حساب آوردی و مشورت کردی [و رای جمعی را محترم شمردی] در آنصورت من با شماها خواهم بود؛ یعنی در غیر اینصورت امر و دستور الهی زیر پا گذاشته شده و در چنین فضائی توکل به خداوند که تکیه کلام رهبران دینی سیاسی است معنا و موضوعیت نخواهد داشت!

این تراز مهم بطور کلی با مبانی ولایت مطلقه فقیه تضاد صد در صدی دارد؛ اینطور نیست کسانی بتواند ادعا کنند ما قانونگذار هستیم یا حق وتوی شخصی داریم و هر فردی که با ما مخالفت کند محارب است و با زندان و تبعید و اعدام از او پذیرائی می کنیم! اینگونه گفتن ها و عمل کردن ها هرگز مورد تایید خداوند مهربان و عادل نبوده است!

بر طبق این دلایل، مدار "مشروعیت حکومت" در دنیائی که ما زندگی می کنیم چنین است: 1. رضایت خداوند در نظر و تصمیم جمع و عموم مردم قرار داده شده است. 2. این نظر و تصمیم جمعی و عمومی، در قالب شورا و همه پرسی به منتخبینی از مردم واگذار می گردد [از این طریق، حکومت و ارکان آن تشکیل می شود]. 3. فضل و عنایات الهی، بر چنین حکومتی می بارد و از آن طریق، به کل آحاد مردم و سراسر نیز سرایت می کند. ما مدار قرآنی و روائی دیگری برای اعلان مشروعیت حکومت ها نداریم؛ خروج از چرخه دینی و وجدانی فوق و تاسیس حکومتی از نوع ولی فقیه مستبد، شیطنت و خود کامگی مطلقه است و رحمت و عنایت الهی را نیز با خود محصور کرده است.

[ای باورمندان پروردگار که این سخنان را مطالعه می کنید! در حقانیت آن تردید نکنید؛ اینها سخنان یک عالم و روحانی معمولی نیست؛ کلمات و تجارب یک پیشوای دینی است که موی خود را در افشای مغالطه کاری های مراجع تقلید و قضات حکومتی سپیده کرده! بدانید که برخورداری از دموکراسی و داشتن مجلس شورای ملی حق مسلم شماست].

توضیحات بیشتر

الف) باز خوانی یکی دیگر از سفسطه بازی ها در نظام ولی فقیه

دست اندرکاران انقلاب، در یک همسان سازی تبلیغاتی - تجملاتی، تقلا می کنند "جمهوری اسلامی" را با "دموکراسی" یکی نشان دهند! مهمترین استناد آنها همه پرسی روزهای دهم و یازدهم فروردین ماه 1358 است که نتایج آن در روز 12 فروردین اعلام شد و بنابر ادعای حکومت، بیش از 98 درصد مردم به حذف نظام سابق و "استقرار جمهوری اسلامی" رای "آری" دادند.

این شیوه از استدلال کردن یکی دیگر از مصادیق مغالطه کاری سران رژیم است چرا که آنها فقط یک بعد از مفهوم "دموکراسی" را گزینه کرده و جنبه دیگر آن که امکان "تغییر دادن قانون اساسی" و "جابجائی و انتقال مسالمت آمیز قدرت" در شرایط جدید فعلی است را نادیده گرفته اند!

خمینی زمانی که اطمینان داشت آحاد ملت هم عقیده با او هستند شعار "میزان رای ملت است" را سر داد؛ ولی الان که ملت از کرده خویش پشیمان است و می خواهد به حذف کامل "ولایت فقیه" و "جدائی دین از حکومت" رای مثبت بدهد شعار ولی فقیه زمان عوض شده؛ خامنه ای در عمل نشان داد که میزان، رای شخص اوست و بس! او نمونه آشکاری از این طرز فکر خود را در انتخابات ریاست جمهوری 1388 در معرض دید جهانیان قرار داد!

ب) شکنجه های جسمی و روحی به خاطر دموکراسی خواهی (به قلم گردآورندگان)

آقای بروجردی اثبات کردند استقرار دموکراسی یکی از اوامر الهی است؛ ایشان تلاش های زیادی برای تحقق این ضرورت کردند؛ از جمله اینکه نامه های سرگشاده متعددی به سازمان ملل و شورای امنیت ارسال نمودند؛ یکی از آنها نامه ای بود به آقای بان کی مون، دبیر کل سازمان ملل متحد در اردیبهشت ماه 1388؛ در این نامه آمده است:

"بنیانگذار نظام اسلامی ... یک سری تعهدات اعتقادی، اقتصادی، اعتباری و اجتماعی را به گردن گرفت و سبب قیام ملی و پیروزی نهائی گردید. این قول و قرارها در حکم یک معامله پایاپای بوده است که تا وقتی حاکم به قرار هایش پایبند باشد، حکومتش مشروع و قانونی می باشد ولی چنانچه از چارچوب منعقدہ عدول کند،

مشروعیت و مقبولیت قانونی آن منتفی می گردد و صاحبان این مرز و بوم حق دارند به تشکیل حکومت دیگری مبادرت نمایند.

اینک به نمایندگی از سوی آحاد مردم که به گواهی عکس ها و فیلم های جلساتم، همواره ده ها هزار تن از فرزندان این آب و خاک در زمانی که اجتماع بیش از چند نفر ممنوع بوده در بزرگترین استادیوم های ورزشی به سخنانم گوش می دادند، از شما که دادرس ستمدیدگان هستید می خواهم ... تکلیف ادامه حکومت و یا تغییر آن را به همه پرسی آزاد و اگذار تا بعد از سی سال، نسل قدیم و جدید ایران، رأی مستقل، مختار و محک خورده اش را به عرصه حاکمیت خویش برساند.

بنابراین، مسئولیت الهی، وجدانی و جهانی برگزاری این فراندوم خطیر را معطوف به شما می دانم و نجات ملت نجیب و شریف ایران را در تمامی نقاط این کره خاکی، از سازمان ملل متحد مطالبه دارم. " (بام آزادی، 7 اردیبهشت 1388).

گفتنی است که مامورین بعد از انتشار نامه فوق با دستور دادگاه ویژه ایشان را در زندان مورد ضرب و شتم قرار داده و به بند انفرادی منتقل کردند، در همین خصوص نهادهای مدافع حقوق بشر و خبرگزاریها گزارش هایی را منتشر کردند، سه مورد از آنها:

از سازمان عفو بین الملل آمده است: "در روز یکم ماه می، آیت MDE در بیانیه 14 می 2009؛ 13/045/2009 - الله بروجردی نامه ای به آقای بان کی مون دبیر کل سازمان ملل متحد نوشت و از وی درخواست نمود تا ناظران بین المللی را برای هموار کردن مسیر و مساعدت مردم ایران جهت برگزاری یک فراندوم آزاد، به ایران ارسال نمایند... به دنبال این نامه آیت الله بروجردی در تاریخ 5 می، در زندان مورد ضرب و شتم قرار گرفت".

در گزارش نشست چهارم حقوق بشر سازمان ملل متحد در سال 2010 به دبیر کل سازمان ملل متحد، در - پاراگرافی که به ایران اختصاص یافته، آمده است که چهار گزارشگر ویژه شورا مشترکا یک درخواست مبنی بر ابراز نگرانی پیرامون وضعیت آیت الله بروجردی به جمهوری اسلامی ایران ارسال کردند؛ در این گزارش عنوان شده که ایشان از زمان بازداشت مورد شکنجه و بد رفتاری قرار داشته؛ همچنین یادآور شده که وی حامی برگزاری فراندوم های آزاد در ایران است و به دلیل ارسال نامه ای در این خصوص به بان کی مون دبیر کل مجمع عمومی، 7 می 2010، (A/HRC/14/19، سازمان ملل متحد، مورد ضرب و شتم قرار گرفته است (A.HRC.14.19_en.pdf، شورای حقوق بشر، دستور کار فصل 2).

در وبسایت نیوز مکس در خبری با موضوع "روحانی مخالف دین سیاسی در زندان مورد شکنجه قرار - گرفت" آمده است: "آقای بروجردی می گوید مردم ایران حق دارند از طریق یک فراندوم نوع حکومت خویش را تعیین کنند... بروجردی در نامه ای به دبیر کل سازمان ملل، بان کی مون، اظهار داشت که رژیم ایران وی را به دلیل مخالفتش با تداخل دیانت و سیاست زندانی کرده. او یکی از چند روحانی بلندپایه ایست که دادگاه ویژه روحانیت آنها را به دلیل مخالفت با تز مجعول ولایت مطلقه فقیه که مندرج در قانون اساسی جمهوری اسلامی (می 2009، 6) (www.newsmax.com) "ایران است، محکوم کرده

ملت ها نباید به جرم جنایات و جنگ افروزی حکام خویش مجازات شوند

"مَوَالِدُكُمْ مِمَّا كَسَبْتُمْ و لا تسالون عما كانوا یعاً (نجم، 38؛ فاطر، 18) و "كل نفس بما كسبت رهینه" (مدثر، 38) یعنی هیچ کسی مسئول کردار دیگران نیست؛ هیچ فردی نباید به دلیل خطای دیگری مجازات یا به گروگان و وثیقه گرفته شود؛ هیچ امت و ملتی نباید وادار شوند تاوان خودکامگی رهبران خویش را بپردازند.

این یک ظلم نابخشودنی است که فرد یا عده ای، خودسرانه تصمیم بگیرند و عواقب سوء آنرا یک ملت تحمل کنند! به جاست که حکومت های غربی نیز به این قاعده حقوق بشری توجه کنند؛ به ویژه در وضع تحریم ها و رویارویی های احتمالی نظامی، این واقعیت را مد نظر قرار دهند تا ملت از هستی ساقط شده ایران، بیش از اینها قربانی جهل و خودکامگی گردانندگان رژیم نشود.

تساوی حقوق انسانها

پیرامون تساوی حقوق انسانها در ابعاد مختلف در چند قسمت از این کتاب به ویژه در بخش اول بطور اختصاصی بحث کردم و اسنادی را ارائه نمودم که طی آنها هرگونه تبعیض بر اساس جنسیت، دین، عقیده، باور سیاسی، نژاد، رنگ پوست، زبان، قومیت، تابعیت و دارائی باطل است؛ در اینجا به ذکر این کلام معروف بسنده می‌نمایم: "المال مال الله والناس عيال الله" یعنی مردم، بسان خانواده و اهل و عیال خدایند؛ این کلام نمی‌گوید مسلمانان یا مومنان عیال الله هستند؛ بلکه می‌گوید "الناس" یعنی همه مردم؛ پس حکومت‌ها مخصوصا آنهایی که مدعی الهیات هستند باید همگان را بدون هرگونه تبعیضی بسان اعضای یک خانواده الهی نگریسته و بطور مساوی از تمامی حقوق و امکانات و فرصت‌های مادی و معنوی بهره‌مند سازند.

تحریم استبداد و دیکتاتوری

- کلیه اسناد مهمی که در رد ولایت فقیه مطرح است که شامل ده‌ها آیه و روایت می‌باشد در بحث محکومیت و تحریم استبداد و دیکتاتوری نیز به کار می‌آید؛ در این قسمت صرفا چند مورد را بررسی می‌کنم:

- "فالهملها فجورها و تقویها" (شمس، 8) و "ان الانسان علی نفسه بصیره" (قیامت، 14) یعنی خالق بنی آدم در فطرت مخلوق خویش، مدارجی از قوای تشخیص خیر و شر را قرار داده؛ لذا هرکس آحاد مردم را نادان و فاقد صلاحیت لازم برای تعیین سرنوشت کشور بداند و خود را تحت عنوان "ولی مطلق" بر جامعه تحمیل کند به خمیرمایه و سرشت مشترک همه انسانها اهانت کرده و اعتبار خدا داده کل بشریت را لگدمال نموده است.

- خداوند می‌فرماید: "و ما علی الرسول الا البلاغ المبین" (عنکبوت، 18) اشاعه دین و ترویج الهیات، اموری صرفا تبلیغی هستند نه تحمیلی و اجباری.

- از پیامبر روایت شده: "بعثت داعیا و مبلغا و لیس الی من الهدی" (میزان الحکمه، ج 13، ص 6634؛ کنز العمال، حدیث 546) یعنی من برای دعوت به خدا و تبلیغ دین او آمدم ولی هدایت در دست من نیست و به زور نمی‌شود کسی را به راه راست آورد!

بنابراین اگر کسانی مدعی هستند که به خاطر خدا حکومت مطلقه به راه انداخته اند سخت در کلاهبرداری آشکار قرار دارند! متأسفانه فقهای دشمن رسول الله، وقتی به سرکردگی خمینی به قدرت رسیدند مَهر "ان المرء لیجر" را بر کلمات پیامبر زدند [عملا پیامبر را به خاطر چنین شعارهایی مهجور نامیدند و کلام ایشان را غیر عقلانی خطاب کردند] آنها اهرم‌های زور و فشار و خفقان را به حرکت در آوردند تا به خیال خود ایران و جهان را هدایت کنند! ثمره جهاد خالصانه آنها این بود که امروز پیامبر نه تنها به عنوان دلسوز و منجی انسانها شناخته نمی‌شود بلکه به عنوان بانی خشونت و قساوت در افکار عمومی دنیا مورد محاکمه قرار گرفته! اف‌بر ولی فقیه و روحانیون آدم‌خوار و فقهای پیامبر ستیز و ایران‌سوز!

- در حاشیه بحث پیرامون آیه "فالهملها فجورها و تقویها" که در بالا آوردم لازم است به نکته‌ای بپردازم:

حالاتی از قبیل وجود هاله نور، ارتباط با وحی و ماوراء، خواب و رویا و خود را نماینده خدا به سوی خلق دانستن همیشه بطور مستقیم یا غیر مستقیم از سوی رهبران و گردانندگان ارشد نظام و هواداران‌شان ادعا شده در واقع یکی از مشخصه‌های بارز مستبدین مذهبی در تاریخ آن است که همواره فکر می‌کنند که چیزهایی را می‌دانند و می‌فهمند که دیگران از درکش عاجزند! لاجرم برای این بیماری دینی و اجتماعی باید توضیحاتی درخور و شایسته پیدا نمود!

آیه مذکور تایید می‌کند که الهامات در انسانها، جنبه دوگانه خوب و بد، و خیر و شر، و حق و باطل دارد؛ ما اسناد زیادی شبیه آن داریم که به وضوح این پیام را می‌رسانند که هیچ تضمینی بر حقانیت آنچه که "الهام" و "خطورات ذهنی" پنداشته‌اند وجود ندارد و الهامات، حجیت محسوب نمی‌شوند.

حالا این سئوالات مطرح است: آیا نباید برای اداره کشور مشورت و نظرسنجی ملاک باشد نه الهامات و تصورات شخص یا گروهی خاص! آیا رعایت انصاف برای رهبر مملکت مهم‌تر است یا آنکه تصویرش در ماه درآید؟ آیا واقع‌گرایی برای حاکم واجب‌تر است یا ساختن عنوان پوچ "ولی امر مسلمین جهان"؟ آیا نگرانی عدالت داشتن برای مسئولین زبیده‌تر است یا چرخش هاله نور بر دور سر؟ عیسی مسیح، پیامبر محبوب قلب‌ها فرمود: انسان حکیم از جهل و خطای دیگران عبرت می‌گیرد، به اطراف

خود می نگرند، چشمانش باز است، تجربه را ارج می نهد؛ ولی جاهلین از هواهای نفسانی اطاعت می کنند! بزرگترین مصداق این رذیله نیز استبدادگری و خودکامگی است! چقدر زیبا فرمود مولا علی: "المستبد متهور فی الخطاء و الغلط" (غرر الحکم، حکمت 7947) یعنی خودرایی و خودسری انسانها را در صدور احکام غلط و تصمیم گیریهای خطا بی باک و نترس می کند!

سالم است که چنین افرادی در راس این مملکت قرار دارند و شعارهای ماجراجویانه سر می دهند! دیگر کشورها را تهدید به محو کردن از روی زمین می کنند! دائماً خط و نشان می کشند! علناً ملتی که به آنها حکومت داد و ردای ولایت بر تنشان کرد را از برگزاری همه پرسى های آزاد محروم کرده اند! الحق که در بی عقلی و قداره کشی، دستان ابوجهل های تاریخ را از پشت بسته اند!

مخصوصاً ولی فقیه که در موضوعات حیاتی مانند بحران هسته ای، برقراری ارتباط با امریکا و اصلاح قانون اساسی خط قرمز کشیده و آنرا محدوده تصمیم گیری شخصی خود قلمداد نموده؛ او هیچ توصیه کارشناسی و خیرخواهانه ای را نمی پذیرد و صرفاً بر خطورات ذهنی خود که آنرا الهامات آسمانی می داند متکی شده! بالطبع فکر چنین شخصی توانائی دیدن عمق مسائل را نداشته و مظهر دهشت انگیزی از "فالهמה فجورها" را به نمایش درآورده که نابودی اقتصاد و اعتبار ایرانیان شمه ای از برکات پر بار آن بوده!

موضوعیت نداشتن زندان

- امروز در دنیا، اسلام و تشیع به عنوان دین زندان و حبس و شکنجه شناخته می شود؛ مدافعین حقوق بشر سالانه صدها بیانیه و گزارش بر ضد رژیم در محکومیت اینگونه رفتارهای غیر انسانی منتشر می کنند؛ ولی یقیناً کمتر به این نکته توجه می شود که نه تنها در فقه شیعه فرع و سر فصلی به نام زندان نداشته ایم بلکه اقدامی ناجوانمردانه و غیر انسانی نیز معرفی شده.

- "السجن احدی القبرین" (میزان الحکمه ج 5، باب السجن، ص 232؛ از غرر الحکم، حدیث 1631، از امیر المؤمنین) یعنی دو قبرستان وجود دارد؛ یکی در کنار شهر است و همه می شناسند، برای وقتی است که انسانها از دنیا می روند، بدنها را می گذارند درون چاله های آن، خاک می ریزند و سنگ می گذارند که هم بوی بد در فضای اطراف منتشر نگردد و جانورهای که حمله می کنند به بدن یا از آن تولید می شوند بیرون نیایند؛ یک قبر دیگری هم هست و آن زندان است، همان جایی که دیوارهایش خیلی بلند می باشد و انسان در آنجا روزی هزار بار می میرد و زنده می شود!

- "هذا قبور الاحیاء و بیت الاحزان و تجربه الاصدقا و شماته الاعداء" (تفسیر نورالثقلین، ج 2، ص 432) پیامبر بزرگ، حضرت یوسف، وقتی که از زندان آزاد شد، بر سر در زندان به یادگار جمله فوق را نوشت؛ یعنی اینجا قبرستان زنده هاست؛ محل حزن و غصه و گریه است؛ جای آزمایش دوستان و یاران می باشد؛ زندان جایی است که دست دشمن برای دشنام دادن و شایعه ساختن باز است؛ چون زندانی به جایی دسترسی ندارد و نمی تواند از آبرو و حیثیت خود دفاع کند؛ لذا حکام به راحتی او را ترور شخصیت می کنند و هر خیانت و جنایتی که خود مرتکب شده اند را به گردن آنها می اندازند!

توضیحات بیشتر: در تایید سخنان آیت الله بروجردی، مطلبی را از کتاب مبانی فقهی حکومت اسلامی، ترجمه کتاب دراسات فی ولایه الفقیه آیت الله منتظری را می آوریم؛ این جملات را ایشان در زمانی نوشتند که جزو حامیان و تئوریسین های ولایت فقیه بودند؛ در واقع همانطور که در توضیحات زیر مشخص است هدفشان این بود که راهی برای مشروعیت بخشیدن به زندان و حبس به عنوان یکی از ابزارهای لازم در حکومت ولایت فقیه پیدا کنند! ایشان در ابتدای بحث خود به شرح زیر اقرار می کنند که در فقه شیعه هیچگاه زندان مطرح نبوده است:

"با توجه به اینکه مسأله زندان در کتابهای فقهی شیعه و اکثر کتابهای سنت بگونه مستقل معنون و مطرح نبوده است، از این رو باید گفت، اجماع محقق در آن امکان ندارد، ولی با این حال می توان ادعا نمود که در مسأله اجماع مقدر و فرضی وجود دارد. به این معنی که مسأله ضرورت زندان و مشروعیت آن به اندازه ای روشن می باشد که اگر از هر فقیه شیعی و یا سنی درباره آن سؤال شود، بناچار او به مشروعیت آن فتوا خواهد داد!"

ممنوعیت شکنجه های جسمی و روحی

- "ان الله يعذب يوم القيامة الذين يعذبون الناس في الدنيا" (کنز العمال، ج 5، حدیث 13377؛ مهذب الاحکام سبزواری، ج 15، ص 223) پیامبر در نفی و طرد شکنجه گری فرمود که خداوند در دنیای آخرت آمران و عاملان این رفتار غیر انسانی را عذاب خواهد داد!

در این روایت، دو نکته مهم وجود دارد: یکی آنکه عذاب دادن به کار رفته نه ضرب و شتم، یعنی شامل هر نوع شکنجه جسمی، روحی و عصبی می شود در قالب سیلی زدن، مشت و لگد، تهدید کردن، ترساندن، تحت فشار قرار دادن، سخت گیری کردن و...؛ نکته دوم نیز آن است که کلمه "ناس" را به کار برده؛ یعنی هیچ کس را نباید شکنجه کرد، مسلمان، مومن، کافر، اقلیت قومی یا مذهبی، دگراندیش، منتقد، معترض، بیگانه، زن، مرد، کودک و...

- "و من لطم خد امرئ مسلم او وجهه بدد الله عظامه يوم القيامة و حشر مغلولا حتى يدخل جهنم الا ان يتوب" (من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 15، از پیامبر) هر کس بر دیگری آسیب جسمی وارد کند یا سیلی بزند خداوند استخوانهایش را خورد می کند و دست بسته او را وارد محشر می کند، مگر آنکه توبه کند، یعنی از طرف مقابل عذر خواهی نماید و او را راضی کند!

- ایشان در روایت دیگری نیز خود را از هرگونه آزار و شکنجه دادن تبرئه کرده و رحمتی برای جهانیان

معرفی نموده: "انی لم ابعث عذابا، انما بعثت رحمه للعالمین" (فقه الزهراء شیرازی، ج 4، ص 244).

- "انی لم ابعث لعانا، و لكن بعثت داعیا و رحمه" (الفقه النظافه، ص 124) "انی لم ابعث لعنا و انما بعثت رحمه" (میزان الحکمه، ج 10، ص 310؛ کنز العمال، حدیث 40616) نوع برخورد با مردم و حتی مخالفین، آنقدر حساس است که حتی پیامبر از ناسزا دادن و لعن کردن نیز پرهیز می کرد و همواره تاکید می نمود من رحمت الهی بر بشریت هستم

حالا باید پرسید در جایی که برخورد بد و لعن دشمن نیز نهی شده، چگونه می توان به اسم حفاظت از مقدسات و اسلام، شکنجه های روحی یا جسمی بر منتقدین و معترضین و مخالفین را توجیه کرد!

- "من ضرب غیر ضاربه فعلیه لعنة الله" (دعائم الاسلام، ج 2، ص 402) هر کس که به جز ضارب خویش کسی را بزند، ملعون خداوند است.

- "لو ان رجلاً ضرب رجلاً سوطاً لضربه الله سوطاً من نار" (دعائم الاسلام، ج 2، ص 541، از امام صادق) هر کس دیگری را بزند خداوند با آتش تازیانه عذاب خویش او را خواهد زد! و در حدیثی دیگری از چنین افرادی به عنوان سرکش ترین خلائق نام برده شده است (اصول کافی، ج 7، ص 274).

نفی آزار مردم به بهانه امر به معروف و نهی از منکر

- توضیحات فوق شامل نفی ضرب و شتم و آزار مردم به بهانه امر به معروف و نهی از منکر نیز می باشد؛ ضمن آنکه مولا علی فرمود خداوند حق مردم را مقدم بر حقوق خود قرار داده؛ یعنی کسی اجازه ندارد به بهانه های الهی دیگران را ضرب و شتم و آزار دهد "جعل الله حقوق عباده مقدمه لحقوقه" (غررالحکم حدیث 4780).

اعتراف در زندان، فاقد ارزش حقوقی و قضائی است

- "لا حد علی معترف بعد بلاء انه من قیدت او حبست او تهددت فلا اقرار له" (مسند زید، ص 335؛ مناقب خوارزمی، ص 80، حدیث 65؛ ذخایر العقبی، ص 146 و کتب دیگر) امیرالمومنین به نقل از پیامبر فرمود اعتراف کسی که در بند یا حبس بوده یا تهدید شده، حکم اقرار را ندارد و مسموع و مشروع نیست؛ نمی توان بر اساس چنین اعترافی حکم شلاق، تبعید، قطع اعضای بدن، اعدام، سنگسار و... را برای متهم برید.

- "من اقر بحد علی تخویف او حبس او ضرب لم یجز ذلك علیه و لا یحد" (مستدرک الوسائل، ج 16، ص 32؛ دعائم الاسلام، ج 2، ص 466؛ المعه دمشقیه، ص 256؛ جامع احادیث شیعه، ج 24 و 31، ص 700 و 908 و

ده ها کتاب دیگر) مولا علی فرمود هر کسی که از روی خوف و ترس، یا در بازداشت و حبس یا در حین ضرب و شتم، اقرار به انجام کاری کند، حدی بر آن نافذ و قابل اجرا نیست.

- "لا يجوز علی رجل قود و لا حدّ باقرار بتخویف و لا حبس و لا ضرب و لا قید" (دعائم الاسلام، ج 2، ص 408؛ مستدرک الوسائل، ج 18، ص 273؛ جامع احادیث شیعیه، ج 30، ص 908) حضرت علی می فرماید که هیچ جوازی برای قصاص یا اجرای حد بر کسی که با ترس یا حبس یا زیر کتک یا در قید و بند و بازداشت، بر فعلی اقرار کرده وجود ندارد.

تحریم سعایت و آدم فروشی

- "من روع مؤمنا بسطان لیصیه منه مکروه فلم یصبه فهو فی النار و من روع مؤمنا بسطان لیصیه منه مکروه فأصابه فهو مع فرعون و آل فرعون فی النار" (اصول کافی، ج 2، ص 368، از امام صادق) هر کس که دیگری را به خاطر اعتقادش بترساند و یا از طریق جاسوسی و پرونده سازی کاری کند که او از حکومت بهراسد، حتی در صورتی که موفق نشود، باز هم جایش در آتش است! حالا اگر اقدامش کارساز افتاد، به قول امروزی ها توانست با عکس، صدا، فیلم، جاسوسی، اجیر کردن شاهد مزدور، حرف کشیدن و اعتراف گیری، سند و مدرک جور نماید و طرف را در چنگال حکومت گرفتار کند، چنین کسی حتما با فرعونیان محشور خواهد شد؛ یعنی با کسانی که دست و پای مردم بی گناه را قطع و ریزیشان می کردند، شکم زنان حامله را می دریدند، پسران را سر می برید و...! [این روایت سندی محکم در محکومیت دادگاه ویژه و آن دسته از پرسنل وزارت اطلاعات است که با سعایت کردن و پرونده سازی برای دیگران امورات خود را می گذرانند!]

وجوب شاد کردن کودکان و ایتم و تامین رفاه آنها

- در دورانی که پیامبر ظهور کرد یکی از سنت های غیرانسانی، زنده به گور کردن کودکان به ویژه دختران، به خاطر ترس از فقر یا تعصب و ناهنجاری های اجتماعی بود؛ ایشان فرهنگ سازی زیادی برای رفع این فاجعه بزرگ انجام داد و آن پدیده بی رحمانه را به کلی محو کرد! یکی از سفارش های محمدی در باب کودکان، خوشحال کردن و خندانن آنها بود؛ ایشان در چارچوب ادبیات و فرهنگ آن زمان که در توصیه به کارهای خیر، و عده بهشت را به آن متصل می کردند فرمود: "ان فی الجنه دارا یقال لها دار الفرج لا یدخلها الا من فرح الصبیان" (کنز العمال، ج 3، حدیث 6009) یعنی مناطقی از جنت وجود دارد که کسی وارد نمی شود مگر آنکه کودکان را شاد کرده باشد.

- "لا تضربوا اطفالکم" (علل الشرایع، ج 1، ص 81) کودکان و اطفال را کتک نزنید.

- مولا علی نیز جایگاه خاصی برای کودکان و مخصوصا ایتم قائل بود؛ با آنکه در شجاعت و دلاوری لقب اسد الله را داشت در دوران پنج ساله حکومت بارها شده بود که در کوچه و بازار که حرکت می کرد با دیدن کودکان گریان و ایتم به یک باره زانو می زد، آنها را بر پشت خود سوار می کرد و با کارهای مختلف خوشحال و خندانشان می کرد! اطرافیان می گفتند یا علی این رفتار دور از شان شماسست و پرستیژ حاکم را خراب می کند! ایشان می فرمود اما مقام یتیم خیلی بالاتر از اینهاست!

- روایت شده که خداوند بدترین و منحوس ترین چیزی را که حلال کرده طلاق است! یکی از دلایل مهم آن، کودکان هستند؛ فرزندان طلاق در دنیای بی اخلاق و شرارت بار امروز، سرنوشت خطرناکی خواهند داشت؛ از همه زوج های محترمی که این نوشتار را می خوانند تقاضا می کنم بر قداست حریم خانواده مراقبت نمایند و اجازه ندهند دستان آلوده شیطان، با دسیسه طلاق، کودکان بی گناه را براباید!

- اینجانب به عنوان کسی که سالیان سال در جایگاه معتمد و مشاور دلسوز مردم به جامعه خدمت کردم عرض می نمایم اینکه فقر و اختلاف طبقاتی و بیکاری و دیگر معضلات، باعث فراهم کردن زمینه های بدبینی ها و درگیری های زناشویی شده قابل درک است ولی به هر حال خداوند و عده داده که ظالمین و غاصبین به زودی سرنگون و حقوق ملت به آنها باز گردانده خواهد شد؛ یقینا ایام سرافرازی و خوشگذرانی برای همه شماها که سختی های زندگی را به خاطر کودکانتان تحمل می کنید، رقم خواهد خورد.

- در این قسمت جا دارد به یک موضوع مهم دیگر نیز بپردازم؛ یکی از ارزش‌هایی که در دنیای متمدن به آن توجه خاص شده و حتی نهادها و منشورهای حقوقی برای آن تقریر گردیده، مسئله حفاظت از موجودیت، امنیت، تحصیل، سلامتی و تربیت کودکان و نوجوانان است؛ از این زندان سرد و خشن، دستان همه انسانهای شریفی که به این موضوع ریشه‌ای و حیاتی پرداخته‌اند را می‌بوسم و به نوبه خودم صمیمانه از محضرشان تشکر می‌نمایم؛ به همراه همه آنها آرزو می‌کنم که رقابت‌های سیاسی و جهانخواه‌گری که عامل تروریسم، جنگ، بمباران مناطق مسکونی و آوارگی و مرگ بچه‌های معصوم شده، الساعه خاتمه یابد و هرچه زودتر دنیائی سالم و شاد برای همگان و مخصوصاً کودکان بوجود آید.

لزوم تحصیل اجباری کودکان

در روایات مختلف فراگیری علم واجب شده؛ پیامبر فرمود: "طلب العلم فریضة" و از امام صادق نیز روایت شده: "طلب العلم فریضة فی کلّ حال" این کلمات بر ضرورت علم آموزی تأکید دارند و طبیعی است که یکی از مصادیق اجرائی این فرائض، فراهم کردن تحصیل اجباری برای کودکان است.

مسئولیت در قبال حیوانات

- "للدابة علی صاحبها ستة حقوق، پیدا بعلفها اذا نزل، يعرض علیها الماء، لا يضربها، لا يقف علی ظهرها إلا فی سبیل الله، لا یحملها فوق طاقتها، و لا یكلفها من الشیء الا ما تطیق" (مستدرک الوسایل، ج 8، ص 260، از پیامبر) یعنی هر کسی که حیوانی دارد شش مسئولیت بر ذمه او وارد می‌شود: باید آب و غذایش را فراهم کند، نباید او را بزند، نباید بی‌جهت و طولانی مدت بر پشت آن توقف کند، نباید بیش از توان و طاقتش بار سنگین با او حمل کند و کار بکشد!

- "لا تضربوا وجوه الدوابّ و کل شیء فیہ الروح" (محاسن برقی، ج 2، 633، از مولا علی) چهارپایان و هر موجود زنده دیگری را نزنید!

- "لا تضربوا الوجوه و لا تلعنوها" (من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 287، از مولا علی) حیوانات را شلاق نزنید و به آنها را فحش ندهید و لعن نکنید!

- "حجّ علیّ بن الحسین (ع) علی ناقة له أربعین حجّة فما قرعها بسوط" (منبع قبلی، ص 293) امام حسین چهل مرتبه با یک شتر به حج رفت ولی یک بار بر او تازیانه نزد!

- "و نهی عن التحریش بین البهائم الا بالکلاب" (الجامع للشرایع، ص 397) پیامبر جنگ انداختن میان حیوانات را نهی کرد مگر سگهای شکاری برای تمرین دادن!

شاید این سؤال مطرح شود که چرا در این اثر چند سند در حمایت از حقوق حیوانات آوردم؟ اولاً این مخلوقات بی‌زبان نیز از دید خالق خود حقوقی دارند که باید اشرف مخلوق آنها را پاس بدارد؛ ثانیاً بسیاری از جهانیان با مشاهده عملکرد ولی فقیه و طالبان و امثالهم تصور می‌کنند رهبران الهی و آسمانی نیز مانند اینها مروج خشونت و شکنجه و قتل و غارت بوده‌اند؛ در این راستا اهانت‌های زیادی به ناحق روا شده؛ اما واقعیت آن است که آنها چه در زندگی خودشان و چه در توصیه به دیگران حتی برای حیوانات نیز حقوقی را قائل بوده‌اند!

لزوم برقراری امنیت و آرامش و نفی بازداشت خودسرانه

- "رفاهیه العیش فی الامن" (غرر الحکم، باب الامن) مولای علی فرمود که اصل زندگی در امنیت است.

- "الحمد لله الذی شرع الاسلام فسهلّ شرایعه لمن ورده... فجعله امنا لمن علقه، و سلما لمن دخله" (نهج البلاغه، خطبه 105) هرکس وارد اسلام شود در امان خواهد بود، از جان و مال و هستی و حقوق

شهروندی او حفاظت می‌شود؛ آیا در دین انقلاب چنین است؟ آیا دینی که رهبران هر روز با بهانه‌های ماجراجویانه و جنگ افروزانه امنیت کشور را به خطر می‌اندازند، قرائتی از اسلام است؟ آیا به علت فوران امنیت است که فاجعه فرار مغزها و نخبگان، شکل گرفته؟ اگر امنیت و آسایش وجود داشت آیا ثروتمندان و سرمایه‌گذاران از این مملکت فرار می‌کردند؟

ایران را فرودگاه بلایای مادی و معنوی کرده‌اند و شهروندانش در چه کم‌چه کم و در خسران مبین فرو رفته

اند؛ نگرانی، استرس دائمی، اعصاب خورد؛ آیا اینها توصیفات جدیدی از امنیت و سلامت است؟ آیا آن "بلد امن" که در وصفش گفته اند از ساکنین خود با رایحه "سپروا فیها لیالی و ایاما آمین" (سبا، 18) پذیرائی می کند، همین حکومت ولی فقیه است که آقایان برای محکم کاری بیشتر نام دولت کریمه را هم روی آن نهاده اند! اگر این کلام از شاعر بزرگی چون حافظ نبود شاید دور از ادب باشد که در چنین نوشتاری آنرا بنویسم: "ای مگس عرصه سیمرخ نه جولانگه توست!"

ضرورت مناظره و بحث آزاد

در خطبه فوق همچنین آمده است: "و اعز ارکانه علی من غالبه" یعنی اسلام دینی است که پایه های آن استوار و اصول و فروعش بر عقل و علم بنا نهاده شده تا دشمنان نتوانند بر آن غالب شوند (نهج البلاغه فیض الاسلام، ص 314) و برای هر کسی که به آن سخن بگوید برهان و دلیل و حجت است "و برهانا لمن تکلم به" (منبع قبلی) این کلمات و احادیث و آیات بسیاری از قرآن نشان می دهند که اسلام واقعی دین تعقل و مناظره است نه اجبار و اکراه و خفقان، و تشیع نیز مذهب زندان و ترور شخصیت منتقدین و دگراندیشان نمی باشد.

لزوم حمایت از پناه جویان، مهاجرین، فقرا، مساکین، ورشکستگان، بیماران و معلولین

در اسلام احکام و آموزه های زیادی برای دستگیری و حمایت مادی و معنوی از پناه جویان و مهاجرینی که به هر دلیلی مجبور به جلائی وطن شده اند، مستمندان، ضعفا، فقرا، ورشکستگان، معلولین، بیماران ناتوان و مریضی های صعب الاعلاج آمده.

توصیه ها و دستورالعملهای بسیاری برای انفاق و مصرف وجوهاتی چون خمس، زکات، نذورات، صدقات، رد مظالم، کفارات و خیرات در این امور عنوان شده تا هیچ انسان مستحقی، احساس درماندگی و ذلت نکند؛ البته باز هم عرض می کنم این مملکت آنقدر ثروت طبیعی دارد که اگر یک مدیریت سالم وجود داشت هیچ شهروند نیازمند و فقیر و مستاصل در آن وجود نداشت.

احترام به همسایگان

- "حرمة الجار علی الجار کحرمة امه" (اصول کافی، ج 2، ص 666، از امام صادق از پدرانش) احترام به حرمت و حقوق همسایه مانند حرمت مادر است.

- "حسن الجوار یعمّر الدیار و یزید فی الاعمار" و ایضا "یزید فی الرزق" (منبع قبلی) برخورد خوب و رعایت حقوق همسایه ها باعث آبادانی دنیا و طولانی شدن عمر و زیاد شدن روزی می شود.

توضیحات بیشتر: بررسی کوتاه چهار موضوع مرتبط

الف) انطباق اسلام اصیل و غیر سیاسی با کلیات اسناد جهانی حقوق بشر

همانطور که در دو بخش فوق ملاحظه فرمودید اسلام فقط آنچه که در ولی فقیه و القاعده و داعش دیده می شود نیست؛ بلکه قرائتی از اسلام و الهیات وجود دارد که با همه ارزش های فطری و وجدانی همسوئی کامل داشته و از حقوق فردی و اجتماعی انسانها که در اسناد جهانی حقوق بشر آمده نیز حمایت می کند.

توضیحات بیشتر گردآوردندگان

- مهمترین اسناد جهانی حقوق بشر

(Universal Declaration of Human Rights)، "اعلامیه جهانی حقوق بشر"

(ICERD)، "کنوانسیون بین المللی رفع هر نوع تبعیض نژادی"

(ICCPR)، "میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی"

(ICESCR)، "میثاق بین المللی حقوق اقتصادی اجتماعی فرهنگی"

(CEDAW)، "کنوانسیون رفع هر گونه تبعیض علیه زنان"

"کنوانسیون منع شکنجه و دیگر رفتارها یا مجازاتهای بیرحمانه، غیر انسانی یا تحقیرآمیز".

(CRC)، "کنوانسیون حقوق کودک"

"کنوانسیون بین المللی حمایت از تمامی اشخاص در برابر ناپدید شدن اجباری".
"اصول اساسی درباره استقلال قوه قضائیه".

- تقاضا از نهادهای فعال در گسترش صلح جهانی و حقوق بشر

از آنجا که موضوعات بنیادی مرتبط با انسان شناسی و جامعه شناسی از قبیل آزادی، دموکراسی و صلح، جزو مقولات مهم اندیشه معاصر و از ضرورت‌های حیاتی در تمام جوامع است لذا از نهادهای بین المللی فعال در این امور تقاضا می شود به دیدگاه های آیت الله بروجردی در تطابق کامل دیانت غیر سیاسی با اسناد جهانی حقوق بشر (مفاد منشورها، پیمانها و کنوانسیون های بین المللی) توجه نمایند و اقدامات شایسته ای برای انتشار آراء این منجی توحیدی انجام دهند.

ب) مغالطه تطبیق برخی از مواد قانون اساسی جمهوری اسلامی با اسناد جهانی حقوق بشر

محتویات "قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران" و دیگر قوانین این رژیم، در برخی مفاد و مواد، با اسناد جهانی حقوق بشر از یک سو و با تعالیم اسلامی از سوی دیگر، قابل تطبیق است! ولی اینها یک سری مغالطه های فریبکارانه بیش نیست! چرا که امتیازات و حقوقی که برای ولی فقیه در قانون اساسی تعریف شده عملاً به معنای ابطال همه آزادیهای فطری و اجتماعی می باشد؛ و آنطور که در عمل نیز دیدیم آن بخش از قوانین جمهوری اسلامی که به ظاهر با اسناد جهانی حقوق بشر و منابع دینی سازگاری دارند صرفاً تشریفاتی و تبلیغاتی می باشند!

مثلاً از آزادی عقیده و بیان و مطبوعات و اجتماعات [که در مواد 18 و 20 "اعلامیه جهانی حقوق بشر" و مواد 18 و 21 "میثاق حقوق مدنی و سیاسی" درج شده] در اصول 23 تا 27 قانون اساسی ولی فقیه تضمین هائی آمده و به همین ترتیب حقوق و آزادی های دیگر!

تئوریسین ها و حامیان انقلاب برای اثبات همسوئی قوانین خودساخته با اسلام و حقوق بشر جهانی، مقالات و کتب بسیاری تألیف کرده و در حوزه ها و پژوهشکده ها و حتی در زندانی که ما هستیم نیز پخش کرده اند؛ اما اگر متن آنها را ملاحظه فرمائید در هیچ کدام شعبده اصل مطلقه ولایت فقیه را آنطور که هست توضیح نداده اند! در واقع حق آزادی عقیده و بیان... در قانون اساسی جمهوری اسلامی محترم به حساب آمده اما طبق تفسیری که ولی فقیه از آنها مطرح می کند! یعنی همه آزاد هستند که عقیده خود در تایید ولی فقیه و سخنان او را بیان کنند و دعاگو و ثنا خوان رژیم باشند ولی کسی آزاد نیست نقد یا اعتراضی را عنوان کند؛ همگان اجازه دارند برای حمایت از ولی فقیه و آرمانهای انقلاب راهپیمائی کنند و اجتماع تشکیل دهند؛ به موجب اصل 177 بازنگری در قانون اساسی تضمین شده ولی با نظر مساعد رهبری؛ برگزاری رفراندوم و همه پرسی پذیرفته شده ولی طبق ماده 3 از اصل 110 جزو اختیارات رهبری می باشد؛ اصل 37 قانون اساسی می گوید همه مردم میرا هستند مگر آنکه خلاف آن اثبات شود؛ این اصل را نیز سران رژیم ولی فقیه برای مخالفین خود عملاً نادیده می گیرند و حتی یک پیشوای سرشناس دینی چون بنده همواره محکوم بوده ام بدون آنکه تا کنون جرمی برایم اثبات شده باشد یا یک دادگاه صالحه برایم برگزار کرده باشند!

ج) فاصله ای از زمین تا آسمان

یقیناً باز هم این سؤال مطرح می شود: مگر ممکن است که تفاوت بین الهیات غیر سیاسی و واقعی، با سخنان فقها و قضات سیاسی تا این حد باشد؟ فاصله ای بین عمق زمین تا سقف آسمان! چگونه می توان این را درک کرد؟

حضرات مراجع تقلید دولتی و روحانیون سیاسی، زیر سایه حکومت ولی فقیه، در تلذذ بی انتها فرو رفته اند؛ آنها به آن دسته از آموزه های دینی و قواعدی فقهی که حامی حقوق بشر و آزادی و دموکراسی باشد احتیاجی ندارند زیرا نمی دانند فقر و بیچارگی چیست! سرگردانی یک بیمار از این مریض خانه به آن بیمارستان چه مصیبتی است! گرسنگی و بی پولی چه بلائی است! روزی هزار بار آرزوی مرگ کردن چقدر شکننده است! زیر پای قوانین ظالمانه له شدن چه حسی دارد! در صف های طولانی معطل ماندن چه رنجی دارد! با دست خالی درب منزل را گشودن و با زن و بچه روبرو شدن چقدر خجالت آور است!

آنها نمی فهمند نمی کنند نا امیدانه شب و روز را سپری کردن چه فرقی با زندان دارد! بیماری اعصاب و روان گرفتن چه مقدار آزار دهنده است! در بحران های عاطفی گیر کردن چقدر ویرانگر است! اینکه در مملکتی به دنیا آمده باشی که مالک همه چیز هستی ولی اجازه ندهند از کمترین نعمتی استفاده کنی، چه شکنجه وحشتناکی است! در جهان به دید بد به شما نگاه کنند چقدر ناراحت کننده است! بی اعتبار شدن الهیات در قلوب انسانها چه خطراتی برای بشریت به دنبال دارد!

این رنج نامه بی انتهاست؛ ولی وابستگان به حکومت، خط به خط آنرا نشر اکاذیب به قصد تشویش اذهان می نامند! چقدر مضحک است! آنها حق دارند چنین اتهامی را وارد کنند! کسانی که از شدت نعمات و خوشگذرانی ها، احساس بی نیازی می کنند طبیعی است که دیگر اقتشار جامعه را فراموش کنند! اما ما به عنوان یک پیشوای دینی که دغدغه مردم گرفتار را داریم و به تن و روان خویش همه نوع شکنجه جسمی و روحی را چشیده ایم، یک روز هم نتوانستیم آرام و قرار بگیریم.

توضیحات بیشتر: بخشی از نامه هشتم آیت الله بروجردی به خامنه ای: "هر کس که سخنرانی شما را در تلویزیون دولتی می ببیند، بسی متعجب می شود که به گونه ای حرف می زنید که انگار در این مرز و بوم زندگی نمی کنید و سری در حساب و کتاب ها ندارید!... الحق که آن دنیای زیبا و خوشگوار و روحنواز در اختیار چند درصد از اعضای حکومتی است که خود و خانواده و یارانشان، خدائی می کنند و [این در حالیست که] صاحبان اصلی این آب و خاک مقدس، در فقر و فلاکت و روزمرگی و بیماریهای لاعلاج و مرگ و میرهای غیرمترقبه و اعتیاد و طلاق و خودکشی و خویش فروشی، در احتضار و سكرات به سر می برند!" (بام آزادی).

د) بازخوانی چند سؤال

اگر از مردم ایران و جهان بپرسید آیا اسلام حامی قوانین تبعیض آمیز است؟ و آیا در این دین، شلاق و زندان و اعدام وجود دارد؟ و آیا در احکام و تکالیف شرعی آن سخت گیری و اجبار مطرح است؟ با تعجب خواهند گفت این چه سئوالهائی است! اسلام پر است از اینگونه قوانین و احکام! اما همانطور که ملاحظه فرمودید، ما اثبات کردیم اعتبار قوانین تبعیض آمیز، بصورت مقطعی بوده نه دائمی، و باید منسوخ گردند؛ مجازات های خشن نیز جنبه اجرائی نداشته و آنها نیز باید تعطیل شوند؛ تکالیف شرعی نیز اگر بر افراد تاثیر مثبت نمی گذارند از آنها ساقط می شود و دینی بر ذمه شخص باقی نمی ماند؛ پایبندی به ظواهر عبادی معیاری برای ارزش گذاری روی افراد و جوامع نیستند؛ بهره مندی از لذت های دنیائی نه تنها حرام نیست بلکه نوعی عبادت است؛ تکریم آزادی اندیشه و بیان ضروری است و ... شاید این سؤال مطرح شود که پس چرا اینها به صراحت در قرآن نیامده و جای این همه اما و اگر را باقی گذاشته؟ جواب آن به برخی از دلایل روانشناسی، انسان شناسی و جامعه شناسی بر می گردد که در اواسط بخش اول توضیح دادم [از جمله اینکه امکان حذف این قوانین در آن زمان وجود نداشت و...] بعید است کسی اسناد و ادله ما را مطالعه کند و ابهامی برایش باقی بماند.

مطالب تکمیلی گردآورندگان

الف) حق انتخاب آحاد مردم، محترم است

خداپرستی نباید باعث تبعیض گری و سخت گیری باشد و نباید زمینه ساز خشونت و جنگ افروزی گردد؛ اینها تفاوت معارف توحیدی است که فقهای چون بروجردی بدون کوچکترین امکانات دولتی و فقط با کمک نیروهای مردمی معرفی نمودند در برابر تبلیغات ولی فقیه و مراجع نایب بیت رهبری چون مکارم شیرازی و مصباح یزدی و نوری همدانی که ثروت و امکانات یک مملکت را در اختیار دارند.

کلمات بروجردی خارج از منابع شریعت نبوده و جمله بندی های جدیدی از عبارات قدیمی اسلام نیز نمی باشد که ایشان مجدداً به نام خود ارزش گذاری کرده باشند؛ بلکه برداشتها و تفاسیری است که قبلاً هم وجود داشته؛ تفاوت ایشان با فقهای سیاسی و متعصب در آن است که وی قواعد فقهی و اصولی که بیش از هزار سال است در مدارس علوم دینی و حوزه های علمیه جهان اسلام تدریس شده و بسط یافته را به خوبی درک کرده و بدون

مغالطه کاری و سفسطه بازی سیاسی حقایق را بازگو کرده؛ بر خلاف اتهام های مضحکی که به ایشان نسبت داده اند کلمات او در تناقض با نص صریح قرآن نیست بلکه بر ضد تفاسیر سیاسی و تعصب آلود است. فقهای سیاسی و جزم اندیش می گویند بروجردی اجتهاد در برابر نص کرده ولی خود آنها اجتهاد در برابر اصول الهیات کرده اند تا فروع و ظواهر را حفظ کنند! حقیقت آن است که بروجردی اصول را حفظ کرده و در فروع، اجتهاد نموده؛ او هرگز اولویت ها را کنار نگذاشته و مصالح و منافع دین و مردم را توأما لحاظ نموده است.

در آراء و نظرات بروجردی، تناسب موزون و زیبایی بین دکترین الهی و اسلامی با آموزه های مدرن حقوق بشری و صلح طلبانه وجود دارد، که حاکی از فهم عمیق او از مصائب و رنج های ملت هائی است که تحت سیطره استبداد داخلی و استعمار خارجی قرار دارند؛ اگر رژیم اشغالگر ولی فقیه او را محبوس نمی کرد و جو رعب و وحشت نسبت به هواداری از ایشان به راه نمی انداخت، این فقیه بشر دوست قادر بود با کمک آحاد مردم ستمدیده، انقلابی را در جابجائی ارزش ها و اولویت ها رهبری کند و خدمات نجات بخش و ماندگاری را برای برون رفت از بحران های مادی و معنوی به جهانیان تقدیم نماید.

این حق طبیعی مردم است که بخواهند دنباله روی مراجعی باشند که با پیروی از آنها بتوانند بطور مشروع و معقول، دغدغه وجدانیات را جایگزین حساسیت ها بر ادای مناسک و ظواهر دینی نمایند؛ ضمن آنکه مسئولیت فتاوی مراجع تقلید بر عهده خود آنهاست؛ بنابراین خامنه ای و قضات دادگاه ویژه حق ندارند حضرت آیت الله سید حسین کاظمینی بروجردی و آحاد مردمی که می خواهند با نظرات ایشان همراه باشند را بدعتگذار و مرتد بنامند و محارب خطاب کنند.

ب) عصای موسای دوران بر شعبده فرعون زمان

یکی از عجایب تاریخ، تکرار وقایع گذشته است! به قول آقای بروجردی همیشه اینطور بوده که شیطان به عنوان دشمن انسان و انسانیت، در هر عصری در شکل و شمایل که با ارزش ها و شاخصه های آن دوره قابل توجیه باشد تجلی می کند و نفوس بشری را به اسارت می گیرد؛ یکی از مشهورترین آنها رامسس دوم، معروف ترین فرعون مصر باستان بود؛ او یکی از بی رحم ترین مستبدین تاریخ می باشد و ادعا می کرد خداست؛ امروز اگر کسی بگوید من خدا هستم و باید مرا بپرستید، همه به او می خندند! لذا خدایان کاذب، او هام و استکیار خود را با جملات دیگری بیان می کنند! ولی فقیه نمی گوید من پروردگار مردم هستم ولی مدعی است صاحب اختیار و ولی امر مطلق آنهایم! آیا معنای این چرندیات، چیزی جز ادعای الوهیت است که روزگاری فراعنه و نمرودیان با کلمات و عبارات دیگری آنرا جمله بندی می کردند؟

موسی از فرعون محترمانه و مودبانه درخواست نمود بنی اسرائیل را در انتخاب سرنوشت خودشان آزاد بگذارد ولی او قبول نمی کرد و مدعی بود که آنها باید بنده من باشند؛ سالهاست که بروجردی به تقلید از موسی همان مطالبه را بازتاب داده و از خامنه ای درخواست می نماید اجازه دهد مردم ایران با برگزاری یک رفراندوم آزاد زیر نظر سازمان ملل متحد، نوع حکومت خویش را تعیین کنند.

خبر یکی از نامه های این پیشوای دینی و مردمی به خامنه ای در روزنامه اورشلیم پست اینگونه بازتاب یافت که یک نمونه از نقض حقوق بشر در ایران برخورد با آیت الله بروجردی است؛ جرم او تفسیر دقیق غیر سیاسی از اسلام و جدائی دین از دولت است... او یک نامه به رهبر انقلاب، آیت الله خامنه ای منتشر کرد مبنی بر نوامبر 10، www.jpost.com، برگزاری یک رفراندوم آزاد زیر نظر ناظران بین المللی (اورشلیم پست

"On Annan, Robinson, religion and hypocrisy", 2008).

به جز زور و آدم کشی، یکی دیگر از ابزارهای که فرعونیان و نمرودیان استفاده می کردند، سحر و جادو بود؛ فرعون حتی از تمام ساحران درخواست نمود تا توانائی های خویش را به کار بگیرند و موسی را شکست دهند و بهترین مزد و پاداش را دریافت کنند! آنطور که در تاریخ و در کتب آسمانی آمده آنها با سحر و جادو کارهای عجیب و غریب می کردند و همگان مقهور می شدند؛ ولی موسی با تبدیل عصای خویش به اژدها همه آن ساخته های جادویی را نابود کرد و اینگونه حقانیت خدای خویش را نشان داد!

در این عصر نیز خمینی و خامنه ای با استفاده از مغالطه کاری و سفسطه بازی، آموزه ها و احکام دینی و الهی

را به نفع خویش تعبیر و تفسیر کردند و در این راه قضات و فقهای سیاسی را نیز به خدمت گرفتند و با تصویرسازیهای کاذب در اذهان مردم به شیوه ای جادوگرانه آیات و روایات را تماما وارونه جلوه دادند! آنها آب زلال عدالت و آزادی و دموکراسی و صلح که رزق پاک بنی آدم است را از ظرف اسلام و الهیات بیرون ریختند و سموم مهلک تبعیض و سرکوب و استبداد و جنگ را در همان ظرف ریخته و به اسم آموزه ها و احکام الهی به خورد معاصرین دادند!

آثار شوم آن نیز اپیدمی دلزدگی از توحید، انهدام ارزش های وجدانی و اخلاقی، اسلام هراسی، تروریست پروری، جنگ افروزی و... بود؛ در مقابله با چنین روندی خیلی از شخصیت های خدا خواه و بشر دوست ایستادگی کردند، زندانی و شکنجه شدند؛ یکی از موثرترین آنها در این سالها بروجردی است که حکومت گام به گام فعالیت های او را تعقیب کرد؛ آنها جرات اینرا نداشتند تا شبیه فرعون میدانی در مناظره برپا کنند و لذا زمانی که دریافتند نمی توانند حریف اطلاع رسانی ها و افشاگری های او شوند ایشان را زندانی کرده و امواج سهمگین شکنجه و ترور شخصیت را به راه انداختند تا به زعم خود ایده مقدس "دیانت ما عین حقوق بشر ماست" را برای همیشه تحت الشعاع نحوست "دیانت ما عین سیاست ماست" نگه دارند!

اما آن پیشوای مردمی و وجدانی، با ارسال پیام ها و مقاله های متعدد، نور روشنگری را به دل های مضطرب و دردمند رسانید و اکنون توجه به محتویات این کتاب درخشان می تواند بسان اعجاز موسی طوق پوسیده شعبده های دینی و فقهی دجالیان را پاره و آنها را در رود خروشان نیل به "بیداری وجدانها" غرق کند تا کاروان غارت شده حقوق بشر و الهیات در ایران و خاور میانه به موقعیت امنی برسد.

بخش سوم: تحلیلی بر ضرورت جدائی دین از سیاست (سکولاریسم)

توضیحات مقدماتی

دو چالش بزرگ در برابر سکولاریسم

آنطور که از شواهد امر پیداست، برای اتمام فجایع و جنایات دینی چاره ای جز جدائی دین از سیاست وجود ندارد؛ اما در این مبارزه بزرگ دو چالش مهم مطرح می باشد که از سوی ولی فقیه و روحانیون سیاسی برجسته شده است: یکی آنکه سکولاریسم را با موازین اسلامی منطبق نمی دانند؛ دوم اینکه این ایده را غربی و استعماری می نامند و مدعی هستند که در ممالک اسلامی این تفکر جائی ندارد؛ [سکولاریسم را غیر اسلامی و غربی می خوانند] و ما معتقدیم قضاوت آنها مغالطه کارانه و سفسطه بازی می باشد و در این بخش پیرامون آن بحث می کنیم.

توضیحات بیشتر گردآوردگان: اسنادی از ضدیت روحانیون سیاسی با سکولاریسم

تعدادی از اسناد مهم به شرح زیر در پنج قسمت کوتاه ارائه می گردد مبنی بر اینکه روحانیون سیاسی در ایران سکولاریسم را ایده ای غیر اسلامی و غربی نامیده اند (انتخاب اسناد از سوی گردآوردگان):

قسمت اول) همزمان با حمله وحشیانه و بازداشت آیت الله بروجردی، مسئله جدائی دین از سیاست که شعار اصلی ایشان بود بار دیگر به عنوان بحث روز در محافل خبری و تحلیلی مطرح و میزگردهائی در این خصوص در برخی رسانه های خارج از کشور برگزار شد؛ خامنه ای در واکنش به امواج این جریان شخصا وارد میدان شد و در جمع هزاران روحانی و مبلغ دین انقلاب که در استان سمنان تجمع کرده بودند اعلام نمود: "یکی از چیزهائی که برای ما خیلی مهم است، مسئله «ارتباط با سیاست» است" (وبسایت خامنه ای، 17 آبان 1385، یک ماه بعد از بازداشت آیت الله بروجردی).

او همچنین جنبش مردمی جدائی دین از سیاست را اینگونه به بیگانگان نسبت داد: "سالهای متمادی سعی کردند که مقوله دین را از مقوله سیاست جدا کنند... اگر با لایه های عمیق تر تبلیغات سیاسی جهانی - غیر از این لفاظیهای سیاسی که رادیوهای بیگانه می کنند - آشنا باشید، می بینید همین حالا دارند تلاش می کنند که دین را از سیاست جدا کنند." (مبغ قبلی).

قسمت دوم) خمینی نیز به کرات جملاتی به این مضمون به کار برده بود، به عنوان نمونه در صحیفه او که برگرفته از سخنرانی ها و برخی تالیفاتش است مباحثی با تیتراهای زیر به چشم می خورد:

"انزوای اسلام با تبلیغ جدایی دین از سیاست" (ج 18، ص 52)؛ "تاز استعماری «جدایی دین از سیاست»" (ج 6، دو بار در صفحات 41 و 201)؛ "توطئه غرب؛ جدایی دین از سیاست" (ج 10، ص 14)؛ "نقشه استعمار در جدائی دین از سیاست" (ج 17، ص 204) و...

قسمت سوم) علما و فقهای سیاسی، از جمله جوادی آملی، مکارم شیرازی، نوری همدانی، مصباح یزدی و... نیز هر کدام مباحثی در زمینه ارائه نموده اند که در آثارشان موجود است!

در کتاب دایره المعارف فقه مقارن که توسط جمعی از پژوهشگران زیر نظر ناصر مکارم شیرازی نگارش یافته ابتدا آمده است: "واژه سکولار به کسی گفته می شود که زندگی و قوانین لازم آن را فقط با دید دنیوی تفسیر و تحلیل کند. شاید برای واژه فوق در زبان فارسی معادلی که جامعیت و هویت مفهومی و منطقی آن را بازگو کند نداشته باشیم، ولی عنوان «جدایی زندگی اجتماعی از دستورات دینی» را تا حدی می توان معادل آن دانست. به هر حال، سکولاریزم به «جدایی دین از سیاست»، نظر دارد؛ به گونه ای که هیچ یک از آن دو در حوزه دیگری حق دخالت نکند، تلقی عمومی بر آن است که سکولاریزم بیشتر به جدایی دین از حوزه امور اجتماعی و سیاست توجه دارد، نه عکس آن." (ص 549).

در ادامه نیز آنچه را که به عنوان ارکان سکولاریسم تشخیص داده اند لیست کرده و در این راستا از اومانیزم، عقل گرایی، علم زدگی، تساهل و تسامح و نوگرایی نام می برند و برای هر کدام نیز کمی توضیح می دهند؛ سپس در نقد و بررسی سکولاریسم به دو نظر غیر فنی و نامستدل از خمینی تکیه کرده و می نویسند: "اگر کسی دین را از سیاست جدا بداند، خدا، رسول و ائمه معصومین علیهم السلام را تکذیب کرده است؛ اسلام دینی است

که با سیاست آمیخته است" (ص 551)

در نهایت نیز این نتیجه بی منطق و عجیب الخلقه را عنوان می کنند تا خیل بزرگی از فقها و روحانیون واقع بین را بیسواد بنامند: "در یک کلمه باید گفت: سکولارها، اطلاع درستی درباره اسلام ندارند؛ یا شاید اسلام را همچون مسیحیت کنونی پنداشته‌اند، وگرنه ممکن نیست کسی از فقه اسلامی آگاه باشد و کمترین تردیدی درباره لزوم حکومت در اسلام به خود راه دهد." (ص 551).

کتاب مذکور در سال 1384 منتشر شده یعنی در زمانی که کمتر از سه دهه از انقلاب گذشته بود؛ آنها اگر کمی انصاف و وجدان داشتند، یقیناً چنین نتیجه گیری بی مغزی را درج نمی کردند! به هر حال از ایشان دعوت می شود پاسخ های مطرح شده از سوی آیت الله بروجردی را با دقت بنگرند؛ به نظر این منجی توحیدی، یقیناً کسانی که درک درستی از فقه اسلامی داشته باشند کمترین تردیدی بر لزوم جدائی حکومت از اسلام به خود راه نمی دهند!

قسمت چهارم) صادق لاریجانی که به ریاست قوه قضائیه ولی فقیه رسیده سالها پیش در مقاله ای با عنوان دین و دنیا، می نویسد: "سکولاریزم، که اجمالاً به معنای «جدایی دین از دولت» است، پدیده ای است که در سیر تحول فکری و اجتماعی و سیاسی غرب رخ داده است. به لحاظ تاریخی یکی از عمده ترین عوامل این جدایی، عملکرد کلیساها و نحوه سیطره پاپ ها در غرب بوده است" (فصلنامه علمی پژوهشی حکومت اسلامی، ج 5، ص 36).
قسمت پنجم) روحانیون حکومتی دیگر نیز به سهم خود برای محکوم کردن سکولاریسم تلاش هائی کرده اند؛ یکی از کسانی که جنب و جوش خاصی در این امور از خود نشان داده سید احمد خاتمی، عضو هیات رئیسه مجلس خبرگان رهبری و خطیب نماز جمعه تهران است؛ او همزمان با محاکمه آیت الله بروجردی در تابستان 1386 ابراز نگرانی کرد که فرضیه جدائی دین از سیاست در میان برخی از روحانیون شایع شده و همچنین گفت: "جریان نفاق در کشور هم اکنون به صورت سکولاریسم و جدائی دین از سیاست، هدف دین ستیزی را دنبال می کند. شعار سکولاریسم، عدم مفید بودن دین برای امور دنیاست و اینکه دین فقط برای جهان آخرت (N252680: تیر ۱۳۸۶، کد ۹، www.aftabir.com است" (وبسایت آفتاب

او در اجتماع فراماسونی نماز جمعه نیز مدعی شد: "دین اسلام نمی تواند نظام سیاسی نداشته باشد و اسلامی که نظام سیاسی ندارد، اسلام آمریکائی است" (بام آزادی، 2007/07/21) او همچنین اینگونه نصیحت نمود: "گاهی ما رهنمود قرآن و سنت را می فهمیم و گاهی هم متوجه آن نمی شویم؛ اما اگر نفهمیدیم نگوئیم اسلام نظام سیاسی ندارد، بگوئیم که ما متوجه نیستیم". (منبع قبلی).

سکولاریسم، کودتا علیه دیانت نیست

با افشاگری های گسترده ما بر ضد خرافه و بدعت ولایت فقیه، در ادبیات آخوندهای سیاسی تکاپوی جدیدی برای حفظ میز و صندلی های غصبی به راه افتاد و طی آن، این تعبیر غلط برجسته شد که پذیرش سکولاریسم به مثابه مقابله کردن با مذهب و معنویت است و حتی کودتا علیه اسلام و دیانت محسوب شد! قصد آنها سنگین کردن پرونده ای بود که برای ما ساخته اند تا جایی که اتهام محارب را نیز مطرح کردند! اما همانطور که در گفتار و رفتار ما مشهود بود جرم ما اعتقاد به این باور جا افتاده و اثبات شده در جهان است که سکولاریسم، احترام متقابل دین و دولت می باشد؛ راه حلی که در سایه آن هم دین در جایگاه و حرمت خود باقی می ماند و هم دولت قادر به خدمت رسانی عادلانه به همه آحاد ملت خواهد بود؛ با این تعبیر، از نقطه نظر ما دین و دولت هر دو لازمه زندگی بشر هستند، این دو معارض هم نیستند؛ مشکل اساسی در یکی شدن آن دو است نه در برقرار بودنشان!

در قسمت های قبلی ملاحظه فرمودید که ما هرگز معارف و احکام دین را طرد نکرده ایم، بلکه ترجمانی واقع بینانه از قواعد فقهی ارائه دادیم که شعاع منافع و خیرات آن، فقط مشمول روحانیون سیاسی و طرفداران آنها نباشد بلکه به همه آحاد ملت برسد و باعث آرامش و سربلندی مسلمین گردد.

یک روز یکی از هم سلولی هایم که تازه از مرخصی آمده بود مطلبی پرینت شده برای من آورد که خیلی دوست داشت من آنرا ملاحظه کنم؛ تیتر آن چنین بود: "مرجع مارکسیست ها و لامذهبه اول کاظمینی بروجردی، دوم منتظری" در خبر مذکور به شعار من مبنی بر جدائی دین از سیاست (سکولاریسم) حمله کرده و آنرا هم ردیف

"لامذهبی" قرار داده بودند! [مطلبی با همین تیتر در جراید و وبسایت های حکومتی همزمان با سومین سالگرد 9، <http://kayhanarch.kayhan.ir>، بازداشت آقای بروجردی به چشم می خورد، از جمله در روزنامه کیهان ...مهر 1388، با عنوان "خبر ویژه"، شماره 19476؛ رجا نیوز و

و اما توضیحات ما در این خصوص: اولاً "سکولاریسم" به معنی "لامذهبی" یا "الحاد" نیست، اینها معانی کاملاً مجزائی دارند! قرار دادن این کلمات به شکل هم معنی و همسان در کنار یکدیگر فقط در قلم فرسائی جیره خواران نظام مغلطه کارانه ولی فقیه مرسوم است که البته در چنین شرایطی هر واژه و اصطلاحی ممکن است یک شبه معانی دیگری پیدا کند! ثانیاً در نظام سکولار، موقعیت مرجع تقلید، وجود خارجی ندارد که حالا من مرجع آن باشم یا دیگران؛ ثالثاً ما از افق باز فکری به مسائل وجدانی و معنوی نگاه می کنیم و با قاعده دین سیاسی که افراد را به "خودی و غیر خودی" تقسیم بندی می کند، مخالفیم.

معیار ما وجدان است نه ظواهر دینی؛ پدر بیست و هشتم من [امام حسین] شعارش این بود که اگر دین ندارید وجدان داشته باشید، آزاده باشید، انسان باشید؛ یعنی ملاک انسانیت در دینداری و مذهبی بودن نیست، بلکه در وجدانیت و آزادگی است؛ با معیار جد ما می شود کسی مارکسیست، لامذهب، ملحد، کافر و... باشد ولی در عین حال انسان با وجدان و محترمی باشد؛ ولی دیگری فقیه و روحانی و مذهبی باشد اما نتوان او را بیش از یک درنده خوی انسان نما نامید!

ما آزموده ایم در این شهر بخت خویش؛ بیرون کشید باید از این ورطه رخت خویش

رهبران التقاتل مذهب و حکومت در ایران از تکمین و حمایت یک ملت برخوردار شدند و از لحاظ مالی نیز تملک یکی از ثروتمندترین سرزمین های دنیا را در اختیار گرفتند؛ اگر راهشان حق و مقاصدشان انسانی بود باید می توانستند با داشتن چنین امکانات بی نظیری شالوده های استواری برای تز فکری خود پی ریزی کنند؛ نه آنکه بعد از سه دهه، هر روز یک ریاضت اقتصادی جدیدی را تعریف و به نهایت خفقان و سرکوب روی آورند و بعد هم برای پنهان نگه داشتن بیلان عملکرد خود اجازه ورود ناظران ویژه سازمان ملل را نیز ندهند!

این یک واقعیت است که هیچ فرضیه بی اساسی را نمی توان در برابر مصادیق جدی و دائمی که آنرا نقض می کند زنده نگه داشت؛ هر نظریه غلطی با گذر زمان، خود به خود بی اعتبار و مطرود می گردد؛ از سوی دیگر حقانیت هر ادعای درستی که با زندگی بشر مرتبط باشد نیز بالاخره با سپری شدن ایام اثبات می شود؛ 50 سال پیش اگر دانشمندی درباره آسیب های ناشی از گسترش انتشار گازهای گلخانه ای در جو زمین هشدار می داد و اعلام می کرد این پدیده باعث نابودی محیط زیست بشر خواهد شد، سخنان و بیدار باش های او بیشتر جنبه پیشگوئی داشت؛ ممکن بوده عده ای بپذیرند و عده ای آنرا رد کنند! ولی در این سالها که بلایائی چون افزایش سوختن [El nino] دمای سطح زمین، بالا آمدن سطح آبها، نوسانات بزرگ آب و هوایی چون پدیده ال نینو جنگل ها و افزایش امراضی چون سرطان پوست و... مشاهده می شود، دیگر این نظرات جنبه تئوریک [و پیشگوئی] ندارند بلکه عینی و مشهود است و بسان گزارش دادن و توصیف کردن وضع فاجعه بار موجود است موضوع حقانیت یا ابطال تداخل دین و سیاست نیز همین طور است؛ پرداختن به این سؤال که آیا یکی کردن سیاست و دیانت، آن هم از نوع ولایت فقیه، امری صحیح است یا خیر؟ فقط در اوایل انقلاب در میزگردها و مناظره های نظری و تئوریک قابل طرح بود نه امروز! چرا که [با گذشت سی و چند سال از حکومت ولی فقیه] اگر کسی پیرامون ماهیت "دین حکومتی" و "ولایت فقیه" تصور و تفکر نماید فی البداهه "استبدادی و ضد بشری" بودن آنرا نیز تصدیق می کند؛ اذهان معاصرین در چنین اوضاعی اینها را بدیهیات عقلی و وجدانی می داند و از سوی دیگر نیز تاریخ انقلاب آنرا کاملاً مشهود و ملموس کرد و دیگر نیازی به اثبات نظری ندارد!

امروز صبح برف شدیدی می بارید و سرمای استخوان شکنی در اینجا که زمستانهایش را باید فریزر اوین نامید حاکم بود، مجبور شدم در سلولم بمانم و هواخوری نروم، داشتم دوباره کتاب ولایت فقیه خمینی و جلد دوم کتاب البیع او را ورق می زدم تا اسناد بیشتری از شعبده های فقهی او را افشا کنم؛ نگاهم افتاد به مطلبی در مقدمه کتاب اول، که توسط ناشرین این اثر نوشته شده، یکی از دلایلی که برای توجیه کردن دین ولایت فقیه آورده اند این است که ماهیت و کیفیت قوانین اسلام به گونه ای است که بدون در اختیار داشتن حکومت، قابل اجرا نیستند (ص 4).

این جمله یعنی بدون سیاسی و حکومتی کردن اسلام، استقرار ارزش های اسلامی غیر ممکن است! اینگونه سخنان را می توان چکیده نظرات خمینی دانست؛ او در کتاب ولایت فقیه گفته است: "ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور در اطراف آن موجب تصدیق می شود، و چندان به برهان احتیاج ندارد!" (ص 9) نامبرده در کتاب البیع نیز مدعی شد اگر درباره موضوع ولایت فقیه تفکر کنید، آنرا امری غیر نظری خواهید یافت که

اطراف القضية از اینست الامر، نظر برهان احتیاج الی

برهان" (ج 2، ص 627).

فکرم به این موضوع معطوف شد که بعد از این همه سال، اگر کتابی شامل سر فصل های مضرات و فجایع دین سیاسی ولی فقیه که در زمستان طولانی و کولاک آدم کش این انقلاب رخ داده را در یک کتاب گردآوری کنیم، در آنصورت عنوانش را باید گذاشت "اسنادی در پایان دین سیاسی ولایت فقیه" و در توضیح آن نیز باید گفت که ماهیت و کیفیت مسلمان بودن و انسان زیستن، بدون کنار رفتن ولی فقیه و تعطیلی دین سیاسی، غیر ممکن است!

ایستگاه پایانی اسفار اربعه دین با سیاست: خداپرستی بدوت تعلقات بشری

توصیف جریان برخورد و سیر دو مقوله دین و سیاست با یکدیگر، گزارشی می باشد از یک فرآیند و سفر چند مرحله ای: 1. ابتدا با آمیخته شدن این دو شروع می شود. 2. سپس با مستحیل شدن تدریجی دین در حکومت پیش می رود و ایزاری قدرتمند برای استثمار باورمندان به دست حکام مستبد می دهد. 3. نفرت و خشم گریز ناپذیر ملت ها از این امتزاج ناموزون را به ارمغان می آورد. 4. و آخر الامر با قیام توده ها، دیانت از دخل و تصرف قدرتمداران روحانی نما جدا می شود و به امری شخصی و خصوصی مبدل می گردد؛ از مزایای این مرحله می توان به طلوع درخشنده خدا پرستی بدون وابستگی به فرعیات و ظواهر و جدا از پیرایه های ادیان و مذاهب اشاره کرد.

سکولاریسم، درون زا و مولد است نه تقلیدی و وارداتی

درست است که این قبیل واژه ها از شاخصه های غربی محسوب می شوند ولی ما درگیر واژه ها نیستیم و معتقدیم که رواج سکولاریسم، درون زا و مولد است؛ چرا که عکس العمل طبیعی به زورگویی های زمامداران دینی در هر جامعه ای، مردم را در نهایت به جاده انفصال دین از سیاست هدایت می کند! این جبر تاریخ بوده که در کل نظامات دینی-دیکتاتوری حرکت تمامی احزاب، گروه ها و اقشار زیر فشار به سمت سکولاریسم باشد؛ مخصوصا که عصاره تاریخ استبدادهای دینی (کلیسائی و اسلامی) بطور یکجا در چند دهه اخیر نظام ولی فقیه تکرار شد و امروز ثمره آن، مسلمانان را به دلزدگی از دین و جهانیان را به اسلام هراسی کشانده و پذیرش سکولاریسم را بر هر صاحب وجدانی گریز ناپذیر کرده است. همانطور که در عصر رنسانس اروپا، دیانت و حکومت از ریاست و رهبری کلیساها جدا شد عصر تحمل استبداد دینی برای ایرانیان نیز به پایان رسیده و زمان انفکاک دین از دخل و تصرف تشکیلات حوزوی به سر آمده؛ حال این روند هر اسمی که می خواهد داشته باشد! فریاد جدائی دین از حکومت، طنین دلخراش زندانیان در شکنجه گاه های قرون وسطائی ولی فقیه است؛ شعار اختتام استبداد مذهبی در این مملکت، پژواکی بر ضجه قربانیان اقتصادی و اجتماعی می باشد؛ محصول سوختن اقشار جامعه در آتش تعصبات و فریبکاریهای فقهی سیاسی است؛ لذا نمی توان آنرا به کسی و جانی نسبت داد.

این "بیداری وجدانی" طی چند دهه له شدن در زیر سُم اسب های خودکامگی یزیدیان زمان به دست آمد نه با پیروی از یک نظریه غربی که بتوان آنرا تهاجم فرهنگی یا استعمار زدگی قلمداد کرده و تخطئه نمود! توضیحات بیشتر گردآورندگان: یکی از اصطلاحات فریبنده که خامنه ای و عواملش در سالهای اخیر در صدا و سیمای اختصاصی خویش زیاد استفاده می کنند "بیداری اسلامی" است؛ این اصطلاح می تواند از بعد لغوی دو معنای کلی داشته باشد: یکی تقویت اسلام سیاسی و خشونت طلب، دیگری اسلام اصیل و مسالمت جو؛ پر واضح است که منظور آنها مورد اول است؛ اما آقای بروجردی در برابر آنها از واژه "بیداری وجدانی" استفاده کرده که کمتر می توان آنرا بازی داده و تفاسیر ضد بشری استخراج نمود!

عبرت از تاریخ، غربی و مستعمره شدن نیست

علمای سیاسی اگر راه حل روشنی در اصلاح امور داشتند ارائه می کردند و گرنه با غربی و استعماری و غیر اسلامی خواندن سکولاریسم و متهم کردن دگراندیشان چیزی عوض نمی شود و سونامی "یخرجون الناس من دین الله افواجاً" مهار نمی گردد.

اگر به روند پیدایش سکولاریسم و حتی کمونیسم در اروپا منصفانه بنگریم، ریشه آنرا در استبداد کلیسائی [در قرون وسطی] می یابیم؛ شدت سوء استفاده از دین به عنوان ابزار استثمار و جنایت به حدی رسید که آنچه به عنوان مفاهیم دین سیاسی مطرح بود مورد نقد قرار گرفت و سپس مردود و مطرود شد! بعدها برخی از اندیشمندان و مورخین غربی در ادبیات خود، دین را مترادف با افیون ملتها قرار دادند! ضمن آنکه در تاریخ اسلام نیز به علت ظلم خلفای بنی امیه و بنی عباس و سلاطین امپراطوری عثمانی و...، جنبش های اجتماعی مشابه شکل گرفت!

بنابراین می توان گفت سکولاریسم به معنای جدائی دین از دست روحانیون سیاسی، حاصل تجربه عمومی بشر است که به یک منطقه یا فرهنگ خاص تعلق ندارد؛ حتی اگر جز این هم می بود، باز این یک اشتباه بزرگ و خسارت بار است که بهره گیری از دستاوردهای عظیم بشری که در خارج از جغرافیای اسلام به دست آمده را به منزله تسلیم شدن در برابر الگوهای فکری بیگانگان تلقی نمائیم؛ به ویژه آنکه پند گرفتن از تاریخ، مورد سفارش موکد و مکرر شریعت ما نیز می باشد که در قالب "فاعتبروا"، "فانظروا"، "الم تروا"، "ا فلا يتدبرون"، "لعلهم يتذكرون" و... بر آن تاکید شده است.

در ریشه یابی دلایل پیدایش اصلاحات مذهبی در اروپا و کشیده شدن آن به سمت سکولاریسم به سه انگیزه مهم دینی، اقتصادی و سیاسی در قرون وسطی بر می خوریم، پیرامون مورد اول، النقاط اقتدار دینی و دنیائی پاپ ها بستر مناسبی برای غرق شدن آنها در فساد و بروز خشم فروکش ناپذیر بسیاری از مسیحیان شد، بدون آنکه اهرام های قانونی کافی برای مقابله فراهم باشد؛ در مورد انگیزه های اقتصادی نیز تصرف زمین ها و ابنیه، میراث خواری، کسب غنایم و تصرف اموال و دارائی های مردم، باعث ثروتمند شدن بیش از حد کلیسا و پیدایش فقر عمومی و ملی گردید؛ در بعد سیاسی نیز آنها در همه امور دخالت تحکم آمیز می کردند؛ اما با ظهور تدریجی سکولاریسم اصلاحات بزرگی انجام شد و حتی احترام کلیسا و رهبران دینی مسیحی نیز احیا گردید. حالا اگر اوضاع سی و چند ساله انقلاب ولی فقیه را نگاه اندازیم [در ابعاد دینی، اقتصادی و سیاسی] همان فجایعی که در اروپای قرون وسطی جریان داشت را در اینجا به شکل امروزی آن ملاحظه می کنیم؛ ولی فقیه و نهادهای ذیربط، به فساد و شهوت پرستی شهرت یافته اند؛ تمام شریانهای اقتصادی مملکت را در انحصار خود درآورده اند و در همه امور خصوصی و عمومی نیز حرف خود را بر کرسی اجرائیات می نشانند. آنها حتی بی شرمانه یک دولت مستقل از کابینه رسمی رئیس جمهور نیز تشکیل داده اند و عملاً در مملکت دو دولت بطور موازی مشغول کارند؛ در راس یکی، رئیس جمهور نمادین و تشریفاتی سرگرم می باشد و در دیگری نیز فردی فعالیت می کند که به همراه باند مافیائی اش همه کاره است!

مطالبات ملت، القانات بیگانگان نیست

سخن ما این نیست که چون فلان اندیشمند اروپائی یا فلان حزب یا فلان رئیس جمهور غربی جدائی دین از سیاست را مطرح می کند پس این اندیشه ای درست و مفید است! ما می گوییم چون ولی فقیه و روحانیون سیاسی دین را سپر مظالم و جنایات خویش کرده اند پس ما خواهان سکولاریسم هستیم! ما ثمره تداخل دین و دولت را چیزی جز جدائی دولت از ملت ندیده ایم!

ما از گردانندگان حکومت حقوق از دست رفته را طلب می کنیم نه چیز اضافه ای، ما دقیقاً همان تعهداتی را پیگیری نمودیم که بنیانگذار این حکومت در بدو انقلاب در برابر دیدگان جهانیان مطرح نمود! مردم به لطائف الحیل و آرمانهای اعتماد نموده و در همه سختی ها و تنگناهای اقتصادی و جنگ 8 ساله و... صبوری کردند و هزینه دادند؛ لذا امروز حق دارند از گردانندگان نظام سؤال کنند که چه شد آن وعده ها؟ چرا هر سال که می گذرد فاصله بین آن شعارها و واقعیت ها بیشتر می شود؟ ثروتی که در این سالها در اختیار رژیم بوده با دوران شاه فقید قابل قیاس نیست ولی در برابر آن، فقر و ذلت و بیچارگی اقشار مردم بیشتر شده؛

این مقایسه ها که داغ دل هر انسانی را تازه می کند هرگز القائات بیگانگان نبوده و نخواهد بود!

تفکر جدائی دین از سیاست، در میان علما، جدید و بی ریشه نیست

انمه شیعه از ورود به تشکیلات حکومتی اجتناب می کردند، امام رضا علیرغم اینکه مامون عباسی ایشان را به زور در موقعیت ولیعهدی خود منصوب کرد ولی از دخالت در امور حکومتی به کلی پرهیز نمود، به جای زندگی در کاخ، در مسجد گذران عمر نمود، از فرصتهایی که برای کودتای سیاسی و نظامی و به دست گرفتن قدرت داشت استفاده نکرد، هرگز ملت را سپر خود قرار نداد، به همین دلیل در نماز عید فطر قبل از شهادت، راه مسالمت آمیز راهپیمائی عمومی با پای برهنه را انتخاب نمود!

ما نیز به همین شیوه [با کفن و شمشیر] نماز عید فطر را برگزار می کردیم و همانند امام رضا هدفمان این بود تا به تاریخ و به مردمی که به ما اقتدا کرده اند بگوئیم هم لباس بودن ظاهری ما با روحانیون حکومتی، دلیل بر یکی بودن افکار نیست؛ حساب ما از ایشان جداست.

اجماع نظرات علمای بزرگ تشیع نیز در برائت از مواضع سیاسی بوده؛ نام تعدادی از مراجع تقلید که طی یک سده اخیر در گفتار و در عمل، مخالف دخالت دادن دین در حکومت بوده اند را یادآور می شوم: آیت الله سید حسین طباطبائی بروجردی؛ آیت الله سید کاظم شریعتمداری؛ آیت الله شیخ عبد النبی نجفی عراقی؛ آیت الله سید ابوالقاسم خوئی؛ آیت الله سید احمد خوانساری؛ آیت الله سید حسن قمی طباطبایی؛ آیت الله سید صادق روحانی؛ آیت الله وحید خراسانی؛ و ...

پدرم جمله معروفی که از مرجع بزرگ شیعه آیت الله العظمی آقا سید حسین طباطبائی بروجردی شنیده بود را همیشه نقل می کرد مبنی بر اینکه "به خدا قسم من نمی دانم که سیاست با صداد است یا با سین!" پدرم همچنین خاطرات دیگری از آن مرجع مشهور در این خصوص نقل کرده که به شرح زیر تقدیم می کنم:

ایشان در اموری مانند ملی شدن نفت که نتایج آن قابل پیش بینی نبود دخالت نمی کرد ولی به دیگر علما توصیه می فرمود که با آن هیچ گونه مخالفتی نکنند؛ همچنین ارزش و وقعی برای روحانیون تندخو چون خمینی قائل نبود و تا جای ممکن سعی می کرد گستاخی های آنها را مهار کند؛ یک بار که خمینی به نمایندگی از طرف ایشان برای دریافت صدقات و جوهرات به دربار شاه رفته بود در آنجا برخورد غیر مودبانه ای از خود نشان داد که مورد اعتراض درباریان قرار گرفت و آنها از آیت الله بروجردی درخواست کردند دیگر خمینی را به دربار نفرستند؛ خمینی انتظار داشت آیت الله بروجردی در این قائله جانب او را بگیرد ولی آیت الله بروجردی نه تنها چنین نکرد بلکه خمینی را از آن مسئولیت عزل نمود!

آیت الله بروجردی در برابر مذهبیبون افراطی، مثل فدائیان اسلام و معدود طرفداران آنها، آشکارا مخالفت می کرد و مانع از فعالیت آنها در حوزه های علمیه می شد؛ بارها اعضای این گروه از ایشان تقاضای مجوز و فتوا برای قتل و ترور برخی افراد را مطرح نموده بودند ولی آن مرجع بشر دوست هر بار می فرمود که "مگر در اسلام ترور و آدم کشی هم داریم؟"

آن مرجع هوشمند در موارد دیگری مثل دخالت در فلسطین نیز مخالف بود و دیگر علما را نیز از ورود به آن نهی می کرد؛ استفاده از عنوان "تقریب" در نهاد "مجمع تقریب مذاهب" را بهتر از به کار رفتن عنوان "اتحاد" می دانست چون آن واژه بوی سیاسی داشت ولی کلمه "تقریب" جنبه رفاقت و همدلی و تفاهم را می رساند!

در اینجا همچنین بطور خاص یاد می کنم از آیت الله العظمی آقا سید کاظم شریعتمداری؛ ایشان روزگاری بیشترین مقلد و پیرو را در ایران داشت ولی به خاطر مخالفت علنی در برابر بدعتهای روحانیون انقلابی و ایستادگی جسورانه در برابر تئوری ولایت فقیه شکنجه شد و به شهادت رسید؛ اگر در خون دین سیاسی خمینی، سلولهای حقوق بشری جریان داشت هرگز اجازه نمی داد که با آن مجتهد واقع گرا و مردمی و استاد پرآوزه حوزه ها چنان رفتارهای غیر انسانی انجام شود.

توضیحات بیشتر:

الف) تعظیم بر مراجع تقلید غیر سیاسی

- بخشی از یک مصاحبه آیت الله بروجردی: "اکنون که کارنامه اقتصادی، اجتماعی، اعتباری، ایمانی و بین

المللی دولت های به ظاهر مذهبی این سی سال را می بینم، با تمام وجودم به مراجع اعصار گذشته این آب و خاک عزیز تعظیم می کنم که چگونه از آفات و بلیات و صدمات دخالت دیانت در سیاست آگاه بودند و با خمیرمایه تکیه گاه این انقلاب اسلام زدا و ایران سوز آشنائی داشتند و به حق، ما را از دلبستگی و فریب خوردگی نهی می نمودند." (بام آزادی، 10 می 2009).

- بخشی از نامه ایشان به دانشگاه الازهر مصر، قبل از انقلاب ها و آشوب های چند سال اخیر در خاور میانه: "به این وسیله از تمامی مصلحان و آزادی خواهان و عدالت گستران در تمامی بلاد دنیا می خواهم تا نتایج سوء تداخل دیانت در سیاست را طبق آمارهای واقعی و ارقام حقیقی موجود در ایران ارزیابی کرده و خطر بهره گیری های نفسانی و شهوانی و مادی را از اصول مسلم دینی اعلام نموده و مسلمانان گرفتار اختلاف و جنگ و درگیری را از امتداد خطرات موجود برهانند. ناگفته نماند که هم اکنون در ایران بسیاری از اکابر علماء شیعه به خاطر حفظ استقلال دینی و عدم همکاری با حکومت، گرفتار آزار و اذیت دستگاه های اطلاعاتی و امنیتی و نظامی می باشند." (بام آزادی، 5 می 2009).

ب) مصاحبه شاهزاده رضا پهلوی با روزنامه لو پاریزین

آقای دکتر رضا پهلوی که بر اوضاع بین المللی و افکار عمومی ایرانیان اشراف دارند در مصاحبه با روزنامه فرانسوی لو پاریزین می گویند که دیدگاه اکثر روحانیون مخالف ولی فقیه، اختتام تداخل دین و دولت است، خلاصه ای از مصاحبه واقع بینانه و پر نغز ایشان:

در جهانی که ارتباطات و اینترنت در آن دست بالا را دارند، هم میهنان من که سه چهارم شان کمتر از ۳۵ سال دارند، نمی توانند یک رژیم تمامیت خواه را که بر مذهب متکی است بپذیرند. این بدان معنا نیست که در ایران فردا دین جایگاه خود را نخواهد داشت. جدائی دین از حکومت به نفع خود دین است، چنانکه بخش وسیعی از روحانیان بلندپایه ایران به لزوم این جدائی پی برده اند. اظهارات مرحوم آیت الله العظمی منتظری و آیت الله کاظمینی بروجردی که هم اکنون در زندان به سر می برد یا دیگر روحانیان بلند پایه کشور چنین جهتی را دنبال می کنند.

آنان از خلال تجربه شان طی سی سال گذشته به این نتیجه رسیدند که برای ایران راه حل مناسب لائیسیته یا همان جدائی دین از حکومت است. امیدوارم که دیگر مسئولان جنبش اعتراضی کنونی سریعا به چنین جمع بندی دسامبر 29، www.leparisien.fr، برسند که به اعتقاد من خواست فراگیر مردم ایران است. (لو پاریزین، 2009)، ترجمه از بام آزادی

ج) غیب گوئی های بی اساس روحانیون سیاسی

روحانیون سیاسی طبق کدام نظرسنجی، قاطعانه مدعی هستند که مطالبه شکوهمند جدائی دین از حکومت، غربی و اروپائی و غیر اسلامی است و طرفداران قابل توجهی در ایران ندارد؟ در این نظام ستمدینی که فاقد آزادی عقیده و بیان است چگونه می توان به آمار مشخصی از موافقین و مخالفین یک اندیشه دست یافت؟ اگر به تصورات واهی خود اطمینان داشتند، رفراندومی آزاد برای تعیین نوع حکومت در ایران برگزار می کردند تا شک و شبهه ای باقی نماند!

چنین غیب گوئی های غیر منطقی و نامستدل به ویژه در موضوعی به این مهمی فقط طی دوران آغاز انقلاب خریدار داشت؛ یعنی همان ایامی که مردم این سرزمین خام و عده های بنیانگذار انقلاب شده و چشم و گوش خود را بر روی همه حقایق بسته بودند؛ دوران نکبت باری که بانیان انقلاب توانستند محصول افکار تاریخ مصرف گذشته خویش را با رنگ و لعاب اسلام و قرآن در بازار "پوست باشد مغز بد را عیب پوش" به فروش برسانند و در این تغذیه مسموم، هویت اعتقادی جامعه ای جو زده و کم آگاه را به احتضار کشانند؛ اما سالهاست که شرایط تغییر کرده و رهبران حکومت نیز بهتر از همه می دانند که اکثریت جامعه و مخصوصا نسل جدید خواهان برخورداری از حق آزادیهای مدنی و انسانی هستند که برای تحقق آن، راهی جز جدائی دین از حکومت وجود ندارد.

د) بی اعتباری صندوق های رای و راهپیمائی ها

در یکی از معدود دفعاتی که مسئولین نهاد جنائی دادگاه ویژه روحانیت در اوایل بازداشت بطور جمعی با من مجادله می کردند به آنها گفتم: "اکثریت قاطع مردم خواهان براندازی حکومت هستند." یکی از آنها با بی ادبی

جملاتی را به من گفت به این مضمون که "این ادعا بی ارزش است و حقیقت ندارد!" همچنین مدعی شد مردم هنوز در راهپیمائی‌ها و انتخابات شرکت می‌کنند، پس حاکمیت را قبول دارند! البته این حرفها تکراری بود و من قبلا هم به بعضی از آنها جواب داده بودم [مثلا در پاسخ به شیخ احمدی که از طرف رهبری برای وادار کردن آقای بروجردی به تسلیم شدن آمده بود] و اینجا آنرا برای ثبت در تاریخ بازگو می‌کنم:

آیا جز این است که شور و هیجان انتخابات دوره ششم ریاست جمهوری و بعد از آن، به دلیل کاندید شدن اصلاح طلبان مشهوری بود که در برابر ولی فقیه موضع گیری کرده و شعار اصلاحات سر داده بودند؟ آیا قبول ندارند اکثریت قاطع مردمی که در فضای سیاسی و اجتماعی حاکم بر انتخابات چند دوره اخیر شرکت کردند [و به چهره هائی از جمله آقای محمد خاتمی، آقای میرحسین موسی و آقای مهدی کروبی رای دادند] به دنبال راهی برای اصلاح قانون اساسی و حذف ولی فقیه از مرکزیت قدرت بودند؟ چگونه به تعداد شرکت کنندگان در انتخابات می‌نازند و بی‌شرمانه آن را نشانه علاقه و اقبال مردم نسبت به حکومت تفسیر می‌کنند ولی روی دیگر سکه یعنی محتوای آراء [که گویای ضدیت اکثریت با ولی فقیه است] را نادیده می‌گیرند؟ ضمن اینکه در سالهای اخیر، صحت نتایج انتخابات برگزار شده به کلی رد شده آن هم نه از سوی دشمنان انقلاب، بلکه از سوی کارگزاران ارشد همین نظام؛ مانند آقایان هاشمی رفسنجانی، موسوی، کروبی، رضائی و دیگران که هر کدام مستنداتی را در مهندسی انتخابات ارائه دادند.

در مورد راهپیمائی‌ها نیز باید عرض کنم جمعیتی که در اجتماعات موافق رژیم حاضر می‌شوند نه تنها با اوایل انقلاب قابل مقایسه نیست بلکه از تظاهرات چند سال اخیر مخالفین و معترضین نیز بسیار کمتر است؛ آحاد ملت هر بار فرصتی برای اعلان انزجار عمومی از این حکومت پیش آمده به خیابان‌ها ریخته و تظاهرات برپا کرده اند؛ اینها در حالی است که برای راهپیمائی‌های موافقین نظام مشکلات امنیتی وجود ندارد و حتی حمایت هم می‌شوند [با کیک، ساندیس، غذا، پاداش‌های اداری برای آن دسته از شرکت کنندگان که در ادارات دولتی هستند یا عضو بسیج می‌باشند و...] ولی در بعدی، با ضرب و شتم، باتوم، شوکر، زندان و گلوله داغ، پذیرائی می‌کنند! آیا این حقایق برای سنجش انزجار ملت از دین سیاسی ولایت فقیه کافی نیست؟

توضیحات بیشتر گردآورندگان: یکی از مهمترین اقرارها در تقلب‌های انتخاباتی نقل قول مستندی است از آقای مهدی کروبی که گفته بود همه دوره‌های انتخابات پس از درگذشت بنیانگذار جمهوری اسلامی عملا مهندسی (شده بود. (بی.بی.سی، 15 مه 2014، 25 اردیبهشت 1393

ه) اقرارهائی از وابستگان به حکومت به نفع جریان سکولاریسم

(انتخاب این اسناد و تنظیم مطالب از سوی گردآورندگان کتاب می‌باشد) در اخبار و گزارش‌های وابستگان حکومت علیه آقای بروجردی اقرارهای زیادی به نفع جریان سکولاریسم رخ داده؛ گرچه ادبیات اهانت آلود آنها ارزش اعتراف‌های مذکور را مخدوش می‌کند اما با این همه جا دارد در امتداد "الفضل ما شهدت به الاعداء" چند جواب قاطع و بی‌پرده را بطور خلاصه بازخوانی کنیم:

سند فاش شده از وزارت اطلاعات: در یکی از نامه‌های محرمانه وزارت اطلاعات که به بیرون درز پیدا کرده پیرامون قدرت تاثیرگذاری افکار و اقدامات آیت الله بروجردی بر کل کشور آمده است: "مورد سوء استفاده جریانات سیاسی خودی، عناصر ضد انقلاب و حتی بیگانگان قرار گرفته و امنیت ملی کشور را خدشه دار نموده است". (تصویر سند مذکور در صفحه اصلی وبلاگ بام آزادی موجود است).

ادعاهای حجت الاسلام سلیمی، دادستان ولی فقیه: در پایگاه رسمی مرکز خبر حوزه علمیه آمده است که سلیمی دادستان منصوب خامنه‌ای در دادگاه ویژه در همایش بزرگ روحانیون استان همدان بر ضرورت مقابله با کسانی چون سید حسین کاظمینی بروجردی که از دین سوء استفاده می‌کنند تاکید کرده و گفته: "باید با این افراد، hawzahnews.ir، مقابله کرد و رسالت روحانیت اصیل در این زمینه بسیار سنگین است". (مرکز خبر حوزه شماره خبر، ۴۹۵۸۳، آرشیو 1182، متن این خبر در مراکز دیگری از جمله وبسایت خبری آینده روشن، ۲۲ شهریور ۱۳۸۶ نیز آمد

- در این گزارش در توجیه صدور دستورالعمل فوق توضیح داده شده: "سلیمی دور بودن مردم از بعضی مسائل دینی را عامل گسترش این خرافه‌گویی‌ها در جامعه دانست و اعلام کرد که وظیفه روحانیان در موقعیت حساس

کنونی به صورت نهضت عمومی، آشنا کردن مردم با حقایق دین و خنثی کردن توطئه‌های دشمنان است. او تاکید کرد که دشمنان برای اینکه مردم را از دین و اسلام برگردانند نقشه‌های بسیار پیچیده ای طراحی کرده‌اند و روحانیان باید هوشیار باشند." (منبع قبلی).

سلیمی همچنین فعالیت بروجردی در کشور را اینگونه توصیف کرده است: "حضور این افراد بسیار - خطرناکتر از دشمنان آشکارای دین است... هر روز تعدادی از این افراد از یک گوشه کشور سبز می‌شوند." (شهریور ۱۳۸۶، کد خبر: 11461-8606، ۲۰، www.isna.ir)، (خبرگزاری ایسنا)

اگر جنبش بزرگ جدائی دین از حکومت یک حرکت کوچک و مقطعی و جزئی بود سلیمی این چنین وحشت زده، خطر آنرا برای نظام بالاتر از دشمنان آشکار ولی فقیه که از دید او امریکا و اسرائیل و انگلیس هستند توصیف نمی کرد!

اقرارهای علنی یکی از اساتید حوزه: یکی از اساتید حوزه در یک سخنرانی گفت: "نمی دانم آن سی دی مربوط آقای کاظمینی بروجردی را دیدید یا نه... مردم، بسیار به او اقبال کردند. شنیدیم که یکی از مسئولان دولت آمریکا دو بار در سخنرانی هایش گفته بود: «چرا آیت الله کاظمینی را در ایران آزاد نمی گذارید؟»... این، کسی است که www.hawzah.net، بسیار هم پیرو داشته است و حالا بساطش را برچیده اند." (بخش مجلات حوزه علمیه قم (مقطع فروردین تا تیر ماه 1387، شماره 4 و 5)

- **مقاله منتشر شده در خبرگزاری فارس نیوز:** در یک مقاله که در ده ها مرکز خبری و تحلیلی هوادار ولی فقیه از جمله فارس نیوز منتشر شد، ضمن حمله به آنچه که آنها "ناکارآمد جلوه دادن حکومت دینی و اشاعه افکار سکولاریستی" نامیدند، نوشتند: "در مطالعه سوابق افرادی چون کاظمینی بروجردی به این نکته می‌رسیم که خود وی در نتیجه سادملوچی، تبلیغات و سیاه‌نمایی برخی اطرافیان تبدیل به مروج و مبلغ تفکرات سکولاریستی (جدایی دین از سیاست) می‌شود." (فارس نیوز، 14 دی 1387؛ کد: 8710110484).

- در ادامه نیز نسخه ای را به گردانندگان نظام تجویز می‌کنند که حکایت از قدرت عظیم امواج سکولاریستی در جامعه می‌کند: "تنها با توکل بر خدا، حرکت در صراط مستقیم، حفظ هوشیاری، تعقل و مشاوره با عالمان وارسته می‌توان از گزند اینگونه جریانات در امان ماند." (منبع قبلی).

- سپس نیز از همه نیروهای رژیم مخصوصا بطور مشخص از "بسیجیان و پاسداران" می‌خواهد که در مقابل این جنبش که آنها "جریانات و تفکرات انحرافی" نامیدند بایستند. (منبع قبلی).

سخنان رئیس نیروی انتظامی: سردار اسماعیل احمدی مقدم، فرمانده کل ناجا در صحبت های خود مقاومت بروجردی را یک بحران بالقوه اجتماعی توصیف کرد (روزنامه اطلاعات، شماره 23749، تاریخ 19 مهر 1385).

مطلب منتشر شده در روزنامه کیهان: در مطلبی که در روزنامه کیهان چند روز پس از بازداشت آیت الله بروجردی منتشر شد آمده است که تحلیلگران امنیتی در تهران معتقدند اگرچه بروجردی اکنون گرفتار قانون است اما وقوع چنین حادثه ای را نمی‌توان یک پروژه منفرد به حساب آورد و باید به همین زودی ها منتظر فتنه انگیزی های دیگری از این قبیل بود (روزنامه کیهان، 18 مهر 1385، شماره 18638).

مقاله منتشر شده در روزنامه جمهوری اسلامی: حکومت همیشه نگران جذب شدن اقشار مذهبی به سمت تفکر جدائی دین از سیاست بوده و چنین تحولی را برای خود فاجعه می‌دانسته؛ در بخشی از یکی از این مقالات مفصل که در روزنامه جمهوری اسلامی منتشر شد و مراکز خبری دیگری از جمله فارس نیوز و ایسنا نیز از روی آن کپی برداری کردند آمده است: "فاجعه درست در همین نقطه است. اگر مثنی افرادی بی بند و بار در اطراف این فرد جمع شده بودند و در حمایت از او به مقابله با ماموران حکومتی پرداخته بودند اصولا نباید به خود زحمت میدادیم و درصدد نگارش این مقاله و جستجوگری برای شناسائی ریشه های این جریان می پرداختیم. آنچه این واقعه را حساس و هشدار دهنده کرده است وجود افراد متدین در این ماجرا و حمایت آنها از این فرد است." (ایسنا، 19 مهر 1385، کد: 11704-8507، به نقل از روزنامه جمهوری اسلامی به تاریخ همین روز).

- در ادامه همین مقاله نوشته شده: "حمایت های تبلیغاتی رادیوهای بیگانه از این فرد و اطلاع رسانی تفصیلی و ریز از وقایع توسط رادیوهای آمریکا انگلیس رژیم صهیونیستی و چند رادیوی دیگر و گزارشهای لحظه به

لحظه از این واقعه [درگیری نیروهای حکومتی و هواداران آیت الله بروجردی در اواسط مهرماه 1385] بخش دیگر این ماجراست که هرچند تحلیل های مفصلی را می طلبد اما چون فعلا در صدد پرداختن به این بعد قضیه نیستیم از آن در میگذریم و صرفا توجه خوانندگان گرامی را به این نکته جلب می کنیم که فقط ظرف روزهای شنبه و یکشنبه این هفته بیش از 10 هزار کلمه مطلب در گزارش های رادیوهای بیگانه به این ماجرا اختصاص یافت. (منبع قبلی).

- در ادامه مطلب فوق اقرارهای زیر در خصوص محبوبیت سکولاریسم در ایران به چشم می خورد: "محور گزارشها هم یکی درگیری بر سر جدائی دین از سیاست و دیگری مقابله مردم با نیروهای حکومتی بود. کدام حکومت؟ حکومت دینی!... همزمان با اغتشاشی که این جماعت برپا کردند و همراه با گزارش های لحظه به لحظه که از این اغتشاش توسط رادیو دولتی انگلیس پخش می شد در داخل هم عناصری از همین جریان اوراق تبلیغاتی تحریک کننده ای میان مردم در نقاط مختلف شهر تهران توزیع کردند که در آن با استفاده از تعبیرات مذهبی و اشاره به قطعه هائی از تاریخ اسلام و ظلم هائی که به خاندان پاک پیامبر اکرم شد تلاش نمودند مظلوم نمائی کنند... آنها در همین اوراق در توصیف خود نوشتند: «انا محرومون و مظلومون و مغمومون و مضروبون و مجروحون و محکومون» و ناله «هل من ناصر» سردادند. (منبع قبلی).

- در ادامه باز هم اقرارهای دیگری در گرمی اندیشه سکولاریسم در ایران: "بازار امثال سیدمحمد کاظمینی که زیاد هم هستند رونق فراوانی دارد و معتقدان به آنها نیز تا پای جان از آنها دفاع می کنند اشکال کار در کجاست؟" (منبع قبلی).

مطلب منتشر شده در وب سایت سازمان تبلیغات اسلامی: البته در میان اخبار و گزارش های دولتی گاهی نیز از حضور غیر مذهبی ها خبر داده و ابراز نگرانی کرده اند؛ یک نمونه گزارش و خبر طولانی دیگری است که در وبسایت سازمان تبلیغات اسلامی که بهتر بود به دلیل نوع فعالیتش نام سازمان تبلیغات دجالی را برایش انتخاب می کردند منتشر شده.

در ابتدای این گزارش درباره کیفیت فعالیت های آقای بروجردی و پدر ایشان آمد است: "رویکرد تبلیغاتی که از سوی این پدر و پسر در پیش گرفته شده است، بر خلاف جریان سید حسن ابطحی مبتنی بر روشهای سنتی و از طریق توزیع تراکت و اعلامیه بر در و دیوار شهر تهران و در میان هواداران خود است... مجالسی که از سوی سید حسین برای گردآوری هواداران اعلام می گردد، از نظم و ترتیب خاصی برخوردار نیست و بیشتر در مناسبتهای بزرگ مذهبی صورت می پذیرد... آخرین آنها برگزاری مجلس شهادت حضرت زهرا (سلام الله علیها) در ورزشگاه شهید کشوری بوده که البته انتخاب زمان و همچنین نوع مکان در این میان قابل توجه می (مهر 16 1385، <http://old.ido.ir>، باشد) سازمان تبلیغات اسلامی

- در ادامه نیز به شیوه ناشیانه زیر هواداران آیت الله بروجردی را توصیف می کنند و در انتها نیز بر آن تاکید می کنند: "بیش از هزار نفر از مدعیان هواداری [وی]... در اعتراض به آنچه ایجاد محدودیت برای ترویج افکار مرجعشان می خواندند، در محل اقامت این روحانی تجمع کردند. تجمع کنندگان با سر دادن شعار هائی نظیر «آزادی مذهبی حق مسلم ماست»، «آزادی، آزادی، حق مسلم ماست»، «بیاز هرا، یا حسن، یا حسین» و... خواستار آزادی برخی هواداران بازداشت شده وی و فراهم شدن امکانی برای ترویج افکار این روحانی شدند. تجمع کنندگان مسیرهای منتهی به میدان انقلاب تهران را مسدود کرده اند و پلاکاردی در دست دارند که بر روی آن نوشته شده است: «برای دفاع از دین سنتی آماده شهادتیم»، و این چنین حمایت خود را از افکار و اندیشه های سیدمحمد کاظمینی بروجردی اعلام کردند. این تجمع کنندگان که البته چهره مذهبی نداشته... علت تجمع خود را دستگیری برخی از هواداران آیت الله سیدمحمد کاظمینی بروجردی توسط برخی نهادها عنوان کردند... این تجمع در نهایت با ورود برخی از افراد ناشناس به تشنج کشیده شد. نیروهای ضدشورش حاضر در محل از گاز اشک آور استفاده کردند که تجمع کنندگان با آتش زدن لاستیک نسبت به خنثی کردن اثرات گاز اشک آور اقدام کردند...

بسیاری از کارشناسان مسائل امنیتی با توجه به سر و شکل تجمع کنندگان امروز که عموما چهره هائی غیر مذهبی داشتند، معتقدند که کاظمینی طی چند روز گذشته، «خواسته یا ناخواسته» پای جریانات و سازمان های اطلاعاتی خارجی را به این مسئله بار کرده است. (منبع قبلی).

سخنرانی یکی از امام جمعه های ولی فقیه: حجت الاسلام محمد تقی صرّفی پور، امام جمعه اسبق لاهیجان و امام جمعه فعلی حسن آباد در خطبه اول نماز جمعه 23 خرداد 1393، به مردم هشدار داد که مراقب سید حسین کاظمینی بروجردی باشید! او هچنین ادامه می دهد: "در زمان ما کاظمینی بروجردی که می گفت «اللهم عجل فرجی و سهل مخرجی» خیلی باید مواظب این افراد دروغگو باشید." (وبسایت خبری تحلیلی کلینی نیوز، خرداد 25 1393، <http://kulayninews.ir>)

مطلب منتشر شده در هفته نامه عبرت ها: در یکی از نشریه های خبری تحلیلی تحت نام عبرت های عاشورائی که در اجتماع شیطان پرستی نماز جمعه نیز توزیع می شود از مقاومت آیت الله بروجردی در برابر نیروهای بسیجی و یگان ویژه به عنوان واقعه ای در حال مشتعل شدن نام برده و اینگونه توصیف شده: "یکی از شاخص ترین این عناصر فردی به نام سید حسین کاظمینی بروجردی است که طی چند سال اخیر توانست... با استفاده از عوامل مختلف در داخل و خارج از کشور، جمعیت قابل توجهی را از سراسر کشور در تهران جمع آوری نموده و با برگزاری چند جلسه در استادیوم های ورزشی مریدان خود را به رخ نظام کشیده و اندک اندک با تحریک برخی عناصر خارج از کشور، خود را مروج اسلام سنتی در مقابل اسلام سیاسی در جمهوری اسلامی معرفی نموده و کار را به جایی بکشاند که ضمن مصاحبه های مکرر با رسانه های خارجی و تهدید نظام، با عدم توجه به احضاریه های دادگاه، مریدان خود را در میدان انقلاب تهران برای محافظت خود با انواع سلاح های سرد و گرم مجهز نموده و بعنوان جهاد با دشمنان اسلام آنها را در مرکز جمهوری اسلامی وارد معرکه نموده و همزمان حمایت علنی سران کفر از جمله جورج بوش را نیز با خود همراه سازد! البته اقدام قاطع عناصر امنیتی و حضور گسترده نیروهای جان بر کف بسیجی در عرض دقایقی توانست فتنه ای را که در حال مشتعل شدن بود خاموش کرده و این عنصر مسئله دار و برخی از هوادارانش را روانه زندان کند." (19 مرداد 1386، سال چهارم، شماره 90).

نشریه فوق متعلق به گروه های بسیجی و لباس شخصی های تندرو می باشد؛ در خبر مذکور نیز جزئیات خاص از یورش به محل سکونت آقای بروجردی منتشر شده و این مؤید آن است که آنها در آن روز حضور فیزیکی فعالانه داشته و همانطور که خود نیز اشاره کردند جزو مهاجمین جان بر کف بوده اند!

- گفتنی است در قسمت دیگری از مطلب فوق، مذبوحانه تاثیرات آیت الله بروجردی در ابطال خرافه های ولایت فقیه را اینگونه تشریح کرده اند: "گسترش این گروه ها با هدف اخاذی و سوء استفاده از اعتقادات مردم از طریق ترویج خرافات و بستن پیرایه ها بر پیکر آئین منور اسلام و با هدف بد بین نمودن عوام نسبت به این مکتب الهی صورت می گیرد" (منبع قبلی).

(و نتیجه گیری از اقرارهای حکومتی فوق الذکر

با تکیه بر چنین اعتراف های محکمی باید گفت درست است که به قول آقای بروجردی با آغاز انقلاب خمینی در سال 1357، الهه حقوق بشر و سکولاریسم تیرباران شد اما این جریان عظیم هرگز نابود شدنی نیست چرا که در فطرت و وجدان انسانها زندگی می کند؛ لذا در سالهای اخیر حیات خود را در میان اقشار مختلف احیا کرده و لا اقل تا حدی پیش روی نموده که باعث ترس شدید و واکنش تند رژیم گردید.

بی شک اگر آیت الله بروجردی نیز قیام نمی کرد جدائی دین از سیاست راه خود را طی می نمود؛ چیزی که نقش آن پیشوای دینی را برجسته کرد نظرات علنی و مخالفت های شجاعانه وی با اهریمن تداخل دیانت و سیاست بود؛ ایشان می گوید که اندیشه جدائی دین و دولت سالهاست که در این سرزمین شکوفا شده و وابسته به افراد و جریانهای خاص داخلی و خارجی نیست؛ چرا که جامعه موحدین و دینداران هم نسبت به این ایده گره گشا اقبال نشان داده اند.

اینها به خودی خود برای ولی فقیه و پیروانش یک فاجعه مهار نشدنی محسوب می شد و وادارشان کرد بی رحمانه تمامی متدهای ترور شخصیت را بر علیه این پیشوای گرفتار در غل و زنجیر پیاده کنند و چند نمونه آنها در بالا ملاحظه کردید؛ آف بر همه آن بی غیرت هائی که خود را به دجال فروختند و در پروژه عظیم تهاجم به حرمت و سوابق کاری آیت الله بروجردی مشارکت کردند

تحلیلی بر انگیزه های ورود روحانیون برجسته معاصر به سیاست

بخشی از بهانه های آخوندهای قدرت طلب برای دخالت در سیاست آنطور که در آثارشان موجود است ادعای پیروی از علمای بزرگی چون مدرس، آخوند خراسانی و میرزای شیرازی است [به عنوان نمونه همانطور که در اوایل این بخش توضیح داده شد خامنه ای یک ماه بعد از دستگیری آیت الله بروجردی طی یک سخنرانی، سعی نمود دین سیاسی رسوا شده را آبرویی دوباره بخشد؛ یکی از دلایل ضعیف و غیر فنی او یادآوری دخالت میرزای شیرازی در سیاست و حمایت روحانیون عتبات عالیات چون آخوند خراسانی از انقلاب مشروطه بود که او به معنای مداخله آنها در سیاست تفسیر کرد!].

معروف است که اصل شعار "دیانت ما عین سیاست ماست" از سوی سید حسن مدرس مطرح شد؛ به این ترتیب ممکن است اینطور به نظر برسد که قبل از خمینی این شعار رایج شده بود و هواداران سرشناسی چون مدرس نیز داشت؛ اما واقعیت چیز دیگری است!

اگر ارزش های مطرح و بحران های حاکم در دوره مدرس یعنی محدوده آغازین قرن چهاردهم شمسی که اکنون در سالهای پایانی آن هستیم را لحاظ کنیم مشخص می شود که مقصود ایشان از شعار مذکور پیگیری مطالباتی است که در حساسیت های سیاسی و مذهبی آن مقطع قابل تعریف بود و نیت ایشان هرگز تشکیل یک نوع حکومت دینی که در راس آن یک آخوند به نام ولی فقیه حاکم باشد نبوده است!

اما خمینی با مهارت های خاصی که در مغلطه کاری داشت توانست شعار مدرس را با محتوای دیگری یعنی "دیانت ما عین حکومت مطلقه استبدادی ماست" مطرح کند! و به این ترتیب برای تئوری بی اساس خویش یک نوع پشتوانه از تاریخ معاصر به وجود آورد در حالی که هیچ ربط قابل قبولی بین آن دو کلام وجود نداشت! مرحوم پدر بزرگم که خود در جوانی شاگرد آقا سید کاظم یزدی صاحب عروه الاوثقی بوده، در سال آخر عمر خود می گفت به این نکته کمتر توجه شده که جناب مدرس با آنکه بیش از 15 کتاب و رساله در موضوعات مختلف از جمله فقه استدلالی تالیف کرد ولی حتی یک اثر نیز در مقوله فقه سیاسی از خود بر جای نگذاشت؛ مدرس از بهترین و معروف ترین شاگردان آخوند خراسانی و سید کاظمی یزدی بود و به خاطر استعداد خاصی که در تدریس علوم اسلامی داشت معروف شد به مدرس در حالی که اسم واقعی وی سید حسن قمشه ای بود؛ ایشان در دوره های دوم تا ششم مجلس شورای ملی حضور فعال داشت و سالها نیز در حبس بود.

چنین شخصیتی با برخورداری از آن همه وزنه علمی و اعتباری و تجربی اگر ذره ای به تشکیل حکومت از نوع ولایت فقیه اعتقاد داشت لاقلاً یکی از آثار خویش را در این زمینه می نگاشت؛ باز هم تاکید می کنم که بر طبق آنچه در زندگی او مشهود بوده شعار معروف او را هرگز نمی توان با آنچه خمینی مطرح کرد در یک راستا تعبیر و تفسیر کرد.

پیش از سید حسن مدرس، تعداد دیگری از فقهای معروف عملاً در سیاست وارد شدند از جمله آخوند خراسانی، او بزرگترین حامی انقلاب مشروطه در میان روحانیون عتبات بود و صاحب کتاب معروف کفایه الاصول که بیش صد بار تا کنون چاپ شده و شرح و تعلیقه های بسیاری نیز بر آن نوشته اند؛ ولی ایشان در کتاب حاشیه بر مکاسب شیخ انصاری، می نویسد که ولایت بر امور شخصی و جزئی مردم غیر قابل قبول است (ص 93). پس او نیز دخالت روحانیت در امور عامه برای کمک به حفظ جان و مال و شرف مردم و صیانت از استقلال ارضی مملکت را جایز ولی با حکومتی کردن دین و مالکیت مطلق بر امور شخصی و جزئی که محتوای ولایت فقیه و اسلام حکومتی سیاسی است مخالف بود! پیش از ایشان و دیگران نیز میرزای شیرازی با صدور فتوای تحریم تنباکو وارد خطرترین حوادث سیاسی عصر خویش شده بود.

هدف روحانیون مشهور فوق مبارزه با استعمار خارجی و ستمکاری داخلی بود؛ یعنی آنها به عنوان یک مرجع مردمی در کنار ملت قرار داشتند و برای مبارزه با حکومت استبدادی که دلال و اهرم استعمار شده بود وارد سیاست می شدند نه برای حکومت کردن و ایستادن در برابر ملت! قلم فقهی سیاسی شخصیت های خیراندیشی چون میرزای شیرازی، آخوند خراسانی و حتی میرزای نائینی، محکم کننده اعتبار و حرمت دین و مردم بود نه تثبیت گر استبداد و استعمار!

عجبا که بانیان و مروجان تئوری ولایت فقیه، ورود آنها به سیاست را به گونه ای بر خلاف حقیقت تاریخی تفسیر کردند و هنوز هم عده ای هستند که فریب آنها را می خورند! کسانی که میرزای شیرازی و آخوند خراسانی را با فقهای وابسته به ولایت فقیه یکی می نمایند باید بسیار کوتاه بین باشند که چنین اختلاف های

بزرگی را نمی بینند!

بانی انقلاب [خمینی] برای تشکیل حکومت دیکتاتوری دینی به سیاست روی آورد و قیام کرد و دومی [خامنه ای] نیز برای تداوم بخشیدن به آن؛ اما بنده برای مبارزه با آنها وارد میدان شدم تا حساب سیاست زر و زور و تزویر از دیانت عدالت و رحم و صلح، جدا گردد؛ خمینی با تار و پود سفسطه ها و مغالطه های دینی، طوق و طناب ولایت فقیه را بافت و بر گردن اسلام و ایران نهاد؛ در آخر عمر نیز افسار شعبده خارق العاده خویش را به دست خامنه ای سپرد؛ ما وارد مبارزه با عقاید آنها شدیم تا دیون خود را در پاره کردن این ریسمان مرگ و خفت و ذلت ادا کنیم.

این توضیحات و توصیفات اثبات می کند ما از یک سو بر خلاف شعارمان مبنی بر اینکه روحانیت نباید در سیاست دخالت کند عمل نکرده ایم؛ و از سوی دیگر نیز برای فرار از بدهی های وجدانی و دینی خود، مانند خیلی از مراجع خاموش دخالت نکردن در سیاست را بهانه قرار نداده ایم! ما همچون میرازی شیرازی و آخوند خراسانی به نفع ملت و اسلام، در برابر استبداد و استعمار ایستادگی کردیم و مردم و مدافعین حقوق بشر را تنها نگذاشتیم.

رسوائی بزرگ در تجاوز سیاستمداران به ناموس دیانت

آخوندهای سیاسی می گویند "سیاست ما عین دیانت ماست!" حالا ما می پرسیم سیاست شما چه بوده؟ به نقل از افشاگری های درونی خودتان، سیاست شما چیزی جز دروغ، فریب، ریاکاری، زمین خواری، رانت خواری، ارتشاء، سرقت های نجومی، قتل های زنجیره ای، تروریسم پروری و دزدیدن صندوق های رای نبوده؛ به این ترتیب محتوای دیانت شما که عین سیاست شماست چه می تواند باشد؟
ایران و جهان جواب این پرسش را می دانند و البته خود شما گردانندگان نظام نیز بهتر از همه بر پاسخ آن واقفید؛ آنچه را که ما در این سالها تدریس و تبلیغ کردیم تلاشی بود برای نجات دین و وجدان جامعه از شرارتهايتان!

کمپین بین المللی در اعتلای سکولاریسم

تعدادی از موارد مهم نقض حقوق بشر که همواره مورد نظر نهادها و گزارشگران مدافع حقوق بشر بوده عبارتند از:

- انواع تبعیض ها از جمله تبعیض جنسیتی؛ تبعیض دینی و مذهبی؛ تبعیض اعتقادی و سیاسی؛ تبعیض در استفاده از رسانه ملی و جراید و امکانات و تسهیلات دولتی و...
- مجازات های خشن و کیفرهای بی رحمانه مانند شلاق، به دار آویختن؛ قطع اعضای بدن؛ سنگسار و...
- در کنار موارد فوق، برخورد با دگراندیشان با ابزارهای زندان؛ حبس خانگی؛ شکنجه؛ قتل های ساختگی؛ اعدام؛ ترور شخصیت و...

- بعلاوه اینها جریانهای بزرگی چون القاعده و داعش و گروه های کوچکی چون بوکو حرام، که در مجموع، رگبار غارت و مسلسل قتل عام را در بخش بزرگی از خاورمیانه و دیگر مناطق به کار انداخته اند همگی با انگیزه ها و پشتوانه های مذهبی و دینی تشکیل شده و حرکت کرده اند.

هر روز جنایتکارانی با تکیه بر تعصبات دینی و ایدئولوژیک در گوشه ای از دنیا کمپین خشونت، تاراج و نسل کشی به راه می اندازند؛ این نیروهای بی رحم، مولود تزویج نامشروع دیانت و سیاست هستند! لذا فجعده عظیم اسلام سیاسی محصور در ایران نیست؛ بلکه در همه جا شواهدی به چشم می خورد که اثبات می کند سکولاریسم راه خلاصی از خشونت های مذهبی است!

در این راستا از وکلای بین المللی و نهادهای مدافع حقوق بشر درخواست می کنم که یک فراخوان گسترده برای آرمان جدائی دین از سیاست تنظیم کنند؛ در صورت صلاحدید و اجماع عمومی برای برپائی این حرکت بزرگ جهانی، پیشنهاد می گردد آنرا به نامی با مفهوم "کمپین بین المللی قطعنامه جدائی دین از سیاست" یا "کمپین بین المللی قطعنامه جدائی ایدئولوژی از حکومت" اسم گذاری کنند با هدف تصویب قطعنامه ای مستقل و به روز در سازمان ملل متحد برای نهادینه کردن دکترین سکولاریسم در دنیا.

اکنون که در سخت ترین برهه از تاریخ بشری قرار گرفته ایم و عصر فجایع مرگ بار را تجربه می کنیم و گرفتاران در بحرانهای مادی و معنوی، ضجه کنان منجیان و مصلحان خویش را فرا می خوانند؛ بجاست که این اصل حیاتی را فراموش نکرده و هر چه زودتر با به راه اندازی کمپین تاریخ ساز جدائی دین از سیاست، اقدامی شایسته و نجات بخش به انجام رساند.

یقیناً با کمک دولتهای متمدن و قدرتمند عضو سازمان ملل متحد چنین جنبشی به زودی می تواند جای خود را در جهان بطور رسمی و وسیع باز کند و بر اساس آن، سازمان ملل و شورای امنیت و نهادهای ذیربط موظف خواهند بود از مردم ایران برای برگزاری یک رفراندوم آزاد در تغییر نوع حکومت حمایت کنند؛ اگر چنین کمپینی به راه افتاد از همه وجدان داران می خواهیم که صرفاً به امضای آن بسنده ننمایند و به هر شکل ممکن پیرامون آن اطلاع رسانی و این ضرورت را تبلیغ کنند.

فتوای تغییر قبله تفکر، از دین حکومتی، به دین غیر سیاسی !

در اینجا برای فقهای مرفه نشین و قضات ویژه خوار که بر گرد سفره متعفن دین سیاسی نشسته اند خاطر نشان می کنم که چند روز بعد از آخرین گردهمایی ام در خرداد سال 1385 شخصی معروف به سردار رضائی از نیروی انتظامی با چند تن از دوستان خود به حیاط منزل که محل دیدار عمومی مردم با من بود آمد؛ او گفت: "برآورد مسئولین تامین امنیت استان و نیروی انتظامی حاضر در منطقه، این بود که در مجموع جمعیتی بیش از صد هزار نفر داخل ورزشگاه و در محدوده خیابان ها و میادین اطراف گرد آمده بود"؛ او گزارش می داد که "از دحام جمعیت به حدی بود که تمام خیابان های منتهی به ورزشگاه ناچاراً بسته شد".

این مسئول نیروی انتظامی با وجود آنکه جزو عوامل حکومتی بود ولی در برابر عظمت جلسات ما نتوانست جلوی احساسات خود را بگیرد و در جمع چندین نفر از حاضرین، اقرار کرد که "شما تا جایی پیش رفته اید که اگر برنامه جلسات خود را به روزنامه ها اطلاع دهید، جمعیت، میلیونی خواهد شد و چنین چیزی [برای حکومت] غیر قابل قبول است!"؛ حتی خود مسئولین دادگاه ویژه روحانیت بارها در بازپرسی به من گفتند که "شما تاجائی بالا رفتی که اگر دستگیر نمی شدی در تمام ایران جمعیت جمع می کردی".

یکی از بزرگترین دلایل غیر قابل انکار آن، تهاجم حکومت به ما در ماه رمضان و در آستانه شب های قدر بود! در آن زمان این صحبت مطرح شده بود که نماز عید فطر را در خیابان آزادی برگزار کنیم؛ هر چند هنوز چنین تصمیمی قطعی نشده بود و رسماً نیز اعلام نکرده بودیم ولی در بازجویی های اولیه بارها به من گفتند که "شما می خواستید با کمک ماهواره ها در روز عید فطر جمعیت میلیونی به خیابان آزادی بکشانی، به همین خاطر ما مجبور شدیم در ماه رمضان [در آستانه شب های قدر و با زبان روزه] به شما حمله کنیم!"

اگر رژیم و عناصرش مانع فعالیت های معنوی و فرهنگی ما نمی شدند و جو رعب و وحشت به راه نمی انداختند اکثریت قاطع مردم بطور آشکار با عقایدمان همراه شده بودند و مراسم های توحیدی و غیر سیاسی ما جمعیتی بسیار بیشتر از طرفداران دین ولی فقیه را شامل می شد؛ همه می دانند حکومت به خوبی دریافته که آحاد ملت از مذهب سیاسی خسته شده اند و دیگر نمی خواهند امور عبادی و معنوی را از کانال های تعیین شده از سوی ولی امر خودخوانده مسلمین دنبال کنند!

سالهای سال است که کوه تصورات خوش بینانه مردم به قبله ولی فقیه، فرو ریخته؛ نزدیک به چهار دهه است که این بت پر هزینه و دهشتناک، نه حاجت داده و نه تکیه گاه مطمئنی برای ملت بوده؛ همانطور که خودشان همه ساله اعلام می کنند صراط مستقیم این مذهب، از میان تحریم های اقتصادی و رقابت های خطرناک نظامی می گذرد؛ هر ساله عبارت های جدیدی نیز با همین مفاهیم خلق می کنند؛ همگان این واقعیت را پذیرفته اند که بهشت برین وعده داده شده در دین ولی فقیه، خیالی بوده و دست نیافتنی؛ آنچه ما در طول دوران انقلاب دیده ایم، جهنمی بود که هیچ قشری از جامعه جان سالم از آن به در نخواهد برد!

آری، بیش از اینها جایز نیست که ایرانیان با طناب زور به دنبال گردانندگان بی منطق رژیم کشانده شوند؛ من در این کتاب با قاطعیت تمام می گویم که بیشتر مومنین و موحدین و اکثریت مطلق ایرانیان، خواهان تغییر قبله خویش از دین حکومتی به دین غیر سیاسی شده اند؛ من نیز تا جایی که بتوانم از آنها حمایت می کنم. [ادامه این سخنان: پاسخ بعدی].

اگر ادعایم کذب است، مرا در میدان آزادی اعدام کنید!

اگر جدائی دین از سیاست مقبول مردم نبود پس چه ضرورتی وجود داشت حکومت برای مقابله با آن به ما حمله کند؟ اگر اینگونه نظرات و سخنان، کم طرفدار بودند و برای موجودیت نظام خطری نداشتند پس این همه سال حبس و زندان ما به چه دلیل می توانست باشد؟ چه علتی سبب شد که هجمه گسترده در مساجد، جراید و صدا و سیما علیه بنده به راه اندازند؟ چرا هر از چند گاهی خانواده و دستیارانم را بازداشت و برای اعتراف علیه من تحت شکنجه قرار دادند؟ به چه علتی محاکماتم بدون حضور وکلای آزاد و خبرنگاران مستقل برگزار شد؟ چرا در این سالها بدون قید و شرط مرا آزاد نکردند؟ به دفعات در نامه به شخص ولی فقیه و دادگاه ویژه درخواست کرده ام و در اینجا هم بار دیگر تکرار می کنم: فقط برای مدت چند روز به ما اجازه دهید تا از طریق رسانه ملی نظرات خود را به سمع ملت ایران برسانیم و فراخوان عمومی از مخالفین دین سیاسی داشته باشیم؛ اگر جمعیتی بسیار بیشتر از 22 بهمن شما حاضر نشد در همان میدان آزادی مرا اعدام کنید!

توضیحات بیشتر گردآوردگان: مسئولین دادگاه ویژه تا کنون به درخواست منطقی و وجدانی آن منجی توحیدی و آزادیخواه نه تنها پاسخ درستی نداده اند بلکه بارها گفته اند که رهبری فقط زمانی برگه مرخصی یا آزادی آیت الله بروجردی را امضا می کند که او متعهد شود با مردم و رسانه ها گفتگو نکند و هیچ گردهمایی برگزار ننماید؛ اینها نشان دهنده پاسخ غیرمستقیم اما شفاف خامنه ای به درخواست آقای بروجردی است! آقای بروجردی به یکی از نزدیکان خود جملاتی به این مضمون گفته اند: "اگر حکومت در سال 1385 در برابر حرکت بزرگ و تاریخی ما دست اندازهای سرکوب و زندان قرار نمی داد، یقیناً ما به یک چهره شناخته شده داخلی و خارجی تبدیل می شدیم و می توانستیم در راستای دفاع همزمان از دو مقوله الهیات و حقوق بشر خدمات ماندگاری تقدیم تاریخ کنیم".

بررسی یک عادت تاسف بار

آنطور که از شواهد پیداست همه ناظرین واقع بینی که مسائل توحیدی و انسانی را دنبال می کنند قبول دارند آنچه که ما در حقانیت سکولاریسم گفتیم صحیح و منطقی است و خیلی از علما و روحانیون نیز به آن رسیده اند ولی ممکن است به دلیل آنکه در منابع دینی موجود -که ذو وجوه، ظنی الدلاله و ناقص هستند- مدارک زیادی دال بر تایید آن یافت نکردند لذا [آنرا] نادیده گرفتند! البته این شیوه برخورد با واقعیت ها در علوم دیگری مانند فلسفه تا حدی رایج بوده و هست؛ مثلاً نقل شده که ابن سینا برخی از برداشت های خود را به عنوان اینکه نظرات ارسطو هستند بازگو می کرد چون سخن ارسطو را دیگران می پذیرفتند ولی کلام جدید را به این سادگی ها نمی شد برجسته کرد!

در علوم تجربی این نوع برخورد معمول نیست؛ اگر کسی به فرضیه اثبات پذیر و جدیدی برسد که در تئوری های گذشتگان نبوده یا حتی بر خلاف نظر قبلی ها باشد به راحتی بازگو می کند؛ هیچ کس او را سرزنش نمی کند که چرا بر ضد قبلی ها سخن گفتی و حتی از او به عنوان نوآور و نابغه یاد می کنند که توانسته فلان تئوری را زیر و رو کند و تحول اساسی به وجود آورد!

در الهیات که با تعصبات انسانها گره خورده و مورد سوء استفاده سیاستمداران قرار دارد وضعیت بسیار تاسف بار است! اگر یک پیشوای دینی چون بنده، اثبات کند محتوای ظرف اولیه اسلام، ارزش هائی بود که اگر درست پرورش پیدا می کرد و به روز می شد با واژه های مدرن آزادی، حقوق بشر، دموکراسی و صلح جهانی همسوئی کامل داشت، روحانیون منفعت طلب جو طعنه آمیزی به راه می اندازند و برخوردهای ناروا نشان می دهند؛ به هر حال ما کلیات نظرات خود را در این اثر بازگو کردیم، اگر حق باشد، در آنصورت به قول مولا علی نادیده گرفتن و نپذیرفتن آن گمراهی آشکار و غیر قابل توجیه خواهد بود! "فما ذا بعد الحق الا الضلال" (نهج البلاغه، نامه 65).

لازم است که یادآور شوم در این بلیه بزرگ، ناظرین بی طرف نیز مقصر هستند! من بار دیگر از همه اندیشمندان دلسوز و انسان دوست در علوم مختلف به ویژه الهیات و انسان شناسی و جامعه شناسی می خواهم که

ضرورت جدائی دین از سیاست را مورد ارزیابی قرار دهند، اگر این اندیشه را مفید و کارآمد یافتند اقدامی شایسته برای حمایت بین المللی از آن به عمل آورند.

مطالب تکمیلی گردآوردندگان

الف) از 15 خرداد 1342 تا 15 مهر 1385

یکی از تحولات بزرگ اجتماعی و اقتصادی مدرن در تاریخ ایران معاصر، انقلاب سفید بود که به رهبری شاه فقید در دهه 1340 شمسی آغاز شد؛ در اولین گام، یک طرح 6 ماده ای در بهمن 1341 به همه پرسى گذاشته شد که در آن، اصلاحات ارضی و براندازی نظام ارباب رعیتی، اعطای حق رای به زنان و ایجاد سپاه دانش که از ضرورت‌های انکارناپذیر آن زمان بودند به چشم می خورد؛ بنابر گزارش های منتشر شده اکثریت مطلق مردم به آن رای مثبت دادند.

خمینی یکی از مخالفین این اقدام بود که البته آنرا تحریم کرد؛ او کمی قبل از برگزاری رفراندوم مذکور یعنی در اواخر دیماه در یک سخنرانی در جمع علما آنرا توطئه ای بر علیه اسلام معرفی کرد و برنامه مذکور را دام استعماری نامید (صحیفه خمینی، ص 135-134)؛ او بدون آنکه در جایگاه فقاقت و مرجعیت دینی باشد و بدون داشتن اجازات لازم از مراجع آن زمان مبارزاتی را پایه ریزی کرد و توانست سلسله آشوب هائی را به وجود آورد که اوج آن در اواسط خرداد 1342 بود و منجر به وقوع قیام معروف 15 خرداد شد.

روز مذکور، زمان نمایان شدن اهریمن ولایت فقیه در گستره تاریخ بود هرچند که در آن دوران به این نام شناخته نمی شد؛ 15 سال طول کشید تا این مولود نامشروع به بلوغ زودرس خود برسد و حکومتی به نام آن برپا شود که جهان را تحت تاثیر قرار دهد و بعد از چند دهه جهاد شبانه روزی، ایران و خاور میانه را به خرابه ای تبدیل نماید! آنچه ما را واداشت تا این تحلیل کوتاه را بنگاریم بررسی مقایسه های تلخ زیر می باشد:

قیام 15 خرداد 42 در فضائی رقم خورد که جو بسیار مثبتی نسبت به روحانیت و مرجعیت وجود داشت؛ علاقه و ارادت آحاد ملت به آیت الله العظمی طباطبائی بروجردی که در فروردین 1340 از دنیا رفته بود و خلای که با فقدان ایشان به وجود آمد باعث شد که شد خمینی در جایگاه یک روحانی جنجالی بتواند با فریب و نیرنگ به راحتی قلوب ملت را جذب خود کند و تشیع معصوم از قدرت طلبی را به سیاست و حکومت بفرشد و با گذر زمان الهیات را به احتضار و کمای طولانی مدت ببرد!

43 سال و 4 ماه بعد، یعنی در 15 مهر ماه 1385 در حالی که توحید و خداپرستی تا پای قبر نیز پیش رفته بود ناگهان فریاد بلند و لرزانی از تهران به گوش رسید و در خبرگزاریها و رسانه های بین المللی طنین یافت؛ صدای یک منجی توحیدی که با شعار جدائی دین از سیاست مطالبه نجات الهیات از اسارت روحانیون سیاسی را پژواک داد و امیدها را به اردوی موحدین دلسوخته بازگرداند؛ این شخصیت، آیت الله سید حسین کاظمینی بروجردی بود.

شاه فقید با آنکه قیام 15 خرداد منجر به ریخته شدن خون عده ای از مردم شده بود ولی به احترام مراجع دینی وقت که برای حفظ جان خمینی وساطت کرده بودند از حبس و اعدام او درگذشت و بعد از مدت کوتاهی وی را از ایران تبعید نمود؛ ولی بر خلاف شاه فقید، خامنه ای که در راس نظام ستمدینی ولایت فقیه قرار دارد بیش از 8 سال است که از طریق دادگاه ویژه، آیت الله بروجردی و نزدیکان ایشان را تحت شکنجه های روحی و جسمی قرار داده.

بروجردی بر خلاف خمینی در مقطعی ظهور کرده که روحانیت فاقد اعتبار و حرمت شده و به قول خود ایشان اگر امروز میرزای شیرازی هم از قبر برخیزد قادر نخواهد بود که با صدور یک فتوا، استبداد داخلی (به رهبری ولی فقیه) و استعمار خارجی (که امروز روسیه و چین نقش آنرا ایفا می کنند) را قدمی به عقب براند! این کلمات، درد دل تلخ آن پیشوای دینی است که به خاطر خیانت های فقها و قضات حکومت پرست، امروز ایشان به جرم آنکه روزگاری هم لباس آنها بوده باید در زندان سوء ظن ها محبوس و در آتش غربت بسوزد! یقیناً اگر رفتارهای جنائی عمامه به سرهای سیاسی باعث بدبینی افکار عمومی دنیا نسبت به روحانیت نشده بود نظرات و آراء آیت الله بروجردی به سرعت مورد توجه جهانیان قرار می گرفت.

سازمان ملل و اتحادیه اروپا از یک سو و آزادیخواهان هموطن از سوی دیگر، آنطور که زبینه زحمات ایشان

باشد حمایت نکردند! انتظار می رود این آخرین هشدار که به سمع و نظر جهانیان خواهد رسید قلوب صاحبان وجدان را متاثر نماید و اقدامات شایسته ای در خصوص حمایت فوری از ایشان شکل بگیرد.

ب) یادی از مارتین لوتر، شخصیتی برجسته در اعتراض به سوداگریهای دین سیاسی

در این بخش برای اثبات حقانیت سکولاریسم به تاریخ اروپا نیز رجوع شد؛ بی مناسبت نیست یادی کنیم از مارتین لوتر، روحانی اصلاح طلب آلمانی که در نیمه اول قرن 16 میلادی تاریخ مسیحیت را تحت تاثیر قرار داد؛ او آغازگر عصر رفرم مذهبی شناخته می شود که جنبشی بزرگ و فراگیر برای نسخ عقاید و نهادهای دینی قرون وسطایی بر پا کرد؛ وی می خواست وارد صومعه و دیر شود ولی از آنجا که روحش در این مسیر آرامش نیافت زندگی عالمانه ای پیش گرفت و به تدریس الهیات پرداخت؛ به تدریج پی برد که درک حقیقت و رستگار شدن در گرو آداب و رسوم مذهبی نیست و ایمان باید در قلب انسان ظاهر شود.

حرکت او زمانی آغاز شد که کلیسا در همه جا اعلام کرد می توان با خرید الواح مغفرت، آمرزش گناهان را خریداری کرد! او در ابتدا اعلامیه ای 95 ماده ای تدوین نمود و بر سر در دانشگاه محل تدریس خود نصب نمود؛ نظراتش به سرعت منتشر می شد؛ به جز اعتراض به فروش اوراق مغفرت، عنوان کرد که الطاف پروردگار شامل حال همگان است و نیازی به واسطه های الزام آور میان بشر و خداوند وجود ندارد؛ وجدان هر کس عالی ترین مرجع او می باشد؛ خداوند از طریق محبتی که در درون انسان ایجاد می کند موجب نجات می شود نه به واسطه کردار و اعمال مذهبی؛ لذا مردم باید وجدان خود را بسازند و از ظواهر فراتر روند؛ او اعلام نمود که نظراتش وابسته به کلیسا نیست و با منطق و وجدان به آنها رسیده و قادر است حقانیت آرای خویش را برای همگان اثبات کند.

قصد ما مطالعه تطبیقی میان آراء مارتین لوتر و کاظمینی بروجردی نیست بلکه می خواهیم یادآور شویم هرگاه خشونت و سوداگری های دینی و ظلم رهبران مذهبی شدید می شود و روحانیت به دنبال منافع شخصی خود می رود جامعه نیز خواهی نخواهی به سمت بیزاری از مظاهر دینی و دشمنی با روحانیت گرایش می یابد و جذب اصلاح طلبانی چون لوتر می شود.

بخشی از زمینه های فکری سکولاریسم در اروپا با ظهور لوتر و مکتب اعتراضی او که از دل مسیحیت به وجود آمده بود شکل گرفت و اما امروز در اسلام گرچه روحانیون سیاسی، سکولاریسم را غربی و ضد دینی می نامند ولی بی شک حضور یک پیشوای مردمی و منجی توحیدی چون آیت الله بروجردی در متن آن، تاثیر بسزائی در مشروعیت داشتن اندیشه جدا سازی دیانت از سیاست و برپائی حکومت دموکراتیک در ایران دارد.

ج) سنت قرون وسطایی روحانیون سیاسی در برخورد با دگراندیشان

یکی از مهمترین مشترکات دوره قرون وسطی که کلیسا بر سر نوشت جامعه حاکم بود با این سی و چند سال که ولایت فقیه حکومت می کند آن است که تحقیق آزاد پیرامون باورهای که به عنوان مقدسات از گذشتگان به ارث رسیده گناه بزرگ محسوب می شود و مستوجب مجازات های سنگین می گردد؛ این فاجعه که باید آنرا جنایت علیه کل بشریت نامید متأسفانه به اشد وجه گریبانگیر دگراندیشانی چون آقای بروجردی شده است.

ایشان معتقد است در هیچ کجای قرآن نگفته برای همیشه باید حق زن نصف حق مرد باشد؛ اما روحانیون منفعت طلب می گویند او سواد خواندن قرآن را ندارد! بروجردی می گوید خداوند حامی بندگان خویش است نه مجازاتگر و تحقیر کننده آنها، هر فقیه و مجتهدی که از منابع دینی چیز دیگری برداشت کند در تشخیص خود دچار خبط و خطا شده؛ اما آنها عربده می زنند بروجردی فریبکار و سودجو است! بروجردی فریاد می زند، تقسیم مردم به اقلیت های قومی و مذهبی و... بر خلاف دستورات خداوند است؛ ولی آخوندهای مسحور دجال، می گویند او از سوی خود بدعت آورده!

بروجردی شهادت داده که ملت از دین سیاسی و ولی فقیه آن خسته و متنفر شده اند؛ اما اتاق فکر خامنه ای نقشه می ریزد که او را کذاب و خیالباغ نشان دهند! بروجردی تبلیغ می کند که پروردگار عالم مخالف زندان، شلاق، اعدام و سنگسار است، اینها به الله نسبت داده شده و هیچ ربطی به خداوند ندارند؛ اما دادستانها و قضات دادگاه ویژه که نگران شغل و دکان خویش هستند او را تهدید به اعدام می کنند به جرم کفر گوئی (محاربه)! در قرون وسطی نیز دانشمندان بسیاری به خاطر دست نکشیدن از نظراتشان در آتش سوزانده شدند تا بلکه خداوند آنها را ببخشد و بیمارزد! برخی نیز مانند گالیله تن به اعتراف اجباری و زوری دادند؛ او به خاطر

پافشاری بر نظرات علمی اش به مجازات سوختن در آتش تهدید شده بود؛ و حالا در حکومت ولایت فقیه لهیب شکنجه و ترور شخصیت، چهره هائی مظلومی چون بروجردی را می سوزاند؛ البته این بار نه به خاطر کشفیات علمی بلکه به دلیل حقیقت گوئی در امور حیاتی یعنی الهیات و معنویات!

د) آیا استخراج مدرنیته از دل سنت امکان پذیر است؟

امروز آیت الله بروجردی از یک سو به خاطر چند دهه فعالیت الهی و معنوی وسیع به عنوان یک پیشوای دینی و توحیدی شناخته می شود و از سوی دیگر به دلیل فعالیت برای استقرار سکولاریسم و منشورات حقوق بشر سازمان ملل متحد، به عنوان یک چهره حامی ارزش های مدرن از او یاد می گردد؛ برخی از تحلیل گران و متفکران سعی کرده اند حرکت دوعده ای این اندیشمند زندانی را در قالب همسان سازی سنت اسلامی و مدرنیته غربی تعبیر و تفسیر نمایند؛ ورود به این بحث بسیار مهم، یک پژوهش مستقل لازم دارد که در آن ابتدائاً باید مفاهیم و اصطلاحات مربوطه بطور مشخص تعریف گردد که البته در این کتاب چنین امکانی وجود ندارد؛ ولی به خاطر اهمیت زیادی که این موضوع داراست در این قسمت در حد یک بررسی گذرا مطالبی را می نگاریم. در یکی از بحث ها و تحقیق های صورت گرفته در این خصوص آمده است: "جدائی نهاد دین و دولت و سکولاریسم اصلی پذیرفته شده در جهان جدید است. بشر امروزی که پس از قرن ها که از امتزاج این دو آسیب دیده، امروز سر بر بالین سکولاریسم نهاده است به اینجا رسیده است که «دولت دینی» نه دین است و نه دولت. اما منظر انسان مدرن از درون سنت نیست. انسان مدرن پس از «عصر روشنگری» پی برده است که احیای سنت با سنت ممکن نیست و حتی اگر چون بسیاری اهل دانش مدرنیته را نتیجه «گسست کامل» از سنت ندانیم و بین مدرنیته و سنت به پیوست باور داشته باشیم اما دیگر زندگی در جهان مدرن با آذوغه های «سنت» امکانپذیر نیست و این کاری است که آیت الله بروجردی در پی آن است. می خواهد با تاکید بر عناصر درون سنت، سنت را اصلاح کند. می خواهد مفهوم مدرنی چون سکولاریزاسیون را از دل کتاب و سنت بیرون بیاورد. هر چند ایشان به درستی به آفات «دین سیاسی» و «سیاست دینی» پی برده است و به این امر تظن یافته است که حکومت بیش از ربع قرن اسلامی حاضر نه تنها نتوانسته است «یدخلون فی دین الله افواجا» را به منصف ظهور برساند بلکه دین را هم به گفته امام علی (ع) پوستین وارونه ای ساخته است که نتیجه مختوم و محتوم آن «یخرجون فی دین الله افواجا» بوده است، اما ایشان به این مهم پی نبرده اند که از درون سنت راه به جایی نمی توان برد. اگر هم راهی برای احیای سنت های پسندیده باشد! از درون مدرنیته است نه با رنگ و لعاب مدرن و نه با سنت..."

در نگاه فوق که البته همفکران بسیاری نیز دارد، تلاش آقای بروجردی برای همسو کردن مفاهیم سنتی و مدرن در محور سکولاریسم، کاری سخت و به نوعی غیر ممکن تلقی شده! اما همانطور که خود نویسنده محترم نیز به آن اذعان کرده، آنچه که امروز به عنوان برداشت از منابع سنتی در اختیار ماست، در مجموع همان پوستین وارونه است! بنابراین ما از یک سو با هواداران ایده فوق موافقیم، به این صورت که از پوستین وارونه و ظرفی که محتوای آن جابجا شده نمی توانیم ارزش هائی همسو با مدرنیته بیرون بکشیم و این ادعا کاملاً درست به نظر می آید.

اما ریزه کاری بسیار ظریف در کار آقای بروجردی وجود دارد؛ ایشان می کوشد سکولاریسم که از شاخصه های دنیای مدرن محسوب می شود را از میان اسلام اصیل و بی پیرایه استخراج کند نه از تصورات و اوهام منقوش بر پوستین وارونه و نه از بدعت های گنجانیده شده در ظرف فعلی اسلام که سقایت آنرا رهبران ولایت فقیه و القاعده و تکفیری ها در دست دارند!

پر واضح است که این کار بسیار سخت است چون دسترسی به رُویه و لایه پنهان پوستین وارونه و یافتن محتویات بر زمین ریخته، کاری بس دشوار است! با این همه، ایشان در این کتاب و به ویژه در بخش اول و دوم، قدم های بزرگی برداشته اند.

بخش چهارم: زمینه های فریب و مغالطه در امور دینی و معنوی

توضیحات مقدماتی

الف) در این بخش، در افقی کلی و فراگیر زمینه های خطاپذیر بودن ذهن و ادراک انسان در تشخیص ها و قضاوت های دینی و معنوی را بررسی می کنیم؛ معضلات مهمی که همگان در تلاش برای فهم آموزه ها و موازین دینی و فقهی با آنها مواجه هستند و پیچیدگی هایش، بستر مناسبی برای تبدیل شدن ارزش های سترگ الهی به ابزارهای ضد بشری فراهم کرده و باعث پذیرش افکار تبعیض آمیز و رشد باورهای تعصب آلود و خشنونت بار شده.

ب) مصادیقی از خطاپذیر بودن ذهن در مشاهده آسمان!

در کتب آسمانی، از زمین، خورشید، ستاره ها و آسمان به عنوان آیات بزرگ در رسیدن به حقایق توحیدی نام برده و حتی به آنها قسم یاد شده؛ یکی از حکمت های آن، نقش مهمی است که این صنایع الهی در زندگی بشر دارند و بالطبع توجه و تفکر پیرامون آنها نیز انسان را به سمت معارفی از حقایق هستی و خالق گیتی سوق می دهد.

هزاران سال بود وقتی انسانها از زمین به آسمان زیبا نگاه می کردند "تصورات" گوناگونی درباره اجزای آن در اذهانشان نقش می بست و همانها را به عنوان باور و ایده علمی "تصدیق" می کردند که البته بیشترشان اشتباه و خطا بود! مثلاً "تصور" می شد تمامی ستاره های درخشان، واقعا وجود خارجی دارند، در حالی پیشرفت های علمی اثبات کرد برخی از آنها ممکن است هزاران و حتی میلیونها سال پیش از بین رفته باشند؛ آنچه ما ببینیم نور تابیده شده از آنها تا قبل از نابودیشان است که هنوز در راه رسیدن به زمین می باشد!

یکی از مهم ترین مصادیق مغالطه پذیر بودن ذهن انسان آن است که "تصورات"ی که به هنگام توجه به مسائل مختلف در ذهن نقش می بندد را عجولانه یا تحت تاثیر عوامل گوناگون "تصدیق" و تایید می کند و آنرا به عنوان یک حقیقت می پذیرد؛ بطور کلی بین "تصور" و "تصدیق" تفاوت وجود دارد؛ با دیدن یک صحنه یا شنیدن یک خبر و یا با تفکر کردن به معنای روایات و آیات، ابتدا "تصورات" و پندارهائی در خیال انسان ترسیم می شود؛ سپس ذهن ممکن است آنها را "تصدیق" کند یا رد نماید؛ آنچه مسلم است در مقطع حد فاصل بین "تصور" و "تصدیق" مقوله هائی چون تحقیق و بررسی اسناد و قرائن جای دارند.

مثلاً منجمان نخستین با استناد به مشاهده چرخش ظاهری خورشید و ستارگان به دور زمین [هزاران سال بود که] "تصور" می کردند زمین مرکز جهان و ساکن و بی حرکت است؛ در حالی که این کره خاکی به جز اینکه به دور محور خود می چرخد [حرکت وضعی] به دور خورشید نیز می گردد [حرکت انتقالی] و به همراه خورشید و منظومه شمسی به دور هسته مرکزی کهکشان راه شیری هم در چرخش است و...

"تصورات" آنها به عنوان حقایق علمی "تصدیق" و پذیرفته می شد و تئوریهائی نیز در اطراف آنها ارائه می گردید و بسط و گسترش می یافت! [حتی بر اساس همان فرضیات غلط، دایره البروج یعنی مسیر ظاهری که خورشید در میان ستارگان طی می کند به درستی و دقت تمام مشخص گردید و دوره های کامل خسوف و کسوف نیز پیش بینی می شد!] با پیشرفت های علمی و ظهور دانشمندی تیزبین و واقع گرا، شواهد و قرائن مربوطه مورد بررسی مجدد قرار گرفت و نادرست بودن فرضیات مذکور اثبات شد!

ما در این کتاب موارد زیادی را بررسی کردیم که اثبات می نمود بین آنچه از ظاهر بیشتر آیات و روایت برداشت می شود [یعنی "تصورات" اولیه] و آنچه که حقیقت است تفاوت وجود دارد؛ مثلاً درباره ولایت فقیه "تصورات" و پندارهای اولیه که با فکر کردن به معنای ظاهری برخی از آیات و روایات در خیال خیلی ها نقش می بندد طوری است که این نظریه را تایید می کنند؛ اما اگر قبل از "تصدیق" و تایید نهایی، بررسی کافی انجام می دادند و همه شواهد و ادله دیگر را در نظر می گرفتند "تصور" و خیال حقانیت ولایت فقیه را هرگز "تصدیق" نمی کردند! قبل از ادامه، لازم است دو نکته را یادآور شوم:

نکته اول) کاوش کردن در حد فاصل بین "تصور" و "تصدیق" در امور دینی و فقهی، در حکومت استبدادی ولی فقیه که سرکوبگر قلم و اندیشه آزاد است عملاً سخت و پر دردسر بوده و می تواند منجر به از دست رفتن جان شخص شود؛ همانطور که در قرون وسطی نیز تحقیق در مسائل دینی، علمی و نجومی که برخلاف عقاید کلیسا بود جرم بزرگ به حساب می آمد!

نکته دوم مقایسه امور طبیعت با مسائل معنوی، قیاس مع الفارق است و ارتباطی نیز با محتوای این اثر ندارد؛ اما غرض من از بیان واقعیت های علمی فوق [از زمین و آسمان]، بیان شواهدی ملموس و مشهود برای آماده کردن اذهان جهت پذیرش نقطه ضعف های ذهن انسان در تشخیص ها و قضاوت های دینی و معنوی است.

زمینه های خطا پذیری انسان در امور دینی و معنوی در حد فاصل "تصور" و "تصدیق"

در این قسمت تعدادی از مهمترین بسترها و زمینه هایی که کم توجهی یا نادیده گرفتن آنها باعث می گردد در قضاوت های دینی و فقهی و تشخیص های معنوی و الهی، حقایق نادیده گرفته شوند و تصورات غلط، تصدیق شوند را بررسی می کنم:

الف) نقش تعصبات

مجادلات اعتقادی، دوره ای به قدمت تاریخ بشر دارد و در هر عصری حقایق بسیاری قربانی همین نزاع های عقیدتی، فرقه ای و قومی شده است؛ این یک واقعیت مشهود می باشد که مستندات هر مکتبی چه دینی و چه غیر دینی مورد پذیرش هواداران آن بوده؛ غالباً انسانها تبلیغگر مذهب و فرهنگ قومی و جغرافیائی خویش هستند؛ به ویژه پیروان ادیان که معمولاً از مقطع نوجوانی با عقاید اجدادی خود انیس شده به مبانی آن خوش بین می شوند؛ کتب مقدس خود را مبتنی بر حقیقت کامل می دانند و تعالیم متفاوت دیگر ادیان را اشتباه و غلط؛ ارزش های اخلاقی و مقام پیامبران و اسطوره های خود را می ستایند و سنت ایشان را معیار اصلی تکامل و تنها صراط مستقیم قلمداد می کنند و در اشاعه و اعتلای آنها از همه چیز خویش مایه می گذارند؛ به ندرت می پذیرند که افکار مربوطه ممکن است ناقص یا خطا باشند؛ به سختی حاضر به تحمل دیدگاه های نقادانه و پذیرش نظرات دیگران هستند؛ گاهی دیده شده اگر با واقعیتی مخالف باورش مواجه شوند که نتوانند رد کنند آنرا تفسیر و تعبیری خاص از گفته های عام کتب مقدس خویش می نامند که قبلاً مورد توجه قرار نگرفته بود!

در کل، جوامع مختلف دینی و غیر دینی، باورها و رفتارهای خود را ملاک تمدن و فرهنگ و سعادت می دانند؛ البته همه اینها در یک عبارت کوتاه قرآنی توصیف شده: "زینا لكل امة عملهم" (انعام، 108) آری، آفریدگاری که جهان به این عظمت و آدمیان را خلق کرد گزارش می دهد که هر کدام از جوامع، فرهنگ خود را زیبا و برتر می دانند؛ آنچه مسلم است این تعصبات عوامل مهمی در بروز جبهه گیری، نفرت و نزاع ها بوده و هست؛ بسیاری حتی در قضاوت های وجدانی هم از تاثیر آن میرا نیستند!

تعصبات می توانند نقش های مثبت و خوب نیز بر شخصیت و عملکرد انسانها بگذارند و آموزه هایی نیز در این خصوص مطرح شده که البته صحبت پیرامون آن خارج از این بحث می باشد؛ تعصبات مصادیق متنوعی دارند؛ مثلاً خیلی وقت ها انسانها تصمیم خطائی می گیرند و قاطعانه پای آن می ایستند ولی بعداً متوجه می شوند اشتباه بوده اما به دلیل تعصب روی غرور کاذب خویش دائماً در گفتگوها و چه بسا در خلوت خویش نیز اصرار می کنند که نه، آن تصمیم و اقدام درست بوده!

بنابراین خیلی از باورهای که بعضی ها خویشتن را به آن پایبند نشان می دهند و به خاطرش دیگران را محکوم می کنند و آزار می دهند قبول ندارند یا لا اقل به آن مشکوک هستند ولی از روی تعصبهایی که در وجودشان موج می زند، آنرا درست و ارزشمند [و زیبا] می بینند و در پی آن نیز سفسطه کرده و پافشاری می نمایند؛ آنها تصور می کنند اگر به ابطال عقیده خود اقرار کنند باعث تخریب وجهه و پایمال شدن غرورشان می شود و یا سبب تجری و پیش افتادن رقبا و تضعیف تمامیت مکتب اعتقادی و فکری آنها می گردد؛ لذا مصرانه طبل گوش خراش "ما حق هستیم و رفتار و افکارمان صحیح بوده" را به صدا در می آورند!

اگر به مراجع تقلید سیاسی و جزم اندیش گفته شود بیائید و با صدور فتوای رسمی و علنی، احکامی چون شلاق، قطع اعضای بدن، پرتاب از بلندی و سنگسار را منسوخ کنید و از اصلاح قوانین مدنی به سمت تساوی های جسیتی و اعتقادی حمایت نمائید تصور می کنند که با این کار بر خلاف قرآن و شریعت عمل شده و کتاب خدا زیر سؤال خواهد رفت؛ یعنی آنها با اینکه فهمیده اند تاریخ مصرف مجازات های خشن و قوانین تبعیضی به پایان رسیده و اصلاً هدف از احکام مذکور امور دیگری بوده [توضیحات بیشتر: بخش اول] ولی برای آنکه از دید خودشان حرمت و اعتبار قرآن از بین نرود و از روی تعصباتی که دارند واقعیت ها را نمی پذیرند؛ البته اینها به ضرر قرآن و اسلام نیز تمام شده است! [این طرز فکر در گفتار و موضع گیریهای مراجع تقلیدی چون

مکارم شیرازی و مصباح یزدی و نوری همدانی و دیگر مراجع نایب بیت رهبری کاملاً مشهود می باشد].
نتیجه: تعصبات عوامل مهمی محسوب می شوند که از ابعاد مختلف انسانها را به فریب و سفسطه در باورها و اعتقادات می کشاند.

ب) "تعمیم ناصحیح از جزء به کل"

ضعف های دیگری نیز در حوزه اندیشه و باور انسانها وجود دارد که این معضلات را دامن می زند؛ مثلاً: مغالطه "تعمیم ناصحیح از جزء به کل"؛ به این صورت که فرض کنید گمانه های یک دین و مکتب در برخی موضوعات، با حقایق عینی و شرایط روز همسوتر بوده و راهنمایی ها و نسخه های بهتر و کارآمدتری را در اختیار پیروان خویش قرار داده؛ اینها باعث می شود که آنها آگاهانه در مناظره های اعتقادی و یا ناخودآگاه در جدال های درونی خویش، به برتری های مذکور اکتفا کنند و آنها را به تمام اصول و فروع باورها و عقاید مکتب خویش سرایت دهند [دین و مکتب خود را در همه عرصه ها کامل تر بدانند] و در نقطه مقابل نیز، سیاهی ضعف ها و نقص های دیگران در چند موضوع را، بر تمامی اجزاء مربوطه بگسترانند و در این باره، دائماً بر وجدان ملامتگر خود اطمینان خاطر دهند تا آنها ساکت کنند!

نتیجه: یکی از زمینه های افتادن در گرداب مغالطه ها و خطاهای اعتقادی بی توجهی به این نکته است که درستی یک حقیقت یا یک قانون در چند مصداق، دلیل بر صحیح بودن آن در همه دیگر مصداق مرتبط نمی باشد.

ج) معیارهای غلط در سنجش

در سالهای اول بازداشت یک روز جمعه ظهر، همبندی هایم با عجله مرا صدا کردند که "بیا و ببین در تلویزیون دارند برنامه ای از شما نشان می دهند!" در یک فیلم به اصطلاح مستند با چند نفر بر علیه من مصاحبه کرده بودند؛ یکی از آنها خانمی بود که خود را جزو شاگردان قدیمی و ملازمان من معرفی می کرد؛ صورتش را با حالت شطرنجی نشان می دادند ولی برای من تا این حد قابل تشخیص بود که تا آنروز چنین کسی را ندیده بودم و صدایش نیز برایم به کلی غریبه بود!

او می گفت که ما فکر می کردیم راه بروجردی حق است ولی بعداً که بازداشت شدیم و کارشناسان [بازجوهای وزارت اطلاعات و شکنجه گران دادگاه ویژه] با ما صحبت کردند فهمیدیم که راه بروجردی اشتباه بوده! چند جمله از توضیحاتی که داد را دقیقاً به خاطر دارم: "اگر بروجردی حق بود پس چرا دستگیر شد؟ چرا خداوند او را کمک نکرد؟ اگر در راه امام حسین قدم گذاشت پس چرا به این وضع گرفتار شد؟"

ایرادهای او را بازجوها نیز بارها به من گفته بودند؛ زیر کتک در بند 240 و 209 به من گفتند مگر نمی گویی برای خدا کار می کردی، پس چرا خدا کمکت نمی کند؟ بگو خدا از چنگ ما نجاتت دهد؟ در هنگام دستگیری در خانه ام در حالی که مرا کشتان کشتان می بردند و دائماً مشت و لگد می زدند و محاسنم را می کشیدند فریاد می زدند "اگر راست می گوی بگو خدا بیاد کمکت! کو امام زمانت؟"

در واقع اینها همگی معیارهای غلطی بود برای کوبیدن ما؛ آنها این را در نظر نمی گرفتند که اگر شرط حق بودن در پیروزی ظاهری است پس امام حسین که حق مطلق بود چرا در بعد ظاهری شکست خورد و صدای "هل من ناصر" او بی پاسخ ماند؟ با معیارهایی که در بالا بیان شد، خود امام حسین هم زیر سؤال می رود! اینگونه استدلال کردن ها انسان را به یاد دورانی می اندازد که اگر بین دو نفر اختلافی پیش می آمد آنها را وادار به دوئل می کردند؛ سپس حق را می دادند به جانب آنکس که موفق می شد دیگری را از پای درآورد و می گفتند که خداوند نمی گذارد حق به ناحق برسد!

نتیجه گیری: عقل و وجدان انسان در تشخیص و قضاوت مستقلاً تصمیم گیری نمی کند بلکه بر اساس ترازهایی که شخص به آن معتقد است عمل می نماید؛ لذا اگر معیارهای او خطا باشد، برداشت ها نیز بر خطا و مغالطه خواهد بود.

د) آثار منفی ورود دین به عرصه های سیاست و حکومت و جنگ

متاسفانه آنطور که در طول تاریخ جریان داشته و امروز نیز شاهد آن هستیم، قضاوت پیرامون ادیان و پیشوایان آنها، به عملکرد جوامع دینی وابسته بوده و به ویژه رفتار حکام و مدعیان دینداری نقش تعیین کننده ای دارد؛ به طور خاص، جنایتکارانی مانند پیروان ولایت فقیه و القاعده و داعش که سرکوب و خفقان و قتل عام را به نمایش درآوردند از جوامع اسلامی تصویری خشک، متعصب، خشن و جنگ جو ترسیم کردند!

من در سالهای قبل از بازداشت بارها از دوستان خود شنیدم که در محافل و مجامع خصوصی و عمومی وقتی عقاید را بدون آنکه بگویند نظرات یک شخص روحانی است مطرح می کردند بسیار استقبال می شد اما وقتی از من به عنوان یک معمم یا آیت الله نام می بردند و یا عکس مرا به طرف مقابل نشان می دادند، برخی از مخاطبین بلافاصله این تصور غلط در ذهنشان ترسیم می شد که ایشان [کاظمین بروجردی] در لباس روحانیت قرار دارد با محاسن بلند و عمامه ای مشکی، پس یقیناً یکی مثل خمینی و خامنه ای است؛ و اینگونه نسبت به من دچار تردید می شدند!

البته این صحبت ها تا قبل از آخرین بازداشت من جای تامل داشت و شاید هم حق با آنها بود که اینگونه برخورد کنند! اما در این سالها که در زندان ولایت فقیه انواع شکنجه های روحی و جسمی و متدهای ترور شخصیت را بر من وارد کردند چشم دل به چشم سر آمد و انصاف و وجدان ایجاب می کند که دیگر به اینجانب با ولی فقیه به یک نگاه نگریسته نشود [جا دارد برای کسانی که پیش از مطالعه این نوشتار آقای بروجردی را با رهبران ایران یکی می دانسته اند عرض کنیم که ولی فقیه و روحانیون سیاسی تعالیم دینی را بهانه ای برای قدرت طلبی خود می دانند اما بروجردی دین را راهی برای نجات از چنگال آنها؛ دینداری برای آنها مکتب و ثروت بی انتها آورد اما برای بروجردی، زندان و شکنجه و ترور شخصیت].

نتیجه: برخی از نگاه ها و قضاوت های منفی پیرامون کلیات الهیات و ادیان، به دلیل سوء استفاده ها و عملکرد بد جوامع دینی و حکام آنها می باشد.

ه) تاثیرات آشکار و پنهان سرکوب فیزیکی و ترور شخصیت

این دو عامل نقش زیادی در بایکوت جریانهای سیاسی و اعتقادی دارند؛ یکی از بهترین نمونه های آن خود بنده هستم؛ در سالهای 1374، 1379، 1381، 1383 و 1385 که تیراژ شرکت کنندگان در جلسات ما بالا رفته بود به طروق مختلف جو رعب و وحشت ایجاد کردند تا مردم بترسند و با ما همراهی نکنند؛ در سال 1385 بعد از آنکه موفق شدم با کمک هوادارانم ارتباط وسیعی با اقدار جامعه برقرار کنم و مراسم دینی بزرگی برگزار نمایم با حمله ای وحشیانه و دستگیری صدها نفر از اطرافیان ما جو تهدید و خفقان مطلق به وجود آوردند و بعد هم ترور شخصیت گسترده ای به راه انداختند!

ده ها ایراد و اتهام علمی، اخلاقی و اجتماعی به اینجانب وارد کردند و برای اثبات دعاوی خود، سند ساختند، پرونده درست کردند، شاهدان کذائی و مزدور اجیر نمودند، به اعتراف زیر شکنجه روی آوردند و در صدا سیما و جراید نیز منتشر نمودند؛ این امواج کم سابقه و سهمگین، یقیناً در اذهان خیلی از کسانی که مرا درست نمی شناختند تاثیرات منفی ایجاد کرد و آنها را نسبت به چارچوب های اعتقادی ما مردد نمود!

باید یادآور شوم که اینها به حال شخص من فرقی ندارد چرا که هر صاحب وجدانی می پذیرد اینجانب دیون خویش را به تاریخ ادا کردم و بیش از توان و ظرفیتم برای جدا سازی آموزه های الهی از مقاصد سیاسی و حکومتی تلاش نمودم؛ یقیناً تمامی کسانی که داعیه غیرت و دلسوزی نسبت به الهیات دارند یا شعار حمایت از حقوق بشر را سر می دهند باید پاسخگو باشند که چرا تحت تاثیر شایعه سازی های رژیم کذاب و خیانت پیشه ولی فقیه قرار گرفتند و خدمات و زحمات بی شائبه ما را نادیده گرفتند و در حق ما اینچنین کوتاهی کردند! امام صادق فرمود آنگاه که دولتی ناحق باشد هرآنچه را که بگوید حمل بر دروغ و فتنه کنید! پیامبر فرمود هرکس [با پذیرفتن شایعات دروغ] سیاهی لشکر ستمکاران شود مغضوب رحمان است!

نتیجه: بسیاری از باورها و ارزش های کارآمدی که توسط منجیان و مصلحان هر عصری مطرح می شود به علت ایجاد خفقان و وحشت و ارسال پارازیت های مخرب ترور شخصیت، بطور شایسته ای به سمع و نظر مردم نمی رسد و از جایگاه واقعی خود در افکار عمومی فاصله می گیرد!

توضیحات بیشتر گردآورندگان: این یک واقعیت است که تیزی ترور شخصیت، بُرنده تر از تیزی شمشیر است؛

اما امید بسیاری وجود دارد که با انتشار این کتاب و استقبال افکار عمومی از مطالب آن، بخش مهمی از توطئه ها و دسیسه هائی که عوامل بی وجدان ولی فقیه در دادگاه ویژه بر ضد آیت الله بروجردی طرح ریزی و اجرا کردند به خودشان برگردد!

و) چند بعدی بودن معانی واژه ها و تغییر آنها در گذر زمان

آموزه ها و تعالیم دینی ناطق نیستند بلکه انسانها آنها را به نطق در می آورند؛ کلمات، اسامی، اصطلاحات، عبارات، جملات و آیات قرآن، هر کدام بسان ظرف هائی هستند برای حمل کردن مفاهیمی از مبدا به مقصد؛ هر واژه ای ابتدا وضع می شود و سپس رواج پیدا می کند.

البته اصطلاح ها [و واژه های] به کار رفته در کتب آسمانی یک طرفه وضع شده اند و معانی شفاف و واضحی به همراه آنها نازل نشده [مثلاً: طارق، حدید، لقاء، غیب، صراط، مشکاه، صالحون و...] برگزیدگان آسمانی نیز در محدودیت های مختلفی بوده و دایرة المعارف و فرهنگ لغتی از کلمات و اصطلاح های موجود در کتب آسمانی بر جای نگذاشتند؛ ضمن آنکه پیرامون برخی از الفاظ از جمله حروف مقطعه [مثل "الم" یا "المر"] هیچ توضیح کارآمدی عنوان نشده و جزو رموز و اسرار تلقی شده اند در حالی که غالباً بلافاصله بعد از همین رموز، آیات بسیار مهم و کلیدی آمده که درباره علت نزول کتاب و دین آسمانی صحبت کرده؛ مثلاً "الم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین" (بقره 1-2) و یا "حم تنزيل الکتاب من الله العزیز العلیم" (غافر، 1-2) و موارد مشابه دیگر که اگر بخوایم وارد همین یک مقوله شوم [حروف مقطعه قرآن] باید یک اثر مستقل تألیف نمایم.

در یک دوره زمانی واحد [مثل حالاً] برداشت های گوناگونی از کلمات وحی عنوان می شود؛ البته برخی از مفسرین کوشیده اند تا قرآن را به سبک قرآن به قرآن تفسیر کنند [و اتحادی را برای معانی هر واژه بیابند] ولی اینها تا یک حد کمی تاثیر داشته و نتوانسته در عمل جوابگو باشد؛ همچنین معانی و مفاهیم بسیاری از الفاظ و واژه ها در طول زمان عوض شده و مفهومی که امروز از آنها برداشت می شود با آنچه قبلاً بوده تفاوت پیدا کرده است.

ما با این واقعیت مهم روبرو هستیم که استخراج معانی و تفاسیر از الفاظ شریعت، مشتمل بر صحیح و سقیم بوده و این رابطه [یعنی رابطه بین الفاظ و معانی در قرآن] غیر قطعی و چند بعدی است؛ بزرگترین اقرار در این مقوله، از علی بن ابیطالب است؛ ایشان واقعیت ذوجوه بودن کلمات وحی را مطرح نموده [توضیحات بیشتر: بخش اول] یعنی می توان واژه ها و آیات قرآنی را مصادره به مطلوب کرد و آنطور که منافع شخصی و گروهی ایجاب می کند تفسیر و تعبیر نمود!

یقیناً به همین دلایل است که عده ای معتقدند حجت واضح و بلامنازعه ای برای تشخیص حق و باطل وجود ندارد و همگی در معرض اشتباه ناخواسته یا فریب خوردن غیر عمدی قرار دارند! ما نیز خود را در همین جرگه یافته ایم و بطور علنی از جماعت ولی فقیه و مجتهدین سیاسی و متعصب که ادعا می کنند همه چیز را می فهمند و برای هر سئوالی پاسخی دارند، جدا و مبرا نموده ایم.

ولی فقیه و عمال او اهل تفسیق و تکفیر دگراندیشان دینی و سیاسی هستند؛ معنی رفتارهای آنها این است که ایشان عملاً مدعی هستند حقایق را بطور شفاف و قطعی می دانند و حق همان است که آنها یافته اند؛ اگر کسی چنین طرز فکری نداشته باشد مانند این سینا و همه اندیشمندان دیگر احتمال می دهد که شاید در عقاید خویش دچار خطا و اشتباه شده باشد لذا دیگران را کافر و مرتد و محارب نمی نامد!

نتیجه: مقوله هائی چون ذو وجوه بودن الفاظ و تغییر مفاهیم واژه ها در گذر زمان، باعث شده که هر عالم و مجتهد کژاندیشی بتواند عامدانه یا ناآگاهانه ادعاهای نادرستی را مطرح کند و آنرا بر ظاهر آیات و روایات انطباق دهد و با این طریق مخاطبین را به مغالطه اندازد!

ز) قاعده "اثبات شیء نفی ما ادا نمی کند"

قاعده ای عمومی است در علم منطق که با بحث ذو وجوه بودن الفاظ و واژه ها، شباهت زیادی دارد؛ این قاعده می گوید اگر به مراتبی از شناخت و معرفت رسیدید، همه چیز در آن خلاصه نمی شود [همه شناخت در آنچه

درست بودن آن برای ما اثبات شده خلاصه نمی‌گردد؛ یعنی حقایق مادی و معنوی عالم، تک بعدی و محدود نیست؛ اگر صحت باور هائی برای شما محرز شده باشد این دلیل نمی‌شود نظرات دیگران کلاً باطل باشد؛ باید حرف دیگران را هم شنید و التفات کرد.

نتیجه: ممکن است دعاوی عده ای از بعضی ابعاد درست باشد ولی این نباید به معنای ابطال عقاید دیگران تلقی شود!

ح) نواقص و تحریفها و بدعتها

یادآور می‌شوم یافتن و درک حقیقت در فضای دنیائی که در آن زندگی می‌کنیم، امری سخت و به نوعی غیر ممکن است؛ معلومات انسان تکامل یافته نیست بلکه به سمت تکامل در حرکت است؛ در این زمینه ادله و مصداق های بی انتهای وجود دارد و پژوهش های بسیاری از سوی صاحب نظران و محققین انجام شده؛ ابن سینا می‌گوید که حقیقت و ذات اشیاء را نمی‌توان آنطور که هستند درک کرد؛ و به همین دلیل ذهن انسان جایز الخطا می‌باشد و کسی نباید ادعا کند همه چیز را بطور کامل درک کرده؛ [آلبرت انیشتین، ابر دانشمند علوم مادی و فیزیکی ابراز تعجب می‌کند از عالم و دانشمندی که قانون و حقیقتی را که کشف نموده، حرف کامل و آخر در آن موضوع بدانند!]

یکی از دعاهای مهم پیامبر آن بود که خدایا حقایق را آنطور که هستند به من نشان بده! "اللهم ارنی الحقایق كما هی" توجه شود که این تمنا از لسان رسول خدا صادر شده؛ اگر او اقرار کند که در یافتن و درک نمودن حقایق نیازمند امداد الهی است، تکلیف هزاران مجتهد و قاضی مشخص است!

از سوی دیگر انبیای بزرگ به خاطر عوامل متعددی نمی‌توانستند همه آنچه را که از حقایق دریافت کرده بودند بطور شفاف و کامل بازگو کنند؛ دلایل آن در محدودیت هائی از قبیل مقتضیات دوران، پائین بودن سطح فکر و دانش زمان و... بوده؛ هیچ یک از پیشوایان آسمانی، آثار تفسیری یا مرجع جامعی حاوی عناوین و موضوعات مطرح شده در کتب آسمانی بر جای نگذارند در حالی که چنین موضوعی یک ضرورت مسلم است.

مولای علی با آنکه در مقامی قرار داشت که می‌گفت هر سئوالی دارید از من بپرسید "ایها الناس سلونی قبل ان تفقدونی" (نهج البلاغه، خطبه 231) ولی علم ایشان مورد توجه قرار نگرفت؛ ایشان کتابی که حاوی نظرات و برداشت های خود از توحید و دیگر معارف دینی باشد نیز تقریر نکرد؛ نهج البلاغه هم گردآوری شده از سخنان ایشان توسط دیگران می‌باشد؛ معروف است که او سر در چاه می‌کرد و حقایق و درد دل های خود را بیان می‌نمود!

امام باقر و امام صادق که کلاس های درس بزرگ در علوم مختلف داشتند نیز هیچ کدام رساله ای جامع از خود برجای نگذاشتند که بشود گفت فلان حرف، فلان فتوا، فلان نظر یا فلان تئوری، رای و نظر قطعی و شفاف ایشان است!

در واقع می‌خواهم بگویم آنچه به عنوان معارف دینی در قالب روایت و حدیث در تاریخ ثبت شده، غالباً توسط اصحاب و اطرافیان آنها بوده که بعداً جمع آوری و مدون شده؛ طبیعتاً این هم به نوع و کیفیت شناخت و دریافتی های همانها [یعنی مخاطبین آن کلمات] ارتباط داشته است؛ در مجموع همانطور که در بخش اول نیز توضیح دادم در میان اسناد برجای مانده نواقص بسیاری وجود دارد؛ ضمن آنکه بدعتها و تحریفهای عمدی و غیر عمدی زیادی نیز در آنها وارد شد که خود معضل مهم دیگری است.

یک کلام حکیمانه قدیمی می‌گوید خیلی وقتها ندانستن بهتر از ناقص دانستن است! واضح است که هدف اینگونه پندها آن نیست که دانستن ناقص را نفی کنند چرا که بالاخره هر علم و معرفتی که انسان به دست می‌آورد در ابتدا ناقص و نارس است و به مرور تکامل می‌یابد؛ آنچه منظور نظر است این می‌باشد که انسان باید صبوری و متانت لازم را داشته باشد و بر اساس دانسته های ناقص و نارس خویش قضاوت قطعی نکنند؛ چنین افراد کم ظرفیتی اگر سواد نداشتند بهتر بود از وضعی که الان به آن مبتلا هستند! ای کاش به این نسخه عالمانه نیز

توجهی می‌کردند که "لا ادری نصف العلم" یعنی اقرار به اینکه نمی‌دانم و نمی‌فهمم خود نیمی از علم است! علامه بی مثال شرق، ابوعلی سینا که در این اثر از او زیاد یاد شد می‌گوید دریافتی های من از علم آنقدر است که فهمیدم هیچ چیز نمی‌دانم! خداوند نیز تکلیف همه مدعیان توحید را در یک جمله مشخص کرده: "و ما قدر و"

الله حق قدره" (حج، 74) یعنی هیچ کس حقیقت توحید [و واقعیت اسماء و صفات خداوند] را به درستی نشناخت و درک نکرد! وقتی اصل توحید که اساس همه اصول و فروع دیگر است درست شناخته نشده پس وای به حال بقیه مسائل!

به عبارت واضح تر هر کس ادعا کند معرفت کاملی به جهان بینی و ایدئولوژی توحیدی دارد اشتباه کرده؛ علما و فقهای چون ولی فقیه که ادعا می کنند مفهوم آیات و کلمات الهی را درک نموده و به نیابت از خداوند قضاوت می کنند و برای ملت تصمیم می گیرند در جهل و گمراهی آشکار قرار دارند؛ این افراد چون ندیدند حقیقت، جامعه را به ره افسانه های خیالی خود کشاندند!

نتیجه: به علت معضلاتی چون نواقص و انواع بدعت ها و تحریف های رخ داده در مکتوبات دینی، بسیاری از اسناد و ادله ای که در تشخیص یا قضاوت، به آنها استناد می شود ناقص یا اشتباه و غلط هستند.

ط) باید همه اسناد و شواهد مربوطه لحاظ شوند

در قرآن و سنت، فقرات زیادی وجود دارد که بر خلاف برخی از باورها و عقایدی هستند که از سوی حکومت های مدعی الهیات تبلیغ می شوند و یا جامعه به آنها عادت کرده! یکی از شعبه های فقها و قضات سیاسی کنار نگه داشتن این اسناد و برجسته کردن مدارک دلخواه است؛ به قول قرآن: "نؤمن ببعض و نکفر ببعض!" (نساء، 150).

آنها از مطرح شدن اسناد و مدارکی که پنهان یا انکار کرده اند سخت بیمناک می باشند؛ ما در بخش دوم اسناد دینی زیادی در همسویی با آزادی و دموکراسی و صلح برشمریم که از ظرف اسلام بیرون انداخته شد؛ در بخش اول نیز توضیح دادیم روحانیون سیاسی با دست چین کردن تفاسیر و تعابیر خاص از آیات و روایاتی که گزینش کرده اند صرفاً منافع و باورهای خود را تمکین نموده اند!

حالا از آنها می پرسیم: آیا اسلام به شما آخوندهای تاریک دل اجازه داده است که هر جا احکامی به نفع خود بیابید آنرا پررنگ کنید و هر جا که به ضررتان باشد آنرا کنار گذارید؟ آیا جایز است که برای تخطئه کردن دیگران، در میان انبوه مسائل فقهی، فقط چند مورد را انتخاب کنید و آنها را نیز تفسیر به رای نمائید؟ آیا در فقه شیعه زندان و برگزاری محاکم غیر علنی، منع شرعی ندارد؟ آیا دادن وعده های دروغ به یک ملت که بنیانگذار دین انقلابتان آنرا در میان مرجعیت شیعه باب کرد نشانه ایمان قوی است؟ آیا به دور انداختن موازین و آموزه هایی که سخت گیری و خشونت و جنگ را مطرود می کند کاری دینی و انسانی است؟

نتیجه: کتمان و انکار برخی از آیات، روایات، اسناد و ادله، یکی از شیوه های فریبکاری و سفسطه گری است که باعث انحراف اذهان از حقایق می گردد.

ی) اهداف الهی

گفته می شود خداوند حامی تبعیض جنسیتی و مجازات های خشن است؛ چرا؟ زیرا در برخی از آیات چنین احکامی صادر شده! ما در بخش اول توضیح دادیم و ثابت کردیم که مقصد اولیه در تبیین قوانین تبعیض آمیز جنسیتی، آن بود که جایگاه و شخصیت حقوقی زن از آن وضع اسفناکی که بود جدا شود تا بحث حقوق نسوان موضوعیت پیدا کند و به رسمیت شناخته شود، و در مراحل بعدی مساوات و عدالت نیز برقرار گردد؛ یا در وضع مجازاتهای بی رحمانه تشریح کردیم که هدف نهایی، محو نمودن آنها بود نه نهادینه کردن، لذا در ابتدا مقیدات محکمی برای آن تعیین شد و در ادامه نیز قرار بود منسوخ شوند ولی این روند با موانع مختلفی روبرو شد!

در بعد کلی تر خداوند می فرماید "قد تبین الرشد من الغی" (بقره، 256) یکی از دعاوی همه ادیان آسمانی و حتی مکاتب زمینی آن است که وعده و هدف توسعه و ارتقای سطح اخلاقی، وجدانی، روحی، جسمی، اقتصادی، امنیتی و... را عنوان می کنند؛ اگر کلمات الهی ملاک باشند مردم مجاز هستند که قرائتی از ادیان را بپذیرند که به شئون زندگی آنها حرمت و اعتلا بدهد و حکومت ها نباید مانع گردند.

اسلام واقعی آن است که باعث سربلندی و ارتقای مالی و اعتباری و اجتماعی جوامع خویش باشد نه عامل سرخوردگی بین المللی و ورشکستگی ملت و امت! مردم حق دارند قرائتی از اسلام را بپذیرند که این فاکتورها

در آن لحاظ شده باشد وگرنه با اهداف بانی شریعت تناقض و تضاد وجود خواهد داشت.
نتیجه گیری: نادیده گرفتن اهداف الهی در بسیاری از قوانین و تعالیمی که تاریخ مصرف آنها گذشته باعث می شود که آنها در دستور کار باقی بمانند.

ک) "المعروف بقدر المعرفة"

کلام فوق از پیامبر اکرم است که در لسان ائمه از جمله امام حسین در ابعاد مختلف فکری و اجتماعی جاری شده؛ معنایش این است که شناخت هر کس درباره یک چیز، بستگی دارد به اندازه ظرفیت و درکش پیرامون آن، به اندازه مطالعات، دیده ها، محسوسات و معلوماتش پیرامون آن [چیز]، من این بحث بسیار مهم را از چند زاویه بطور همزمان پیش می برم.

امام سجاد در توصیف زیبایی از خداوند می فرماید: "سبحانک لا تحس و لا تجس و لا تمس و لا تکاد و لا تنزع" یعنی او با حواس ظاهری [پنجگانه] قابل حس و قابل جستجو و قابل لمس نیست، یعنی جسم و هیكل ندارد و مافوق آن است که بشود بر او چیره شد و فریب داد یا با او نزاع کرد.

مولای علی نیز می فرماید: "الصمد لا اسم و لا جسم، و لا مثل و لا صورة و لا حدود، و لا مکان و لا کیف و لا ملاء و لا خلاء، و لا قیام و لا قعود، و لا سکون و لا حركة، و لا ظلمانی و لا نورانی، و لا روحانی و یخلو منه موضع و لا یسعه موضع، و لا علی لون، و لا علی شم رائحة، منفی عنه هذه الأشياء" (الهدایه شیخ صدوق، ص 7، بحار الانوار، ج 3، ص 230) یعنی ذات الهی، فاقد اسم، جسم، مثال، صورت و قیافه، حد و انتها، مکان، کیفیت، پر بودن، خالی بودن، حالت ایستاده، نشسته، سکون، حرکت، تاریکی، روشنایی و روح می باشد، ولی در همه جا هست و هیچ جایی از او خالی نیست، رنگ و بو نیز ندارد، او مبرای از همه اینهاست.

خداوند در ابتدای سوره اعلی می فرماید: "سبح اسم ربک الاعلی" و در جای دیگری نیز فرمود: "و لله

الاسماء الحسنی فادعوه بها" (اعراف، 180) یعنی از طریق اسمائی که در توصیف خدا معرفی شده با

پروردگار هستی ارتباط برقرار کنید و برای خواندن او، نامهایش را صدا بزنید [چرا که ذات او پنهان و ناشناخته است].

اراده و مشیت خداوند به واسطه اسماء و صفاتش در آفرینش منتشر می شود؛ اینها [یعنی انرژی های اسماء و صفات] گرچه با چشم ظاهری دیده نمی شوند ولی آثار آن وجود دارد و [از طریق همین آثار] می شود به وجود آنها پی برد و ارتباط درونی پیدا کرد و بدین وسیله به خداوند تقرب یافت.

پس تا اینجای بحث مشخص شد که با توجه به ناشناخته بودن مطلق نفس و ذات الهی، درک ما از او به اندازه درک ما از آثار منبعث از فعالیت اسماء و صفات او خواهد بود؛ به دیگر سخن، شناخت توحید در این دنیا، شناخت اسماء و صفات است که در پهنه گیتی می تابد؛ در گام بعدی، چگونگی و میزان شناخت ما از اسماء و صفات نیز بر می گردد به درک و فهم ما از مفاهیم آن اسماء و صفات؛ مثلاً شناخت و درک ما از صفاتی چون "رحیم"، "عادل"، "هادی"، "معز"، "منجی"، "مصلح" و... به اندازه شناخت و درک ما از مفاهیم "رحم"، "عدالت"، "هدایت"، "عزت"، "نجات"، "صلح" و... است؛ حالا باید به سه نکته بسیار مهم توجه کرد:

اول: هرچه شناخت و درک ما از مفاهیم "رحم"، "عدالت"، "هدایت"، "عزت"، "نجات"، "صلح" و... بالاتر رود در پی آن شناخت و درک ما از اسماء و صفاتی چون "رحمان و رحیم"، "عادل"، "هادی"، "معز"، "منجی"، "مصلح" و... بیشتر می شود؛ در نتیجه، فهم و معرفت ما به خداوند به همان میزان افزایش می یابد.

دوم: بالعکس هرچه نسبت به اینها [یعنی به این مفاهیم] ناآگاه باشیم یا ناقص آنها را شناخته باشیم، نسبت به آن اسماء و صفات و به دنبال آن نسبت به خداوند نیز در بی خبری [و جهل] قرار خواهیم داشت.

سوم: اگر تصورات و برداشت هائی که ما از مفاهیم مذکور [یعنی مفهوم "رحم"، "عدالت" و...] به دست آورده و به آن رسیده ایم خطا و اشتباه باشد، درک و شناخت ما از اسماء و صفات الهی ["رحیم"، "عادل" و...] خطا خواهد بود؛ متعاقب آن، نسبت به خود پروردگار در اشتباه و مغالطه قرار گرفته ایم؛ و اینها یعنی وقتی الله را می خوانیم و اطاعت می کنیم مثل آن است که ما وجود دیگری را صدا نموده ایم و به دنبال خدای دیگری شتافته ایم؛ این نکته بسیار اهمیت دارد و مشکل علمای سیاسی با من در مقوله توحید بر همین محور استوار است.

ضعف اول، فراگیر است و در واقع شناخت همه ما از خداوند ناقص است؛ مثلاً گفته شده خداوند "عادل" است

ولی مفهوم و مصادیق و تعابیر "عدل" با توجه به درک و فهمی که گذشتگان از آن داشته اند توصیف و ثبت شده و به دست ما رسیده؛ و این ممکن است با آنچه حق مطلب بوده فاصله بسیار داشته باشد؛ یقیناً مفاهیم جهانی و ایدئولوژی هیچ دینی نمی توانسته در یک مقطع خاص، بگونه ای تبیین شده باشد که در همه مصادیق خود، حصارهای زمان و مکان را بشکند؛ این داورى که کلمات الهی فرامقطعی هستند و ادیان آسمانی هدایت بخش می باشند محترم و مقدس است ولی این واقعیت را هم نمی توان قبول نکرد که قرائت های موجود از ادیان، محدود و ناقص بوده و عملاً جوابگو نمی باشند! در همه ادیان گفته شده، خدا را بخوانید تا جواب دهد، ولی آیا همیشه اینطور بوده؟

اما بحث اصلی من در این قسمت پیرامون نکته سوم فوق است و همانطور که گفتیم تفاوت خداشناسی که ما معرفی می کنیم با آنچه که فقها و قضات سیاسی تبلیغ می کنند را نشان می دهد؛ مثلاً خامنه ای، مصادیق و مفاهیم "رحم" و "ترحم" را مقوله هائی چون سرزیر کردن بیت المال به جیب فدائیان خویش در داخل و حمایت از هم پیمانان رژیم در فلسطین و عراق و سوریه و... می داند؛ "عدالت" و "حق" را در کافر و محارب خواندن مخالفین و دگراندیشان و اعمال احکام غیر انسانی چون حبس و شلاق و اعدام یافته؛ شکنجه کردن روح و جسم زندانی های بی گناه نیز نمونه های دیگری از "عدالت جویی" و "حق طلبی" اوست!

مصادیق "هدایت" را در پنهان کردن ضعف های دین سیاسی و دور نگه داشتن مردم از شنیدن اخبار درست می داند؛ به همین دلیل تفتیش و سانسور و سرکوب را نهادینه کرد تا مردم را زیر پرچم اسلام ناب و لایت فقیه آماده باش نگه دارد و به زعم خویش آنها را در محدوده "هدایت" سکنی دهد؛ مقابله با ابرقدرتهای غربی و بازیچه و مستعمره ابرقدرت های شرقی شدن را مصداقی از "عزت" و "استکبارستیزی" ترسیم کرده؛ توفیق در فرار از برگزاری رفراندوم آزاد و موفقیت در خفه کردن جنبش های اعتراضی را "نجات" از فتنه ها معرفی می کند؛ "صلح" را نیز در وادار کردن مخالفین خویش به سازش و سکوت اجباری دانسته؛ و اینها چیزی نیست که ما بخواهیم ادعا کنیم، کافی است سخنان و عملکرد او را بررسی کنید!

با این توضیحات شفاف، وقتی او و همفکرانش الله را می خوانند و می گویند "یا رحیم و یا عادل و یا هادی و یا عزیز و معز و یا منجی و یا مصلح و حق و..." انتظارات آنها از خداوندی که صدایش می زنند بسط همان مفاهیم و مصادیقی است که به آن رسیده اند و در بالا نیز ذکر شد! [چرا که "المعروف بقدر المعرفة"]

وقتی آنها در شب های قدر مناجات می کنند: "یا هادی! بندگان را هدایت کن" در ذهنشان همزمان این مفهوم جریان دارد که خداوند به خلاق درکی را بدهد که به دین انقلاب وارد شوند و سرنوشت جان و مال و شرف و رای خویش را به ولی فقیه بسپارند! وقتی می گویند: "یا حق" منظورشان این است که خداوند کمک کند تا هر آنچه که از دید ولی فقیه "حق" و "عدالت" است برآورده شود؛ حالا خامنه ای چه چیز را "حق" می داند! شما به خوبی می دانید و نیازی به بازگو کردن موارد بیشتر نیست!

اما درک ما از مصادیق و مفاهیم "رحم"، "عدالت"، "هدایت"، "عزت"، "نجات"، "صلح"، "حق" و... بر خلاف او و همفکرانش است؛ ما آزادی قلم و بیان، برگزاری رفراندوم های غیر فرمایشی، آزادی زندانیان سیاسی و در یک کلام اجرای کلیات مفاد مندرج در اسناد جهانی حقوق بشر را مصادیق مهمی از "حق" و "عدالت" می دانیم؛ شرط اول "هدایت" را در فضای باز امنیتی و اعتقادی می بینیم تا انسانها فرصت یابند حقایق را بجویند و بیابند. "عزت" را در سازندگی اقتصادی، استقرار دموکراسی و برقراری صلح و تعامل سازنده با جهان یافته ایم؛ پس درک و انتظارات ما از صفات خداوند با درک و انتظارات خامنه ای و فقها و قضات سیاسی از همان اسماء و صفات فرق دارد و به دنبال آن نیز خدائی که ما قبول داریم و از آن تبلیغ می کنیم با خدای آنها متفاوت است؛ پس راهکارهای ما برای رسیدن به "عدالت" و "حق" و "نجات" و "صلح" نیز متفاوت خواهد بود همانطور که در عمل نشان دادیم. (یعنی با توجه به اینکه ذات خدا پنهان است، هر کس دنبال مفاهیمی که به عنوان صفات خدا درک کرده می رود و می گوید من خدا را می پرستم).

افرادی چون بانی انقلاب و جانشین و طرفداران آنها اصول و فروع اسلام و تشیع را بر اساس فهم و ظرفیت و انتظاراتی که دارند معنا و تفسیر کرده اند؛ با در نظر داشتن روشنگری های این اثر، نمی توان گفت حقایق دینی همانگونه است که آنها توصیف می کنند و عمل می نمایند؛ بلکه عقاید آنها برداشت ها و دریافتی های خودشان و تامل کننده منافع و خواسته های آنهاست؛ در ظرف درک آنها ارزش های آسمانی و الهی با ارزش های حقوق

بشری و صلح طلبانه جهان امروز نمی توانند در کنار هم قرار بگیرد و احکام و قوانینی که خداوند تحت عنوان اسلام نازل کرده طوری تعبیر می شوند که در تضاد با منافع و حرمت انسانها و در جنگ دائمی با آرمان صلح بین المللی قرار می گیرند.

نتیجه: درک و توصیف هر کس از هر چیز [از جمله از اجزای جهان بینی و ایدئولوژی توحیدی] به اندازه شناخت و معلوماتی است که درباره آن برای وی به دست آمده و این مقدار می تواند از آنچه حقیقت دارد فاصله داشته باشد یا حتی اشتباه باشد؛ لذا خطاها و مغالطه های بسیاری به وجود می آید.

ل) حق ملاک است نه گوینده و ناشر آن

حضرت عیسی فرمود: حق را بجوید، کسب کنید و به دست آورید، اگرچه گوینده و عطا کننده آن باطل باشد! و باطل را نگیرید و نپذیرید ولو اینکه کسانی که به عنوان اهل حق شناخته می شوند آنها بگویند [شریعتمداران و روحانیون]! "خذوا الحق من اهل الباطل، و لا تاخذوا الباطل من اهل الحق" (الاجتهاد و التقليد کرکی، ص 213).

پیامبر فرمود اگر گفتاری از من نقل کردند ولی دیدید که با حق جور در نمی آید بدانید که من آنها نگفته ام؛ هر چند که متواتر باشد و در کتب و منابع مختلف آمده باشد "فما جاءکم عنی من حدیث موافق للحق فانا قلته و ما اتاکم عنی من حدیث لا یوافق الحق فلم اقله و لن اقول الا الحق" (معانی الاخبار شیخ صدوق، ص 390؛ مرآه العقول مجلسی، ج 4، ص 315؛ فقه الزهراء شیرازی، ج 4، ص 49).
به عبارت دیگر، نباید به هر سخن و آموزه ای که "قال المعصوم" بر آن نهاده شده اعتماد کرد؛ بلکه آن فقراتی قابل قبول هستند که حامی حق باشند یعنی حق آزادی قلم و بیان و انتخاب را در امور فردی و اجتماعی مردم محترم شمارند؛ پس نمی توان سرکوب و خفقان و استبداد را به اسم اینکه از سخنان پیامبر استخراج شده اند مشروع دانست.

نتیجه: یکی از نمونه های بارز فریب خوردن، در این است که حق را با مالکان و گویندگان آن در یک رده بدانیم.

م) "متعارض فیه"

برخی از مسائل [و گزاره ها] هستند که وجود آنها [و حقانیت آنها] را نه می توان با قاطعیت اثبات کرد و نه رد نمود و ادله رد و تایید آنها در یک سطح قرار دارند؛ خیلی وقت ها انسان چیزهایی را رد می کند به دلیل آنکه دلایل قانع کننده ای برای اثبات آن ندارد؛ ولی اینطور هم نباید باشد که خلاف آن حتما درست تلقی گردد!
آنها که بر خلاف ما نظر می دهند از کجا سند آورده اند؟ اگر بخواهند آیات و روایاتی که من در نفی خشونت آورده ام را رد کنند باید کل قرآن و سنت را رد کنند چون مدارک و اسناد من از همین مآخذ اسلامی بود نه از کتب دیگر؛ مستندات و شیوه استدلال هر دو طرف آنها و ما [از منابع قرآن و سنت بوده و] مشابه هم هستند؛ تنها تفاوت موجود آن است که آنها روی تصورات و برداشت های تاریخ مصرف گذشته تمرکز کرده اند.
دلایل ما در رد قوانین خشن و تبعیض آمیز، و تایید سکولاریسم اگر بالاتر از ادله مخالفین نباشد یقیناً پائین تر نیز نمی باشد؛ مهمترین دلایل آن نیز تعطیل کردن سخنرانی های ما برای جلوگیری از انتشار نظراتمان در جامعه و فرار فقها و قضات سیاسی از مناظره می باشد؛ اگر آنها به حقانیت خود یقین داشتند ما را در یک مناظره رسانه ای قانع می کردند نه آنکه صدای ما را خفه نمایند!

در بعد کلی یک قاعده ای وجود دارد که می گوید: "اذا تعارضنا تساقطنا" یعنی اگر دو دلیل و دو حکم، تعارض داشته باشند هر دو ساقط می گردند! پس اگر بتوان پذیرفت که استدلال هر دو طرف [ما و آنها] با هم در تعارض هستند و هیچ کدام بر دیگری رجحان نداشته باشد در آنصورت رای طرفین ساقط می شود و باید حق انتخاب را به مردم واگذار کرد که طی یک رفراندوم آزاد، نوع حکومت ولی فقیه با قوانین خشن و سخت گیرانه و جنگ افروزانه یا نظام سکولار با آزادی و دموکراسی و صلح را انتخاب کنند.

نتیجه: عدم اثبات یک موضوع یا قانع نشدن در برابر یک حقیقت، نباید لزوماً دلیل بر پذیرش خلاف آن محسوب شود.

ن) مقیدات و شروط در آموزه ها و احکام دینی

ما در بحث اجرای مجازات های کیفری چون اعدام و سنگسار و در برخی قوانین تبعیض آمیز، در بخش اول مصادیق متعددی را برشمردیم که شرایط و قیود آنها به گونه ای هستند که در عصر حاضر برآورده نمی شوند لذا باید تعطیل و کنار گذاشته می شدند.

این نکات به بحث دیگری نیز کشیده می شود به نام قیاس، یعنی سرایت دادن حکمی از یک موضوع به موضوعات دیگر؛ خیلی وقتها یک موضوع از چند جهت با موضوع دیگری شبیه است و همین باعث می شود حکمی که برای اولی بوده برای دومی نیز گزینه شود بدون آنکه توجه بشود این دو مورد شاید در قیود و حدود مربوطه تفاوت داشته باشند!

نتیجه گیری: یکی از روش های متداول در فریب و مغالطه نادیده گرفتن مقیدات و شرایط می باشد.

س) نسبی بودن تعالیم دینی و قواعد و قوانین فقهی

معروف است که می گویند علم حقوق [و به تبع آن علم فتوا و قضا] علم اصول و استثنائات است؛ به عبارت دقیق تر، ما در حقوق، قانون مطلق که استثنائاتی نداشته باشد نداریم! و خود این مطلب نیز یکی دیگر از دلایل حقانیت نظرات ما و محکومیت تئوریسین های ولی فقیه است که از مطلق گرایی در تدوین تئوری "ولایت مطلقه فقیه" استفاده کرده اند.

همچنین آموزه های دینی و قواعد و قوانین فقهی، شامل تعداد معین و مشخصی از واقعیت ها و تعبیری که حقانیت آنها به طور مطلق و فرامقطعی اثبات شده باشد نمی گردد؛ بلکه شبکه ای از مفاهیم نظری و راهکارهای عملی هستند که یکدیگر را متقابلاً محدود می کنند و نمی توان هیچ کدام را بدون لحاظ کردن بقیه، مطلقاً صحیح پنداشت؛ باید جمیع تفاسیر و مسائل مرتبط را در نظر بگیریم و به ویژه در مباحثی که به بایدها و نبایدها منتهی می شوند اولویتها را فراموش نکنیم و گزینه ای را که انتخاب می نمایم سازگارترین حالت ممکن بین همه اصول و قواعد مرتبط باشد.

نتیجه: یکی از بسترهای مناسب مغالطه کاری و سفسطه بازی، بی توجهی به این نکته است که حقانیت یک قاعده و قانون، دلیل بر مطلق بودن آن و نادیده گرفتن موارد دیگر نمی باشد.

ع) ناسخ و منسوخ

یادآوری می کنم که منسوخ کردن قوانین به معنای باطل کردن آنها می باشد و غالباً قوانین دیگری جایگزین می شوند؛ به طور کلی تعدادی از قوانین و احکامی که در دوران رسالت رسمی حضرت محمد ابلاغ شد جدید و اصطلاحاً انشائی بود [یعنی قبلاً وجود نداشته]؛ برخی هم [مانند حکم قصاص و سنگسار] از قبل رایج بود ولی با تغییراتی در قیود و شروط آنها امضا و پذیرفته شد [امضائی].

روند منسوخ کردن قوانین، هم در قرآن رخ می داد و هم در سنت، یعنی در خود قرآن آیاتی نازل می شد که آیات قبلی را منسوخ می کرد؛ یا آیاتی نازل می شد که سنت را منسوخ می نمود؛ و همچنین خود پیامبر نیز بارها شده بود که بنا بر دلایل مختلف، حکمی که در قرآن آمده بود را منسوخ کرد؛ برخی را مستقلاً [منسوخ کرد] و برخی دیگر مانند نفی شرب خمر را در قرآن نیز وارد نمود در حالی که این احکام را خداوند نازل نکرده بود!

البته پیرامون حقانیت ناسخ و منسوخ نظرات متعددی مطرح است و حتی برخی آنرا رد کرده اند؛ ولی در خود قرآن صراحتاً آمده که خداوند فرمود ما هر آنچه از آیات خویش را منسوخ یا متروک کنیم بهتر از آن یا مشابهش را می آوریم "ما ننسخ من آیه او ننسها نأبخیها" (بقره، 106).

به هر حال برای کاستن از سنگینی ابراز نظر در این موضوع، بار دیگر به سخن مولا علی استناد می کنیم: آنطور که در اواخر خطبه اول نهج البلاغه آمده ایشان می فرماید که پیامبر تعدادی از احکام قرآن را بطور آشکارا منسوخ نمود! "و بین مثبت فی الکتاب فرضه و المعلوم فی السننه نسخه"؛ در واقع پیامبر بارها بنا بر مصلحت های مختلف زمان خویش [مثل آنچه که در بحث احکام ثانویه عنوان شد] کلامی از قرآن را

منسوخ نمود و بر خلاف آنچه که در ظاهر برخی از آیات قرآن دستور داده شده بود، حکم صادر کرد و عمل نمود.

یکی از نتایجی که از وقایع مذکور استنباط می شود همان باب اجتهادی بودن دین است؛ یعنی نمی توان صرفاً به آنچه که از قبل رایج بوده یا در قرآن آمده بسنده کرد؛ بسیاری از معیارها و ارزش ها با گذر زمان تغییر می کنند لذا با لحاظ کردن شرایط روز و مصالح مردم باید قوانین و مقررات قبلی را منسوخ نمود.

برای توضیح بیشتر، این مطالب را اضافه می کنم: روند استنباط مسائل فقهی و مواد مندرج در قوانین حقوقی و قضائی برگرفته از شریعت، به این صورت می باشد که در رده اول، یک سری اصول فقهی مطرح هستند؛ در رده دوم، قواعد فقهی قرار می گیرند که از اصول فقهی استنباط شده است و کلیات را شامل می شوند؛ اینها عام بوده و ارتباط مستقیم با عملکرد مردم ندارند؛ در آخر هم مسائل و مواد قانونی می آیند که مصادیق قواعد فقهی می باشند و در رساله های عملیه مراجع تقلید و کتب قوانین کیفری و مدنی و... مشاهده می شوند؛ به این ترتیب، می توان گفت که در علم اجتهاد، مسائل فقهی و قوانین حقوقی و قضائی، ظواهر و فروعی هستند که بر قواعد فقهی که خود برگرفته از اصولند مصادق پیدا می کنند.

اکنون این سئوالها مطرح است: اگر پیامبر زنده می ماند، با تکیه بر اصولی که قائل بود چند حکم دیگر که در زمان خودش وضع شده بود را منسوخ و جایگزین می کرد؟ اگر پیامبری که "رحمة للعالمین" است امروز در میان بشریت بود آیا برای بسط و تثبیت ترحم و عدالت، احکام و قوانین حاوی خشونت و تبعیض را بطور کامل باطل نمی کرد؟ شخصیتی که توانست برخی از مصادیق حقوق بشری که صفر بودند را به حد نیمی از عدالت ارتقا دهد اگر حالا حاضر بود آیا آنرا تکمیل نمی کرد؟ کسی که توانست قصاص ها و مجازاتهای بی رحمانه را از اجرای خودسرانه جدا کند و راه گریز را برای متهمین باز نماید، اگر الان زنده بود آیا کلیه حدود و کیفرهای خشن را بطور کامل منسوخ نمی کرد؟

و یک پرسش مهم و بنیادی: آیا ایشان اگر امروز در جمع بشریت حضور داشتند با ارزش های مندرج در منشورات حقوق بشر جهانی که حامی آزادی و دموکراسی و عدالت و صلح هستند دشمنی می کرد و بلا تشبیه، مانند خمینی و خامنه ای و مراجع تقلید نایب ولی فقیه، بر دستاوردهای بشری برچسب غربی و شرقی می زد و مدافعان حقوق بشر را عوامل استکبار جهانی و وابسته به بیگانگان می خواند؟

بنده به عنوان یک پیشوای دینی که بر طبق کتب انساب از شجره علمای بزرگ و فرزند سی ام رسول الله هستم و توانستم بدون تبلیغات رسانه ای گردهمائی های ده ها هزار نفری برپا کنم پاسخ می دهم: هیئات، حاشا و کلاً! نتیجه: اگر قبلاً حقانیت یک مسئله فقهی و قانون حقوقی و کیفری اثبات شده، این دلیل بر منسوخ ناپذیر بودن آن نیست.

ف) نتیجه گیری های غلط از فرضیات درست

یکی از مهمترین مصادیق مغالطه کاری آن است که حرف درست و صحیحی بیان شود ولی نتیجه گیریهای غلط به مخاطبین القا گردد؛ این مغالطه در بعد کلی از آمیختن حق و باطل با یکدیگر رقم می خورد؛ امیرالمومنین در یکی از خطبه های کوتاه خویش این مضمون را توضیح داده اند: زمانی که قسمتی از حق و بخشی از باطل در هم گردند براحتی ریسمان فریب و مغالطه بر گردنها نهاده می شود! [نهج البلاغه، خطبه 50].

نمونه هایی از آن در توجیه شکست های بزرگ اقتصادی در نظام ولی فقیه دیده می شود؛ همه می دانیم بین حکومت های غربی و رژیم حاکم بر ایران دشمنی های زیادی برقرار است؛ این یک واقعیت است؛ اما اخبار مربوطه را به گونه ای در کنار هم مرتب می کنند که همه فلاکتها و ناکامی های نظام به این مسئله مرتبط شود! مثلاً چند سال پیش از زبان مسئولین در تلویزیون شنیدم که بالا رفتن ناگهانی قیمت مسکن توطئه امریکا و اسرائیل است! یا همیشه خوره تورم سرسام آور که به جان اقتصاد کشور افتاده را دسیسه دشمنان خارجی می نامند؛ به جرات می توان گفت که کمتر بحران و گرفتاری ریز و درشتی در این نظام وجود دارد که عامل آن امریکا و انگلیس و اسرائیل معرفی نشوند!

بله، برخی از بحرانهای اقتصادی و امنیتی در ایران به خاطر فشارهای خارجی است ولی نه همه آنها؛ خیلی از ناکامی ها و ورشکستگی ها در نتیجه مدیریت مبتنی بر سرقت و بی مسئولیتی می باشد و با ارتکاب خیانت و

جنایت رهبران نظام رقم می خورد و هیچ عقلی نمی پذیرد که به گردن اسرائیل و غربیان انداخته شود! یادم هست در وقایع بعد از کودتای انتخاباتی سال 1388 وزیر اطلاعات وقت در یک مصاحبه تلویزیونی گفت در راهپیمائی ها که البته او آنرا اغتشاش و آشوب می نامید، چند نفر از کارکنان سفارت انگلیس شناسائی و دستگیر شدند! این ممکن است واقعیت داشته باشد ولی نتیجه گیری او فریب و نیرنگ بود؛ چرا که در ادامه مصاحبه مذکور جملاتی به این مضمون بیان کرد که کل اعتراضهای ملت که برای پس گرفتن رای خود به خیابانها آمده بودند نتیجه تحریک های خارجی است!

نمونه دیگر، سوء استفاده از این واقعیت است که شخصیت هائی چون میرزای شیرازی و آخوند خراسانی و سید حسن مدرس در سیاست دخالت کردند؛ در بخش قبلی توضیح داده ام که زمینه ها و اهداف و حتی محدوده ورود آنها به امور اجتماعی و سیاسی با وارد شدن خمینی و خامنه ای و روحانیون قدرت طلب به سیاست تفاوت دارد. **نتیجه گیری:** قرار دادن پیش فرض های واقعی و درست، در لا به لای اخبار و تحلیل های دروغ و نتیجه گیری های نهائی غلط، یکی دیگر از راه های مغالطه کاری است.

ص) قیاس های مع الفارق

یکی از موارد مغالطه افکنی، قیاس مع الفارق است؛ این نوع از فریبکاری نمونه دیگری از آنچه که مولا علی فرمود می باشد که در قسمت قبل عنوان کردیم؛ دو مثال در این خصوص:

1. در این انقلاب، به منظور توجیه حضور خمینی و خامنه ای در راس مملکت، آنها را با پیامبر و مولا علی مقایسه می کنند و برای آنها مشروعیت تولید می نمایند [دو سند در این خصوص در انتهای همین قسمت]؛ مقایسه نظام ولایت فقیه با حکومت رسول الله و امیرالمومنین، اساسا قیاس مع الفارق است و از ریشه غلط است؛ چرا که رهبران آسمانی حکم از خداوند داشتند، این در حالی است که خمینی و خامنه ای امامان خودخوانده هستند.

اولی با دادن وعده های فریبکارانه خود را به اسلام و مسلمین تحمیل کرد و دومی نیز جای او را گرفت و با ایجاد خفقان مطلقه تاکنون بر آن مسند باقی مانده؛ ضمن آنکه پیامبر و مولا علی با وجود داشتن جواز الهی، اهل زورگویی نبودند و مردم نیز به میل خودشان به آنها مراجعه می کردند؛ پس چطور می توان پذیرفت کسانی بیایند و به نام پیشوایانی که اهل استبداد نبودند حکومت مطلقه به راه اندازند؟

حضرات محمد و علی تمکین و تواضع به رعیت را وظیفه الهی حاکم می دانستند و خواست اکثریت را می پذیرفتند؛ اما ولی فقیه برخلاف تمام شعارهای به ظاهر عدالت خواهانه اش رای و نظر خویش را بر خواست و آراء اکثریت ارجح می داند و بزرگترین نمونه آن، طفره رفتن از برگزاری رفراندوم آزاد برای تعیین نوع حکومت در ایران است و ایضا کودتای انتخاباتی (علیه رهبران جنبش سبز آقایان مهدی کروبی و میر حسین موسوی در انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری) که دیگر جای هیچ حرف و بحثی را باقی نمی گذارد.

محمد بن عبدا لله، قبل از وفاتش مردم را در مسجد جمع کرد و اعلام نمود اگر کسی به گردن من حقی دارد بیاید و پس بگیرد، اگر فردی را آزار داده ام جلو آید و قصاص کند؛ علی ابن ابی طالب شخصیتی بود که در گرمای بالای پنجاه درجه تابستان در بیرون شهر درخت می کاشت، چاه می کند، آب می کشید و آنرا وقف مردم می کرد؛ در دوران قبل از حکومت خوراکش از نان و خرما و نمک و شیر تجاوز نمی کرد و آنگاه که به خواست مردم حاکم شد به دخترش فرمود از این به بعد نباید بیشتر از یک واحد غذایی در سفره پدیرت باشد.

او قصاص قبل از ارتکاب جرم را مجاز نمی دانست و پیش از مرگ سفارش قاتل خویش را به بازماندگان نمود و گفت اگر زنده بماند او را عفو خواهد نمود؛ به ایشان گزارش دادند فلان قاضی در دادگاه سر متهم فریاد زده حضرت بلافاصله حکم عزل او را صادر کرد؛ اما در اینجا بر مردم بدترین اهانتها، ناسزاها و شکنجه ها وارد می گردد و عاملان آن نه تنها مجازات نمی شوند بلکه ترفیع درجه هم می گیرند! روزی امیرالمومنین درع [زره] خود را نزد شخصی یافت ولی طرف مقابل انکار کرده و آنرا پس نداد، حضرت به دادگاه شکایت کرد، وقتی وارد محکمه شدند اجازه نداد تا قاضی در رعایت احترام و صدور حکم، تبعیض قائل شود!

البته رهبران اسلام سیاسی به تمامی این وقایع اشراف کامل دارند؛ چه منبرها که در تشریح تسامح و بزرگ منشی محمدی نرفته اند و چه سخنرانی ها که در تبلیغ عدالت و جوانمردی علوی نداشته اند و چه کتابها که از

ترحم الهی ننوخته اند! ولی چه سود که "گر بیان معنوی کافی شدی؛ خلق عالم عاطل و باطل بُدی" آنها تمامی آموزه ها و سفارشات شریعت را صرفاً برای نقل قول کردن در بالای منابر آموخته اند نه عمل کردن در پست های مهمی که اشغال نموده اند!

آری، فقهای لامذهب و قضات لابیالی، خود را پرچمداران سنت محمد و علی می خوانند؛ در حالی که شیعه واقعی، اعتبار آنها را سپر خود نمی نماید؛ از ایشان برای دنیای خود و همپالگی هایش پل نمی سازد؛ خون فاطمه و حسین را بهانه توجیه کج روی های خود قرار نمی دهد و دستگاه فقه و قضا را مبدل به ابزار تحریف و سرکوب و خفقان نمی کند.

آنها طوری سخن می گویند که گویی از دید پیشوایان آسمانی به امور انسانی می نگردند؛ به این طریق از یک سو قصد دارند از اعتبار و حرمت ایشان برخوردار باشند و از سوی دیگر هرطور که میل خودشان باشد عمل کنند! هم می گویند جمهوری علی گونه تاسیس کرده اند و هم بر خلاف مرام سیاسی علی تن به خواست مردم نمی دهند و حتی از برگزاری رفراندومی در چارچوب قانونی اساسی خودساخته نیز طفره می روند؛ از اسلام ناب محمدی دم می زنند تا زیر نام آن، خشم و نفرت برانگیخته شده ملت را فرو نشانند! اگر فعالیت های ما را به تعطیلی نمی کشانند و اجازه می دادند تا حقایق دین 1400 ساله را بازگو کنیم، هرگز جرات نمی کردند مذبحخانه در لابه لای تاریخ صدر اسلام، به دنبال شریک جرم بگردند و پیشوایان الهی را با خود قیاس دهند!

2. یک روز که مرا برای اعتراف و مصاحبه بر علیه خودم به صدا و سیما برده بودند به من ایراد گرفتند که "شما دائماً نواقص این حکومت را بزرگ می کنید، مگر در زمان حضرت علی و پیامبر خرابی و نقص وجود نداشته؟! حامیان دین سیاسی می گویند چون در حکومت محمد بن عبدالله و علی بن ابی طالب، خرابی و نقص وجود داشته و آنها در استقرار عدالت ناکام بودند پس نباید بی عدالتی های موجود در دوران انقلاب را برجسته نمود و نباید توقع داشت آرمانهایی که به دست انبیاء و اولیاء الهی محقق نشد در جمهوری اسلامی برآورده شود! این هم یکی از مصادیق قیاس مع الفارق است مانند مورد قبلی!

آنها در تمامی مجاری تبلیغاتی خود بطور مستقیم و غیر مستقیم چنین قیاس هائی را بازگو می کنند و هرکسی که به آنها انتقاد کند متهم می شود که واقعگرا نیست! ولی تناقض های موجود در افکار پریشان آنها، افشاگر درویشان می باشد!

طرفداران دین سفسطه و مغلطه انقلاب اگر واقعا باور دارند اجرای عدالت و اسلام حقیقی آنقدر سخت و حساس است که پیشوایان آسمانی هم در اجرای آن ناکام ماندند، پس چطور به بهانه اجرای عدالت و اسلامیت، اینقدر بر مردم سخت می گیرند؟

برخی قواعد دینی و عقلی می گویند: هر تکلیفی که مجموع آن قابل امتثال نباشد همه آنرا نباید ترک کرد! "ما یدرک کله لا یتدرک کله"؛ "المیسور لا یقسط بالعسور"؛ "اذا امرتکم بشیء فاتوا منه ما استطعتم" یعنی اگر نمی توانند عدالت را کاملاً رعایت کنند لا اقل به قدر امکان برآورده نمایند تا زندانی عقیدتی سیاسی در ایران معنا نداشته باشد؛ به قول معروف: "آب دریا را اگر نتوان کشید؛ هم به قدر تشنگی باید چشید!" نکته دیگری که در اینگونه از دعاوی آنها نهفته است این می باشد که با چنین سخنانی می خواهند استبداد و تبعیض و سرکوب را توجیه کنند! آیا حکامی که ظرفیت و لیاقت ندارند عادل باشند لزوماً باید جنایتکار شوند! آیا ناتوانی در رعایت قسط، مجوزی است بر ستمکاری و نقض حقوق ملت!

توضیحات بیشتر گردآورندگان: دو سند از قیاس های مع الفارق روحانیون سیاسی

سند اول (خامنه ای در یکی از سخنرانی های خود یک ماه بعد از بازداشت آقای بروجردی و برجسته شدن بحث تداخل دین و سیاست، در یک مغالطه آشکار گفت: "پیغمبر به مدینه آمد و حکومت تشکیل داد. پیغمبر نیامد مدینه که بگوید من عقاید شما را اصلاح می کنم، احکام دینی را برایتان بیان می کنم، شما هم یک نفر را به عنوان حاکم برای خودتان انتخاب کنید؛ چنین چیزی نبود، بلکه پیغمبر آمد و از من سیاست [زمان کل امور] را به دست گرفت" (وبسایت خامنه ای، 17 آبان 1385) او می خواست به مخاطبین خود که روحانیون بودند بگوید که ما هم باید مانند پیامبر باشیم یعنی نباید در کنار و حاشیه قرار بگیریم و نظارت کنیم، بلکه باید همه چیز در دست ما قرار داشته باشد!

سند دوم (احمد خاتمی، نیز همزمان با محاکمات نمایشی آیت الله بروجردی در تابستان 1386 در نقد نظرات

روحانیون حامی سکولاریسم گفت: "[آنها] معتقدند باید برای حفظ قداست دین، از ورود به مسائلی که قداست دین را خدشه دار می کند، پرهیز کرد، در حالی که حضرت محمد و علی در امور دنیوی وارد شدند و در واقع قداست دین به حضور فعال در جامعه است و دین زنده، دینی است که در صحنه زندگی باشد." (شبکه اینترنتی N252680: آفتاب، ۹ تیر ۱۳۸۶، کد

ق) "لقد یسرنا القرآن للذکر"

این عبارت بخشی از آیه 17 سوره قمر است که البته بارها در همین سوره آمده؛ انسان، همانطور که در وجهه تسمیه اش آمده، اهل نسیان و فراموشی است؛ شاید به همین دلیل است که آیه مذکور چندین بار در این سوره تکرار شده تا هوشیاری را بیفزاید! لفظ "لقد" بر ابتدای آن نیز، بر حقانیت و اهمیت آن تاکید می کند. این آیه می گوید که آموزه ها و تعالیم توحیدی و الهی به گونه ای نازل شده اند که قابل فهم هستند و باید از محتویات آن پند گرفته شود؛ امام صادق حقیقت مذکور را اینگونه بیان فرموده است: "تفقهوا فی الدین فانه من لم یتفقه منکم فی الدین فهو اعرابی" (اصول کافی، ج 1، ص 31) یعنی در امور دینی جستجو کنید، آگاهی خود را بالا ببرید و حقایق را پیدا کنید، اگر نه مانند آن گروهی خواهید بود که گفتند ایمان آوردیم ولی در حقیقت ایمان نیاورده بودند ("قالت الاعراب آما قل لم تومنوا" سوره حجرات آیه 14).

بحث اصول دین نیز جای خود را دارد که باید با تحقیق و یقین فهمیده شوند نه تقلیدی و تعبدی که خود نیز این نشان می دهد مسائل توحیدی و دینی برای عموم قابل درک هستند! پیامبر هم می فرماید بدترین مردم کسانی هستند که با طرح مسائل انحرافی و پیچیده کردن موضوع، مغالطه کرده و خود را از پذیرش حرف حق خلاص می کنند! "شرار الناس الذین یسئلون عن شرار المسائل کی یغلطوا بها العلما" (جامع الاصول، ج 5، ص 58، حدیث 3067).

اینها و خیلی از اسناد دیگر نشان می دهند در جهان بینی و ایدئولوژی الهی، درک و تشخیص حق و باطل، خیر و شر، خوب و بد، سود و زیان، و صحیح و خطأ، منحصر به عده خاصی نمی باشد! آنها که مسائل را بزرگ و پیچیده می کنند و با عبارات ثقیل و چیدن قواعد فقهی طوری وانمود می کنند جز خودشان دیگران سر در نمی آورند اهل فریب و نیرنگ هستند!

ولی فقیه در این سالها ادعاهای متعددی از خود به نمایش در آورده مبنی بر اینکه چیزهایی را می فهمد که مردم نمی فهمند و حقایقی را تشخیص می دهد که برای عموم قابل درک نیست، از تاریخ و وقایع معاصر پندها و اندرزهایی گرفته که مردم عادی نمی توانند تشخیص دهند؛ پس همگی فقط باید اطاعت کنند! به این ترتیب مانع از دخالت مردم در امور مهمی است که به سرنوشت کشور مرتبط می باشد!

نتیجه: در مسائل دینی و فقهی، سخن و ایده ای که برای افکار عمومی قابل درک نباشد وجود ندارد؛ اگر جز این باشد، فریب و پنهانکاری در میان است!

ر) قاعده "عدم الوجدان لا یدل علی عدم الوجود" ["عدم الدلیل لا یدل علی عدم الوجود"]

تعدادی از الگوهای فریب و مغالطه که در قسمت های بالا بررسی شدند متداخل هستند؛ همچنین به جز موارد و مصادیق مذکور نمونه های دیگری نیز وجود دارند که یا در بخش های دیگر این اثر با ادبیات دیگری عنوان شده اند و یا به نوعی شباهت با موارد فوق دارند.

مثلا یک قاعده عقلی و دینی می گوید هر حکم خاص یا عام که مستند به سبب خاص است، با از بین رفتن سبب، آن حکم نیز منتفی می گردد "الحکم الخاص او العام المستند الی السبب العین یتنقی بانتقاء السبب"؛ یا یک قاعده دیگر می گوید اگر علت یک حکم مرکب از اجزائی باشد در آنصورت با توجه به اینکه همه آنها در حکم مذکور دخالت دارند اگر یکی از آنها برقرار نباشد، حکم مفروض نیز منتفی خواهد شد "کل ما کانت العله مرکبه توقف الحکم علی اجتماع جمیع اجزائه"؛ به این ترتیب از زوایای متعدد به این نتیجه می رسیم که بسیاری از قواعد که سبب و علل آنها نادیده گرفته شده با مغالطه و فریبکاری هنوز رواج دارند در حالی که تاریخ مصرف آنها گذشته است. [موارد مشابه که در باب محقق نبودن شرایط اجرای بسیاری از احکام، مطرح هست در بخش اول عنوان شد].

آخرین قاعده ای که بررسی می کنیم بسیار مهم و به نوعی می تواند دربرگیرنده قسمت های فوق باشد؛ معنای آن این است که اگر هنوز به حقانیت چیزی پی نبرده ایم دلیل نمی شود که آن حقیقت، موجود نباشد؛ شاید دیگران یافته و درک کرده باشند ولی ما هنوز نشناخته و نرسیده باشیم!

مفهوم این قاعده منطقی و دینی، مورد توجه عمیق این سینا بود؛ او می گوید آنچه را که شنیدید و نتوانستید درک کنید [و عقل و فهمتان به آن نرسید] را رد نکنید بلکه بگذارید در بقعه امکان! "کلما قرع سمعک من الغرائب فذرہ فی بقعة الامکان" لذا نباید همچون فقها و قضات سیاسی به آسانی فتوا و حکم به ارتداد دگراندیشان صادر کرد و کلیات مفاد اسناد جهانی حقوق بشر را با آموزه ها و موازین اسلامی متناقض تلقی کرد!

هدفم از نگارش این بخش، همقدم شدن با ملت گرفتار در خفقان حکومت نظامی نامرئی است برای رسیدن به این دیدگاه نجات بخش که "نیافتن" و "نرسیدن" عده ای، دلیل بر "نبودن" نیست! اگر قضات و فقهای سیاسی یا متعصب، هنوز به حقانیت وجود حقوق بشر و صلح در اسلام و الهیات پی نبرده اند، دلیل نمی شود که اینها ناموافق و ضد هم باشند! بلکه بر عکس، توافق و همسوئی کاملی [بین حقوق بشر و صلح با اسلام و الهیات] وجود دارد ولی آنها هنوز درک نکرده و نیافته اند [و به آن نرسیده اند].

اگر آنها از روی جزم اندیشی، فریبکاری، سوء برداشت یا هر دلیل دیگری [که در قسمت های بالا نمونه هائی از آنها توضیح داده شد] هنوز فکر می کنند مصادیق صحیح "عدالت"، "هدایت"، "عزت"، "حق"، "رحم" و... همان حرفها و رفتار هائی است که در دوران انقلاب نمایش دادند اینها به معنای آن نیست که حتما دریافتی های آنها و برداشت هایشان از جهان بینی و ایدئولوژی توحیدی، انتهای حق است، خیر!

البته با توجه به اینکه محتویات ادیان با ابهام و نقص و تحریف برجای مانده؛ شاید بتوان گفت برخی از فقها و قضات، غیر مغرض و کم تقصیر هستند که در آنصورت بخشی از ایراد از گردن آنها ساقط است؛ پیشنهاد ما آن است که اگر در این رژیم، وجدان و انصاف معنائی دارد باید الساعه دیوار سانسور و وحشتی که برپا کرده اند را تخریب کنند تا شعاع یافته های فقها و اندیشمندان دلسوز و خیرخواهی که بایکوت شده، به همگان برسد.

روحانیون سیاسی ما را کافر، ملحد، مفسد، مرتد و محارب خطاب کردند به دلیل آنکه ما به حقایقی رسیدیم که باب میل آنها نمی باشد؛ ولی شک ندارم با ملاحظه براهین این کتاب، ادله ما را کافی خواهند یافت؛ هرچند که بعید می دانم به دلیل منافع یا تعصباتی که دارند نظرات ما را بپذیرند و دست از مغالطه کاری و سفسطه بازی بردارند!

یادآوری می کنم ما نمی خواهیم قرائتی از اسلام و الهیات که به آن رسیده ایم را بر فقها و قضات و مجتهدین سیاسی تحمیل کنیم؛ ما می گوئیم اگر آنها به این رسیده اند که اسلام ناب محمدی یعنی خشونت و قساوت [که در زندان و شلاق و اعدام و جنگ طلبی نهفته است] اینها برای خودشان و برای پیروان و هواداران آنها محترم و مقدس است بروند یک گوشه ای از این کره خاکی شهری بنا کنند و با این سوغات مبارک که از خداوند خیالی خویش دریافت کرده اند از یکدیگر پذیرائی نمایند! ولی اینها را بر مردم و جهان تحمیل نکنند؛ خواسته ما از آنها فقط همین است نه چیز دیگری؛ این حرف دل اکثریت مطلق ایرانیان است.

نتیجه گیری کلی از قسمت های فوق

در این بخش مرور کردیم که ذهن و ادراک انسان در تشخیص حق و باطل، و یافتن درست و غلط، به همان اندازه که در امور طبیعی و مادی خطاپذیر بود در امور نظری، معنوی و فقهی نیز در معرض اشتباه است؛ نادیده گرفتن قواعد و نکات فوق الذکر و به ویژه قاعده آخر که کلیات این بحث را در بر می گیرد، زمینه فریب خوردن و یا تصدیق کردن تصوراتی را فراهم می کند که حقیقت ندارند و در پی آن، انحراف های گوناگون به وجود می آید!

اگر وجود این ضعف ها و کاستی ها پذیرفته نشود و یا فراموش گردد، تمامی ارزش های دینی و الهی که با هدف صلح، آزادی، دموکراسی، عدالت و پیشرفت نازل شده بر اثر مغالطه ها و نیرنگ های روحانیون سیاسی و حکام مستبد تبدیل به ضد ارزش هائی سخت گیرانه، خشن و جنگ طلبانه می گردد؛ همانطور که شاهد آن بوده و هستیم!

عدم توجه به این امور باعث می گردد مردمی که به آیات و روایات تکیه دارند از فقها و قضات سیاسی و جزم

اندیش فریب بخورند و به آنچه که آنها شناخته و یافته اند اکتفا کنند! بعد از آن نیز آستانه تحملشان در مواجهه با حقایقی که هنوز برایشان اثبات نشده یا از دیدشان پنهان نگه داشته اند پائین آمده و تعصب و احساسات جایگزین خویشتن داری و انعطاف پذیری گردد!

متأسفانه سوء استفاده از اعتماد و تعصبات توده ها، یکی از همان دام هائی بوده که تحت مدیریت قدرت طلبان، کنترل و جهت گیری می شود و مصادیق عینی آنرا براحتی می توان در کلاهبرداری های گردانندگان نظام و مجتهدین و قضات آن مشاهده نمود!

ما وظیفه انسانی و صنفی خود برای افشای تکنیک های پیچیده آنها در شعبه کاریهای دینی و فقهی را ادا کردیم؛ امیدوارم صاحبان وجدان و موحدین واقع بین، چراغ منور این کتاب را دریابند و نوری که با سوختن الهیات و آتش گرفتن هستی آحاد مردم مظلوم، تا امروز روشن مانده را به سمع و نظر افکار عمومی برسانند.

چند مثال دیگر از مغالطه کاریهای این رژیم

(الف) 6 بزرگتر از 7 !

در اواخر سال 1388 جعفر قدیانی دادستان ویژه تهران به من گفت: "شما در مصاحبه ها و نامه های خود بارها از حکومت جمهوری اسلامی به عنوان بدترین نظام در جهان نام برده ای، اگر در زیمباوه یا کره شمالی زندگی می کردی آن وقت چه می گفتی؟ در آنجا اگر کسی کوچکترین اعتراضی کند، درجا اعدامش می کنند ولی در ایران...!"

آنها معمولاً چنین حرفهائی را مطرح می کنند تا القا کنند تحت هیچ شرایطی نباید آبروی این نظام را بریزیم زیرا هرچقدر هم که ضعف داشته باشد از جاهائی مانند زیمباوه و کره شمالی بهتر است! من به او گفتم این ادعا قیاس مع الفارق است و [همچنین] در آن معیارهای سنجش درست لحاظ نشده! او با ژستی متفکرانه پرسید: "چطور؟" به او گفتم: "مثل این است که میزان ویرانگری زلزله 7 ریشتری در توکیو را با زلزله 6 ریشتری در جاهای دیگر مقایسه کنی و بعد نتیجه بگیری چون میزان تخریب در اولی کمتر از دومی است پس قدرت تخریب زلزله 7 ریشتری کمتر از زلزله 6 ریشتری است!" بعد هم توضیحاتی به او دادم و در اینجا به شرح زیر آنرا تکمیل کرده و تقدیم عموم می کنم:

قبل از پاسخ باید یادآور شوم که من برای پاسخ دادن به مغالطه ها و فریبکاری های روحانیون سیاسی وارد این قسمت از بحث شدم وگرنه هر مملکتی حرمت و منزلت خود را دارد؛ به هر حال در مقایسه شدت استبداد بین حکومت ایران با دو کشور مذکور، نباید صرفاً به ظواهر نگاه کرد بلکه باید همه مسائل و به ویژه معیارهای غیر قابل حذف در سنجش را مد نظر قرار داد؛ مثلاً زیرساختهای تاریخی، فرهنگی، مذهبی، اقتصادی و سیاسی که نقش تعیین کننده ای دارند.

از لحاظ سیر تاریخی، ایران سرزمینی مستقل و تمدن ساز بوده، مهد اندیشمندان و متفکران بزرگ علم، ادب، فرهنگ، مذهب و سیاست می باشد که در سراسر دنیا تاثیرگذار بوده اند؛ عقاید آزادیخواهانه و بشردوستانه ایرانیان پدیده نوظهوری نیست بلکه ریشه در فرهنگ و ایمان آنها دارد؛ همین امروز نیز تعداد چهره های علمی و فرهنگی و دانشمندان ایرانی که در خارج فعالیت می کنند در مقایسه با دیگر کشورها بالاترین آمارهاست! از لحاظ اقتصادی آیا زیمباوه و کره شمالی بر اقیانوس نفت و گاز و طلا و معادن شناور هستند که با ایران قابل سنجیدن باشند؟ هرگز برای مردم قابل پذیرش نیست که این دیار جزو غنی ترین و ثروتمندترین ممالک باشد ولی به خاطر سوء مدیریت و سرقت های میلیاردی شبانه روزی مسئولین ریز و درشت آن، کشور در باتلاق فقر و فلاکت فرو رفته باشد!

از نظر سیاسی، آیا کره شمالی و زیمباوه اپوزیسیونی به وسعت و عظمت مخالفین رژیم ایران دارند؟ آیا در راس اپوزیسیون داخلی و خارجی کشورهای مذکور شخصیت های برجسته ای مانند رهبران جنبش های مدنی ایران فعالیت دارند؟ همه حکومت ها مخالفینی دارند ولی امروز یکی از قوی ترین اپوزیسیون های فعال و پویا، ایرانیان ضد ولایت فقیه هستند که برای تغییر کلی این نظام و اسقترار دموکراسی تلاش می کنند؛ مدیریت و حضور موثر آنها در انبوه سایت های ماهواره ای و اینترنتی فارسی زبان که در سراسر دنیا فعالیت دارند و هر روز نیز بر تعداد آنها افزوده می شود، مؤید این ادعا است؛ بسیاری ایرانیانی که از جان و هستی خویش هزینه

کرده و با انبوه محدودیت ها و خون دل خوردن ها، اطلاع رسانی و افشاگری می کنند؛ در این اثر، دست آنها را می بوسم و از کف سلول موحش خود در گورستان اوین برایشان دعا می کنم.

سالمات که دیوارهای نامرئی ایدئولوژیکی فرو ریخته و حصارهای خبری از بین رفته؛ مردم خود را از فضای ایزوله اوایل انقلاب خارج کرده اند و به دنبال یک مطالبه محدود نیستند؛ این ملت، دیانت، اقتصاد، امنیت، سیاست، فرهنگ، تاریخ و وجدان خود را می خواهد احیا کند.

زمام داران غاصب این سرزمین اگر چنین حقایقی را در نظر می گرفتند اقرار می کردند که اپوزیسیون ایران، از لحاظ کمی و کیفی و چهره های تاثیر گذار، قابل قیاس با هیچ جای دیگر نیست؛ لذا طبیعی است که انگیزه ها و مقاومت آحاد مردم بسیار بیشتر از دیگر ممالک باشد؛ شاه فقید تلاش می کرد ایران را در مسیر پیشرفتی که ژاپن داشت هدایت کند؛ چرا آخوندهای مرتجع حکومتی، ایران را با ژاپن مقایسه نمی کنند؟ و بالاخره دجالانی که خود را با رژیم های استبدادی قیاس می دهند و حتی با آنها متحد می شوند، نمی توانند نظامی بهتر از وضع کنونی جمهوری اسلامی بسازند! اینها بخشی از دلایلی است که باعث شد نظام ولی فقیه در بدترین جایگاه تاریخ پائین تر تمامی دیکتاتوریهایی دیگر قرار بگیرد.

ب) آیا ولی فقیه به ایران امنیت داده است ؟

چندین سال پیش یک بار در دادگاه به من گفتند: "شما این همه علیه ما تبلیغ کردید ولی این نظام به مردم امنیت داده! آیا نباید قدر آنها بدانید؟ اگر ایران مثل عراق و افغانستان شده بود و مردم به جان هم افتاده بودند و هر روز یک جا بمب منفجر می شد چه می گفتید؟" [این ادعای پنهانی نیست، خود شخص خامنه ای نیز بارها بر سر ایرانیان منت گذاشته که توانسته امنیت داخلی را حفظ کند و مانع از آن شود که ایران به سرنوشت عراق و افغانستان و... مبتلا شود].

البته بحث فوق، مربوط به قبل از به هم ریختگی های داخلی کشورهایی چون مصر، لیبی، بحرین، سوریه و... بوده، لذا اگر دوباره آنها به سراغ من بیایند با هیجان بیشتری بر ادعای خود پافشاری خواهند کرد و یقینا انتظار دارند که ما نیز آنها را تایید کنیم! و اما افشاگریهایی ما:

1. اگر سری به آمار اعتیاد، قاچاق، بزهکاری، دزدی، سرقت مسلحانه و زورگیری، جرم، خیانت، قتل و... بزنید درمی یابید که امنیت داخلی مورد ادعای شما دفاع پذیر و قابل اتکا نیست!
2. آیا امنیت داخلی که از آن دم می زنید را شما به ایرانیان هدیه کرده اید که حالا توقع حمد و سپاس دارید؟ آیا ایران در قبل از انقلاب مانند کشورهایی بود که نام می برید و شماها امنیت آوردید؟
3. دوست و دشمن قبول دارند که شاه فقید وجدان آحاد جامعه را نابود نکرد؛ لذا زمانی که اکثریت مملکت به خیابانها ریختند امنیت داخلی و یکپارچگی ملت بصورت خودکار حفظ شد؛ بانکها و مراکز تجاری و اموال بیت المال و مردم نیز به غارتگری و تاراج مبتلا نشد؛ اینها یکی از استثنائات چند دهه اخیر دنیاست در حالی که در اکثر کشورها جابجائی قدرت با قتل عام های گسترده میان طرفهای درگیر، انواع غارتگریهای داخلی و خارجی، کشمکش های سیاسی وسیع و سوء استفاده های بیگانگان رقم خورده و هیچ شباهتی به انتقال قدرت از شاه فقید به ولی فقیه ندارد.

اما شماها این حس یگانگی و انسجام ایرانی را از بین بردید؛ همگان را از حقوق و مطالبات به حق خود محروم نگه داشتید و مسائل دیگری که از بیان آن شرم دارم! لذا به همین مقدار بسنده می کنم که از دید بسیاری از تحلیلگران، شما دین و وجدان افشار و اقوام ایرانی را له کرده اید و به همه آنها خیانت کردید و متأسفانه چنین مملکتی مستعد هر فاجعه جبران ناپذیری می باشد!

4. در فحوائی ایرادی که از ما گرفته اید، این اقرار نهفته است که شماها خود بهتر از همه دریافته اید هیچ خیر و ثمره ای برای این مملکت نداشته اید؛ لذا مفلوکانه می خواهید به زور به ما بقبولانید که رژیم در عین بی هویتی و نقض بی انتهای حقوق خدا و خلق، بالاخره از ارزش های قابل تحسینی برخوردار است و نباید نسبت به این همه سرکوب و زندان و شکنجه و اعدام اعتراض نمود و حتی باید از آن حمایت نیز کرد!

5. اگر بر فرض محال امنیتی که از آن دم می زنید قابل اعتنا باشد، در آنصورت از بیان آن، نتایج نادرستی گرفته اید! لذا یادآور می شوم یکی از دلایل جهاد گسترده ما برای برگزاری رفراندوم آزاد این است که سرزمین

ما به سرنوشت کشورهای دیگر گرفتار نشود! آیا صدام قبل از گرفتار شدن عراق به چنین وضعی مانند شما با کمال اطمینان سخن نمی گفت و بر خود نمی بالید؟ اگر بشار اسد از مشاوره با جهانی چون شماها انصراف می داد و رفراندوم آزاد در سوریه برگزار می کرد آیا چنین مصیبت جبران ناپذیری بر سوریه وارد می شد؟ اگر شما می خواهید بر سر این ملت و این سرزمین منت بگذارید، فقط یک راه برایتان وجود دارد و آن کنار رفتن سریع صلح آمیز و بدون خونریزی!

ج) علت واقعی بی آبرویی حکومت ولی فقیه

قبل از برگزاری دادگاه و محاکمه در سال 1386، از تمامی مسئولین دادگاه و دادستانی ویژه روحانیت درخواست کردم که محاکماتم را علنی برگزار کنند ولی قبول نکردند؛ بعد از آن نیز بارها تقاضای اعاده دادرسی با حضور وکلا و حقوق دان های سازمان ملل و خبرنگاران بدون مرز را مطرح نمودم ولی هربار می گفتند که اگر چنین کنیم [صدای دفاعیات شما منتشر شود] آبروی لباس روحانیت می رود؛ منظور آنها این بود که افشاگری های امثال ما باعث بی آبرو شدن روحانیت می شود!

من به آنها پاسخ دادم که همگان فهمیده اند شما آنقدر فرومایه هستید که حتی به هم لباس و هم صنف خود نیز رحم نمی کنید! اگر شما و لباستان آبرو و حرمتی در میان مردم داشت محاکماتم را علنی برگزار می کردید تا حرف و حدیثی باقی نماند! نماینده وزارت اطلاعات که به عنوان یکی از شاکیان من در جلسه دادگاهم در اوایل سال 1386 حاضر شده بود، ادعا کرد وزارتخانه مذکور اسنادی را در اختیار دارد مبنی بر اینکه بنده باعث زیر سؤال رفتن اسلام در جامعه شده ام! من به او گفتم عملکرد وزارت اطلاعات فضای رعب و وحشت را بر جامعه حاکم کرده و در خارج از کشور نیز ترورهای برون مرزی بسیاری به دست عوامل آن اجرا شده که در مجموع امروز وزارت اطلاعات به عنوان یکی از مخوف ترین و بی رحم ترین نهادهای جنائی در طول تاریخ محسوب می شود و اینها باعث بدترین دآوری ها بر ضد اسلام و تشیع می باشد؛ او به جای پاسخ دادن به من، مسائل بی ربط دیگری را پیش کشید!

همچنین به نماینده نیروی انتظامی که به عنوان یکی دیگر از شاکیان فرمایشی من در دادگاه نمائشی حاضر شده بود گفتم که وظیفه شما ریشه کردن سرقت و اعتیاد و ناامنی و تجاوز از جامعه است نه محاصره محل سکونت امثال من و حمله به مردم بی دفاع، آن هم در ماه رمضان! به او گفتم که نیروی انتظامی به عنوان شریک غارت و ظلم، و عامل سرکوب و تعرض شناخته می شود و یکی از دلایلی که باعث شده ما بازداشت و دادگاهی شویم نیز همین است که بطور رسانه ای عملکرد نیروی انتظامی و وزارت اطلاعات را محکوم کردیم.

آنها گوش شنوا نداشتند لذا جا دارد که از این طریق چند کلام حکیمانه از پیشوایان آسمانی در بررسی علت بی اعتباری و بی آبرویی ولی فقیه و هم لباس های سیاسی اش را به پیشگاه مقدس افکار عمومی جهان تقدیم کنم:

- "من جارت ولایت زالت دولته" (غررالحکم، حدیث 8365) هر کس ولایتش بر پایه ظلم و استبداد و دیکتاتوری باشد دولت و اعتبارش دوام پیدا نمی کند!

- "آفت العلماء حبّ الریاسة" (منبع قبلی، حدیث 3930) آنچه که جناب علما و روحانیون را بدنام و بی آبرو می کند زیاده خواهی های خودشان می باشد؛ چیزی که باعث تنفر و انزجار مردم از آنها می گردد، عشق ایشان به میز و صندلی است؛ نه افشاگری های امثال بنده!

- "آفت الملوک سوء السیرة" (منبع قبلی، حدیث 3928) عامل انهدام حکومت ها، ظلم و رعیت آزاری حکام است؛ آنچه که ستون کاخها را رو فرو می ریزد، بد عمل کردن و خود کامگی خود آنهاست؛ نه اطلاع رسانی های زندانیان عقیدتی سیاسی!

- "سبب فساد العقل حبّ الدنیا" (منبع قبلی، حدیث 5543) آنچه باعث تعطیلی عقول و بی آبرو شدن اشخاص می شود، دنیا طلبی است؛ بزرگترین مصادیق دنیاپرستی نیز در قدرت خواهی و سلطنت طلبی است که هویت ولی فقیه را پیکر بندی کرده!

- "من عامل رعیتة بالظلم ازال الله دولته و عجل بواره و هلکة" (منبع قبلی، ج 2، ص 678) هر حاکمی که حق رعیت را پایمال کند، مردم آزار باشد، با وضع قوانین، با زورگویی، با سیاستگذاری های غلط، به

هر طریقی فرقی نمی کند، خداوند طومار آبرو و اقتدار او را خواهد پیچید!

- "من جار ملکه تمنی الناس هلکه" (منبع قبلی) هر حاکمی که ساختار نظامش ظلم، خفقان، فشار، آزار و اذیت باشد، مردم از او متنفر و آرزوی نابودیش را دارند.

- "اذا جار السلطان هانت الدوله" (وسائل الشیعه، ج 9، ص 31، از امام رضا) زمانی که رهبران و گردانندگان مملکتی آلوده به فریب و ظلم شوند اعتبار و حرمت آنها و دولتشان لوٹ و بی ارزش می شود.

- "الملک ببقی مع الکفر و لا ببقی مع الظلم" (کلام مشهوری از رسول الله) عامل استحکام و دوام حکومت ها ایمان داشتن و روحانی بودن نیست، بلکه ظلم نکردن می باشد!

- سخنان فوق را بگذارید کنار کلام معروفی که می گوید با فساد و خیانت علما و روحانیون، همه جامعه به فساد و تباهی کشیده می شود "اذا فسد العالم فسد العالم"؛ حالا تخمین بزنید میزان تخریب و تباهی ناشی از عملکرد کسانی که هم روحانیون فاسدی هستند و هم زمام امور در دستشان است!

توضیحات بیشتر گردآورندگان: گردانندگان رژیم نیز خودشان به حقانیت کلمات فوق رسیده اند؛ به عنوان نمونه: "محبوبیت جمهوری اسلامی به عنوان یک کشور قدرتمند مسلمان قبل از انتخابات 80 درصد و بعد از انتخابات [1388] به 27 درصد در کشور مسلمانی چون اندونزی کاهش یافته است." (فارس نیوز، تیر 1389، شماره: 8904110238، به نقل از مسئولین نظام 11، www.farsnews.com)

بخش پنجم: تعارض بین "ثبت" و "سند" چالشی بزرگ در عصر حاضر توضیحات مقدماتی

در مواجهه با قوانین برگرفته از کتب وحی و سنت پیشوایان آسمانی، همیشه یک پرسش اساسی مطرح می گردد: هدف از این قوانین چیست؟ برای پاسخ لاجرم باید دید و عده ای که به مخاطبین اولیه آن کلمات داده شده چه بوده؟ و عده و هدف اصلی در تمامی ادیان برقراری مساوات و رشد مادی و معنوی جامعه بوده [آیه 25 سوره حدید، آیه اول سوره جمعه و...].

تناقض ها و تضادهای بسیاری وجود دارد بین آموزه ها و قوانینی که از کتب آسمانی و سنت پیامبران استخراج شده با آنچه که در پایبندی به آنها انتظار می رود و اصطلاحاً "ثبت" با "سند" نمی خورد! "ثبت" یعنی توصیفاتی که در ادیان از خداوند شده و همچنین عده هائی که در ازای عمل به قواعد و آموزه های دینی عنوان گردیده و در کتب آسمانی و روایی آمده؛ "سند" نیز یعنی آنچه که در عمل مشاهده می کنیم و ایضا رفتار هائی که در زندگی باورمندان ادیان قابل ملاحظه است؛ اجزای این دو مقوله [یعنی "ثبت" که در دین موجود است و "سند" که مشهود و ملموس است] با هم جور در نمی آیند!

قبلاً یک اصطلاحی مد بود به نام "جواب اسکاتی" خیلی وقت ها علما صلاح نمی دیدند که پاسخ شفاف و روشنی به بسیاری از سؤال ها و ابهاماتی که به الهیات وارد می شد را عنوان کنند چون معتقد به تقیه بودند و از طرفی هم نمی خواستند که سؤال طرف مقابل را بی پاسخ بگذارند، لذا سخنانی سطحی که اصلاً فقط برای خالی نبودن عریضه بود، مطرح می کردند!

ولی الان اوضاع به طور کلی عوض شده، در عصر ارتباطات و رسانه ها قرار داریم، عقلاً بالغ شده، دانش و شناخت بشری به بالاترین سطح رسیده، همه تعالیم دینی و ادعاهای گذشتگان آزمون های خود را در بسترهای مختلف تاریخی پس داده و نتایج آنها در دسترس است؛ بینش های نو و آگاهی های تکامل یافته تر فکری در مقوله های جهان بینی و ایدئولوژی پیدا شده و...؛ لذا جوابهای اسکاتی دادن نه جایز است و نه عقل ها و وجدان ها را راضی نگه می دارد!

در بخش اول بررسی کردیم که با مراجعه به احادیث و سنت بر جای مانده از فرستادگان الهی، لااقل نه دهم سئوالات توحیدی و دینی بی پاسخ می ماند؛ یعنی حداقل نه دهم آنچه به عنوان کلمات هدایت بخش مورد نیاز است به این سادگی ها قابل دسترس نیستند؛ در نتیجه ما دینی داریم که جوابگوی پیروان خویش نمی باشد؛ و عده های بسیاری که داده شده ولی محقق نگردیده و جواب و توجیه وجدان پسندی نیز برای آن وجود ندارد! در قرآن آمده خدا را بخوانید تا یاریتان کند؛ اما با وجود آنکه استغاثه ها بلند است آیا درهای اجابت باز می باشد؟ و عده داده شده که هر کس خدا را نصرت دهد خداوند نیز او را کمک می کند ولی صدای "هل من ناصر ینصرنی" که اولیاء الهی سردادند در طول تاریخ بی پاسخ ماند و هنوز هم به گوش می رسد! از سوی دیگر گفته شده هر کس نماز بخواند از گناه دور می شود ولی ابن ملجم و شمر و ولی فقیه و بن لادن همگی نمازگزاران مشهور تاریخند و بدترین معاصی نیز به دست و زبان همین ها انجام شده! اعلام گردیده که پایبندی به دین، مردم را به ارزش هائی چون تواضع، تساهل، مسالمت، بخشش، بزرگ منشی، رشد و پیشرفت می رساند، ولی آنچه که از اکثر مدعیان الهیات مشاهده می شود استبداد، خشونت، جنگ و کشتار است!

این تناقض ها و تضادها به حدی است که به نظر اینجانب چالش بزرگ در عصر حاضر محسوب می شود و درک و پذیرش این واقعیت ها در توان کسانی است که وجدانشان بیدار و فعال است و گرنه دادستانها و قضات دادگاه ویژه مرا بارها به کفرگوئی متهم کرده اند!

ضرورت بازنگری "سند"

همه می دانیم در مباحث علوم طبیعت، قوانینی و توصیفاتی که کشف می گردد لزوماً با آنچه که بطور واقع بر طبیعت حاکمند یکی نیستند؛ بشر بر اساس آنچه در مواجهه با پدیده های مختلف احساس می کند و شناسائی می نماید، تصوراتی در ذهنش نقش می بندد و سپس به دنبال تصدیق آن می رود و اگر آنرا صحیح بیابد تایید می کند و توصیفات و قوانینی را برایش وضع می کند؛ حال اگر با گذر زمان، کیفیت پدیده هائی که رخ می دهد مطابق قوانین یافت شده پیش نرود ما عملاً نمی توانیم آنچه را که صحیح می دانستیم و در ذهن خود باور کرده بودیم بر

رویدادهای واقعی خارج از ذهن خود تحمیل کنیم؛ زیرا طبیعت چنین اجازه ای را به ما نمی دهد! پس اگر بین قوانین طبیعی که "ثبت" شده [فرمولها و توصیفات] که کشف و تدوین شده] و آنچه که در عمل رخ می دهد [و قابل مشاهده است یعنی "سند"] تضاد یا تناقض به وجود آید ناچاریم بپذیریم که در نتایجی که گذشتگان به دست آوردند و "ثبت" کردند نقص و خطا وجود داشته، یقیناً آنها برخی از علل و مولفه های دیگری که [در آن پدیده] دخالت داشته اند را لحاظ نکرده بودند و حالا باید قوانین ناظر به آن پدیده را جرح و تعدیل نماییم.

به سخنی دیگر، روند "بازنگری" و "اصلاح قوانین" در امور طبیعی جریانی است که ما ناچاریم بپذیریم و هرگونه ایستادگی در برابر آن، بی حاصل است؛ چرا که نمی توانیم انتظار داشته باشیم روابط علت و معلول در عالم ماده، تابع تئوری هائی شود که ما قبلاً فکر می کردیم درست بوده و به عنوان "ثبت" [و قانون و فرمول] آنرا پذیرفته بودیم! منشا نیاز به "بازنگری" و "تغییر" در مباحث علوم طبیعی بر می گردد به دلایلی چون کمبود آگاهی، ناکافی بودن معلومات، ضعف و نقصان در ساختار قوای ذهنی و ادراکی بشر.

پذیرش این واقعیت ها در قضایای معنوی و ایدئولوژیک که با زندگی ما سر و کار دارند بسیار مهمتر هستند؛ چرا که ضرورت "تغییر" و "اصلاح" در مجموعه برداشت ما از جهان بینی و ایدئولوژی [در خداشناسی و قوانین و مقررات زندگی] مولود مقتضیات و احتیاجات زمانه است که هر مقاومتی را بر سر راه خود، در هم می شکند! حکام و روحانیون سیاسی و جزم اندیش، عملاً قادر نخواهند بود تصورات غلط و تفاسیر گزینشی که از منابع نو وجوه، دستکاری شده و ناقص، استخراج کرده اند را برای همیشه بر الهیات تحمیل کنند؛ مفاهیم آسمانی و الهی، تابع برداشت هائی که عده خاصی، از الفاظ و کلمات شریعت کرده اند، نیستند.

بله، همه ادیان و عده نجات انسان از گرفتاری و گمراهی و رسیدن به سعادت و آرامش را داده اند، ولی این وعده ها باید در عمل محقق شود و قابل مشاهده باشد ["ثبت" و "سند" مطابق باشد] نه آنکه با القا و تلقین بخواهیم دریافتی های خود را صحیح و خویش را سعادتمند و نجات یافته قلمداد کنیم و دیگران را مطرود و گمراه بنامیم! بنابراین بشر امروز، نیازمند "بازنگری" بر آثار گذشتگان و "اصلاح" آن بر اساس مقتضیات زمان خود است؛ ما نمی گوئیم هر روز قوانین و مقررات عوض شود، بلکه می گوئیم هر عصری شرایط خاص خود را دارد! اگر الفاظ و آموزه های شریعت در هر زمانی درست درک شوند و با اهداف بانی شریعت یکی باشند در رسیدن به زندگی ایده آل کمک خواهند کرد؛ وگرنه بیش از یک سری اعتقادات بی حاصل [در بعد جهان بینی] و مجموعه ای از راه کارها و قاعده مندیهای غلط [در بعد ایدئولوژیکی] نخواهند بود که در دراز مدت حاصلی جز پس رفت و بلا تکلیفی ندارند و بهترین نمونه آن دین ولایت فقیه است!

هیچ تعلیم و قانون تاریخ مصرف گذشته ای نمی تواند با تکیه بر فشار و فریب، بطور دائمی بر افکار انسانها حکومت کند و اذهان باورمندان خود را در قفس نگه دارد؛ بالاخره روزی پیروان خویش را به خروجی "بازنگری" و "تغییر" می رساند! ما به خاطر تناقض های موجود در "ثبت" و "سند"، از ظواهر اسلام گذر کرده ایم و به دینی با اصول حقوق بشری رسیده ایم؛ هر چند که منابع نقلی مورد استناد ما و روحانیون سیاسی یکی است ولی نتیجه گری ها کلاً متفاوت است!

ما اعتقاد داریم آنچه که خداوند در ظرف الهیات ریخته و در قالب ادیان به بشریت هدیه کرده شامل دفاع کامل از آزادی، دموکراسی و صلح است؛ و هر چیزی که جز اینها [در ظرف ادیان] باشد با شعبده بازی های حکام و روحانیون منفعت طلب یا جهل ها و ناآگاهی ها وارد آن شده و به عنوان ابزاری برای خواب کردن وجدان مردم و استثمار جوامع به کار رفته است.

ما وظیفه داریم این ظرف را پاکسازی کنیم و در این خصوص تا آخرین نفس مبارزه کردیم؛ من از طریق این نوشتار که با قلم فریاد و جوهر خون در شکنجه گاه ولی فقیه نگاشته می شود به همه کسانی که این معضل بزرگ را درک کرده اند سلام می دهم، و یادآور می شوم که هرگز آنها را تنها نگذاشته ام.

به آنها می گویم که ما به جز هزاران دلیل عقلی و عینی، از پشتوانه های روانی نیز برخورداریم؛ چرا که اخبار متعددی از اولیا در دسترس است که فرمودند زمانی می رسد که اسلام و الهیات مانند ظرفی وارونه می شود که خالی از محتوای اصلی خویش است؛ همانند پوستین وارونه که با مشاهده آن دلزدگی و و بیزاری بوجود می آید و "لبس الاسلام لبس الغرو مقلوباً" (خطبه 107 از نهج البلاغه) و در چنین احوالی سرنوشت مردم به دست

وحوش درنده و آدمخوار می افتد که بشریت را طعمه خود می دانند! "سلاطینه سباعا و اوساطه اکالا"(منبع قبلی).

آیا فقه شیعه کامل است؟

در یکی از بازپرسی ها برخی از مستندات قرآنی و روایی متعددی را برشمردند که دین اسلام و بطور مشخص مذهب تشیع را کامل و جامع معرفی می کرد؛ مانند "الیوم اکملت لکم دینکم و..." (مانده، 3) و مدعی بودند که فقه شیعه کامل است و هیچ نقص و کاستی در آن وجود ندارد و...

من به آنها گفتم اینکه یک دین یا مذهبی بالقوه کامل باشد، یک بحث است و اینکه، برداشتهای درک شده از آن، تمام و کمال باشد، بحث دیگری است! سؤال کردم آیا دینی که اصول و فروع آن بطور کامل درک شده، قابل تحریف است؟ در حالی که در تعالیم اسلام تحریفهای بی انتهائی شده و حدیث 73 ملت، حکایت از آن دارد که این موضوع از دید خود شخص پیامبر هم پنهان نبوده است! [حدیث 73 ملت، مشهور به حدیث افتراق است که در نمونه های مشابه آن از 72 ملت و 71 ملت سخن گفته شده و در آن پیامبر خبر از شعبه گرائی و فرقه سازی در اسلام را داده که از این دین 73 شاخه و فرقه به وجود خواهد آمد].

آیا در تبلیغ از مذهبی که مفاهیم آن درست تفسیر شده نیازی وجود دارد به زور و فریب متوسل شد؟ آیا تشیع فعلی که در ولایت فقیه تجلی یافته نیازها و احتیاجات پیروان خویش را برآورده می کند؟ آیا در عمل پاسخگوی ابهامات و سئوالات کلیدی عصر حاضر می باشد؟ آیا وجود قواعدی چون "عدم الوجدان لا یدل علی عد الوجود" و "اثبات شیء نفی ما ادا نمی کند" [توضیحات بیشتر: بخش قبل] دلیل بر آن نیست که ما با دنیائی از نادانسته ها و ناآگاهی ها مواجه هستیم که هرگونه ادعای کامل بودن را بی معنا و مضحک می نمایاند! آیا جز این است که ادعای کامل بودن یک مکتب ایدئولوژیکی باید در عمل اثبات شود نه با شعار و اجبار و اکراه؟ اگر به ادعای خود باور داشتند با وسعت نظر و در فضای مناظره با ما بحث می کردند!

بازخوانی یک واقعیت تلخ!

بحث تعارض "ثبت" و "سند" را از یک زاویه بسیار مهم دیگری دنبال می کنم: اینکه نیازها و مسائل ضروری بی شماری گریبانگر جهانیان است اما وقتی به مفاهیم برداشت شده از صحف آسمانی و سنن پیشوایان دینی مراجعه می شود جوابهای قانع کننده و راه حل هائی که عملا کفایت رفع مشکلات را بنماید یافت نشده؛ این مشکلات منحصر به اسلام و تشیع یا مذهب خاص دیگری نمی شود؛ بلکه در سایر ادیان و مذاهب آسمانی و همچنین در مکاتب غیر آسمانی و مادی که با داعیه کامل بودن و تضمین نجات بشریت پایه ریزی شدند نیز تسری دارد.

عقل و خرد فردی و جمعی که به هیچ دین خاصی وابسته نباشد نیز قادر نبوده مستقلا بطور کامل موفق عمل کند [نمونه ای از آن در بحرانهای اقتصادی چند سال اخیر دنیا مشهود است]؛ یکی از علت های آن می تواند ضعف و خطا در اصولی باشد که عقل و خرد با عیار قرار دادن آنها مسائل را تجزیه و تحلیل می کند و سپس تشخیص خود را عرضه می نماید؛ به تعبیری دیگر، برای هر تشخیص درست، اصول و معیارهائی لازم است که اگر لحاظ نشوند سنجش صورت گرفته به نتیجه صحیحی منتج نخواهد شد، لذا بسیاری از سیاستهای کلان در اداره ممالک متمدن که ماحصل تجربه و عقل جمعی متخصصین مربوطه بوده ناکارآمد از آب درآمده و بعضا عواقب جبران ناپذیری را به دنبال داشته و این روند در مقایسه فردا با امروز، ممکن است بدتر شود!

در مجموع می توان گفت پشتیبان های شناخته شده ای که بشریت به عنوان تکیه گاه های فکری و راهنما به آنها نگرسته [و برای نجات خود از گرفتاریها به سراغ آنها می رود] یعنی 1. کتب آسمانی، 2. رهنمودها و سنت پیشوایان دینی، 3. عقل و خرد چه مستقل از وحی و چه وابسته به آن، 4. نظرات کارشناسان و متخصصین علوم مختلف [علوم قدیم و جدید در زمینه های انسانی، مادی و متافیزیکی و...] در حال حاضر از هیچ کدام آنها راهکارهای مکفی برای برون رفت از بحران های جاری استخراج نشده و متأسفانه چشم انداز مشخصی نیز برای آینده دیده نمی شود؛ و این در حالیکه اکثریت ممالک در بهیبه مشکلات فرو رفته اند و شاید نتوان همه ابعاد فاجعه را بطور دقیق ارزیابی کرد!

پذیرش واقعیت ها، راه حل فاصله گرفتن از تعصبات بی منطق

بی شک، آیندگان بیش از امروز قضاوت تلخ و ناباورانه ای پیرامون ادیان و پیشوایان مذهبی تاریخ خواهند نمود و رهبران سیاسی و صاحب نظران عصر تمدن و تکنولوژی نیز [از این قضاوت تلخ] مبرا نخواهند بود! لذا می توان گفت که دوران حاضر "عصر بیداری وجدانها" می باشد که هیچ گونه تعلل و اهمالی را تحمل نمی کند! هشدار کارشناسان به وفور بلایای طبیعی و انسانی شامل پدیده های مهلک زیست محیطی که ناشی از دخل و تصرف در طبیعت و گسترش صنعتی شدن جهان و... است از یک سو، و بحرانهای اجتماعی و رقابتهای نظامی و... از سوی دیگر، علائم حتمی بر این واقعیت است که فرصت زیادی برای نجات بشریت از ویرانی های بزرگتر وجود ندارد و نباید به دلخوشی های کاذب و امیدواری های بی فایده، اعتنا کرد!

در چنین شرایطی آنچه که می تواند در یافتن راه نجات یاری رساند پذیرش ایرادها و نواقص موجود در مجموعه باورهای گذشته و حال است؛ سپس احترام و همکاری متقابل؛ از اینرو نظرات و موضع گیری های ما بر خلاف فقهای متحجر و روحانیون انحصارگرا می باشد؛ ما در دو مسیر موازی حرکت می کنیم: اول: درگیر اثبات حقانیت و برتری یک مکتب خاص و متهم کردن بقیه به بطلان و ضلالت نیستیم، ما در برابر ادیان دیگر تعصبی بر دین آباء و اجدادی خویش نداریم و از همه ادیان حمایت می کنیم؛ دوم: [به موازات آن] نه تنها از هرگونه بازنگری در مبانی اعتقادی همه ادیان استقبال می نمائیم، بلکه این جریان را ضروری و اجتناب ناپذیر نیز یافته ایم!

کدام یک از دو مقوله "ثبت" و "سند" را باید کنار گذاشت؟

[بحث به جایی رسید که یکی از سئوالات اساسی بازگو شود] یکی از مباحثی که ذهن اندیشمندان را جلب کرده، بحث تعارض بین دو مقوله "ثبت" و "سند" است؛ در مواجهه با هر یک از بحرانهایی که ما را احاطه کرده، کدام گزینه را باید انتخاب کنیم و کدام یک را کنار گذاریم؟ آیا باید آنچه در اعتقادات و باورهای ما "ثبت" شده را مبنای تصمیم گیری قرار دهیم [بر اساس "ثبت" تصمیم بگیریم] یا آنچه را که ملاحظه می کنیم ملاک قرار دهیم [یعنی "سند" را].

انسانها فطرتاً به دنبال دانستن حقایق و پیدا کردن راه هائی برای نجات خویش هستند؛ خلقت انسانها به گونه ای است که بالقوه توان چاره جوئی در برابر بحران های کوچک و بزرگ را دارند [انسانها بطور ذاتی در برابر هر مشکل اعم از بیماری، نیازهای مادی و معنوی و... که برای خود یا عزیزان و هموعانش رخ می دهد هرگز تسلیم نمی شوند، دست از کوشش بر نمی دارند، در سخت ترین حالت، انسانها اگر مجبور به تسلیم شدن در برابر مشکلی شوند این انتخاب را به عنوان راهی برای کنار آمدن موقت با آن و یافتن راه نجات در آینده می پذیرند] به همین دلیل دائماً در تلاش و تکاپو قرار دارند و بدیهی است که در این مسیر، پیوسته به تقاطع هائی می رسند که مجبورند یک راه را انتخاب نمایند.

انتخاب کلی اول: همه آنچه را که از قبل به ما رسیده و در باورمان ثبت شده، دروغ بدانیم به دلیل آنکه بشریت را در بسیاری از مقاطع در ابعاد فردی و جمعی به حقیقت نرسانده و نجات نداده [ثبت" را کنار بگذاریم].

انتخاب کلی دوم: آنچه که عملاً مشاهده می کنیم را انکار نماییم و به خود دائماً تلقین کنیم که هر آنچه ما باور داشته ایم حق است و باید روی عقاید خود پافشاری کرده و علت نقص ها و ناکارآمدی ها را در جاهای دیگری جستجو نماییم؛ مثلاً به گردن این و آن اندازیم [ثبت" را بطور کامل و در هر شرایطی بپذیریم].

اعتقادات و باورهای قلبی از یک سو و تعصبات دینی از سوی دیگر، امر کنار گذاشتن محتویات "ثبت" را با تردید توأم می کند؛ در مقابل، واقعیت های "وجدانی و عقلانی" مانع از نادیده گرفتن ناکارآمدی های "ثبت" می باشد [در طولانی مدت نمی توانیم اسیر القائات و تعصبات باشیم و ناکامی ها را نادیده بگیریم] پس بدیهی است که پاسخ دادن به سؤال فوق نمی تواند به این سادگی ها باشد؛ هر کدام را انتخاب کنیم باز هم به مشکلات یا تناقض های دیگری می رسیم که به تعدادی از آنها اشاره کردم!

اگر بخواهیم بطور دقیق و مفید موضوع را ارزیابی کنیم، باید پژوهش های تخصصی متعددی انجام داده و از ابعاد گوناگون به آن بنگریم و مصادیق تاریخی را ارزیابی کنیم، که هر کدام [از ابعاد مذکور] به لسان اهل فن،

بسان یک رساله مستقل دکترا خواهد بود!

اینجانب دسترسی لازم به همه منابع مورد نیاز این تحقیق را ندارم و ضمن آنکه اهل قلم و پژوهش می دانند در خلال چنین مباحثی، سئوالات و ابهامات جدیدی مطرح می شود که با توجه به زندانی بودنم، عملاً امکان پاسخ گوئی ابتر خواهد ماند؛ لذا مجال ورود بیشتر به جزئیات را ندارم و این پاسخ کوتاه را تقدیم می کنم: ما قائلیم هیچ کدام از دو انتخاب فوق نمی تواند به تنهایی صحیح و گره گشا باشد! بلکه راه سومی وجود دارد و آن "بازنگری" واقع بینانه بر مستندات است که با زندگی ما ارتباط دارند؛ شامل از یک سو مآخذ و منابع دینی و مذهبی و از سوی دیگر نیز دستاوردهای انسان شناسی و جامعه شناسی و علمی که از آبخشور مذاهب به دست نیامده است؛ همگی اینها باید مورد توجه و بازنگری قرار بگیرند و "تغییرات" و اصلاحات لازم بر اساس مقتضیات این زمان انجام شود.

بررسی مجدد دو چالش !

قبل از ادامه بحث باید با این مسئله کنار بیاییم که "ثبوت" ادیان و مذاهب با "سند" واقعیات عینی و مشهود، موید هم نیستند و همسوئی ندارند؛ بعید می دانم کسی که اهل تفکر است این سخن را نپذیرد [و فکر کند "ثبوت" و "سند" با هم می خوانند] امروز که این اوراق را می نگارم ولی فقیه و طالبان و بشار اسد و تکفیری ها، بطور کامل اثبات کردند "ثبوت" اسلام با "سند" واقعیتهای عینی آن نمی خواند! اسلام دین مسالمت و شادی و رحم و تفاهم و پیشرفت است اما آنها هر روز بر پرده سینمای تاریخ، سکانس جدیدی از زندان، اعدام، سرکوب، تبعیض، تقلب در انتخابات، تحجر، شکنجه، گروگان گیری، اسید پاشی، ترور، گردن زدن، تجاوز به عنف، غارتگری، عملیات انتحاری، جنگ افروزی و نسل کشی به اسم همین اسلام به نمایش در می آورند؛ البته اینها بخشی از تعارضات هستند و از ابعاد دیگر نیز این بحث قابل طرح می باشد که بر می گردد به مباحث توحیدی و فطری و ورود به آن در این اثر اولویت ندارد. به هر حال، آزادی و دموکراسی و صلح در اسلام اولیه به فراخور آن زمان وجود داشت ولی آیا از کلکسیون تعالیم دینی و قواعد فقهی که الان برجسته هستند چیزی جز تبعیض و خشونت و خفقان و جنگ بر می خیزد؟ ما اثبات کردیم اسلام اولیه قرار بود قوانین و مقرراتش سهل و به گونه ای باشد که امنیت مملکت و ایمنی و سلامتی مردم را در ابعاد مالی، عصبی، غریزی، شغلی، جانی، حیثیتی و... حفظ کند؛ دلایل و براهین آن منطقی و قابل انعطاف برای همه عصرها باشد و با جوامع دیگر بنای مماشات و مسالمت را داشته باشد؛ آن قوانینی که قرار بود به عنوان احکام اولیه باشند در این چارچوب ها قرار داشتند؛ اما آیا الان چنین احساسی نسبت به اسلام وجود دارد؟ اسلام و در کل، ادیان برای نجات بشر آمده اند اما آیا آنچه که در عمل مشاهده شده تضمین کننده چنین چیزهایی است؟

شاید برخی این دو چالش را مطرح کنند و بگویند این حرفها درست است ولی الف) بیان کردن اینها اهانت به باورها و مقدسات است؛ ب) باعث سستی ایمان و اعتقادات مردم می شود! در پاسخ به این دو چالش، یادآور می شوم تحمیل کردن عقایدی که ناکارآمدی آنها در عمل اثبات شده نمی تواند برای همیشه تکریم آن باورها [و احترام گذاشتن به آن عقاید] باشد و حتی بر عکس اهانت بزرگتری محسوب می شود! آیا زمانی که سران کلیسا سخنان گالیله را رد کردند تا به مقدسات اهانت نشود، در کار خود موفق بودند؟

در مورد دوم نیز باید عرض کنم که آنها می گویند درست است که "ثبوت" و "سند" نمی خواند ولی مصلحت نیست که این حقایق بیان شود زیرا ایمان مردم تضعیف می شود؛ یعنی توصیه می کنند تقیه کنیم! سانسور [و تقیه] در چنین مصادیقی زمانی می توانست معنا داشته باشد که برای حفظ ارزش های بزرگتر و اصلی تر، انسان بخواهد برخی مسائل کم اهمیت تر را کتمان کند؛ اگر ایمان ظاهری مردم باعث شده بود جامعه ای سالم و پویا داشته باشیم در اینصورت باید به قاعده "هر که را اسرار حق آموختند؛ مهر کردند و دهانش دوختند" عمل می شد [و حقایق بازگو نمی شد].

اما آیا الان چنین چیزی معنا دارد؟ [کتمان کردن و] نگفتن واقعیت ها زمانی کار درستی است که مردم با پی بردن به اسرار [و پنهانی ها] دچار تشویش شوند و جامعه به گرفتاری ها و مشکلات جدیدی مبتلا شود؛ آیا چنین حرفی در حال حاضر موضوعیت دارد؟

به عنوان نمونه سرزمین خودمان را مثال می‌زنم؛ آیا ویروس‌های فساد، فحشا، سرقت، بیماری‌های روحی و عصبی، طلاق، اعتیاد، زورگیری، فقر، بی‌انصافی، ارتشاء، گران‌فروشی، رانت‌خواری، زمین‌خواری، خیانت، ظلم، بی‌رحمی، تلف کردن بیت‌المال و... تمام کالبد این جامعه را فرا نگرفته؟ آیا با چنین توصیفاتی اصلاً ایمان قابل‌اعتنایی که سودی برای جامعه داشته باشد جریان دارد که برای حفظ آن تقیه کنیم و واقعیتها را نگوئیم؟

اگر واقعیت‌ها بدون تقیه گفته شود و ایمانها سست گردد در آنصورت کدام یک از بیماریهای ضد اخلاقی و ضد دینی جدید ممکن است ایجاد شود؟ آیا در جامعه زیر سیطره ولایت فقیه ضد ارزشی می‌توان یافت که هنوز شیوع پیدا نکرده باشد؟ آیا فضیلتی باقی مانده از برکت تعالیم فقها و روحانیون سیاسی پایمال نشده باشد؟ آیا درست است در زمانی که مخفی‌نگه داشتن حقایق به ضرر اکثریت مطلق است، به چنین روندی ادامه داد؟ در شرایط فعلی اگر حقایق بازگو نشوند از یک سو اهانت به الهیات و هویت انسانی است و از سوی دیگر آن مقدار ایمان باقی مانده در قلوب نیز از بین خواهد رفت! ارزیابی این فجایع که ناهمخوانی "ثبت" و "سند" در اسلام حال حاضر را اثبات می‌کند هر اندیشمند و واقعگرائی را به جاده سعادت‌مند و نجاتش "بازنگری" و "اصلاح" در اعتقادات سوق می‌دهد.

تحلیلی بر واژه "اسلام"

در طول 14 قرن حاضر کمتر واژه‌ای را می‌توان یافت که به سرنوشت تاسف‌بار کلمه "اسلام" گرفتار شده باشد! این لفظ کاربردهای متفاوت و متضادی داشته؛ شخصیت‌های بی‌بدیلی چون امام حسین که برای حفظ آن به بدترین شکل شکنجه شدند و به شهادت رسیدند؛ در برابر ایشان خلفا و حکام بسیاری که به اسم حفظ "اسلام" جامعه را به اینسو و آنسو کشاندند؛ امرائی که با دعوی صدور "اسلام" ممالک دیگر را غارت کردند و به بهانه اجرای دستورات شریعت، رقبا و معترضین خویش را زندانی کرده و یا از بین بردند؛ علما و روحانیون زیادی که تحت عنوان تبلیغ "اسلام" برگرده جامعه سوار شدند؛ دست‌آخر هم آخوندهای سیاسی ولایت فقیه که جامع همه خصایص منفی شدند و البته این گروه از آدم‌خواران روحانی نما می‌خواستند قرائت خود از "اسلام" را متفاوت جلوه دهند لذا آنرا "اسلام ناب محمدی" نامگذاری کردند!

بارها در بازپرسی‌ها و بازجوئی‌ها به من گفته‌اند که فعالیت‌های من در جهان بازتاب منفی علیه نظام جمهوری اسلامی داشته و اینها به ضرر اسلام و تشیع و روحانیت است؛ همچنین گفتند خداوند فرموده: "ان الدین عند الله الاسلام" (آل عمران، 19) پس دین "اسلام" از همه بالاتر است و باید هر جور شده آنرا حفاظت کرد؛ و اما مطالبی در تحلیل دعاوی آنها:

1. "اسلام" به معنای عام یعنی همه ادیان الهی و به معنای خاص نیز همان دینی است که توسط محمدبن عبدالله تقریر شد، کتابش قرآن است و اصول و فروع آن نیز مشخص است؛ اما منظور از "اسلام" که در آیه مذکور آمده چیست؟ ما قائلیم مفهوم عام آن است؛ چرا که ابراهیم خلیل نیز هزاران سال قبل از محمد بن عبد الله، خود را مسلمان می‌نامید: "حنیفا مسلما و ما انا من المشرکین" (آل عمران، 67).

بنابراین به راحتی می‌توان نتیجه گرفت خداوند در آیه "ان الدین عند الله الاسلام" می‌فرماید هر دین و آئینی که مبنای آن تسلیم و اطاعت از خداوند است مورد پذیرش می‌باشد؛ البته این نظر، منحصر به من نیست و خیلی از روحانیون سیاسی و جزم‌اندیش نیز آنرا قبول داشته و دارند اما مشکل بین ما و آنها در نشانه پایبند بودن به "اسلام" است!

ما بر این باوریم که آیت [و علامت] پذیرش "اسلام" تسلیم شدن در برابر "حق" است؛ و لذا یکی از شروط اصلی برای آنکه هرکس بخواهد ادعای مسلمان بودن کند آن است که حق آزادی عقیده و بیان و انتخاب را برای همه مردم بدون هر تبعیضی به رسمیت بشناسد و عملکرد او در این خصوص به گونه‌ای باشد که مورد تایید افکار عمومی نیز قرار بگیرد؛ نه آنکه از روی سیری و سرگرمی همانند ولی فقیه و اطرافیان ادعا کنند که حق آزادیهای اساسی مردم را پاس می‌دارند!

پیامبر اسلام فرمود: "المسلم من سلم الناس من یده و لسانه" (معانی الاخبار، 239) یعنی مسلمان واقعی کسی است که مردم از دست و زبان او آزار نبینند! و همچنین "المومن من ائتمنه الناس علی اموالهم و

انفسهم" (منبع قبلی) یعنی نشانه مومن بودن نیز آن است که اموال و ایادی شخص، باعث ناامنی و درد سر مردم نشوند!

دقت شود در دو کلام مذکور کلمه "الناس" به کار رفته یعنی علامت مسلمان و مومن بودن، در آزار ندادن و احترام به همه آحاد مردم است، شامل مسلمان، مومن، کافر، مشرک، منتقد، دگراندیش، مخالف، معترض، زن، مرد، کودک و...؛ در حالی که پیامبر می توانست دایره سخن خود را محدود کند به مسلمانان یا مومنان! [و مثلاً بگوید مسلمان و مومن آن است که مسلمانان و مومنان از او در امان باشند].

با این معیارها آیا کسانی چون روحانیون سیاسی و حکومتی در ایران اجازه دارند خود را مسلمان یا مومن خطاب کنند در حالی که گفتار و رفتار آنها خرج مسلسل تبعیض و آزار و زندان و شکنجه است که حرمت و امنیت آحاد ملت مظلوم را به رگبار بسته و مصادیق بارز نقض گسترده حقوق بشر را به نمایش در آورده و بهترین سند آن نیز وجود سرفصل های متنوع قربانیان نقض حقوق بشر چون زنان، دانشجویان، کارگران، روزنامه نگاران، خبرنگاران، روحانیون، پیروان ادیان و مذاهب، قومیت ها و... می باشد که حکایت از نارضایتی عمومی دارد!

2. در بحث با فقهای حکومتی اصراری نداریم که حتما تفاسیر ما از "اسلام" را بپذیرند! استدلال ما از ابعاد دیگر هم محکم است؛ اگر فرض کنیم از سیاق چنین آیاتی برآید که "اسلام" به معنای خاص آن، دین کامل و برتر است، ولی در این حالت [از این گزاره ها] نمی توان بطور منطقی به نتایجی که آنها ادعا می کنند رسید؛ در واقع اشکال کار فقهای سیاسی و متعصب در اعتقادات پیش ساخته خود، زنجیره ای از طرفندهای کلامی است که به کار برده اند! آنها مضامینی چون "اسلام برتر است" را به شکلی که خودشان قبول دارند تفسیر کرده اند، سپس آنرا مساوی با "مسلمانان برترند" قرار داده اند و در ادامه نیز در محدوده "شیعیان" و از میان اینها هم به "معتقدین تشیع حکومتی" بسنده کرده اند، و در نهایت شخص ولی فقیه را بالاتر از همه افراد تصور نموده و در همه حال حق را به او داده اند و دگراندیشان را لا مذهب و کافر و محارب پنداشته اند که باید سرکوبشان کرد! بهتر بود مستندات متفکر بزرگ جهان اسلام سید جمال الدین اسد آبادی را ملاحظه می کردند! او یکی از مشهورترین روحانیون واقع گرا بود؛ او دینداری و مسلمانی را دلیل کافی برای حق به جانب بودن نمی دانست و برعکس می گفت اسلام همیشه از عملکرد ناصحیح مسلمانان لطمه خورده است؛ او معتقد بود که "اسلام به ذات خود ندارد عیبی" ولی نتیجه ای بر خلاف آنچه که فقهای حکومتی می گیرند را عنوان می کرد: "هر عیب که هست از مسلمانی ماست!"

آنها با تفکرات پوچی که دارند به خود اجازه داده اند حق و حقوق هر کس را از انسان بودن بر اساس باورهایش تعیین کنند و بخشی از شهروندان این سرزمین را از حقوق مدنی محروم کنند و حتی عده ای را از نان خوردن نیز بیاندازند! درست است که قرآن گفته: "و اتمم الاعلون" [شما از دیگران برترید] (محمد، 35) ولی این ضمیر "انتم" به چه کسانی بر می گردد؟ آیا به هر کس که ادعای مسلمانی کرد قابل اطلاق است؟ اعتبارنامه "اعلون" چه معنایی می دهد؟ فرضاً اگر به کسی بگویند مقام شما بالاتر از دیگران است آیا حتماً به معنای آن است که جان و مال و شرف دیگران در تصرف توست؛ دیگران را درجه دوم به حساب آور و هر کاری خواستی انجام بده؟ آیا نمی شود آنرا به معنای کم کردن ادعا و بالا بردن احساس مسئولیت و ازدیاد تحمل و تواضع معنا نمود؟ آیا باید عنوان "یعلو و لا یعلی علیه" را حتماً با تفاسیر جنگ افروزانه جمله بندی کرد و این عبارت نمی تواند به معنای توصیه به بسط علم و انسانیت و پیشرفت باشد؟ اگر فضای باز اعتقادی در این مملکت وجود داشت و منابر ما را تعطیل نمی کردند قدم های بزرگی برای پایان دادن به استبداد و تجری که به نام "اسلام" رواج یافته برداشته بودیم.

فقهای سیاسی و مقلدین آنها، معاندین "بازنگری" و "اصلاح" در ایران

مشکل بزرگی که ما در ایران با آن مواجه هستیم این است که پیگیری مباحث مربوط به تعارض بین "ثبت" و "سند" در این مملکت غیر قانونی است؛ زیرا لازمه آن اندیشه آزاد و نقاد است که در این سرزمین مجازاتهای سنگین به دنبال دارد! سردمداران مخالفت با "بازنگری" و "اصلاح" [در ایران] فقها و قضات وابسته به ولی فقیه هستند و همگان می دانند که آنها عامدانه و آگاهانه از "فنون اجتهاد" سدی محکم و بلند در مسیر "کارائی اجتهاد"

بنا کرده اند!

آیا جز این است که "اجتهاد" راهی مشروع برای اصلاح قوانین تاریخ مصرف گذشته است؟ آنها در این مملکت آزادی مطلق دارند و بسته به تقریبی که نزد خداوندگار خویش (ولی فقیه) کسب کرده اند از دارائی های بی حد و حصر بیت المال و آزادی های منکراتی نیز برخوردار می باشند؛ آنها با استفاده از اهرم های مافیای بیت رهبری هرکس را بخواهند از سر راه خود برمی دارند؛ امثال بنده و نزدیکانم را زندانی کرده و شکنجه می دهند و به هیچ نهادی نیز پاسخگو نمی باشند.

برخی از آنها از بوسیدن پای بت ولی فقیه در انظار نیز ابائی ندارند و اعتبار فقاقت و روحانیت را به پادوئی وزارت اطلاعات و تحمیق باورمندان کشانده اند؛ اعضای شورای نگهبان، خبرگان رهبری، اکثر قضات، دادستانها و مدرسین حوزه علمیه از همین قماش می باشند! عده دیگری نیز هستند که شغل و ارتزاق خود را وابسته به تداوم باورهای قدیمی می دانند و لذا با خدمت به گروه فوق، موقعیت ها و مناصبی را به دست آورده اند و حاضر نیستند آنها را از کف بدهند! این مجموعه، روی هم رفته از صامت بودن ظاهر قرآن و سنت سوء استفاده کرده و آیات و روایات را آنطور که منافعشان می طلبد به نطق در می آورند و مانع از اطلاع رسانی و افشاگری ما نیز می شوند!

متأسفانه ما هیچ تربیون و امکانات رسانه ای نداریم، از داشتن وکیل آزاد محروم هستیم؛ ناظران و گزارشگران سازمان ملل و نمایندگان خبرگزاریها نیز اجازه دیدار با ما را ندارند؛ بارها به آقای دکتر احمد شهید و گزارشگران شورای حقوق بشر که از این طریق به ایشان سلام و خدا قوت می گویم نامه ارسال کرده ام ولی تاکنون به آنها اجازه ورود به ایران داده نشده؛ خانواده و نزدیکانمان در خطرند و هر چند وقت یک بار تعدادی از اطرافیانمان را دستگیر و شکنجه می کنند؛ ما به هیچ وجه امکان دفاع از خود را نداریم و حتی رئیس جمهور جدید هم که با ادعای صیانت از حقوق شهروندی روی کار آمد هیچ اقدامی در دفاع از ما و دیگر زندانیان سیاسی نکرد؛ لذا صدای ما به جایی نمی رسد!

شیوه کاری اسلام سیاسی ولی فقیه در یک نگاه

سبک و شیوه کاری زنجیره غارت و قساوت مذکور، در نوع خود بی نظیر است! امام و ولی امر مطلق آنها سیاست های کلی را تبیین می کند؛ فقهایش فتوای حمایتی و تبلیغی صادر می کنند؛ قضاتش هر مخالفتی با آن فتاوا را ارتداد و محاربه و اقدام علیه امنیت ملی می نامند؛ البته مقلدین افسار گسیخته ای نیز در متن جامعه دارند که بیشترشان در قالب گروه های فشار، لباس شخصی ها و چماق به دستان، مشغول به نمایش درآوردن خلق و خوی اربابان خود هستند؛ اگر بخواهم به یک نمونه بارز از تعالیمی که این مقلدان از مراجع دینی خود آموخته اند اشاره کنم موضوع "امر به معروف و نهی از منکر" است که هر روز فاجعه ای تحت عنوان اجرای آن به پا می شود!

مولا علی تشبیه زیبایی دارد: "ان الله خلق آدم علی صورته" (اصول کافی، ج 1، ص 134) یعنی خداوند نوع آدم را شبیه صورت و قیافه خودش آفرید! آیا رواست که با اسید امر به معروف و نهی از منکر و مجازات هائی چون قطع اعضای بدن، بیابند و صورت و پیکر چنین مخلوق محترمی را تخریب کنند؟

امر به معروف و نهی از منکر جزو فروع اسلام بوده و مجوزی است برای آنکه ملتها در برابر حکام مستبد بایستند و مملکت را از خودمحموری و خودپرستی مسئولین، اصلاح نمایند؛ روزگاری امام حسین با استناد به

همین حکم، در برابر خودکامگی [و استبداد] یزید ایستاد؛ ایشان [بر خلاف ولی فقیه] آنها را به معنای اعمال

خسونت و آزار زنان و مردان در کوی و برزن نمی دانست بلکه [آنها] با اصلاح طلبی در یک ردیف قرار می

داد؛ لذا [در هنگام خروج از مدینه] فرمود: "انی لم اخرج اشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما، و انما

خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی، ارید ان امر بالمعروف و انهی عن المنکر."

شما ای کسانی که این سطرها را می خوانید و شاید از صراحت کلام ما متعجب شده باشید! بیابید و داوری کنید؛ آیا قیام ما در برابر ولی فقیه، در چارچوب همان امر به معروف و نهی از منکر که جد بیست و هشتم حسین بن علی در برابر یزید نشان داد نبود؟ چگونه می توان ضرب و شتم و خفه کردن صدای آزادیخواهان و عدالت طلبانه مردم در کوچه و خیابان که به بهانه امر به معروف و نهی از منکر صورت می گیرد را توجیه کرد؟ آیا

باز هم باید در برابر آنچه که علما و فقهای سیاسی به نام اسلام به پیروان خویش می آموزند، بی تفاوت باشیم؟ تا کی باید از منصب اجتهاد و تبلیغ دین، بزرگترین ضربات به پویائی و کارآمدی اجتهاد و الهیات زده شود؟ دین ولی فقیه، گرچه در اوایل انقلاب مورد استقبال عمومی قرار گرفت، ولی امروز از لحاظ تعداد طرفداران به اندازه یک فرقه تنزل یافته که هر کس بخواد هم یک دین ظاهری داشته باشد و هم در کنار آن، از مجوز و حفاظی برای فساد و غارت و توحش برخوردار باشد به آن ملحق می گردد!

یکی دیگر از آموزه هائی که آنها دائماً به مردم سفارش می کنند واژه "صبر" است! آنچه که مربوط به معارف دینی می شود "صبر" و تحمل در جائی ارزشمند است که دغدغه اصلاح و بهبود اوضاع مطرح باشد؛ مثلاً در برابر بلایا و حوادث و یا برای نجات اقتصاد و...؛ آیا در مملکتی که هر ساله بر سنگینی "اوضاع حساس کنونی" افزوده می شود، صبر کردن نشانه دینداری است یا علامتی بر جهل به معارف دین؟ آیا مانع سازی با آهن دین و بتون مذهب، در برابر امواج برخاسته از وجدان معترض مردم، نهادینه کردن صبر و استقامت است یا زندانی کردن امنیت و آرامش مردم؟

در سال 1392 حاکم غاصب این مملکت در مقام ولی امر خودخوانده مسلمین بارها در جعبه شعبده بازی تلویزیون شخصی خود ظاهر شد و بساط عبارت پردازی های مضحک خویش را با سرهم کردن اصطلاحاتی چون "اقتصاد مقاومتی" پهن کرد و بطور ضمنی تفهیم نمود که کشور ایران، گورستان ساکنین آن شده و آحاد جامعه باید خود را برای فقر مطلق و گرسنگی هلاکت بار، آماده کنند!

البته او و اطرافیانش هیچگاه چیزی از خود نداشته اند تا هزینه کنند و به ناچار مثل همیشه به سراغ واژه های مذهبی رفته تا سرزمین ایران را با "شعب ابیطالب" در یک ردیف قرار دهند یا "ایران مصیبت زده" را با "کربلا" توصیف کنند!

آیا پیامبر نفرمود که بی پولی و نداری، دشمنه ای است که هر لحظه بر قلب فقرا فرو می رود؟ آیا مولا علی نفرمود که قبر برای فقیر راحت تر است؟ [توضیحات بیشتر: بخش دوم] آیا در جائی که "تسامح" و "ظلم ستیزی" وجود خارجی ندارد "ایستادگی محمدی" و "صبر حسینی" مصداق پذیر است؟ ثمره صبر حسین در کربلا، افشای یزید بود؛ ولی صبر امروز ملت، ابقای یزید زمان را به دنبال دارد تا در هر روز آن بتواند مظلومین بیشتری را به خاک فلاکت و مرگ، فرو بمالد!

روضة واقعی در گریستن برای ملت خویش است!

تفکر و تدبیر بر این مسائل نشان می دهد که چرا ولی فقیه و روحانیون سیاسی علامت دینداری را در برپائی دعا و روضه و سینه زنی خلاصه کرده اند و از اینکه علانق فطری و احساسات خداخواهی مردم به بازی گرفته شود، ابائی ندارند! آیا امروز روضه برای بی آبرو کردن حرمت امام حسین به دست ولی فقیه، بالاتر از روضه برای وقایع 14 قرن قبل نیست؟ آزادگان غیور برای کدامین مظلوم باید عزاداری کنند؟ آیا گریستن بر حال ملتی که جان و مال و ناموسش با شمشیر مدعیان انتقام خون حسین مثله شد، اولویت ندارد؟

برای کدام فجعه باید خون گریه کرد؟ یزیدیان سرهای بریده حسین و یارانش را بر نیزه کردند اما ولی فقیه شرافت و حرمت دلباختگان حسین را در منظر جهانیان تیرباران کرد و محبت محمد و فاطمه و علی را از دلها جدا نمود! روضه حسین، ماخذ همه مرثیه هاست ولی امروز باید به حال ملت مظلومی که گرفتار زورگوئی ابن زیادهای عصر شده و با خنجر بی رحمی شمر دوران به قتل می رسند گریست و قیام نمود!

یزید هم برای حسین اشک ریخت

شعائر مذهبی و آئین های معنوی در همه ادیان واسطه هائی هستند برای بالا رفتن شناخت؛ برای آنکه عشق به آزادگی و تقرب الهی در دلها شعله ور شود؛ نه بهانه هائی برای استثمار مردم؛ دعاخوانی و عزاداری در صورتی که جرقه ای برای نفرت از ظلم باشد و حس آن به زندگی سرایت کند مقبول است؛ اگر تامین کننده انرژی های معنوی برای اصلاح اخلاقیات جامعه و گسترش نوع دوستی باشد ارزشمند است.

اگر جز این باشد پس چه فرقی بین آنها و یزید است در حالی که یزید هم وقتی با مسافرین داغدار کربلا روبرو شد و مصائب وارده بر آنها را شنید گریست و از عبیدالله بن زیاد تیری جست و عمر بن سعد را لعن نمود! این

تراژدی های اسفناک آنقدر سنگین هستند که بنده یقین کامل دارم هرکس منصفانه بیاندیشد، فحواى کلمات ما را مى پذیرد.

رصد آینده از بام تاریخ!

آیا پایبندی واقعی به ادیان و مذاهب، در اجرای مظاهر عادت شده و قدیمی خلاصه می گردد؟ آیا اصولاً اجرای مناسک و شعائر عبادی و مذهبی به گونه ای که بازچیه تبلیغات حکام ظاهر فریب گردد، جایز است؟ آیا اسلام که شاهراه نجات و سعادت بشر معرفی گردیده همین چیزی است که از سوی ولی فقیه و طالبان و امثالهم تبلیغ می شود؟ با وجود این ابهامات، راه علاج چیست؟ اینها سئوالاتی است برخواستہ از فطرت انسانی. یکی از ستونهای فکری تمامی مکاتبی که با اعتقادات و باورهای قلبی سر و کار دارند مفاهیم مرتبط با "تفکروا"، "تذکروا"، "فاعتبروا"، "افلا تعقلون"، "افلا تشعرون"، "افلا یتدبرون" و امثالهم است که اندیشیدن و متذکر شدن و عبرت گرفتن را امر می کند و حتی مولا علی فرمود: "لا علم کالتفکر" یعنی هیچ علمی مانند تفکر نیست؛ پیامبر نیز فرمود یک ساعت تفکر ارزشمندتر و سودمندتر است از هفتاد سال عبادت "تفکر ساعه خیر من عبادہ سبعین سنه".

اینها یعنی آنکه لزومی ندارد انسانها دائماً در حال هزینه دادن و تجربه کردن باشند و خود را پیوسته در جاده سرگردانی بیابند! درست است که نمی توان مسیر تاریخ را دقیقاً پیش بینی کرد ولی مردم هر عصری این امکان را دارند تا با دوربین تفکر به وقایع گذشته، عواقب تصمیمات و اقدامات خود [یعنی تاریخ آینده را] رصد کنند! به قول معروف، گذشته چراغ راه آینده است؛ آیا مسلمانان امروز که مانند دیگر جوامع بر بام هزاران ساله تاریخ ایستاده اند در مسیری که پیش می روند چشم اندازی از سعادت و نجات را مشاهده می کنند؟

توضیحات تکمیلی

الف) در بحث دیدگاه جوامع دینی [پیروان ادیان مختلف] نسبت به یکدیگر تقسیم بندی های مختلفی وجود دارد؛ در یکی از این تقسیم بندی ها، به سه دیدگاه برمی خوریم:

1. یعنی اینکه پیروان یک دین یا مذهب ادعا کنند منحصرأ یک راه نجات: (Exclusivism) "انحصار گرایی".
!برقرار است و آن دین و مذهب ما می باشد و در بیرون از قلمرو عقاید ما نجات و رستگاری وجود ندارد
2. یعنی اینکه عده ای بگویند تنها دین یا مذهب ما حق است ولی دیگران نیز: (Inclusivism) "شمول گرایی".
می توانند نجات یابند و رستگار شوند، به شرط آنکه تحت پوشش عقاید ما باشند و اصول و فروع آنها تفاسیر و !مصادق هائی از ایدئولوژی ما باشد
3. کثرت گرایی، این واژه در ابعاد "کثرت گرایی دینی"، "کثرت گرایی سیاسی"، (Pluralism) "پلورالیسم".
"کثرت گرایی اخلاقی"، "کثرت گرایی نجات و رستگاری" و... به کار رفته و برای پیدایش آن، زمینه های به کار گیری، و حوزه های تعریفی و تبیینی، بحث ها و نظرات گوناگونی ارائه شده؛ البته معروف ترین آنها از سوی مرحوم پرفسور جان هیک بوده که از دیدگاه فلسفه و الهیات به آن نگریست؛ به طور گذرا یادآور می شویم که پلورالیسم دینی در مقایسه با انحصارگرایی و شمول گرایی می گوید: لزومی ندارد ادیان در یکدیگر مستحیل شوند، چرا که همه آنها چهره هائی از یک حقیقت واحد هستند و همگی می توانند راه های رسیدن به حقیقت نهائی باشند؛ پس اینطور نخواهد بود که پیروان دیگر ادیان، اهل عقاب باشند؛ در واقع، بعد تساهل و زندگی مسالمت آمیز در این نظریه بسیار پررنگ است

در تقسیم بندی فوق، بحث پیرامون این سؤال اولویت اصلی نمی باشد که "آیا اصلاً دینی که حقیقت مطلق و کامل باشد وجود دارد یا خیر؟" اگر هست "کدام یک از ادیان و مکاتب مدعی، حق مطلق و نهائی هستند؟" صاحب نظران ایده هائی را در جواب به اینگونه پرسش ها داده اند؛ در بین آنها، به جمله ای برمی خوریم که می گوید: "در همه ادیان برخی خطاها وجود دارد!" این دیدگاه مهاتما گاندی است رهبر سیاسی آزادی بخش در مقاله ای با عنوان "برابری ادیان از دیدگاه، <http://rasekhoon.net>، هندوستان (وبسایت راسخون گاندی)؛ او نظراتش بیش از آنکه مبنای فلسفی، دینی یا عرفانی داشته باشد، جنبه سیاسی با هدف استقلال و آزادی داشت که به هدف خود نیز رسید

در این میان آیت الله بروجردی تاکید می کند که منابع دینی، ذو وجوه و تحریف شده و ناقص به دست ما رسیده و به خصوص بسیاری از اقوال و رفتار پیشوایان دینی که امروز به عنوان تعالیم و ارزش های برجسته دینی محسوب می شوند در شرایط تقیه ای بوده و این یعنی بر خلاف آنچه که آنها قبول داشتند سخن می گفتند و عمل می کردند! (لا اقل نه دهم دین، تقیه ای و غیر حقیقی است؛ توضیحات بیشتر بخش اول).

بنابراین از دید آیت الله بروجردی بحث درباره اینکه آیا خطاهائی در ادیان وجود داشته یا نداشته عملاً کم اهمیت می شود! ایشان آنچه را که مهم است در این جملات می دانند که برداشت ها و تفاسیری که فعلاً به نام آموزه های ادیان مطرح هستند حق مطلق و نهائی را بیان نکرده اند و پیروان هیچ کدام از آنها نتوانسته اند در عمل، وعده های دنیائی موعود در دین خویش را برآورده کنند؛ لذا همگی باید بدون تعصبات دینی و وابستگی های سیاسی، از "بازنگری" و "اصلاح" استقبال نماییم.

آقای بروجردی ابتدا از تشیع و اسلام شروع کرده و در بخش دوم توضیح دادند که اسلام واقعی دین مناظره، امنیت، تسامح، آرامش و صلح است؛ اما آنچه که در این چند دهه در ولایت فقیه و طالبان و تکفیری ها دیده شد، نه مناظره بود، نه امنیت مادی و اخلاقی، نه تساهل و تسامح، نه آرامش معنوی و الهی، و نه مدارا و صلح! مگر آنکه بخواهیم معنای واژه ها را کلاً دگرگون کنیم و مثلاً سرکوب و زندانی کردن دگراندیشان را مناظره بنامیم، نابودی اقتصادی و اعتبار ایرانیان و دلزدگی از الهیات و اسلام را تعبیر و تفاسیر جدیدالکشفی از مقوله های تسامح و تساهل و صلح تبیین کنیم!

آقای بروجردی در یکی از پیام های شفاهی خود می گوید: "آنچه امروز به عنوان میراث مکتوب ادیان در دسترس بشر قرار دارد و به عنوان منابع دینی به آنها استناد می شود [کتاب آسمانی، سخنان و سیره فرستادگان الهی] نه می توان صحیح بودن و حقانیت مندرجات آنها را مطلقاً تایید کرد و نه می توان با قاطعیت رد نمود! بنابراین از آنجا که منابع جدید دیگری در اختیار بشر نیست یعنی مثلاً دین جدیدی یا کتاب جدیدی یا امام آسمانی جدیدی که چیزی فراتر از آنچه وجود دارد ارائه کرده باشد، لذا نه جایز است منابع کهن دینی را بطور کامل کنار گذاشت و نه درست است که به عنوان تنها منابع حقیقت یاب، صرفاً بر آنها تکیه کرد! بلکه باید واقع گرا بود و اقل آن نیز کنار آمدن با "بازنگری" و "اصلاح" در باورهای دینی و الهی است."

ب) آیا این نظرات بنیان ادیان و الهیات را زیر سؤال می برد؟

پاسخ شفاهی آیت الله بروجردی به این سؤال که "نظرات شما بنیان اسلام و حتی دیگر ادیان را زیر سؤال می برد، آیا چنین چیزی را قبول دارید؟"

من یک روایتی را از پیامبر برایتان می خوانم: "ان الله لم یخلق شیئاً قط الا جعل له منتهی و ان هذا الدین قد تم" (جامع الاحادیث سیوطی، ج 7، ص 143؛ درر المنثور، ج 6، 59؛ کنز العمال، حدیث 1668) یعنی خداوند چیزی را نیافرید مگر اینکه برایش یک انتهایی، یک بن بست، یک پایانی، یک خزانی قرار داد؛ این دین [اسلام] هم یک دوره ای و انتهائی دارد و به پایان راه خود می رسد!

یقیناً روایت فوق با آن کلمات معروف در باب روزگار پوستین و ارونه بر تن اسلام و ظرف خالی از محتوا، ارتباط پر معنایی دارد! البته این حرفها بطور کل سنگین است و ما نیز نمی خواهیم بگوییم که هر آنچه در قالب کتاب و سنت چه در اسلام و چه در ادیان دیگر به ما رسیده باطل است و زمان آن به انتها رسیده؛ ما هرگز چنین حرفی را نزده ایم.

ما می گوئیم باید واقع بین بود؛ ادیان برای نجات بشر از ظلم و ظلمت آمدند و همگی آنها در قدم اول خود به طور معجزه واری موفق بودند؛ اما اصل محتویات ادیان، بطور شفاف، جامع و سالم در دسترس نیست؛ پس مطالبی که ما گفتیم در واقع نقد و نفی آن بخش از تفاسیر و برداشت های دینی است که با اوضاع امروز جور در نمی آیند؛ ما تاریخ مصرف بسیاری از این موارد را تمام شده اعلام نمودیم نه اصل خود ادیان را؛ ضمن آنکه ادله ما از بیرون دین نیست بلکه بر اساس منابع دینی موجود است.

باز هم تاکید می کنم من اثبات کردم که آنچه به نام ادیان وجود دارد غیر قطعی [ذو وجوه] و تحریف شده و ناقص هستند؛ تأثیرات مثبتی که در دوران شکوفائی هر دین و مذهب به وجود آمد محترم و مقدس است؛ اما نباید به معنای منسوخ ناپذیر بودن آنها قلمداد شود؛ حرف من همین است.

ج) آیا آیت الله بروجردی دین سنتی را رد کرده است؟

بخشی از پاسخ شفاهی آیت الله بروجردی به این سؤال که "آیا این صحت دارد شما زیر فشارها نظرات خود را عوض کرده اید؟ مثلاً قبلاً شعار شما بازگشت به دین سنتی بود، ولی الان از آن رویگردان شده اید و دین سنتی را رد کرده اید؟"

من در مبارزات قبل از آخرین بازداشت [مهرماه 1385] و مخصوصاً در سالهای آخر آن، دو شعار دین سنتی و جدائی دین از سیاست را سر دادم؛ البته واژه اول توسط جریانهای بزرگ اسلامی در دیگر ممالک نیز به کار می رفت که بعضی از آنها افراطی و خشونت طلب بودند و هنوز هم به راه خود ادامه می دهند؛ ولی مقاصد اینجانب با آنها تفاوت داشت؛ منظور بنده از دین سنتی و اصیل، ایستادن در برابر حکومتی بود که اصل خود را بر "دیانت ما عین سیاست ماست" قرار داد؛ یعنی هرچیزی که دین سیاسی آنها می طلبد و موجه می دانست را نفی می کردم از جمله زندان، شلاق، اعدام، سنگسار، سرکوب قلم و بیان، مرتد و محارب و مفسد نامیدن مخالفین عقیدتی، سوء استفاده از مذهب برای ایجاد رعب و وحشت و امثالهم.

ما همه اینها را مردود می دانستیم و معتقد بوده و هستیم که هیچ یک در اسلام اولیه نبوده؛ بلکه خلفائی چون بنی امیه و بنی عباس و دیگران بنا بر منافع شخصی خود چنین لباس خشنی را بر تن اسلام کردند؛ شیوه آنها مورد پسند ولی فقیه و القاعده و تکفیری ها قرار گرفت که حرف آخر را در سوء استفاده از اسلام برای فریبکاری و قتل و غارت زدند و این چالش را به وجود آوردند که در دنیای فعلی به سختی می توان هم صحبت از مفاهیم حقوق بشری کرد و هم واژه ای دینی همچون اسلام سنتی را به کار برد!

از سوی دیگر تاریخ انقلاب ولی فقیه و دیگر حکومت های دینی نشان می دهند که اگر مذاهب و ادیان، وابسته به ظواهر و فرعیات باشند و در گذر زمان حکومت هائی به نام آنها تشکیل شود، بدون استثنا سیاستمدارانی می آیند و پتانسیل تعصبات الهی و غیرت مذهبی مردم را به سمت تامین خودکامگی های نفسانی خویش می برند؛ فرقی ندارد که سنی باشند یا شیعه یا در دیگر ادیان، تاریخ همیشه همینطور بوده!

اینها شعار یا نظریه پردازی محض نیستند که من با خواندن چند کتاب به آنها رسیده و حالا اینگونه منقلب شده باشم! اینها گزارش مشهود تاریخ است که البته با آمدن استبداد مطلقه شیعی، پرونده آن کامل شد و حالا چنین حقایق تلخی برای همه وجدان داران عالم قابل لمس است! لذا ما بطور کلی از اصرار بر تبلیغ ظواهر دینی فاصله گرفته ایم و پرچم جدائی دین از سیاست [سکولاریسم] را به اهتزاز درآورده ایم؛ دینی که از آن تبلیغ می کنیم نیز دین فطری است؛ یعنی هیچ گونه ظواهر و فروع در آن ملاک نیست.

ما قبلاً هم مدافع آزادی و دموکراسی بوده ایم ولی الان خالصتر از گذشته چنین نظراتی را عنوان می کنیم؛ قاعدتاً بخشی از دلایل آن، ناشی از فشارهای زندان بود و اینها نیز چیزی نیست که من بخواهم آنرا انکار کنم! بالاخره روزهای شکنجه و شب های حبس، در درون انسان میز مناظره و محاکمه بر پا می کند! باید پاسخی شایسته به نفس ملامتگر تحویل داد؛ مگر می توان برای طولانی مدت، وجدان را قانع کرد و سوء استفاده هائی که از ظواهر دینی می شود را صرفاً به گردن روحانیون سیاسی انداخت؟

آیا فقهای حامی خمینی تنها کسانی بوده اند که [از ظواهر دینی] قرانتهای خشونت بار و سرکوبگرانه برداشت نموده و بر جامعه تحمیل کردند؟ آیا دیدگاه ولی فقیه پدیده نوپیدا و خاصی در جماعت مدعیان دینی بود؟ آیا وقایع بنی مروان و بنی امیه و بنی عباس و امپراطوری عثمانی و قرون وسطای مسیحی، حرفی جز این را می زنند؟

این را هم اضافه می کنم که تغییر موضع دادن منصفانه در مقاطع مختلف، نه تنها ایراد نمی باشد بلکه حرکت با مقتضیات زمان است؛ ننگ و خفت بزرگ آن است که انسان همچون ولی فقیه بر مواضع غلط خود ایستادگی کند و برای آنکه اثبات کند معصوم است و افعال و اقوال گذشته اش همگی درست بوده دائماً خطاهای قبلی را توجیه کند!

ما شجاعت آنرا داریم که اقرار کنیم در جو اوایل انقلاب به عنوان یک شخصیت روحانی و معمم، محتوای سخنرانی ها و مقالاتمان بیشتر تائید کننده و ترویج دهنده فروعات و ظواهر اسلام و تشیع بود و کمتر حس و شور حقوق بشری را می رساند؛ ولی هر چه از انقلاب گذشت و بطور مشخص از سال 1370 به بعد که در

محدوده تهدید و اذیت فزاینده روحانیون سیاسی قرار گرفتم و به ویژه از سال 1374 که اولین بار توسط آخوندهای دو آتشفشان زندانی شدیم و مورد ضرب و شتم قرار گرفتیم فاصله بین نظرات جدید و قدیم ما تفاوت علنی تری به خود گرفت؛ این سرنوشت همه منجیان و مصلحان اعصار گذشته است که در زیر فشارها و رنج ها به حقایقی رسیدند که زمینه ساز تغییر مسیر تاریخ گردید.

با این توضیحات من دین سنتی را رد نکرده ام بلکه با اسناد محکمی که در این کتاب ارائه شد اثبات کردم "ثبت" و "سند" در آنچه به نام اسلام ادعا می شود با هم نمی خواند و فضائی را آماده کردم برای تعریف جدید از دیانت و الهیات که هم قابل سوء استفاده نباشد و هم منافع آن به همه اقشار و آحاد ملت برسد بدون هر گونه تبعیض، و آن دینی است که از وابستگی به ادیان و مذاهب و اشخاص جداست و در آن نمی توان با تکیه بر ظواهر دینی درباره یک جامعه قضاوت کرد بلکه رعایت وجدانیات و حقوق بشر ملاک است.

توضیحات بیشتر گردآورندگان: دفتر آیت الله بروجردی، بدین وسیله اعلام می دارد که سخنان فوق، نظرات یک شخصیت غیر دینی نیست، آقای بروجردی، روحانی و روحانی زاده می باشد و سابقه یک مبلغ بزرگ اسلام را داراست که توانست بدون تبلیغ کردن در صدا و سیما و جراید بزرگترین مراسم های مستقل سخنرانی و دعا و روضه خوانی برگزار کند؛ این پیشوای مستقل دینی تا زمانی که با برگزاری مراسم های معنوی و نیایش می توانست وجدان مردم را به عدالت خواهی و ظلم ستیزی سوق دهد در این میدان فعالیت کرده است که سوابق آن در صدها نوار و سی دی و مقاله موجود است؛ بنابراین ایشان از بطن خود دین برخاسته و این حقایق را بازگو می کند؛ اینها ارزش کاری و قدرت تاثیرگذاری نظرات ایشان را صد چندان می کند.

د) خنجر روحانیت سیاسی بر حنجره رسول الله و اسلام

آخوندهای سیاسی به اسم اسلام و قرآن وارد میدان شدند و مردم نیز به حساب اینکه لباس پیامبر را بر تن دارند اعتماد کردند و حمایت نمودند؛ ولی امروز همگان می دانند که آنها تمامی ارزش های دینی و وجدانی را بی اعتبار کرده اند؛ اعمال و مناسکی نیست مگر آنکه بدعت های ایشان آنرا تبدیل به ابزاری برای استثمار و سوء استفاده از باورمندان کرده!

چه مظلومند پیامبران که بعثتشان زیر سؤال رفته! مخصوصا محمد بن عبدالله که به نام دین او خشونت را به اوج رساندند و فقر و فلاکت را حاکم کردند و تبعیض و ستم را مستقر نمودند! اینها در حالی است که ایشان در عصر جاهلی، فریادی زد، پرچمی آورد، سکویی نهاد، مأذنه ای برافراشت تا حرف جدید بزند و بشریت را از ظلم و بی عدالتی و بی رحمی پاک کند؛ افسوس که دیگران آمدند و به میل خودشان، به منافع خودشان، به شعائر خودشان و به مواضع خودشان، از زحمات و خدمات او بهره برداری نفسانی کردند!

"تو برای وصل کردن آمدی؛ نی برای فصل کردن آمدی" او آمد تا مردم را با خداوند دوست و رفیق کند نه آنکه مردم روزی هزار بار بگویند غلط کردیم دنبال این اسلام آمدیم و به آخوندها اعتماد نمودیم؛ ما به خود و نسل های بعدی جفا کردیم!

پیامبر گرچه به حکم "شاهدا و مبشرا و نذیرا" بر آنچه می گذرد شاهد است و می بیند که دینش صد پاره شده و لباسش بر تن ناهلان رفته ولی حضور ظاهری و فیزیکی ندارند تا از آبروی خویش دفاع کند و نهیب بزند که هان ای روحانیون قدرت طلب، من کی گفتم زبان خلق را ببرید، ظلم کنید، حق کشی نمائید؟ چرا گفتار جاهلانه و رفتار جائرانه خود را می گذارید به گردن من و قرآن؟ چرا با خنجر خودکامگی ها و شهوات خویش حنجره اسلام و مسلمین را می درید؟

ه) اصول فراموش شده برای سنجش معنویات جامعه

امام رضا فرمود: "لا تاكلوا الناس بال محمد فان التاكل بهم كفر" (فقه الرضا، ص 338) در این روایت که خطاب اصلی آن به حکام مدعی تشیع است، "کفر" با خوردن حق و حقوق مردم مترادف شده؛ ایشان می گوید برای سوار بودن بر گرده جامعه و پر کردن جیب خود، مدام نگویید خدا گفته، پیامبر یا فلان امام فرموده! یعنی به نام و به بهانه ایشان، هستی و هویت مردم را ندرید، نگزید، نجوید و نخورید که اینها اوصاف افعی ها و گرگان و آدم خواران است! بیان این حرف ها گرچه نامتعارف است ولی به هر حال واقعیت دارد و باید در

اطلاع رسانی پیرامون آن دریغ نکرد.

اینگونه روایات بطور ضمنی نشان می دهد که بسیاری کسانی که در لباس دین، از آحاد جامعه سوء استفاده می کنند؛ تعداد آنها آنقدر زیاد است که ائمه مجبور شدند چنین احادیث تندی را بیان فرمایند! اگر ایران امروز از هوای پاک دین اصیل و وجدان سالم تنفس می کرد آیا دچار بیماری اختلاف طبقاتی می شد تا حدی که عده ای از شدت خوشگذرانی بی حد و مرز، مست و لایعقل شوند و عده دیگری مجبور به فروش اعضای بدن، یا برای مبلغ ناچیز ده ها هزار تومان زور گیری کنند و متهم به محارب شوند!

آیا این ادعا که معنویات در مملکت موج می زند، نباید در شاخصه های اجتماعی و اخلاقی تبلور داشته باشد؟ مگر ادیان و دستورات شریعت برای پاک کردن جامعه از خیانت، فقر، ظلم، فساد، طلاق، ارتشاء، رانت، سرقت، ناامنی، قساوت، قتل و تجاوز نمی باشد؟ اگر هست، پس ولی فقیه چه دستاورد دینی برای این سرزمین داشته که دائماً آنرا به رخ می کشد؟

کدام رذیله اخلاقی و آفت اقتصادی وجود دارد که مردم این سامان را فرا نگرفته باشد؟ کدام ناهنجاری اجتماعی و بیماری روحی هست که بیش از گذشته شیوع نیافته باشد؟ آیا میزان معنویات، ارتباط مستقیم با پاسخ دادن به چنین سئوالهایی ندارد؟ آیا آقایانی که مشغول بلعیدن اموال و حیثیت این مملکت هستند از ثمره فعالیت های شبانه روزی خود خشنود می باشند؟ آیا تشکیلات حوزوی و روحانیونی که به بهانه تبلیغ و ترویج الهیات، منصب و درآمدی را برای خود دست و پا کرده اند از عملکرد خویش راضی هستند که در مجموع، اینچنین ما را کوبیدند؟

(و تفاوت معیارهای آقای بروجردی و خامنه ای (از گردآوردندگان)

یکی از تفاوت های اساسی در دیدگاه های آقای بروجردی و خامنه ای را می توان در تحقیق پیرامون این سؤال پیدا کرد که "برای سنجش معنویات در جامعه، چه چیزهایی ملاک هستند؟" دو قسمت فوق را می توان جواب واضح آقای بروجردی به این پرسش تلقی کرد؛ اما نظر خامنه ای چیست و او چه چیزی را ملاک در یافتن سطح معنویات می داند؟ برای پاسخ به سراغ سخنانش در خطبه نماز عید فطر سال 1385 رفتیم؛ یعنی دو هفته بعد از بازداشت ناجوانمردانه آقای بروجردی و محروم کردن ظالمانه ایشان از برگزاری نماز بزرگ عید فطر در خیابان آزادی؛ او در خطبه اول این نماز غصبی گفت:

"و اما در باب طراوت معنوی، امسال ملت عزیز ما، در همه ای جای کشور، ماه رمضان بسیار باصفا و باحالی را گذرانید؛ مجالس نماز و قرآن، مجالس دعا و توسل، و مجالس احیاء و شب زنده داری در شبهای قدر، رونق به یادمانی ای داشت. در سرتاسر کشور، در شهرها، در روستاها و در همه ای نقاط این کشور بزرگ، ملت ما - مخصوصاً جوانان - در این شبها جان و دل خود را در آب توبه شستشو دادند... در روزهای آخر ماه مبارک رمضان، در برخی از مساجد کشور، هزاران نفر اعتکاف کردند؛ شب و روز را به ذکر و عبادت گذراندند و هزاران ختم قرآن انجام گرفت." (وبسایت شخصی خامنه ای، 2 آبان 1385).

خامنه ای تقریباً یک ماه بعد نیز دوباره در سخنرانی دیگری در شهر گرمسار روی معیارهای کودکانه خود برای سنجش معنویات در کشور تاکید می کند: "هیچ وقت در این کشور در طول سالهای گذشته، از دوران جوانی و نوجوانی ما، به یاد نداریم که در ماه رمضان، در مساجد کشور... مردم بیایند اعتکاف بکنند... امروز گرایش به دین و ارزشهای انقلابی، وجه غالب جامعه است." (وبسایت شخصی خامنه ای، 21 آبان 1385). همانطور که ملاحظه می فرمائید، خامنه ای شرکت مردم در مجالس دعا و توسل و مخصوصاً حضور هزاران نفر در مراسم های اعتکاف را نشانه طراوت معنوی نامید! یعنی به قول آقای بروجردی آمار نجومی فقر، دزدی، طلاق، فحشا، خیانت، اعتیاد، سرقت های میلیاردی از بیت المال، خودکشی، مرگ های زودرس، و... به وجدان او هیچ هشدار را گوشزد نمی کند! این فجایع برای او هیچ پیامی ندارد!

همین که تعدادی در اعتکاف شرکت کنند و یا مراسم شب های قدر به خوبی برگزار بشود، یا عده ای به زیارت حرم های اهل بیت بروند برای او کافی می باشد چون فرصتی است که با نمایش دادن مداوم فیلم آنها در تلویزیون به جامعه و به جهان القا کند که در زیر سایه ولایت فقیه، معنویات و الهیات غالب است و هر کس جز این فکر کند خرافه پرست است و باید زندانی و ترور شخصیت شود!

او با این اینگونه چشم بندی ها آبرویی برای خود باقی نگذاشته؛ لذا باید گفت وا اسفا بر مقلدین و پیروان چنین رهبری که معیار هایش در سنجش معنویات جامعه چنین ظاهر پرستانه است! اگر او ذره ای جوانمردی داشت آمار واقعی ناهنجاری های اجتماعی را در اختیار افکار عمومی قرار می داد تا برای دنیا اثبات شود دین سیاسی و حکومتی ثمره ای جز انحطاط الهیات و انهدام اخلاقیات نداشته است!

اگر او واقع گرا بود، به جای تکیه بر ابراز نظرهای شخصی و دلخوشی به تاییدات اتاق فکرش می آمد همانند آقای بروجردی به قضاوت افکار عمومی جهانیان و به عقل و عرف اهمیت می داد؛ البته از رهبران خودخوانده نمی توان انتظاری جز برجسته کردن معیارهای خودساخته داشت!

ز) ذوالفقار کلمات امیر المومنین بر بدعت های اسلام سیاسی و حکومتی

امیر المومنین فرمود "الرعيه لا يصلحها الا العدل" (غرر الحکم، حدیث 1342) کار ملت فقط با رعایت عدالت درست می شود؛ یعنی اگر در سرزمینی مانند ایران در هر لحظه گدازه های فقر و فساد و ظلم بر سر و بدن جامعه فرود می آید بدانید که عاملان و مجریان عدالت [حکام و گردانندگان نظام] در اجرای تعهدات خود خیانت کرده اند و خود مبتلا به سرقت های نجومی، زورگوئی و جنایت هستند!

"عدل السلطان حياه الرعيه و صلاح البريه" (غرر الحکم، ج 2، ص 501) دوام جامعه و بقای مملکت بسته به عدالت حاکم دارد؛ مصلحت خوبان در اجرای عدالت است؛ و بر عکس بی عدالتی اضمحلال حکومت ها و نابودی جوامع را به دنبال می آورد؛ این همه کارشناسان آسیب های اجتماعی به دنبال راه حلی برای اصلاح جامعه از ناهنجاری های اجتماعی و اخلاقی هستند در حالی که به تشخیص معلم بزرگ حکمت، منشاء همه این معضلات، به خلق و خوی اشخاصی بر می گردد که بر مسند حکومت تکیه زده اند؛ اگر حاکم جرعه ای از انسانیت و دیانت نوشیده بود، اگر او ذره ای به اخلاقیات و وجدانیات پایبند بود، اگر سر سوزنی تواضع و انعطاف پذیری داشت، در آنصورت جامعه ایرانی با داشتن پشتوانه بزرگی از معنویات و مادیات، چنین وضع اسفناکی را تجربه نمی کرد!

مولا علی همچنین می فرماید: "الذليل عندي عزيز حتى أخذ الحق له و القوي عندي ضعيف حتى أخذ الحق منه" (خطبه 37 از نهج البلاغه) و پیام آن چنین است که مملکت همچون شرکت سهامی عام است و به همه تعلق دارد؛ ذخایر، ثروت ملی و درآمدهای مملکت باید بالسویه بین همه اقشار مردم تقسیم شوند؛ مردمی که به ذلت و استضعاف کشیده شده و از روی لاعلاجی به اعتیاد و سرقت و کارهای خلاف دست می زنند یا در گوشه خیابان افتاده اند یا در غل و زنجیرند و کسی تره برایشان خرد نمی کند نزد من علی که نماینده خداوند هستم محترم می باشند؛ من بر خود واجب می دانم که آنها را بغل کنم؛ نوازش نمایم و حقشان را از حکام ظالم و غاصب پس بگیرم.

بالعکس کسانی که با فریب و زورگوئی بدعتهای خود را موجه جلوه داده و بر کرده جامعه سوار شده و عزت و قدرت کاذب به دست آورده اند همانها که در نتیجه حکومتشان مردم بدبخت و بیچاره گشته اند سفره ها خالی و اقتصاد و امنیت خراب گردیده، با من طرف هستند! من با سنت و سیره ام توی دهانشان می زنم و وظیفه دارم با ذوالفقار ادبشان کنم! [بخش های قابل توجهی از سخنان حضرت علی و دیگر معصومین در جای جای این اثر تقدیم گردیده است].

بخش ششم: مطالبی در باب کثرت گرائی و پلورالیسم دینی

اشتراکات سازنده و نجات بخش در برابر استبداد نعلین

یک روز جمعه یکی از همبندی‌ها به سرعت آمد در حیاط [بند ویژه روحانیت زندان اوین] و مرا صدا زد که فلانی بیا کانال 2 تلویزیون درباره شما برنامه گذاشته؛ من به اتاق رفتم و تماشا کردم؛ در این برنامه مدعی بودند که من از روی فریبکاری از همه مخاطبین خود تعریف می‌کردم و هر کسی که پیش بنده می‌آمد را تایید می‌نمودم، سنی، مسیحی، بهائی، لائیک و غیره و با این شیوه می‌خواستم همه را جذب خود کنم!

در پاسخ به قضاوت آنها می‌گویم همه ما ایرانیان از هر دین و عقیده ای [شیعه، سنی، یهودی، مسیحی، زرتشتی، بهائی، سکولار، لائیک، بی‌دین و...] یک وجه مشترک بزرگ داریم و آن محرومیت از حق آزادی در همه ابعاد آن است و این همدردی، عامل وحدت و مودت بین ماست؛ لذا بنده احترام به دگراندیشان اعتقادی و دینی را همراهی عمومی در احقاق حقوق پایمال شده الهی و وجدانی و ملی می‌دانم و هرگز چنین اتحادی به منزله دنبال کردن معادلات سیاسی و منفعت طلبی شخصی نمی‌باشد؛ زمانی که سرزمینی پهناور تبدیل به شکنجه گاه بزرگ جسم و روح مردم گردد اگر شهروندان آن متحد نشوند جای تعجب خواهد بود!

التزام فکری و عملی در اتحاد با تمامی رهبران مذهبی

شریعتمداران قلبی در ایران، خود را واسطه انحصاری بین خدا و خلق قلمداد نمودند و بر جنایات خود برچسب اوامر ربوبی زدند؛ آنها در برابر دید همگان وجه مشترک تمامی ادیان و مکاتب توحیدی که وجود اقدس ربوبی است را مورد تعرض قرار دادند و باعث لوث شدن الهیات شدند؛ مقابله با این بلیه عظمی، یکی از اشتراکات وجدانی و اعتقادی بنده با خبرگان ادیان و رهبران مذاهب است که باید دست به دست هم داد و با استمداد از مراکز کارآمد مرتبط با سازمان ملل متحد، هرچه سریعتر تکلیف این رژیم را روشن نمود.

آزادی و حقوق بشر، جوهره ثابت فعالیت‌های ما

(الف) من همواره با "روشنفکران" و "روشنفکرین مذهبی" همسوئی داشته‌ام چرا که برخوردار از ذهنی آزاد در امور فکری و عقیدتی را بر تعصبات بازدارنده دینی ترجیح داده‌ام و استفاده بی‌حد و مرز از علم و دانش را برای رشد آگاهی جامعه و تامین منافع و مصالح انسانی جایز دانسته‌ام.

(ب) از این بعد که علیه سیاستمداران دروغگوی مدعی دیانت افشاگری می‌کنم، "سیاسی" محسوب می‌شوم، این را انکار نمی‌کنم؛ من بهترین راه حل برای سرنگونی استبداد ولایت فقیه را در روش‌های دیپلماتیک از طریق سازمان ملل متحد می‌دانم و در این راستا با همه سیاسیون همفکر، همکاری می‌کنم.

(ج) همواره "مدافع حقوق بشر" بوده‌ام، مشاهداتم از پایمال شدن حقوق اولیه مردم قبل و بعد از زندانی شدنم و افشاگری‌هایم از داخل محبس، جزو مستندات نهادهای مدافع حقوق بشر است، و بارها از سازمان ملل درخواست کرده‌ام ناظران و گزارشگران حقوق بشر خود را به ایران اعزام نماید.

[بخشی از یک فراخوان آیت الله بروجردی در این زمینه: "اکنون که گردانندگان حکومت ولایت فقیه اعتبار داخلی و بین‌المللی خود را بطور کامل از دست داده، توطئه‌هایی را طرح ریزی نموده‌اند تا زندانیان سیاسی را به هر طریق ممکن از بین ببرند. به این دلیل، ناظران بین‌المللی و حتی بازرسان داخلی اجازه بازدید از زندانها را ندارند که این امر، افزایش تهدیدها و سوء قصد علیه جان مخالفین زندانی را به دنبال داشته است... از تمامی انسانهای آزاده و نهادهای مدافع حقوق بشر درخواست می‌کنم واکنش سریع‌تر و گسترده‌تری نسبت به وضعیت اسفناک زندانیانی که زیر انبوهی از شکنجه‌های جسمی و روحی، حاضر به معامله با رژیم مستبد ولایت فقیه نشده‌اند، از خود نشان دهند." (بام آزادی، 10 آبان 1389).]

(د) "وطن خواهی و ملی‌گرائی" را تقدیس می‌کنم، حالیا که در عشق به این وطن مظلوم سوخته‌ام و به جرم اعتلای این مرز و بوم، به دست کسانی بازداشت شدم که نذایر مملکت را غارت کردند و مردمی را که صاحبان اصلی آن بودند از هستی ساقط نمودند.

(ه) "دموکراسی" را حق همه ملت‌ها می‌دانم و معتقدم که حکومت‌ها باید قائم به رای مردم خویش باشند و امکان

هرگونه جابجائی قدرت و انجام اصلاحات و تغییر در قانون اساسی را به طروق مسالمت آمیز و برگزاری رفراندوم های آزاد فراهم نمایند.

و) با اجباری بودن هر مذهب و دینی مخالفم و اعتقاد دارم نباید در تنظیم قوانین اساسی و مدنی و... آموزه های دینی و قواعد فقهی تنها گزینه باشند بلکه باید تجارب و آرائی که کارائی آنها اثبات شده هم ملاک قرار بگیرند حتی اگر در ظاهر غیر مذهبی به نظر آیند؛ در تنظیم شئون زندگی به ویژه در دولت و سیاست باید اصول عقلی و عرفی پذیرفته شوند؛ جان و حیثیت انسانها در اولویت قرار داشته باشند و حکومت ها باید از تولیت روحانیت خارج گردد؛ لذا اینجانب با اندیشه "سکولاریسم" نیز همراهی کامل دارم.

ز) در سخنرانی هایم از آفریدگاری حرف زدم که وجدان را سخنگوی خویش در نهان همه انسانها قرار داد؛ مردم را به پرستش معبودی فرا خواندم که مخلوق برتر خود [یعنی انسان] را امر به عدالت نمود؛ در جلسات تدریس از خداوندی دم زدم که هرگز راضی به اسارت آدمی در غل و زنجیر همونوع نبوده و رعایت حق الناس را مقدم بر حقوق خویش قرار داده.

در محافل نیایشم پروردگاری را صدا می زدم که فرمان عفو عمومی صادر کرده؛ در جهان از خدائی تبلیغ می کنم که هرگز فرمان به زندان و سرکوب و کشتار نداده و نماینده ای برای شکنجه و آزار بشر مبعوث نکرده؛ اینها خمیرمایه "الهیات" مورد باور من است که با مفاهیم حقوق بشری نیز سازگاری دارد.

[بخشی از یک بیانیه آقای بروجردی در این خصوص: "با تمام وجودم به تبلیغ پروردگاری پرداخته ام که فرامینش آسایش انسان را اعتلا داده و لوایش «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم» بوده و هیچگاه آمریتی در آزار و اذیت اشرف مخلوقات نداشته و همواره گل سرسبد خلقت را تکریم و تقدیر نموده و هیچوقت قانونی در مسیر سختی و ایذاء خلاق، ارسال نکرده است. سالهای متمادی از اشتغال به مواظب دینی و اشاعه فرهنگ اصیل مذهب مسالمت آمیز می گذرد. همواره در ابلاغ الطاف و عطایای [چنین] خداوندی به بندگان عمرم را صرف نموده و بدون انتظارات مادی و نفسانی، فداکارانه به جذب مردم زمین خورده و حیرت زده مبادرت کرده ام." (بام آزادی، 30 خرداد 1389)].

توضیحات بیشتر گردآورندگان: طبیعی است که هم قدم شدن آیت الله بروجردی با جریانهایی که به ظاهر متفاوت یا متناقض هستند باعث شکل گیری سوء تفاهم و حتی اتهام زدن به ایشان شود که نمونه ای از آن در تلویزیون خامنه ای پخش شد؛ ولی به هر روی، شخصیت "جامع الکلمی" چون آیت الله بروجردی نشان داد که یک منجی توحیدی، می تواند با روشنفکران، سیاسیون، آزادیخواهان، ملی گرایان، دموکراسی خواهان، سکولارها و موحدین، تواما هم کلام و هم نفس باشد؛ ایشان فقط با جناح ها و گروه هائی متحد نبود که در مطالبات خود اصول حقوق بشر را نپذیرفته اند.

ادیان راهی بسوی خدا هستند نه مقصد نهایی

در مقام یک پیشوای دینی، مروج پروردگار مهربان و رعیت نواز هستم و هر کس با هر دین و آئینی که به خدا می رسد با ما وحدت کلام دارد؛ معتقدم پروردگار از طریق فطرتی که در انسانها قرار داده آنها را به سوی خود می خواند و برای هر قوم و ملتی راه و روشی در هدایت و سعادت مقرر نموده است [هدایت به حقیقت، و نجات از عقوبت و رسیدن به خوشبختی]؛ پس انسانها حق دارند به هر شیوه ای به سوی خداوند تقرب پیدا نمایند و کسی نباید دین و آئین خود را به دیگران تحمیل کند به قول شیخ بهائی "هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید". اینجانب باور دارم که اختلافهای مذاهب گوناگون و تفاوت در نوع پرستش کردگار، نباید منجر به درگیری پیروان آنها و منحصر کردن مسیر تکامل در یک آئین [مذهب] خاص قلمداد شود؛ زیرا مذهب، اتوبان توحید است نه هدف نهایی؛ دین، راه است نه مقصد پایانی؛ تضادها در فروع شرایع، تحت الشعاع اشتراک در اصول آنهاست؛ لذا هر دین و مذهبی که هدف آن پاک کردن روح و جسم انسان از پلیدیها و آلودگی ها باشد و آدمی را به آزادی و استقلال و استغناء برساند مورد تایید و حمایت بنده می باشد و این طرز فکر نه تنها جرم نیست بلکه یکی از امتیازات ما محسوب می گردد.

شفاف سازی پیرامون تکثرگرایی در محافل بزرگ مذهبی

آشتی قلبی انسانها با خداوند و ارتقای اخلاقی و وجدانی جامعه، اصل است ولی تنوع در شعائر عبادی مردم و ظواهر پوشش آنها، فرع می باشد؛ خداوند در آیه 48 سوره مائده می گوید که ما سلايق و عقاید مختلف را محترم شمرده و آئین ها و شرایع ملتها را تنوع بخشیدیم و هر کدام اجازه دارند بطور علنی فعالیت کنند در صورتی که می توانستیم جبرا همگان را بر یک مذهب و عقیده قرار دهیم؛ در آیه 108 از سوره انعام نیز می فرماید فرهنگ و آئین هر قومی را برایشان زیبا جلوه دادیم؛ همچنین در آیه 64 سوره آل عمران دعوتنامه عمومی صادر کرده است برای برگزاری گردهمایی های معنوی و میتینگ های توحیدی فرا مذهبی و فرا مرزی [توضیحات بیشتر: بخش دوم].

بنابراین گزینشی عمل نکردن ما در فعالیت هایمان و تبلیغ آموزه های مشترک همه ادیان، بر طبق نسخه های همان قرآنی است که آخوندهای انحصارطلب ادعای پایبندی به آنرا دارند؛ عینکی که ما به چشم داریم وجدانی و الهی است و با آنها تفاوت دارد؛ از دید ما خداوند پناهگاه همه مخلوقات خویش است؛ آیا به افتاب فرمان داده که بر مؤمن بتابد و بر دیگران نتابد؟ آیا در بارش باران رحمت خویش بین مسلمان و غیر آن، تبعیض قائل شده؟ خیر؛ نه تنها چنین نیست بلکه برعکس، قرائت ما از الهیات به ما می گوید کسانی که به هر دلیلی از فطرت الهی خود فاصله گرفته اند باید بیشتر مورد محبت و توجه قرار گیرند؛ جامعه اینگونه اصلاح می شود نه با زور و زندان و انحصار گرایی؛ در واقع این روحانیون حکومتی هستند که باید توضیح می دادند به کدام عذر به ما حمله کردند و اجتماعات بزرگ معنوی ما که با حضور افشار مختلف جامعه برپا می شد را تعطیل نمودند؟ حیف است این بحث را به روایتی که از جدم رسول الله به خاطر دارم متصل نکنم؛ ایشان فرمود: "ان الله لیوبد هذا الدین بالرجل الفاجر" (محجه البیضاء، ج 5، ص 54) یعنی در زمانی که از اسلام و قرآن جز اسم و رسمی باقی نمی ماند الهیات به دست کسانی حفظ و احیا می گردد که با معیارهای مدعیان دینمداری، آنها فاجر و بی دین محسوب می شوند! [مشابه همان اتهام هائی که دادگاه ویژه روحانیت به آیت الله بروجردی زد و ایشان را محارب و مفسد فی الارض نامید].

آخوندهای متعصب و سیاسی نمی توانند با دلایل پوسیده و مضحک خویش ما را نزد افکار عمومی محکوم نمایند؛ آنها هیچ سند و مدرکی در رد آراء و عملکرد ما ندارند؛ اگر شواهد و قرائنی داشتند تا الان ده بار با ما! مناظره کرده بودند

مباحثی در مخالفت به دامن زدن به منازعه اعراب و اسرائیل

یکی از اسرار پشت پرده اسرائیل ستیزی

رهبران انقلاب آرزو داشتند در جو مرتجعانه ای که خود درست کرده بودند با طرح شعارهای اسرائیل ستیزانه، رهبری جهان اسلام را به دست آورند؛ نظریه پردازان دین ولایت فقیه در این راستا خواب های آشفته و تعبیرناپذیری چون نظریه ام القرائی جهان اسلام را نیز دیدند که برایشان بطور کل بر عکس از آب درآمد! پیش از آنها نیز بنی امیه و بنی عباس جنگ با دیگر ممالک را در چارچوبهای مربوط به زمان خودشان دنبال می کردند؛ ظاهرا چنین می نماید که این کار بیشتر با هدف توسعه اسلام بوده باشد ولی اگر با دقت آنرا بررسی کنیم موضوع به گونه دیگری نیز دیده می شود؛ بر وجه مثال، خلفائی چون معاویه، هارون الرشید و مامون عباسی، هر کدام با لشکرکشی به روم و دیگر مناطق می خواستند ضمن کسب غنائم به عنوان جهادگران بزرگ بر ضد آنچه که شرک و کفر می نامیدند خلافت خود را برای اسلام و مسلمین مشروعیت کامل ببخشند و زیر پوشش چنین فتوحاتی، تحریف هائی که وارد می کردند و بدعت هائی که می نهادند را تحت الشعاع قرار می دادند!

منازعه میان اعراب و اسرائیل غیر وحیانی و ضد اسلامی

درگیری پیروان ادیان مختلف بر خلاف ارزش های الهی و وحیانی است؛ همگی ما بازماندگان ابراهیم که معلم توحید بود می باشیم از دو نسل اسحاق و اسماعیل؛ هر گونه منازعه و جدال میان جوامع توحیدی فاقد فلسفه معقول و مشروع می باشد؛ منشا چنین جدالهائی سلطه جویان هستند و نمی توان پذیرفت که آنها ارزش های دینی و مذهبی را بهانه قرار دهند.

برافروختن جنگی بر خلاف عرق ایرانی

در اینجا لازم می‌دانم برای هموطنانم کلامی از پیامبر اسلام را نقل کنم که فرمود: "اهل فارس هم ولد اسحاق" (کنز العمال، ج 12، ص 92، حدیث 34138) یعنی نسب ایرانیان به اسحاق می‌رسد [از یهودیت می‌باشند]؛ ری شهری که قبلاً وزیر اطلاعات و مدتی هم دادستان ویژه روحانیت بود در صفحه 85 از جلد 9 از کتاب دوره میزان الحکمه، این روایت را آورده؛ اینکه یک روحانی سیاسی انقلابی چنین سندی را در کتاب خود اثبات کرده بر اهمیت آن می‌افزاید.

از امیرالمومنین نیز روایت شده که در مقابل برتری جوئی‌ها و زیاده‌خواهی‌های عرب در برابر عجم [ایرانیان] به آنها می‌فرمود که من فضلی در شما نمی‌بینم که برتر از قوم بنی اسحاق باشید (بحار الانوار، ج 41، ص 137) "فقال العریبة یا امیرالمؤمنین اینی امرأة من العرب و هذه امرأة من العجم، فقال علی علیه السلام و الله لا أجد لبني إسماعیل فی هذا الفیء فضلا علی بنی إسحاق" (وسائل الشیعه، ج 15، ص 107)؛ از روایت مذکور به راحتی برداشت می‌شود این موضوع که عجمیان از نسل اسحاق هستند یک آگاهی جا افتاده و عادی محسوب می‌شده.

بر طبق این مدارک، رقابت‌های مهلک و جنگ احتمالی ایران با اسرائیل که رژیم ولی فقیه عملاً به دنبال به راه انداختن آن بوده و هست، جنگ ایرانیان با عموزاده‌های خویش است که همگی از نژاد اسحاق هستیم. دنیای متمدن غرب چگونه است که برای مهار پروژه اتمی ولی فقیه همه‌گونه اهرم‌های بین‌المللی را به حرکت درآورد و او را به زانو درآورد اما برای صیانت از حقوق بشر و برگزاری رفراندومی آزاد چنین توانی را نداشت؟ اگر یک دهم انرژی که در یک دهه اخیر صرف مذاکره به منظور ممانعت از دستیابی ولی فقیه به بمب هسته‌ای مصرف شد در جهت فشار برای یک همه‌پرسی درست در این سرزمین هزینه می‌شد، امروز نه نگرانی بمب اتمی وجود داشت و نه خاور میانه قتلگاه بین‌المللی بود و نه تهدید جنگ‌های ویرانگر بعدی! من بار دیگر از گروه 1+5 می‌خواهم همکاری کنند تا قطعنامه‌ای محکم و به‌روز، در حمایت از جدائی دین از سیاست در سازمان ملل متحد تصویب گردد و راهکاری عملی برای وادار کردن محور شرارت در جهان به برگزاری رفراندومی مردمی و آزاد به اجرا درآید.

بزرگترین مرجع تقلید تشیع، مخالف اسرائیل ستیزی

پدرم [آیت الله سید محمد علی کاظمینی بروجردی] و پدر بزرگم [آیت الله سید طاهر کاظمینی بروجردی] نقل می‌کردند که در دوران آیت الله سید حسین طباطبائی بروجردی موجی برای حمایت از فلسطین در برابر اسرائیل بین روحانیون و مخصوصاً در میان علمای حوزه علمیه قم به راه افتاد و اخباری در اطراف این موضوع به گوش می‌رسید؛ ولی آن رهبر واقع بین با چنین تحریکات و تحرکاتی مخالفت می‌کرد و مانع از هرگونه موضع‌گیری و اقدام مداخله جویانه می‌شد؛ این نگاه هوشمندانه باعث گردید که نظر اکثریت روحانیون تأثیرگذار آن زمان نیز عاری از جانبداری در بحران مذکور باشد.*

اما متأسفانه بعد از فوت آن مرجع خیرخواه و واقعگرا، خمینی مجالی برای هیجان آفرینی در زمینه‌های مختلف از جمله به راه انداختن طوفان اسرائیل ستیزی پیدا کرد و تا امروز نیز ادامه یافت؛ این دخالت‌های خصمانه و جنگ افروزانه برای ایرانیان فقط هزینه و برای مردم گرفتار فلسطین و لبنان نیز بلا تکلیفی و هرج و مرج به دنبال داشته.

اگر مداخلات بی‌منطق و بی‌جای رژیم ولی فقیه نبود چه بسا در آن سرزمین مقدس آرامش و صلح برای همه ساکنین آن که همگی عمو زاده‌های ابراهیمی یکدیگر هستند برقرار شده بود و خاطرات تلخ جنگ‌های صلیبی که بازماندگان ابراهیمی را به جان هم انداخت به شکل نوین آن تکرار نمی‌گردید.

آری، در عظمت آیت الله طباطبائی بروجردی همین بس که تمامی روحانیون و به ویژه آخوندهای انقلابی سعی می‌کردند برای مهم جلوه دادن خویش هرطور که شده خود را شاگرد ایشان معرفی کنند! حالا این چالش مطرح است: با توجه به اینکه شخصیتی چون آن مرجع بی‌نظیر مخالف ورود به درگیری با اسرائیل بود و حتی دیگر علما و روحانیون را نیز علناً منع می‌کرد، پس چطور می‌توان ماجراجوئی‌ها و جدال آفرینی‌های حکومت

ولی فقیه را توجیه و استناد به قواعد فقهی را بهانه قرار داد؟ چگونه می شود درآمدن به این نزاع را مقدس جلوه داد و اسم جهاد بر آن نهاد؟ آیا سندی بالاتر از مخالفت والاترین و پر طرفدارترین مرجع شیعه وجود دارد؟ ضمن آنکه برخی از حکومت ها و گروه هائی که حکومت ایران با آنها عقد اخوت خوانده و آنها را ساپورت می کند بازماندگان و طرفداران بنی امیه و بنی عباس هستند که قاتلین امامان شیعه بودند؛ شنیدم اعضای برخی از سازمانهای فلسطینی که امروز مورد حمایت مالی و تسلیحاتی ولی فقیه است علنا شعار می دهند بر اسرائیل پیروز می شویم همانگونه که یزید بر حسین پیروز گردید! ای ایرانیان واقع بین و ای حسینیان غیور! اگر چنین چیزهائی واقعا وجود دارد چگونه می شود این قضایا را در کنار هم قرار داد؟

*توضیحات بیشتر گردآورندگان: سند دیگری در موضع گیری بی طرفانه آیت الله طباطبائی بروجردی

در یکی از مقالات پژوهشی به قلم یحیی فوزی با عنوان "رهبران مذهبی و مدرنیزاسیون در ایران در دوره پهلوی دوم" با استناد به فصلنامه یاد، شماره 7، صفحه 41، مصاحبه با حاج آقا مروارید، آمده است: "موضع آیت الله بروجردی در مورد رخدادهای سیاسی مهمی که در دوره ایشان اتفاق می افتاد، تقریباً بیطرفانه بود... موضع گیری مرحوم بروجردی در مورد مسأله فلسطین نیز بیطرفانه بود. در آن زمان برای کمک به مردم فلسطین از طرف روحانیون حرکتی انجام می شد و حتی بعضی علاقه مند عزیمت به فلسطین بودند در حوزه علمیه قم هم تلاشهایی در این زمینه صورت می گیرد ولی با مخالفت مرحوم بروجردی مواجه شده و متوقف می شود." (پژوهشنامه [فصلنامه] متین، شماره نهم، زمستان 1379).

ب) اضلاع مثلث شوم دخالت در فلسطین: غیر اسلامی، غیر ایرانی و غیر شیعی

بر طبق چند پاسخ فوق، دخالت در مسئله فلسطین به هر بهانه ای که باشد بر ضد ارزش های وحیانی و اسلامی، و بر خلاف عرق ایرانی و پارسی، و همچنین بر علیه اصول تشیع و مرجعیت دینی است؛ همانطور که ملاحظه فرمودید، آیت الله سید حسین طباطبائی بروجردی، در پاسخ به درخواست های روحانیون سیاسی عصر خویش، با استناد به قواعد فقهی که مد نظر داشت دخالت در بحران اسرائیل و اعراب را نامشروع و نامعقول می دانست؛ نیم قرن بعد یعنی در سالهای اخیر، آیت الله سید حسین کاظمینی بروجردی نیز با استناد به قواعد فقهی مشابه، همان فتوا را تکرار کرد.

آیا قابل قبول است که برای یک امر ضددینی [و نامقدس] بیش سه دهه، اموال و دارائی ها و اعتبار ملت ایران بر باد رود و باز هم بر آن پافشاری کنند! خمینی و به دنبال او، روحانیون سیاسی در مسئله فلسطین با فتاوا و اقدامات مغالطه آمیز خود جایگاه صلح طلبانه و مسالمت جویانه ایرانیان و فقاہت شیعه را در عرصه بین المللی به اسرائیل ستیزی و تروریست پروری کشاندند؛ در بعد داخلی نیز سرکوب و خفقان و اعدام را به عنوان نماد اسلامیت معرفی کردند؛ آیا رواست بحران بزرگ جهان اسلام یعنی محکوم شدن این دین در قضاوت جهانیان که امثال ولی فقیه و طالبان باعثش بودند را کنار گذاشته و به فکر نبرد با اسرائیل فرو رفت؟

بی پاسخ ماندن این نوع سئوالات، علامت هائی است بر سه خصلت بزرگ روحانیون و مراجع دین سیاسی: 1. نامسلمان بودن آنها. 2. پنهانکاری و ناجوانمردی در حق ایران و ایرانیان. 3. دشمنی با تشیع مظلوم!

ج) خشم رژیم از کثرت گرائی آیت الله بروجردی

بنیانگذاران نظام دائما سعی کرده اند که هرگونه نگاه خصمانه علیه اسرائیل را به عنوان ارزش های بزرگ آسمانی و روحانی جلوه دهند و در همین راستا جو سنگینی را حاکم نموده اند؛ تا حدی که خیلی از گروه های اصلاح طلب یا برانداز داخل کشور، یا ابراز نظر نمی کنند و یا خیلی محتاطانه حرف می زنند؛ رژیم هرگونه قضاوت آزادانه و ناموافق با نظرات خویش پیرامون موجودیت اسرائیل را به منزله وابستگی به اسرائیل و جاسوسی قلمداد کرده و بدترین رفتارها را در برابر آن بروز می دهد.

به عنوان نمونه یکی از پیامهای تبریک آیت الله بروجردی به یهودیان دنیا که به مناسبت جشن حنوکا منتشر شد با استقبال و پاسخ رسمی ارگان وزارت خارجه اسرائیل مواجه گردید؛ و آنطور که در وبسایتهای وابسته به ولی فقیه نیز منتشر شد آنها در خطاب به آیت الله کاظمینی پیغام دادند: "ما همواره بر این باور هستیم که سیاست یهودی ستیزی حکومت ایران در تعارض با آرمان های بشر دوستانه انبیا قرار دارد. شما سال گذشته از زندان فرا رسیدن عید حنوکا را تبریک گفته بودید. ما هم این عید را به شما تبریک و شادباش می گوئیم." (بولتن نیوز، ۱۸ آذر ۱۳۸۹، شماره ۳۵۹۵۷؛ سایت عماریون، همان روز، کد: ۳۷۸۱؛ جهان نیوز، کیهان و...)

اقدام مذکور به شدت خشم رژیم را تحریک کرد و به دنبال آن از طریق مراکز خبری خود مدعی شدند بروجردی اسرائیلی و امریکائی است! و سپس طی یک شعبده بازی آشکار، دست و پا زدند تا القاب و عناوین ولی فقیه و روحانیون سیاسی را به آن منجی توحیدی نسبت بدهند: "کلاهبردار حرفه ای"; "روحانی نما"; "خیانتکار"; "مردم فریب"; "مدعی ارتباط با امام زمان"; "سوء استفاده از مردم ساده دل" و... (منبع قبلی). با توجه به اینکه وقایع تاریخی و حقایق بسیاری در مسئله اعراب و اسرائیل کتمان شده لذا مطالب این بخش یقیناً زمینه سوء برداشت های متعددی را دارد و گریزی هم از آن نیست؛ به همین دلیل تقاضا می شود قبل از هرگونه قضاوت، به پرسش های چالشی آقای بروجردی از بازوی منطقه ای رژیم ولی فقیه در امور لبنان و فلسطین یعنی سید حسن نصر الله، توجه فرمائید:

1. آیا زیان استبداد دینی، برای خدا و رسولش بیشتر است یا وجود دولت اسرائیل؟
2. آیا دفع لحظه ائی و دائمی مسلمین به وسیله استعمار اسلامی ایران، مصداق "یخرجون الناس من دین الله افواجا" می باشد یا تداوم حیات اسرائیل؟
3. آیا شما می دانید این مبالغ سنگین و عظیمی که از بیت المال کشور مظلوم ما، به سوی شما سرازیر می گردد، به بهای فقر و فلاکت ملت نجیب و مهربان این مملکت است؟
4. آیا شما رضایت می دهید که لبنان پایگاه عرض اندام حکومت مدعی دیانت ایران گردد و در مقابل، این دو گانگی ها تبعیض ها و ظلم ها که به نام ولایت معصومین می شود و معیشت جامعه را به چالش آورده و اقتصاد مردم را به تنگنا کشانده و سبب ارتداد و روگردانی خیل عظیمی از ملت شده، ادامه یابد؟ در خاتمه نظرتان را به این چند هشدار روائی معطوف می دارم:
اذا فسد العالم فسد العالم [فساد روحانی و عالم، منجر به فساد عالم می شود] و نیز "الملك يبقى مع الكفر ولا يبقى مع الظلم" [حکومت با کفر دوام می یابد ولی با ظلم خیر] و ایضا "الاقرب يمنع الابدع" [چراغی که به خانه رواست، به مسجد حرام است] (این سئوالات مهم همزمان با سفر ماجراجویانه احمدی نژاد به لبنان در سال 1389 در رسانه های خارج از کشور بازتاب یافت و کلیپ هائی از آن نیز در وبسایت (در دسترس است www.youtube.com).

مطالب تکمیلی

مطلب اول) توجه جهانی پیرامون پابندی آیت الله بروجردی به صلح میان پیروان ادیان

اهمیت خاصی که این منجی توحیدی برای پلورالیسم دینی و استقرار صلح میان پیروان ادیان مختلف قائل بود یکی از دلایل اصلی دشمنی ولی فقیه و دادگاه ویژه با ایشان است که البته این مسئله از دید افکار عمومی بین المللی نیز پوشیده نماند:

(الف) در قسمتی از گزارش کمیسیون آزادی مذاهب آمریکا آمده است: "این مرد [بروجردی] که دچار ناراحتی قلبی وخیم و بیماری های مزمن دیگر شده، به طور ناعادلانه ای بازداشت شده و با خشونت و بیرحمی شکنجه شده است، زیرا دیدگاه های وی به طور صریح و آشکار با رهبر جمهوری اسلامی تفاوت دارد... [ایشان] که از جدائی دین از حکومت دفاع کرده بود و به نمایندگی از طرف مردم از حقوق اقلیت های مذهبی و اکثریت شیعه سخن گفته، در اکتبر 2006 بدون هیچ گونه اتهامی بازداشت و زندانی شد... حکومت فعالیت های مذهبی وی را (اکتبر 2011، 6 www.uscirf.gov) متوقف ساخته و منزل و دارائی های او را مصادره کرده است

در گزارش فوق همچنین به نقل از آقای لئونارد لئو رئیس این کمیسیون آمده است: "آیت الله بروجردی یک روحانی معترض است که سابقه ای طولانی در دفاع از حقوق جامع شهروندان ایران از جمله اقلیت های مذهبی دارد. جامعه ایالات متحده و بین المللی با توجه به اخبار رسیده در مورد شرایط جسمی رو به وخامتش باید جهت آزادی فوری و بی قید و شرط ایشان تلاش کنند." (منبع قبلی).

(ب) در مقاله ای که در هفته نامه مشهور امریکائی ویکلی استاندارد به قلم استفان شوارتز نویسنده و تحلیلگر برجسته فعال در عرصه پلورالیسم دینی نگارش یافته، آمده است: "آیت الله بروجردی پیش از بازداشت در سال 2006م [1385] مراسم های مذهبی بین ادیان مختلف برگزار می کرد که شامل مسلمانان شیعه و سنی، مسیحیان، یهودیان و زرتشتیان و حتی به طور حیرت آوری بهاییان بود که این گروه با وجود شکنجه و آزار مکرر آنها

توسط حکومت اسلامی در این مراسم شرکت می کردند. در آوریل سال 2014، او در نامه تبریک سال نو ایرانی، از فقهای مذهبی ایران درخواست کرد که از طرف مردم ایران به اعتراض برخیزند و خواستار جدائی دین از حکومت گردند. بسیار مشکل است که تصور شود دیگر روحانیون شیعه ایران در این دیدگاه با وی حداقل در کوتاه مدت همراه شوند، لیکن سخت تر آن است که باور شود بسیاری از ایرانیان سنتی از مبارزه او با "استبداد ظالمانه ساخته خمینی توسط روحانیون حاکم همراهی و جانبداری نکنند.

(دسامبر 2010، ترجمه از بام آزادی، 10 مرداد 1393، www.weeklystandard.com)

گفتنی است که ایشان در معرفی آیت الله بروجردی می نویسد: "در سال 1958م [1337] در خانواده ای متشخص و وارث سلسله ای از روحانیون ممتاز شیعه متولد شد که پیش از انقلاب خمینی در سال 1979 م [1357] همواره از موقعیت برجسته مذهبی برخوردار بودند. او در مرکز مذهبی شهر قم به تحصیل پرداخت، لیکن همواره ایدئولوژی خمینی را مردود می دانست. او به علت شهرت و محبوبیتش در میان جمع کثیری از باورمندان مذهبی، در سال 1995م [1374] و در پی آن 2001م [1379] دستگیر شد. پدر ایشان آیت الله سید محمد علی کاظمینی بروجردی در سال 2002م [1381] توسط رژیم ملایان به قتل رسید." (منبع قبلی).

ج) بخشی از سخنان جناب هاراو حاخام ییدیا اذراحیان، رهبر بزرگ یهودیان ایرانی مقیم آمریکا، به مناسبت دهم مرداد ماه، زاد روز آقای بروجردی: "مذاهب توحیدی یا به اصطلاح مذاهب ابراهیمی می گویند همه آنها بر اساس صلح و صفا، دوستی و همزیستی بنا شده است... ما در ایران وقتی که زندگی می کردیم یک نفر مومن وقتی که قرآن می خواند قبل از هر آیه یا هرسوره ای می گفت بسم الله الرحمن الرحیم، به نام خداوند بخشنده و مهربان اما متأسفانه بعد این جمله زیبای حاکی از مهر و لطف تبدیل شد به بسم الله القاسم الجبارین! امروز همانطور که اطلاع یافتم تولد یک راد مرد بزرگ است که واقعا اسلام حقیقی را دنبال می کند، عالیجناب حضرت آیت الله بروجردی که امروز متأسفانه در حصر هستند. چنین اشخاصی که می توانستند همزیستی و مهربانی و صلح و صفا را در دنیا به نام اسلام ترویج بکنند اکنون دهانشان را بستند. در عوض کسانی در مسندهای قدرت قرار گرفتند که درست برعکس آنچه که اسلام می خواهد به مردم نشان دادند...

نگاه کنید در کشورهای اسلامی چنین شده برادر کشی تا چه حد... [سوریه و] عراق را نگاه کنید، افغانستان را نگاه کنید، پاکستان را نگاه کنید. چرا به این صورت در آمده، چرا برادر کشی به این صورت و تا این حد بالا گرفته است... رهبران مردم مغزهای مردم را شستشو دادند و آنها را علیه همدیگر برانگیختند. چرا باید خاور میانه آماج آتش قرار بگیرد. اگر ما آن حقیقت دیانت را در هرچه دیانت اسلام و یهودیت و مسیحیت را بها بدهیم هرگز چنین منظره هولناکی در دنیا ایجاد نخواهد شد. بیایید بر گردیم به اصل آنچه که پیامبران هدفشان بوده است." (بام آزادی، 10 مرداد 1393).

د) بخشی از مطلبی که در کیهان لندن منتشر شد: "وی [آیت الله بروجردی] ضد یهودی ستیزی و حامی آزادی مذهبی است و جلسات دعا و نیایش مذهبی را با حضور شیعیان، اهل تسنن، مسیحیان، یهودیان، زرتشتیان و بهائیان برگزار می کرد. وی همچنین خواهان لغو اعدام و مجازات های خشن و غیر انسانی از قبیل: شکنجه، سنگسار و شلاق می باشد." (کیهان لندن، 10 می 2009).

مطلب دوم) یادآوری نقش خلاق و موثر آقای بروجردی (به قلم گردآورندگان)

تعصبات خشونت بار و جنگ افروزانه ای که در جهان اسلام رواج داشته به همراه بدعت هائی که با روی کار آمدن ولی فقیه وارد باورهای دینی شد نه تنها بر خلاف مبادی اسلام اصیل است بلکه مصدع احیای حقوق بشر و صلح به ویژه در منطقه مصیبت زده خاور میانه می باشد.

در این بین، تجربه نشان داده است عامه مردمی که از حیث علقه های دینی، حکومت را حمایت کردند با آنکه امروز از این نظام بریده اند بیشتر تمایل دارند روشنگری های توحیدی و دینی را در قالب مباحث مستند و مستدل قرآنی و روایی بشنوند و بپذیرند؛ به عبارت دیگر افکار عمومی جامعه مسلمین اثبات حقانیت

موضوعاتی چون سکولاریسم و پلورالیسم دینی را از "نگاه درون دینی" بهتر می پذیرد تا از منظر "بیرون دینی"؛ چرا که چهره های روشنفکری و سکولار با نگاه مدرن و از دریچه حقوق بشر، حقوق مدنی، دموکراسی و صلح جهانی، قضایا را تجزیه و تحلیل می کنند یعنی با واژه هائی که در نصوص و مدارک اسلامی بطور

مستقیم به کار نرفته است.

آقای بروجردی عملاً نشان داده است که با این عادت‌های غلط مخالف بوده و معتقد است باید حرف حق ملاک باشد نه گوینده کلام و ادبیات آن، (توضیحات بیشتر: بخش چهارم) اگر بپذیریم که علیرغم همه این صحبت‌ها، به هر حال این مشکلات وجود دارد و باید یک جوری با آن مدارا کرد؛ در آنصورت اهمیت نقش خلاق شخصیت‌های مذهبی اپوزیسیون، عیان خواهد شد؛ آقای بروجردی یکی از همین چهره‌های تاثیرگذار است که توجه خاصی به تهذیب الهیات از حشو و زوائدی که به آن بسته اند نشان داده؛ ایشان در یک پاراگراف اینگونه توضیح داده اند: "ما با ادبیات متکی بر اسناد مکفی و متقن قرآنی و روایی، آگاهانه به جنگ فقهای حکومتی و قضات ولی فقیه رفتیم و بطور تخصصی به خنثی سازی حربه‌های آنها مبادرت نمودیم."

هرکس که منصفانه اسناد فعالیت‌های بیست سال اخیر آقای بروجردی را ملاحظه می‌کند حتی اگر اطلاعات قبلی هم نداشته باشد به خوبی درمی‌یابد که برخی از اقدامات و ابتکار عمل‌های ایشان، در تاریخ اپوزیسیون مذهبی داخل کشور، بی سابقه بوده و او را در جایگاه خاصی در تقویم ایران زمین قرار داده؛ او توانست بدون امکانات رسانه‌ای و بدون حمایت احزاب، بزرگترین گردهمایی‌های دینی مستقل و مسالمت آمیز را برپا کند که در آن از همه مذاهب و عقاید گوناگون شرکت می‌کردند که اگر حکومت مانع آن نمی‌شد دین ساختگی ولایت فقیه، تحت الشعاع قرار می‌گرفت و محو می‌گردید.

او تنها رهبر مذهبی در داخل ایران است که در سالیان اخیر مشاهدات خود از تبعیض و استبداد را در قالب نامه‌های سرگشاده به محضر پاپ اعظم، اعضای سازمان ملل، اتحادیه اروپا، مجامع خبری و مدافعین حقوق بشر ارسال نمود و به متحدین اصلی رهبران رژیم جمهوری اسلامی در جهان هشدار داد.

این یک واقعیت است که آقای بروجردی از آغاز حرکت نجات بخش و صلح آفرین خود تا کنون فقط از امدادهای مردمی برخوردار بوده و فقدان حمایت‌های بین‌المللی، هرگز باعث تعلل و عقب نشینی وی نگردید؛ دشمنان قسم خورده دین و ملت همه راه‌های ممکن برای شکستن مقاومت او را آزموده اند و نتیجه‌ای نگرفته اند؛ بدیهی است اگر روند عدم حمایت درست از ایشان ادامه یابد او عملاً مجال دنبال کردن این مسیر را نخواهد داشت علی‌الخصوص که بیمار و فرتوت گشته و حکومت در پی قتل اوست؛ آیا در قضاوت آیندگان، دو مقوله جنایات رژیم دینی و کم توجهی مسئولین بین‌المللی، در یک راستا قرار نمی‌گیرند؟

اگر به این پیشوای دینی کمک نشود تقویم بشری مجبور خواهد بود تا در روزشمارهای شکننده خویش انتظار مقطع دیگری را بکشد که یک منجی برجسته توحیدی با دیدگاهی فرا مذهبی و فرا ملیتی همانند ایشان ظهور کند که خدمات مصلحان و منجیان بزرگ تاریخ را تکمیل و ارزش‌های وحیانی و دینی را با دستاوردهای تجربی و مدرن مترادف نماید؛ آنچه که ولی فقیه را در سیاه‌ترین نقطه تاریخ قرار داده ممانعت از ترویج افکار نجات بخش چنین اندیشمندانی می‌باشد و آنچه که باعث حسرت خواهد گشت سکوت مجامع جهانی نسبت به این وضعیت دلخراش است!

بخش هفتم: کاوشی پیرامون نفس انسان و چگونگی تکامل آن

توضیحات مقدماتی

یکی از سئوالات بزرگ در مقوله انسان شناسی، پیرامون اجزاء کلی تشکیل دهنده بنی آدم است؛ برای پاسخ به آن، چند حالت را در نظر می آوریم: 1. بیداری: که حالت عادی است. 2. خواب: که انسان در آن فاقد اختیار و اراده و تفکر و هوشیاری است و نمی تواند جسم خود را با میل خویش به حرکت درآورد؛ اما تنفس دارد و زنده است؛ پس طبیعتا در این حالت باید فقط بخشی از اجزاء تشکیل دهنده انسان از او جدا شده باشند! 3. کُما: که شباهت های زیادی به خواب دارد ولی سنگین تر از آن است. 4. مرگ: که تنفس قطع می شود؛ امکان لذت بردن یا درد کشیدن از طریق جسم از بین می رود [مثلا جسم و اکنشی به آب جوش نشان نمی دهد] و جسد کم کم متلاشی می شود؛ [در این حالت نیز] قاعدتا باید بخش بیشتری از اجزاء انسان که تامین کننده نیروی تنفس، تفکر و تحرک بوده بطور کامل جدا شده باشند!

به این ترتیب انسان دارای چند جزء کلی و متفاوت می باشد که با بود نبود یا تغییر و تحول در هر یک از آنها، سه حالت کلی یعنی بیداری، خواب و مرگ، بر او غالب می گردد؛ آنچه به اسناد مندرج در آیات قرآن و روایات بر می گردد، انسان از سه ترکیب اصلی تشکیل شده است: جسم، نفس و روح که در حالت عادی هر سه فعالند. "و خرجت الروح من جسده فصار جيفة بين أهله" (نهج البلاغه، خطبه 108) با مرگ، روح بطور کامل جدا می شود؛ جسم تنها می شود و بصورت جیفه ای در می آید که باعث وحشت بازماندگان است؛ جسم در این وضعیت دیگر وظیفه ای در قبال صاحب خویش نخواهد داشت و با مرور زمان از بین می رود. در خواب، جزء سوم [روح] موقتا جدا می شود اما ظاهرا این جدائی کامل نیست چرا که شخص هنوز زنده است و دم و بازدم دارد؛ در مورد جزء دوم [نفس] نیز باید گفت که رابط بین روح و جسم است و در واقع حقیقت و واقعیت انسان را تشکیل می دهد که با مرگ وی نیز بقا و دوام دارد.

برخی از اندیشمندان صاحب نظر، برای انسان صرفا یک بعد مادی یا همان جسمی را قائل بوده اند؛ عده دیگری برای او جنبه متافیزیکی، یعنی روحی و روانی نیز قائلند که اینها روح و نفس را به یکی قلمداد کرده اند و برخی نیز همچو ابوعلی سینا قائل به جسم و نفس و روح می باشند؛ [ابن سینا در رساله نبض می گوید که خداوند انسان را از گرد آوردن سه چیز آفرید، یکی تن که به تازی به آن بدن و جسد گفته می شود؛ دیگری جان که به آن روح نیز گفته می شود؛ سوم روان که آنرا نفس خوانند].

این سه جزء کلی انسان، در هنگام حیات هر کس، با هم در ارتباط کامل هستند و هر یک از طریق غم و شادی، درد و لذت، ضعف و قوت و... بر دیگری اثر می گذارند و همچنین از یکدیگر تاثیر می پذیرند؛ و در کل در شکل دادن به حالات و وقایع تقویم زندگی هر کس، نقش آفرین می باشند؛ مثلا وقتی دندان انسان عفونت می کند، اعصاب که متعلق به جسم است متاثر می شود؛ به دنبال آن، احساس درد به نفس منتقل می شود و کارائی آنرا مختل می کند؛ زمانی که جسم استراحت و تفریح ندارد، نفس نیز افسرده و پژمرده می شود.

برعکس با مرور یک سری خاطرات تلخ و هراس انگیز که طی آنها نفس به ناراحتی و اضطراب می افتد در جسم نیز اخلاص ایجاد می شود بدون آنکه اتفاقی افتاده باشد؛ معروف است که می گویند روح سالم در بدن سالم که البته در این عبارت منظور از روح، همان نفس است، [ابن سینا نیز در کتاب قانون خود می نویسد که حالات نفسانی مانند خیالات و تصورات بر امور طبیعی و جسمانی تاثیر می گذارند].

بعضی از پژوهشگران، ابعاد جسمی، مادی و ظاهری انسان را مورد بررسی قرار داده اند؛ کتب زیر مجموعه علوم پزشکی و تا حدی هم روانشناسی به این بخش کلی از انسان پرداخته اند و آثار بی انتهائی نگارش یافته؛ عده ای نیز درباره زوایای فرامادی انسان تحقیق کرده اند.

پیرامون روح گرچه در چند جای قرآن از آن نام برده شده ولی اطلاعات کمی در دسترس بشر قرار دارد و در واقع خواست خدا این بوده و حتی در جواب به سئوالاتی که در این زمینه از پیامبر شده بود به این پاسخ بسنده می کند که بگو روح از امر من است! و در ادامه هم خبر از ناقص و محدود بودن علمی که در اختیار بشر قرار گرفته می دهد! "قل الروح من امر ربي و ما اوتيتم من العلم الا قليلا" (اسراء، 85) به هر حال روح یکی از ابعاد وجودی موجودات زنده است که با جدائی آن، شخص از دنیا می رود.

خداوند می فرماید: "و نفخت فيه من روحي" (ص، 72؛ حجر، 29) یعنی از روح خودم در انسان دمیدم؛

منظور از روح در این آیه می تواند رحمت باشد؛ همانطور که در آیه "ولا تياسوا من روح الله" (یوسف، 87) می فرماید از روح الله که به معنای رحمت الهی است ناامید و مایوس نباشد؛ البته روح به معنای روان و نسیم و باد نیز آمده یعنی چیزی که دمیده می شود و دائماً نیز در حرکت است؛ شاید هم یکی از دلایل آنکه عیسی مسیح، به روح الله توصیف شد همین دو موضوع باشد؛ یعنی او از یک سو رحمت و ترحم بود بر بشریت و از سوی دیگر دائماً در سیر و هجرت بود و موطن و مسکن ثابت نداشت.

در مورد نفس معلومات بیشتری [نسبت به روح] عنوان شده و در این بخش به بررسی تعدادی از اسناد مربوطه می پردازم؛ قبل از وارد شدن به آن، دو نکته را یادآور می شوم: اولاً یک حقیقت بزرگ و کلی تر مطرح است؛ این سینا می گوید که در توان بشر نیست تا حقایق اشیاء را آنطور که هستند درک کند، انسان از چیزها فقط خواص و لوازم و اعراض آنها را می تواند بشناسد؛ [یعنی انسان در این دنیا فقط می تواند اوصاف و ویژگی های چیزها را بشناسد نه ذات و ماهیت حقیقی آنها را]؛ و ثانیاً یکی از دانشمندان بزرگ مغرب زمین در عبارتی کوتاه اما زیبا و رسا درباره بنی آدم می گوید: "انسان موجود ناشناخته" و کتابی نیز به همین عنوان تالیف کرده است!

توصیفات و ویژگی های نفس انسان

در بررسی آیاتی از قرآن چون: نحل، 111؛ مدثر، 38؛ شعراء، 3؛ یوسف، 53؛ اسراء، 7؛ نور، 61؛ حجرات، 11؛ نساء، 135؛ فصلت، 31؛ انبیاء، 102؛ تحریم، 6؛ ذاریات، 21؛ تغابن، 16؛ توبه، 128؛ حدید، 22؛ آل عمران، 169 و 186؛ بقره، 48 و 272؛ یونس، 23؛ نجم، 32؛ نور، 61؛ قصص، 33؛ هود، 105؛ عنکبوت، 6؛ هود، 105؛ و ده ها آیه دیگر که پیرامون نفس سخن رانده، در می یابیم که جزء ماندگار هر انسانی که همیشه به خود او تعلق دارد، نفس اوست؛ یعنی هویت، واقعیت، حقیقت، ژن، فطرت، وجدان، شخصیت، منیت، اصالت، مشیت، تفکرات و خاطرات، همگی اینها توصیفی از نفس هستند.

وقتی می گویند فلانی آدمی خوب یا بد بود، وقتی برایش دعا می کنند یا او را یا سلام یا لعن و سب [یعنی دشنام] می دهند، همگی به نفس وی می رسد؛ همین طور وقتی که گفته می شود فلان کس صاحب فلان نظریه، فلان رای، یا فلان ایده بود و یا فلان تصمیم را گرفت و فلان اقدام را انجام داد، اراده کرد، قبول کرد یا نپذیرفت، موافقت کرد، اعتماد کرد، دشمنی کرد، تقاضا کرد، خواهش کرد، اعلان نیاز کرد، بیزار و متنفر شد، علاقمند و عاشق شد و...

همچنین احساس ذلت، شادی، سربلندی، خود باوری، خفت، خواری، غم و... همگی در نفس می باشد؛ اگر به جسمی عذاب و شکنجه یا لطف و نوازش برسد روی کیفیت آن تاثیر می گذارد ولی احساس آنرا نفس می چشد؛ اگر نفس [از جسم] جدا باشد آن تن و پیکر احساسی نسبت به زخم و درد و سوختن و لطف و نوازش نخواهد داشت.

مالک و فاعل اعمال انسان، نفس است؛ این نفس است که تمنا می کند و دستور می دهد؛ فکر و عقل و اعضاء و جوارح را به فعالیت و حرکت و ادار می کند تا برای تامین خواسته هایش تدبیر نمایند و آنرا عملاً برآورده کنند؛ نفس در این راه ممکن است بر معیارهای اخلاقی و وجدانی پایبند باشد و یا نباشد؛ نفس برای رسیدن به خواسته هائی که با دیگران مرتبط است خواهان راضی کردن و حتی و ادار کردن آنها به انجام امور مربوطه می باشد. نفس خداوند در بالاترین رده هستی است و از طریق مشیت عامل پنهان تصمیم گیرنده در همه تحولات آفرینش می باشد: "خلق الله المشیه بنفسها ثم خلق الله الاشياء بالمشیه" (اصول کافی، ج 1، ص 110) یعنی ذات و اصل وجود خداوند همان نفس اوست و این نفس، مشیت [و اراده] را خلق نمود و از طریق مشیت، همه اشیاء دیگر یعنی اسماء و صفات و سپس مخلوقات که انسان هم یکی از آنهاست، آفریده شدند.

جسم انسان با بیماری و یا برخورد یک ضربه به آن نیاز به مدتی برای ترمیم و بازسازی دارد؛ ممکن است درمان یک آسیب سالها طول بکشد و یا حتی تا آخر عمر باقی بماند؛ نفس انسان نیز همینگونه است ولی با این تفاوت که اگر نفس به ترقی یا تکامل رسیده باشد این فرآیند کوتاه می شود! مثلاً کسی ممکن است با یک شکست عاطفی، مالی، حیثیتی و... تا مدتها و چه بسا تا آخر عمر افسرده و نامتعادل باشد و ممکن است فرد دیگری که نفسش پرورش یافته و قوی شده، به راحتی با همان رخداد کنار آید و تاثیر

منفی طولانی مدت بر زندگی او وارد نشود و چه بسا اصلا روی او هیچ اثری نگذارد!

انسان بطور کامل از بین نمی رود، بلکه روح و جسم شخص، از نفسش جدا می شوند و این دو دیگر کارائی و وظیفه ای در قبال نفس ندارند؛ در دید قابل درک دنیایی، چنین نفسی مرده محسوب می شود "یتوفی الانفس حین موتها" (زمر، 42) ولی نفس انسان در مرگ قرار نگرفته بلکه در این حالت صرفا از هر گونه اراده ای که در دنیا احساس می کرده برخوردار بوده خلع شده؛ یعنی به حیات خود ادامه می دهد اما به شکل دیگری "کل نفس ذائقه الموت ثم الینا ترجعون" (عنکبوت، 57) و "بل احیاء عند ربهم" (آل عمران، 169).

صندوقچه اسرار شخصی هر کس در نفس اوست که البته بر خداوند پنهان نیست (بقره، 235 و 284)؛ آنچه که در حافظه دنیایی هر انسانی وجود دارد و در دسترس است کلیات و بخشی از اعمال و رفتار آن شخص و وقایع دنیای پیرامون او می باشد نه همه آنها؛ ولی همین مقدار می تواند به او در هدایت شدن کمک کند هر چند که انسان طفره برود و بهانه جوئی نماید "بل الانسان علی نفسه بصیره و لو القی معاذیره" (قیامت، 14 و 15). البته نفس در جهان آخرت بر تمامی جزئیات نیات و اعمالی که در این دنیا داشته بدون کم و کاست، آگاهی می یابد و اشراف کامل بر خیر و شر بودن آنها پیدا می نماید "علمت نفس ما قدمت و اخرت" (انفطار، 5) و "اقراء کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا" (اسراء، 14) و مقام و جایگاه پیدا می کند "یحزى الله کل نفس ما کسبت" (ابراهیم، 51)؛ البته نفس انسان می تواند در همین دنیا فراتر از رده علمی و استدلالی به حقایق هستی دست یابد و به یقین و اطمینان کامل برسد که به آن نفس مطمئنه گویند (آیات آخر سوره فجر).

یکی از مهمترین مقاطع تسکین نفس، در پیوند زناشویی است که محل ریزش رحمت، برقراری مودت و بارش روزیها معرفی شده (روم، 21؛ نحل، 72)؛ البته آمار بالای درگیریهای خانوادگی و طلاق نشان داد که در عمل این موضوع آنطور که وعده داده شده محقق نگردیده و در واقع یک سری موانعی وجود دارد و این نیز خود یکی از مصادیق تعارض بین مثبت و سند است که در دو بخش قلبی بررسی کردیم و باید به آن تفکر کرد!

نفس نیز مانند جسم تغذیه می شود و نوع و کیفیت آن نیز بر حالات نفس تاثیر گذار است؛ همانطور که اگر در بشقاب شخص، شیشه خورده، مواد سمی و... باشد می تواند باعث آسیب، درد، بیماری، سرطان و حتی مرگ شود، نفس نیز از کیفیت تغذیه اخلاقی و رفتاری، اثر می پذیرد؛ اینکه انسان از رذایل، خشم، کینه، استبداد، یا از فضایل، مناقب، گذشت، ترحم و... بچشد و تغذیه شود نتایج متفاوتی برایش دارد! "ما لی اری الناس اذا قرب الیهم الطعام لیلا تکفلوا اناره المصایح لیبصروا ما یدخلون فی بطونهم و لا یهتمون بغداء النفس" (منتهی الامال، از شیخ عباس قمی، ج 2، ص 15، از امیرالمومنین).

یکی از مصادیق مهم در این بحث، هدایت با اکراه و اجبار است؛ در اسناد همه ادیان، تقرب به خداوند از بالاترین رده های تکاملی معرفی شده ولی همین تقرب اگر به زور [و اکراه] باشد بی حاصل بوده و نتیجه معکوس می دهد و این یک نوع تغذیه مسموم برای نفس محسوب می شود.

یکی از ویژگی های دیگر نفس و ژن انسان وقتی که وارد دنیایی با ساختار فعلی می شود آن است که با خدا، با خود و با دیگران میل به خصومت پیدا می کند! (عادیات، 6؛ نحل، 4؛ یس، 77).

از خصلت های نفس، زیاده خواهی و عادت های ناپسند است؛ یکی از نسخه ها در تنبیه و تادیب چنین حالاتی، بی توجهی به آن خواسته ها است "تولوا من انفسکم تادیبها" (نهج البلاغه، حکمت 351؛ وسائل الشیعه، ج 15، 233).

نفس هر انسانی به عنوان مرکز اصلی در طرح خواسته ها و اعلان نیازهای اوست؛ دائما می خواهد در حرکت و تکاپو باشد و بر همه جا اشراف یابد و به همه علوم و توانائی ها دست پیدا نماید؛ پیوسته در حال سخن گفتن با خود و دیگران است؛ آنچه که با زبان ظاهری بیان می کند تنها بخشی از آن همه گفتگویی است که در درون او می گذرد "در اندرون من خسته دل ندانم کیست ؛ که من خموشم و او در فغان و در غوغاست!" (دیوان حافظ، غزل 22) و یکی از مراحل خودسازی و پرورش نفس نیز سکوت درون است "این دهان بستنی دهانی باز شد".

نقش تفکر و تمرکز، بر نفس انسان

در دو بخش قلبی بحثی پیرامون ضرورت تفکر مطرح کردم و در اینجا از زوایه دیگری به این مقوله می پردازم؛ یکی از مشخصه های مشترک نفس انسانها این است که با تصویرسازی ذهنی یا تفکر و تمرکز بر

اشخاص، اشیاء و جریانها، از آنها اثر می‌گیرد و ایضا تاثیر می‌گذارد!

مثلا نفس انسان با فکر کردن به مسائل شهوانی یا وقتی که به یاد غذای لذیذ می‌افتد تحریک می‌شود و تمنا می‌کند؛ وقتی روابط صمیمی با دوستان را مرور می‌کند جاذبه دیدار و مصاحبت در او ایجاد می‌شود و انگیزه و گرایش در نفس انسان به غلیان می‌افتد؛ با تصور و خیال به یک موضوع مورد علاقه، لذت می‌برد "وصف العیش نصف العیش!"

با اقتدا کردن به هر فرد دیگری، در نفس انسان روحيات و خلیقات مقتدا تجلی می‌یابد و به رفتار و کردار او تمایل می‌یابد؛ به همین دلیل است که آحاد جامعه مومنین در سالهای مقارن انقلاب با اقتدا به روحانیون سیاسی چون خمینی و دیگر علمای قدرت طلب، از نفس آنها ناخواسته تاثیرات منفی گرفتند و درصد توجه به اخلاقیات و وجدانیات در جامعه به شدت پائین آمد.

به عنوان نمونه های ملموس دیگر: با مشاهده یک قهرمان ورزشی یا هنری محبوب، و یا فکر کردن به او ناخواسته از آن شخص اثر می‌پذیرد و چه بسا آرزو کند جای او باشد و همین احساس [و تمنای جای او بودن] تا حدود زیادی سبک زندگی وی را به عنوان الگو در ذهنش برجسته می‌کند!

نفس انسان با دنبال کردن وقایع کاراکترهای مثبت یا منفی در یک فیلم سینمایی، تحت تاثیر قرار می‌گیرد و طوری در حوادثی که در پرده سینما رخ می‌دهد غرق می‌شود که انگار برای خودش در حال اتفاق افتادن است! وقتی آن قهرمان در خطر مرگ قرار می‌گیرد گویی این فرد همان حس را می‌چشد و زمانی که او می‌جنگد این شخص احساس می‌کند خودش در حال نبرد است! نفس انسان با دیدن یک فیلم عاطفی و غمگین می‌گرید گویی احساس درد و رنج و شکست در وجود او وارد شده!

به همین ترتیب نفوس با مشاهده فیلم هائی از زندگی دانشمندان، رهبران دینی محبوب و دلسوز، خیرین فداکار، افراد بزرگ، انسانهای متواضع و... ناخواسته علاقه به کسب دانش، معرفت و سجایای اخلاقی و وجدانی در آنها شارژ می‌گردد و به شیوه ها و [و سبک] زندگی آنها گرایش پیدا می‌کنند.

بنابراین با تفکر و تمرکز بر اشخاص، اشیاء و جریان ها، نفس انسان اثر می‌گیرد و انگیزه و نیرو و تحرک به دست می‌آورد و جاذبه و دافعه ایجاد می‌شود؛ یکی از زمینه های مورد سفارش در تفکر و تدبیر، اندیشیدن به آثار و نتایج سوء عملکرد دجالیان اعصار گذشته و حال، و علل ناکامی مصلحان و منجیان در برابر آنهاست! "فاعتبروا یا اولی الابصار" (حشر، 2) با تفکر به این موضوع، بطور اتوماتیک نفس انسان بیدار و هوشیار می‌شود؛ به حقوق بشر گرایش و از ظلم و استبداد بیزار می‌گردد.

بی شک یکی از نیازهای ضروری نفس همه ما انسان ها در همین مقوله ها می‌باشد؛ یعنی وقتی به قصص فراعنه، نمرودیان، ابن ملجم ها، یزیدها، ولی فقیه، صدام و امثالهم تفکر شود، با مرور آرزوهای پوچ آنها، جنایاتی که برای رسیدن به اهداف شوم خود مرتکب شدند و نکبت هائی که در سرنوشت مبتلا گردیدند، نفس بطور طبیعی موعظه می‌شود؛ پند می‌گیرد و می‌کوشد خود را از آلودگی هائی که آنها دچار شدند دور نگه دارد.

از سوی دیگر وقتی انسان به وضعیت مصلحان و منجیانی که مورد بی مهری و بی توجهی معاصرین قرار گرفتند فکر می‌کند، به فداکاری ها و جان فشانی های بی مزد و مواجب آنها دقت می‌نماید، صدای پشیمانی و ندامت کسانی که می‌توانستند کمک کنند ولی دریغ نمودند را می‌شنود و فرصتهای سوخته و حسرتهای بر دل تاریخ مانده را می‌نگرد وجدانش برای هزینه دادن در راه آزادیخواهی و حمایت از پرچمداران انسانیت تقویت می‌گردد و آرزوی همراهی با آنها تبدیل به شور و حال "یا لبتنی کنت معکم" می‌شود.

اگر کسی در جاده ای برفی در حرکت باشد که چند کیلومتر آنطرف تر راه بسته و مسدود باشد، در اینصورت یا باید راه خود را برود و مستقیما ببیند و برگردد با کلی خطر و مشکل، یا آنکه به اخبار و نقل قول های دیگرانی که رفته اند و برگشته اند یا اطلاع دارند توجه کند؛ یکی از آثار مثبت تفکر و تدبیر در اشرار و اخیار [بدها و خوبهای] گذشته و حال نیز به همین شکل است که شخص را از بسیاری هزینه ها برای رسیدن به حقایق معاف می‌کند؛ هر فردی یا مرتکب کوتاهی در مبارزه با دجالیان می‌شود و بعدا حس تاسف و پشیمانی را می‌چشد که البته چه بسا دیر شده باشد؛ یا آنکه با تفکر و تدبیر، این حس انزجار از بی تفاوتی در وجودش تقویت می‌شود و فرصتها را غنیمت می‌شمارد!

نفس اماره و نفس لوامه

مولا علی می فرماید خودت بر خودت مراقبت کن! "اجعل من نفسک علی نفسک رقیب" (غرر الحکم، حدیث 2429) در بعد کلی نفس انسان تحت تاثیر دو نیرو قرار دارد و می شود گفت که دو نفس وجود دارد: یکی اماره و شیطانی و دیگری لوامه و رحمانی (وجدان)؛ برای غلبه بر نفس شیطانی باید از نفس رحمانی مدد گرفت و به فعالیت های آن جولان داد.

وقتی انسان ظلم می کند نفس لوامه دائما او را سرزنش می نماید؛ یا با تحریک حسادتها و طمع ورزی ها، نفس اماره دائما سرکوفت می زند و دستور به اقدامات غیر اخلاقی صادر می کند و در همین راستا فکر و عقل را به تدبیر و دست و زبان را به فعالیت می کشاند!

به تعبیری دیگر در نفس بشر دو پایگاه تعبیه شده و در واقع انسان بین دو نیروی حاصل از آن دو گرفتار است! در قرآن و روایات از نفس اماره به عنوان امر به سوء و بدی نام برده شده و توصیفات زیادی درباره آن عنوان گردیده؛ مثلا به اسب سرکشی تشبیه شده که صاحب خود را تلنگر می زند که چرا تعلل می کنی بیا سوار شو تا بنایم و فقط به خوشگذرانی بپردازیم! در برابر آن، نفس لوامه قرار دارد که در آیه دوم سوره قیامت نام آن ذکر شده و به عنوان وجدان از آن یاد می شود؛ نقش ملامتگر، هشدار دهنده و آمر به سجایا و خوبی ها را ایفا می کند.

داستان یوسف و زلیخا را همه می دانند، یوسف در مقابله با نفس اماره خویش در برابر زلیخا شکست خورد ولی خداوند به او امداد رساند و حفظش کرد؛ او بعد از حادثه مذکور هرگز خود را تبرئه نکرد و نگفت: این من بودم که بر خواهش نفس و شهوتم غلبه کردم! بلکه با شهامت تمام اقرار نمود که نفس و ژن انسان در فضای دنیا، نمی تواند مقاومت زیادی از خود نشان دهد لذا به سمت اموری که می تواند برایش آثار سوء داشته باشد گرایش می یابد مخصوصا اگر در تنگنا و نیاز باشد مگر آنکه خداوند رحم کند و کمک نماید: "و ما ابریء انفسی ان النفس لاماره باسوء الا ما رحم ربی" (سوره یوسف)؛ همچنین انسان بر اثر نا آگاهی ها به خداگریزی و خداستیزی تمایل دارد! یعنی [در دنیای خاکی] نفس اماره بر نفس لوامه غلبه دارد! "ان الانسان لربه لکنود" (عادیات، 6).

در این دنیا نفس از لحاظ اخلاقی و معنوی، بطور طبیعی میل و گرایش به مسائلی دارد که از آنها به بیدها یاد شده و کمتر می تواند در برابر آنها مقاومت کند "خلق الانسان ضعیفا" (نساء، 28)؛ نفس اماره در قالب نیروئی قدرتمند در درون انسان فعال است که می تواند او را وادار کند به هر کاری و تا نیازش ارضا نشود دست بردار نیست و انسان را راحت نمی گذارد و آرامش و سکوتش همیشه دلیل بر بی میلی نیست "نفس چون از در هاست کی او خفته است!"

از سوی دیگر نفس لوامه نیز بسیار قدرتمند است و خداوند در کنار واژه قیامت، به آن قسم یاد کرده که این حکایت از قدرت عظیم آن دارد "لا اقسام بیوم القیامه و لا اقسام بالنفس اللوامه" (اول سوره قیامت) تا حدی که بعضی ها معتقدند اصل عذاب جهنم به شکل عذاب وجدان بر انسانهای ظالم وارد می شود نه آتش فیزیکی و ظاهری.

نفس اماره مطلقا بد نیست و انسان را به تجارب و عبرتها و مراتبی از تکامل می رساند؛ ولی اسیر و بنده آن شدن زشت و مهلک است؛ هر دو نفس، انسان را به دو سمت خیر و شر تحت فشار قرار می دهند ولی پاشنه

آشیل نفس لوامه در برابر نفس اماره، عجله و بی صبری است "یدع الانسان بالشر دعائه بالخير و کان الانسان عجولا" (اسراء، 11) و "خلق الانسان من عجل" (انبیاء، 37).

از سوی دیگر، علم و آگاهی به عنوان ستونهای صبر معرفی شده اند و این مهم در داستان بسیار مشهور موسی و خضر، مورد تاکید قرار گرفته، آنگاه که خضر در ابتدای مسیر مشترک خود با موسی به او گفت چگونه می خواهی در برابر اقدامات من صبوری کنی در حالی که حکمت کارهای مرا نمی دانی! "و کیف تصبر علی ما لم تحط به خبرا" (کهف، 68)؛ موسی گرچه این سخن را نپذیرفت و گفت می توانم صبر کنم و بر افعال تو اعتراض ننمایم، ولی بعد از سه مرحله، به حقانیت کلام مذکور اقرار نمود!

نفس از طریق اماره و لوامه در تکاپو و فعالیت است ولی سعادت مندی انسان زمانی رقم می خورد که نفس انسان

جولانگه نیروی دوم [لوامه] باشد و نیروی اول در استیلائی کامل آن درآید؛ از این وضع در قرآن به عنوان تزکیه نفس یاد شده؛ اهمیت این موضوع به قدری است که خداوند در سوره شمس بعد از آنکه بیش از ده بار قسم خورده، عنوان نموده که بی تردید انسانی که نفسش از آلودگی های اماره تزکیه شد، رستگار خواهد بود "قد افلح من زکیها" (شمس، 9).

یکی از اسرار این سوره که پدرم همیشه برای نزدیکان و مراجعین خود آنرا تعریف می کرد آن است که فقط 15 آیه دارد ولی تقریباً نصف آن [8 آیه] به قسم خوردن اختصاص یافته و در هیچ جای قرآن نیز تا این حد پشت سر هم سوگند یاد نشده؛ بعد از آن، آیه مذکور آمده؛ شاید حکمتش این باشد که پاکسازی نفس آنقدر سخت است و انسان آنچنان در این مسیر دچار ناامیدی می شود و ایضا متأسفانه آنقدر در اذهان کم اهمیت می باشد که لازم بوده تا این حد قسم خورده شود و اذهان را متوجه نماید!

به هر حال انسان با پالایش نفس از نیروهای شیطانی و سپس تجلی انرژی های رحمانی شدن، به شناخت کامل نفس خویش و قدرت و توانائی های آن می رسد؛ قداست و جامعیت این معرفت به قدری است که هر کس به چنین درکی برسد خداوند را خواهد شناخت، "من عرف نفسه فقد عرف ربه" و هر کس خداوند را بشناسد هر آنچه را که طلب کند به دست می آورد.

"من احیایا فکانما احیا الناس جمیعاً" (مائده، 32) یعنی هر کس نفسی را احیا کند گویی تمام انسانها را زنده کرده؛ شاید برای عصر ما تفسیر این آیه آن است که اگر یک نفر در میان انسانها به چنین معرفتی دست یابد، بر همه نفوس دیگر تاثیر خواهد گذاشت و راه برای نهادینه شدن خدانشناسی واقعی و حقیقی در کل آدمیان هموار می شود تا بشریت محروم از عدالت و ترحم، و گرفتار در استبداد و تبعیض و فقر نجات یابد؛ آنطور که سلمیان نبی در عصر خویش تجلی موقتی از چنین قدرت بیکرانی را به نمایش درآورد و حتی شیاطین را نیز به زنجیر و بیگاری کشانید (انبیاء، 82) و انسانها را اعتلا و امنیت داد!

در ادامه، این بحث مهم را بصورت ناقص و محدود ادامه می دهم؛ ای کاش می توانستم حقایق بیشتری در مقوله انسان، نیازها، آسیب ها و ارتباط آن با پروردگار عالم در اختیار شما مشتاقان قرار دهم؛ علم شناخت نفس انسان و رابطه آن با خدا شناسی، ظریف و وسیع است و بیان بسیاری از واقعیتها تنها زمانی برای من مقدور است که با مخاطبینم رو در رو باشم و بتوانم پاسخ سئوالاتی که در این زمینه مطرح می شود را بیان کنم.

نگارش برخی از مطالب می تواند باعث سوء تفاهم یا جو سازیهای دیگری علیه بنده شود؛ مهمتر آنکه در حال حاضر اولویت اصلی برای بنده نجات مملکت از آفت ولی فقیه است؛ لذا ترجیح می دهم آن مطالبی که بیشتر در جهت سم زدائی دین از سیاست به کار می آید را برجسته کنم.

به دلیل چنین محدودیت هائی مجبورم چند درصد از آنچه که دوست دارم همگان بدانند را بنگارم و نمی دانم که آیا قسمت خواهد شد که در آینده خدمات بیشتری به جویندگان توحید ناب ارائه کنم یا خیر؟ بگذریم! چرا که زندگی در زیر سایه دجال، آخر دنیا است؛ کسی که در آن گرفتار شود تضمینی برای زنده ماندن ندارد، مخصوصاً که در زندان او باشد!

تکامل نفس با قرار گرفتن در مدار صفات رحمانی خداوند

نفس انسان یک باره به تکامل نمی رسد، بلکه این فرآیند گام به گام است؛ یعنی انسان دوره های مختلفی را طی می کند و با مطالعه و فراگیری و همچنین در مواجهه با حوادث تلخ و شیرین، آموزش هائی را در ابعاد انسان شناسی، جامعه شناسی، هستی شناسی و خدا شناسی کسب می کند و به سمت تکامل پیش می رود؛ در ادامه توضیح می دهم که سیر تکاملی هر نفس انسانی که وارد دنیای خاکی می شود در اسفاری [سفرهایی] تجلی می یابد که طی آن از طریق چشیدن و حس کردن اسماء و صفات الهی در مراحل متعدد، رقم می خورد "الترکین طبقاً عن طبق" (انشقاق، 19).

از پدرم بارها شنیدم که در اهمیت و جدیت این سیر تکاملی همین بس که آیه مذکور بعد از چندین بار قسم خوردن آمده است؛ نکته بسیار مهم دیگری که نباید از قلم افتد آن است که این سیر و سفر [ی] که نتیجه آن چشیدن و درک کردن اسماء و صفات خواهد بود [بسیار رنج آور و سخت می باشد] "یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحاً فملاًقیه" (همان سوره، 6)؛ [برخی از آیات دیگر نیز ملاقات انسان با خداوند را توصیف کرده اند].

به سخن دیگر، ملاقات با پروردگار [در دنیای فعلی] از یک سو همان مشاهده آثار فعالیت اسماء و صفات الهی است مانند داستان حضرت ابراهیم در رؤیت قدرت خداوند برای زنده کردن مردگان که بعد از درخواست "رب ارنی" (بقره، 260) به نمایش درآمد؛ و از سوی دیگر نیز چشیدن و حس کردن انرژی های اسماء و صفات می باشد که همگی طی مراحل و اطوار مختلفی در وجود انسان شکل می گیرند.

البته اینها مربوط به دنیائی با ساختار فعلی است؛ ولی در قرآن خبر از آینده ای داد شده که طی آن خداوند و اسماء و صفاتش به شکلی فراتر از تصورات موجود مشاهده خواهند شد "و جاء ربك و الملك صفا صفا" سوره فجر، آیه 22 و آیات دیگر؛ در تفاسیر قرآنی از چنین جهانی به اسم دنیای ظهور اسم برده شده است.

همیشه این سؤال مطرح است که منظور از تکامل انسان یا همان تکامل نفس چیست؟ نظریات زیادی در این باره ارائه شده؛ جواب این سؤال ارتباط زیادی با این مسئله دارد که انسان قرار است چه چیزهایی را بیاموزد و بداند و به آنها عمل کند؟ و به عبارتی دیگر [انسان] از لحاظ فکری و توانائی به کجا باید برسد؟ از آیات 31 و 33 سوره بقره این جواب مقدماتی برداشت می شود که باید "کلمات الهی" را بیاموزد تا به تکاملی بالاتر از ملائک برسد! این کلمات یعنی همان اسماء و صفات؛ یعنی باید حقیقت و واقعیت اسماء و صفات پروردگار که در زمین و زمان آثار آن مشهود است را حس کند و معرفت عینی و یقینی پیرامون آنها کسب کند.

شاید این سؤال مطرح شود که حکمت آن چیست؟ جواب می تواند این باشد که خداوند انسان را اشرف مخلوقات آفریده و انتظار دارد که انسان با میل و اختیار خویش از فریبکاری، ظلم، حسد، گمراه کردن و ضرر زدن به دیگران و... پرهیز کند و با شوق و اختیار، مجری عدالت، هدایت، لطف و امثالهم باشد.

خداوند ملائک را به گونه ای آفرید که نفس آنها بر اساس علم کاملی که دارند مرتکب خطا نمی شوند؛ شاید بشود گفت نفس آنها وجدان یک دست و بدون ناخالصی می باشد؛ حیوانات نیز در نقطه مقابل آنها به گونه ای هستند [در مقوله نفس] که فاقد وجدان و درک معنوی می باشند؛ ولی ساختار آفرینش انسان مستعد هر دو حالت است؛ او میل به هر دو طرف دارد؛ هم نفس لوامه و هم نفس اماره؛ نفس بنی آدم ممکن است به ملائک بگردد و وجدان خالص شود و ممکن است در پلیدی ها غرق شود و تجسم گزندگان مردم آزار، چرندگان شهوت پرست و درنگان خونخوار گردد!

گفته شده رسیدن به کمال وجدانی در بنی آدم جنبه اکتسابی دارد؛ هر چند که نیروی آنرا نیز باید خدا [به انسان] بدهد؛ ولی با این همه با توجه به اینکه انسان با چشیدن رنج و درد و سختی فراوان به تکامل وجدان ارتقا می یابد لذا معرفت و ارزش او از ملائک نیز بالاتر می رود "بار دیگر از ملک پران شوم؛ آنچه اندر و هم ناید آن شوم".

خداوند مالک و خالق هر دو نوع از صفات خیر و شر است؛ رحمان، هادی، مجیب، لطیف، مُعز، رازق، کریم، حق، عادل، غفار، عالم، صادق الوعد، ستار و... صفاتی هستند که ساختار خلقت انسان آنها را می طلبد و دوست دارد از آنها بهره مند باشد؛ در مقابل، صفات دیگری هستند که به عنوان نامطلوب و شر شناخته می شوند و در واقع خالق اینها نیز خداوند است ولی نفوس انسانها بطور فطری از رو در رو شدن با چنین نیروهای بیزار هستند.

مثلا متکبر، جبار (که هم به معنای زورگو بوده و هم جبران کننده که در اینجا معنای اول مد نظر است)، ضار (ضرر زننده)، ضال (گمراه کننده)، مذل (ذلیل کننده)، مبیر (خوار و سیه روز کننده)، مکار (سیاست باز و فریبکار)، معذب (شکنجه دهند)، "انزل الداء" کسی که درد و بیماری را داده و امثالهم.

مجموع صفات نوع اول و دوم فوق الذکر که در واقع مبنای نیروهای موسوم به خیر و شر می باشند، از طریق اسباب و علل و واسطه ها کار می کنند نه مستقیما "لا یجری الامور الا باسبابها"؛ بخش بزرگی از این اسباب و علل نیز در خود ما انسانها تجلی دارند.

یعنی می توان بسته به عملکرد خویش انتقال دهنده رحم، لطف، بخشش، هدایت، روزی، حرمت و تکریم [انرژی های نوع اول] یا گمراهی، شکنجه، ضرر، ذلت، خفت، فریب و بی آبرویی [انرژی های نوع دوم] به هموعان خویش باشیم، چه آگاهانه و چه ناخودآگاه.

هر دو رده [از صفات خیر و شر] را خداوند خلق کرده "خالق کل شیء" و نیروها و انرژی های آنها از طرق مختلف و به ویژه به واسطه خود انسانها وارد زندگی بشر می شود؛ دو اصطلاح "کلمة السفلی" و "کلمة"

العلیا" از آیه 40 سوره توبه استنباط می شود که بر این دو بخش کلی از اسماء و صفات الهی نظر دارند. انسانها هم مانند معاویه و یزید و ولی فقیه، ممکن است بازتابی بر کلمات سفلی یا همان اسماء و صفات نوع دوم باشند و به پیروی از ابلیس، فلسفه و منطق و ساختار کاری او را دنبال نمایند و انرژی های مکر و ضلالت و عذاب را به جوامع انتقال دهند؛ هم این امکان وجود دارد که پژوهشی بر کلمات نوع اول یعنی صداقت و هدایت و رحم باشند و در مسیر مصلحان و منجیان تاریخ گام نهند.

خداوند می فرماید امر خویش را در قالب کلمه، ابلاغ می کند "اذا اراد شیء ان یقول له کن فیکون" (یس، 82 [و در آیات دیگری بطور مشابه از قبیل نحل، 40؛ غافر، 68؛ بقره، 117؛ مریم، 35 و...]) اینکه آیا مشیت الهی دقیقا به همین صورت است که از معنای ظاهری آیه [و آیات مشابه آن] برداشت می شود یا آنکه اینها تمثیل و توصیفاتی هستند برای درک انسان؟ قابل بحث است اما در هر صورت می توان دریافت که نقش کلمه شناسی در معارف توحیدی جایگاه ویژه ای دارد!

کلمات الهی یا همان اسماء و صفات، قابل دسترس هستند "فتلقى آدم من ربه کلمات" (بقره، 37) و [این کلمات] در خلائق تجلی دارند "الحمد لله المتجلی لخلقہ بخلقہ" (نهج البلاغه، خطبه 107) توجه شود که در این سخن، مولا علی نمی گوید خداوند در خوبی ها یا خیرها تجلی دارد؛ بلکه می فرماید همه خلائق تجلی او هستند.

به دیگر سخن انرژی های خیر و شر، حق و باطل، مفید و مضر، هدایت کننده و گمراه کننده، گوارا و ناگوار، شیرین و تلخ، زیبایی و زشتی، نجات و گرفتاری، محبت و خصومت، بخشش و انتقام، عزت و ذلت و... هر دو گونه متعلق به خدایند و به واسطه مخلوقات و مخصوصا بنی آدم انتقال پیدا می کنند! [نه آنکه فقط خوب ها به خدا تعلق داشته باشند].

ابلیس آنطور که در آیه 16 سوره اعراف و آیه 39 سوره حجر آمده به خداوند می گوید: "بما اغویتني" یعنی حالا که تو مرا گمراه کردی! از این کلام فهمیده می شود خداوند از طریق صفت مکر، او را فریب داد؛ یا در آیات دیگری از قرآن آمده است "یهدی" و "یضل" خدا هدایتگر و گمراه کننده است؛ یعنی هر دو نوع از صفات متعلق به او هستند!

انسان در بالاترین جایگاه اعتباری آفرینش قرار دارد به خاطر آنکه کاندید دست یابی و استیلای بر تمامی کلمات الهی است "علم آدم الاسماء كلها... و اذا قال للملائکة اسجدوا لادم" (بقره، 31-34) در ابتدا خبر می دهد که آدم موفق به درک همه کلمات الهی شد؛ اما این اشراف و معرفت، بصورت بالقوه است نه آنکه همه آدمیان به آن رسیده باشند!

یکی از اسرار نهفته در آیه 40 سوره توبه آن است که خداوند کلمه "علیا" [یعنی کلمات نوع اول] را به خود نسبت داده در حالی که طبق اسناد فوق، هر دو نوع کلمه را خدا آفریده و با اذن او فعالیت دارند! مسلما آن کسی که با خدا بیعت کرده و به عبودیت او درآمده، در واقع به دنبال صفات نوع اول رفته؛ درست است که افراد مغالطه کار، سفسطه گر، ظالم، غاصب، متجاوز، آدم کش، بی رحم، شکنجه گر، آبرو ریز، ترور شخصیت کننده و... همگی از کلمات "سفلی" که بخشی از آفرینش صفات خداوند است نیرو می گیرند همانطور که شیطان چنین می کند و دمار از روزگار بشر در می آورد!

اما خالق هستی خود را مبرا از چنین ارتباط و انتسابی معرفی کرده و کلمات "علیا" یعنی انرژی های نوع اول [رحم، غفران، هداست و...] را به خود نسبت داده؛ بر همین اساس وقتی کسی می گوید من به دنبال خدا می روم یعنی به دنبال رحم و هدایت و صفات نوع اول یا به تعبیری در جستجوی کلمات "علیا" رفته نه به دنبال قاتل و مکار و جبار و شکنجه گر [و کلمات "سفلی"]!

مطالب متنوع فوق را مطرح کردم تا به اینجا برسم که خالق و مربی انسان انتظار دارد اول این اشرف مخلوق بر تمام کلمات خیر و شر معرفت پیدا کند "علم آدم الاسماء كلها" و ثانيا با علم و اختیار و علاقه، از انتقال دادن انرژی های صفات شر [یعنی آزار دهنده و گمراه کننده که همان نوع دوم هستند] انصراف دهد و ناشر [انرژی های] صفات خیر و رحمت باشد؛ او در هیچ جایی نفرموده که خدای جبار و قهار و متکبر و شکنجه گر انسان را خلق کرد بلکه فرمود: "الرحمان... خلق الانسان" (ابتدای سوره رحمان)، "الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر" (ملک، 14)؛ اینها یعنی اینکه آفرینش بشر در امتداد رحم و غفران و لطف الهی قرار دارد و

انسانی که می خواهد به تکامل برسد باید ناشر همین انرژی های خیر باشد.

تکامل انسان زمانی رقم می خورد که به آرامش و سعادت جاودانه برسد؛ یعنی انسان باید در مدار صفات رحمانی قرار بگیرد و در ساختاری مستقر شود که برای آن آفرید شده؛ یعنی در واقع انرژی های صفات نوع اول [هدایت، لطف، رحم، عدالت، علم و...] را دریافت کند و به جامعه خود نیز انتقال دهد؛ خروج از این مدار، موجب اخلال در نفس و روان انسان است؛ یعنی زمانی که کسی واسطه انتقال نیروهای منفی و مخرب ستم، گمراهی، خسارت، آزار شکنجه و اینجور چیزها می شود آرام و قرار خود و دیگران را بر هم زده و از مداری که او را به مقام اشرف مخلوق بودن می رساند خارج و چه بسا به جمع حیوانات ملحق گردیده!

برترین انسانها کسانی هستند که با وجود دشنام و ظلمی که دریافت می کنند ولی از خصومت و انتقام گیری شخصی پرهیز می نمایند؛ مانند عیسی مسیح که می گفت اگر سیلی خوردی، آنطرف صورت را نیز تقدیم کن! بخش مهمی از این بحث، توضیحات زیر است که با هم آنرا مرور می کنیم؛ به این امید که دارو و درمانی مکفی و شفافی برای حذف تمام آلودگی ها و زشتی های نفسانی باشد که با تنفس شیاطین انسی در سرزمین بشریت شایع شده.

انسان برای نجات و سعادت یعنی برای قرار گرفتن در مدار نوع اول، چاره ای جز دریافت ترحم و رافت الهی ندارد "لئن لم یرحمنا ربنا ویغفر لنا لنکونن من الخاسرین" (اعراف، 149) و همچنین "الهی لیس لی وسیله الا عواطف رافتک" (از مناجات های پیشوایان آسمانی، زاد المعاد).

از طرفی برای تحقق رحم و رافت الهی نیز راهی به جز بسط عواطف و ترحم به هموع خویش وجود ندارد! پیامبر فرمود که خداوند باری تعالی تقریر نمود اگر در پی رحمت من هستید پس به دیگران رحم کنید "ان کتتم تریدون رحمتی فارحموا" (عوالی اللئالی، ج 1، ص 377)؛ همچنین فرمود هر کس بر مردم رحم نکند خداوند نیز به او رحم نمی کند "من لا یرحم الناس لا یرحمه الله" (جعفریات، ص 167)؛ امیرالمومنین نیز شبیه همین کلام را فرمود که "لا یرحم الله من لا یرحم الناس" (عوالی اللئالی، ج 1، ص 361)؛ یا اینکه "ارحم ترحم" (مستدرک الوسایل، ج 9، ص 55).

اینها یعنی اگر به دنبال بهره گیری از انرژی رحمان و رحیم که بر سر در همه سوره ها آمده هستید چاره ای ندارید جز اینکه به همه مردم (دقت کنید) نه فقط به خانواده و اطرافیان و هم کیشان خود، بلکه به همه انسانها ("الناس" که در روایات فوق آمده) رحم کنید؛ همین قاعده برای بهره گیری از صفات دیگر مورد نیاز بشر یعنی، رافت، غفران، هدایت، نجات، استجابات، وفاداری، مسئولیت پذیری و... برقرار است.

البته اینجا یک بحثی پیش می آید مثلا ایوب نبی سالها در رنج و ابتلا بود در حالی که گناهی نکرده بود و به همگان نیز رحم و کمک می کرد؛ یا وضعیت بسیاری از اولیاء الهی که دائما با رحم و عطوفت و رافت برخورد می کردند ولی با سخت گیری و خشونت روزگار مواجه می شدند؛ این بحث از یک جهت وارد موضوع دنیا و آخرت و امتحان بشر، و از سوی دیگر نیز وارد مقوله جبر و اختیار می شود که مطرح کردن آنها باعث طولانی شدن این نوشتار می شود و خود یک نوشتار مستقل را می طلبد.

انسان واقعی کسی است که در عین مواجهه با بی رحمی و قساوت، مانند ابراهیم خلیل و موسای کلیم و عیسی مسیح با لطف و گذشت برخورد می کند؛ در هر صورت باید توجه داشت که ما برای کسب ترحم و غفران و هدایت و دیگر انرژی های نوع اول چاره ای نداریم جز اینکه خودمان با دیگران در همین راستا عمل کنیم و اگر مدتها زحمت بکشیم و نتیجه ندهد، باز هم راه دیگری وجود ندارد و باید ادامه داد!

این خود یکی از معانی پایبندی و ایمان و اعتقاد راسخ داشتن به توحید است؛ کنار آمدن با جبر الهی از یک بعد به همین معنا است که اگر به هر دلیل رحم کردید و احسان نمودید ولی بی رحمی و خسران بر شما وارد شد، باز هم باید طبق چارچوب های مربوطه در همین مدار [نوع یک] باقی بمانید و خروج از آن نمی تواند در طولانی مدت نتایج مطلوب نظر را به ارمغان آورد؛ ما راه دیگری نداریم!

یعنی مجبوریم برای رسیدن به ترحم و غفران الهی، ابتدائا خود عامل و ناقل رحم و بخشش در قبال دیگران باشیم؛ بدیهی است که توان آنرا باید خدا بدهد ولی دانستن این معیارها به ما نشان می دهد که بشریت به خاطر فاصله داشتن با چنین مداری، از نجات و سعادت واقعی بسیار دور شده است.

کسی که می خواهد درآمدی داشته باشد، مجبور است کار کند و تلاش نماید؛ حالا ممکن است مزد زحمات او به

هر دلیلی از دست او خارج شود و به کسی برسد که هیچ زحمتی برای آن نکشیده؛ یا فردی بدون آنکه فعالیت کند به مال و اموالی برسد؛ همه اینها ممکن است رخ دهد؛ ولی هیچ کدام واقعیت و حقایق این قاعده را نمی شکند که برای به دست آوردن درآمد و روزی حلال، چاره دیگری جز کوشش و زحمت وجود ندارد! در مورد بهره مندی از رحمانیت و احسان الهی نیز وضع همین است؛ انسانها در هر صورت گریزی ندارند جز آنکه به دیگران رحم کنند و احسان نمایند ولو اینکه به هر دلیلی این سرمایه گذاری طی مدتها به بار ننشیند! امام سجاد در دعای پنجم صحیفه به خداوند می گوید: "و لا تکد علینا" و همچنین "لا تمکر بنا" یعنی خدایا ما را از کید و مکر خودت دور و محفوظ بدار؛ همچنین در دعای دیگری آمده است: "اللهم انی اعوذ بک منک" این نیز می تواند به همین معنا باشد که خدایا ما از مواجه شدن و چشیدن مکر و عذاب تو به لطف و رحم و هدایتت پناه می بریم! و این هم با در نظر گرفتن توضیحات فوق به این معنا خواهد بود که انسان باید از خداوند طلب کند که در مدار صفات نوع اول قرار بگیرد.

پیامبر به اباندر فرمود: "احفظ الله یحفظک" (من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 412) یعنی از خدا محافظت کن تا تو را حفظ کند! ظاهر آن عجیب است چون خداوند باید همه را حفظ کند و ما چه کاره ایم که محافظ خداوند باشیم! چرا توصیه فوق آمده؟ معنایش می تواند این باشد که انسان تا وقتی که به درجه ای از شناخت و استقامت نرسد که حافظ و ناقل صفات نوع اول باشد، نمی تواند انتظار داشته باشد که خداوند بهر مندی از چنین صفات [و انرژیایی] را برای او فراهم آورد!

یعنی اگر خود را در مدار انرژی های لطف، رحم، عدالت، حفاظت از آبرو و اموال دیگران، احترام و عزت گذاشتن به ممنوع، راهنمایی دلسوزانه، نفع رساندن، بخشش، مردم نوازی و... قرار ندهیم به خود ما نیز چنین انرژی هایی از خداوند بطور پایدار نخواهد رسید؛ و در نهایت با انرژی ها و نیروهائی درگیر خواهیم بود که هرگز دوست نمی داریم و بلکه بیزاریم و گریزان!

همه ما انسانها از مواجه شدن با متکبر، مستبد، مکار و حیله گر متنفریم؛ از گرفتاری و استیصال، از رنجیدن و بی آبرو گشتن، از آزار دیدن و از شکنجه شدن، فراری هستیم؛ اینها مصادیق عذاب هستند؛ هرگاه که خداوند بخواهد کسانی را عذاب کند یا مورد نوازش قرار دهد مانعی در برابر اراده او وجود ندارد "من ذا الذی یعصمکم من الله ان اراد بکم سوء او اراد بکم رحمه" (احزاب، 17) و همچنین "فمن یملک لکم من الله شیئا ان اراد بکم ضرا او اراد بکم نفعا" (فتح، 11).

از سوی دیگر همانطور که توضیح دادم خداوند صفات خود را در مخلوقات خویش تجلی داده "المتجلی لخلقه بخلقه" و هیچ امری را بدون اسباب آن انجام نمی دهد "لا یجری الامور الا باسبابها"؛ یعنی اگر خداوند بخواهد قومی را معذب کند و نابود نماید مستقیما این کار را انجام نمی دهد بلکه بوسیله طبیعت این کار را می کند یا تبهکاران و زورگویان را بر آنها حاکم می نماید؛ اگر بخواهد زجر دهد، از طریق شیوع بی وفایی، خیانت و ظلم به همنوع و... این کار را می کند؛ اینها نیز همگی از اسماء و صفات الهی نشات می گیرند و نمی توانیم آنها را از زندگی بیرون کنیم مگر آنکه روزی فرا برسد که ما خودمان را از مدار اینگونه صفات ایدائی خارج نمائیم!

به عبارت دیگر تا زمانی که ما به هر دلیلی به خود اجازه دهیم حس قصاص و انتقام گیری از دیگران در وجودمان موج بزند و یا به هر شکل دیگری باعث آزار و شکنجه و گرفتاری دیگران شویم هرگز نمی توانیم خود را از اینکه قربانی چنین انرژی های منفی و مخربی باشیم نجات دهیم!

اگر یک حاکم با رعیت، مسئول با زیر دست، کارمند با ارباب رجوع، متاهل با همسر خود، والدین با فرزندان، صاحب حق نسبت به کسی که باید قصاص شود، و در یک کلام هر کس با دیگران به نیکویی و ترحم رفتار کند، اگر در یک جامعه مردم عامل شکنجه های روحی و جسمی و خسارت زدن به مادیات و معنویات یکدیگر نباشند، خداوند نیز بر آنها رحم می کند و ایشان را از تندی و تیزی اسماء و صفات نوع دوم محفوظ می دارد! اینها اطاعت واقعی از خداوند می باشد، پرستش الله در نماز و روزه و حج و چیزهائی که آخوندهای سیاسی شب و روز بر منبر تکرار می کنند و کارت به کارت مزد آنرا دریافت می نمایند نیست! فروع دین در اثبات دیانت و اخلاص چندان مهم نیست؛ بلکه اصل خدایرستی در همسوئی با صفات نوع اول است "عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی" یعنی همین؛ یعنی اینکه انسان برای خدا شدن باید نفس و مرامش خدائی شود.

نفس و مرام پروردگار چیست؟ در بخش اول در قسمت احکام ثانویه توضیح دادیم که نفس و مرام او، رحم و مغفرت است؛ اگر به دنبال جام جهان نمای خدائی بودن هستیم راهش همین است و سکوی این پرواز در دورن خود ما نهاده شده است: "سالها دل طلب جام جم از ما می کرد؛ آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد". انسان بعد از کسب معرفت پیرامون اسماء و صفات الهی و رسیدن به جایگاه تجلی صفات رحمانی و "کلمات علیا" شدن، به مرتبه ای بالاتر از صفات الهی صعود می کند و فناء فی الله می شود و به جایگاهی راه می یابد که حتی ملائکی چون جبرائیل نیز نمی توانند به آن منطقه وارد شوند! اما نکته ای که باید از یاد نبرد آن است که درک و شناخت اسماء و صفات الهی بعد از ابتلا پیدا کردن به آنها و چشیدن حس آنها به دست می آید نه صرفاً با دانستن ظاهری!

تکامل انسان بعد از موفقیت از این مرحله حاصل می شود که تلخی ها و زجر صفات نوع دوم را چشیده باشد؛ یعنی بداند وارد شدن عذاب بر انسان چقدر دردناک است؛ درباره ابراهیم خلیل الله آمده است: "و اذا بتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماماً" (بقره، 124) یعنی بعد از آنکه ابراهیم صفات الهی را چشید و از آن مرحله به سلامت بیرون آمد بر اسماء و صفات اشراف یافت و بر زندگی و سرنوشت مالک گشت "اماماً"!

این برای همه انسانهاست؛ هر کس که قربانی انرژی های مکر، عذاب، استهزاء، ضلالت، خسارت، ذلت و... می گردد و انرژی های منفی و مخرب و آزار دهنده این رده از صفات الهی را می چشد می تواند دریابد که اینها با ساختار خلقت بشریت سازگار نیست و فطرت انسانها با اینها بیگانه است؛ انسانها بعد از چشیدن اینها به درک جامع می رسند و وجدان آنها فریاد می زند که نباید واسطه انتقال اینگونه صفات به دیگران بود؛ نباید آمر و عامل گمراهی، شکنجه، آزار، خسارت و تحقیر دیگران بشویم.

یکی از تفاوت های انسان با ملائک در همین است که انسانها بعد از چشیدن و درک اسماء و صفات ایذائی در دنیا به مرتبه ای از تکامل می رسند که با میل و اراده و علاقه، از صفات نوع دوم تیری می جویند و عامل و ناشر صفات نوع اول می گردند؛ [انسانها در این دنیا صفات نوع دوم را می چشند و تجربه می کنند و سپس به آن درجه از تعالی می رسند که خود را از آمر و عامل چنین انرژی هائی بودن جدا می نمایند].

یقیناً یکی از ابعاد آیه 179 سوره اعراف که می فرماید بعضی ها چشم و گوش و قلب دارند ولی در عمل اینها برایشان کارائی ندارند همین می باشد که برخی از انسانها با آنکه خود قربانی آزار و شکنجه بوده اند ولی وقتی به موقعیت و امکانات می رسند گوئی اشک و ضجه و رنج گذشته خود را نمی بینند و نمی شنوند و حس نمی کنند! کسانی که از سرنوشت قبلی خود پند نگر فتند [و نفهمیدند که حبس و شکنجه دادن دیگران کاری غیر انسانی است] مصداق "اولئک کالانعام بل هم اضل" هستند!

روحانیون سیاسی بزرگترین مانع تکامل نفس بشر

این را هم قبول داریم که چنین سخنانی برای روحانیون سیاسی و پیروان آنها قابل درک نیست؛ و اصولاً در جامعه ای که آنها حاکم باشند آرمانهای فوق الذکر برآورده نمی شود؛ آنها با بهره برداری از همه جور امکانات و امنیت کامل مشغول ارضاء شهوات و درندگی های نفسانی خویش هستند و نمی فهمند در عطش عدالت و قسط جان دادن، چه حس دهشتناکی دارد! آنها در ناز و نوازش زندگی می کنند و نمی دانند نیازمند رفت و ترحم و عدالت بودن چیست؟

بنابراین مخاطب سخنان بنده آحاد مردمی هستند که واقعا از معضلات و ناهنجاریهای موجود ناراحتند و می خواهند تغییر و تحول مثبتی ایجاد شود؛ اینها بدانند که بر طبق اسنادی که بررسی شد راهی برای مصونیت از صفات نوع دوم وجود ندارد مگر آنکه ما خودمان تجلیگاه صفات نوع اول باشیم؛ و اینها نیز به دست نمی آید مگر آنکه شناخت و معرفت لازم کسب شود؛ خداوند گفته عادل و رحمان و لطیف و مجیب و رزاق است ولی چرا انسانها در آتش ظلم و بی رحمی و خشونت و بی کسی و فقر می سوزند و هر چه خدا و شفیعان بارگاهش را صدا می زنند جواب نمی آید؟

چه چیزی کم است که بین سرنوشت انسان و این صفات نوع اول، پیوند محکمی برقرار نمی شود؟ مگر خداوند نگفته از روی رحم و لطف و نوازش ما را خلق کرده؟ (رحمان، 2؛ ملک، 14) پس چرا بشر در سختی و زجر و

مصیبت است؟ حلقه مفقوده چیست؟ چه باید کرد تا بشر در مدار بسته ای قرار گیرد که از یک طرف دریافت کننده و از طرف دیگر انتقال دهنده صفات نوع اول باشد؟ اینها نیز بخش دیگری از معارفی است که روحانیون سیاسی نمی گذارند درباره آن تبلیغ شود! چون دکان و بازار آنها را تعطیل می کند و بساط شعبده های کلامی و فقهی و قضائی آنها را از رونق می اندازد!

عده ای از انسانها خواهان حضور مستمر و کامل صفات خیر هستند و برای آن جهاد می کنند؛ برخی نیز مصرانه حامل انرژی های تکبر، زورگویی، مکر، قتل و خسارت هستند و نمی خواهند از این هویت جدا شوند؛ هر دو گروه تلاش می کنند و در رقابت با هم قرار دارند؛ این نبرد در تاریخ همیشه جریان داشته و عناوینی چون جنگ خیر و شر، حق و باطل، نور و ظلمت، خدا و شیطان، خوبی ها و بدی ها و... را به خود اختصاص داده!

البته خیلی ها نیز در حد وسط قرار داشته اند نه عامل خیر بودند و نه عامل شر؛ اما تفاوت میان گذشته و حال در این است که امروز بی طرفی و حد وسط موضوعیت خود را از دست داده! قبل از عاشورا کسانی آمدند به امام حسین گفتند ما توان و شهادت همراهی با شما را نداریم ولی نمی خواهیم به دشمنان شما هم پیوندیم؛ فرمود آنقدر از ما دور شوید تا صدای استغاثه و "هل من ناصر" ما را نشنوید! یعنی راه بی طرفی باز بود؛ کافی بود به جانی بروی که صدای مظلوم را نشنوی!

اما امروز در عصر رسانه ها هستیم و تمام اخبار و وقایع به گوش اکثریت مطلق بشریت می رسد؛ امروز سکوت علما و ناظرین جهانی نسبت به جنایت ولایت فقیه در عمل به معنای همسویی غیر مستقیم و اعلان چراغ سبز به آنها برای ادامه سرکوب حقوق خدا و خلق محسوب می شود و نمی تواند به نشنیدن و بی اطلاع بودن تعبیر گردد! امروز مقطع پایانی نبرد خیر و شر است و هر کسی جایگاه آینده خویش را با موضع گیری های فعلی، مشخص می کند!

نکته مهم بحث این است که معیار انسان بودن، در این است که شخص ناشر صفات نوع اول باشد و این یعنی آنکه وجدان داشته باشد؛ ممکن است کسی پیرو هیچ یک از ادیان و مذاهب شناخته شده نباشد، ولی در عالی ترین مراحل تکاملی باشد! به همین دلیل است که امام حسین نیز معیار انسانیت را در حریت و وجدانیت تبیین کرد نه در مسلمان و شیعه بودن!

ما نیز بر همین اساس "خداپرستی بدون تعلقات بشری" را برجسته می کنیم، [توضیحات بیشتر: بخش بعدی] در اصل، ما معتقدیم انسان مستعد گرایش به هر دو گروه از اسماء و صفات است؛ درست است که ادیان آسمانی همگی برای آنکه بشریت تجلیگاه صفات خیر باشد نازل شدند ولی با توجه به اینکه تعالیم ادیان و مذاهب از یک سو ذو وجوه و تحریف شده و ناقص به آیندگان رسیدند و از سوی دیگر عملکرد بد جنایتکاران دینی حس دلزدگی و بیزاری را ایجاد کرد، لذا نباید سیر تکاملی بشر را در قالب ادیان و مذاهب معروف، محصور دانست. هر تفکری که انسان را ناشر و ناقل صفات نوع اول کند مورد تایید و حمایت ماست؛ ممکن است کسی زندگی راحتی دارد ولی نسبت به گرسنگی همسایه و همنوع خویش نمی تواند بی تفاوت باشد، این خصلت مهم است؛ این حس و حال تجلی صفات خیر است که نفس لوامه شخص را برانگیخته؛ حالا چه از روی اعتقادات دینی بوده و یا به دلیل پیروی از آموزه های هر مکتب دیگری؛ مهم خود این میل به بشردوستی و مسئولیت پذیری است که باید تقویت شود.

خداوند در معرفی خود می فرماید: "و الله يدعوا الي دار السلام" (یونس، 25) یعنی نفوس بشر را دعوت به جایی کرده که سلامتی عدالت و آزادی و غنانت در آن حاکم است؛ آیا جز این است که ایرانیان اشتباها ماشین انقلاب 57 را سوار شدند و به ترمینال دیگری رسیدند که نه تنها دارالسلام نیست بلکه دارالعذاب و دارالبلاء و دارالسوء می باشد؟

در چنین شرایطی امکان تکامل نفوس وجود ندارد؛ لذا بار دیگر از همگان می پرسم آیا نباید با برگزاری رفراندومی آزاد ساختار سیاسی و اجتماعی را عوض کرد و بزرگترین مانع تاریخ در تکامل نفوس بشر که همانا در ولی فقیه و دین سیاسی تجلی دارد کنار گذاشته شود؟

پاسخ به یک سؤال: آیا خداوند، انسانها را وارد جهنم اخروی خواهد کرد؟

جهنم مورد بحث مربوط به دنیای دیگری است به نام معاد و روز قیامت که بر طبق فاکتورهای معرفی شده هنوز فرا نرسیده؛ پس برای تایید وجود جهنم باید رفت به سراغ کلمات و وعده های الهی و استدلالهای عقلی؛ در این قسمت با شما هموطنان عزیز تعدادی از اسناد مربوطه در این خصوص را در جهنم بزرگی که رژیم ولی فقیه در این مملکت مستعد بهشت برپا کرده مرور می کنیم؛ من از منطقه ای در دوزخ با دیوارهای مشخص [زندانی ولی فقیه] و شما از زندانی با دیوارهای نامرئی خفقان!

- درست است که عذاب اخروی با گدازه های داغ و چاههای سوزان و زقوم و... محصول برخی از صفات الهی هستند و صدها بار هم در قرآن آمده ولی از آن طرف نیز صفات بخشش و رحم و غفران بی انتهای الهی نیز وجود دارد و وعده های زیادی در این خصوص داده شده.

- خیلی از گناهانی که انسانها مرتکب می شوند از روی اجبار و عسر و حرج است و قلبا به آن راضی نیستند؛ پیامبر فرمود اینها برای شما به عنوان معصیت نوشته نمی شود! "رفع ما استکره علیه" (مکاسب شیخ انصاری، ج 5، ص 69).

نقش اکراه در رفع مسئولیت کیفری و هرگونه مجازات، یک قاعده مهم و اساسی محسوب می شود و در کتب و متون فقه اسلامی تحت عنوان "رفع ما استکره هوا علیه" به آن پرداخته شده است. [توضیحات بیشتر: بخش اول].

- در جای جای این اثر به ویژه بخش دوم تعدادی از اسناد بی انتها که بدون قید و بند بخشش و غفران الهی را مطرح کرده اند بررسی کردیم؛ در آن فقرات، خداوند نگفته که فقط خوبها، مومنین یا پیروان فلان دین را می بخشم و نجات می دهم؛ یا نفرموده که فقط حق الله یا فلان نوع از معاصی را عفو می کنم؛ خیر! او به قول امروزی ها چک سفید امضا داده و فرموده "یغفر الذنوب جميعا"!

- همچنین مطرح کردیم که شیطان از قدرت و سلطه زیادی برخوردار است و این برخلاف عدالت است که قربانیان مکر و کید شیطان قدرتمند، با مجازاتی به نام جهنم روبرو شوند!

- در توصیف دنیائی که در آن زندگی می کنیم آمده است: "و ما الحیاة الدنیا الا لعب و لهو" (انعام، 32) یعنی زندگی این دنیا بازیچه ای بیش نیست؛ مولا علی نیز می فرماید: "الدنیا نغر و تضر و تمر" (نهج البلاغه، حکمت 407) یعنی این دنیا محل فریب خوردن و ضرر دیدن است و برای ساکنین آن به سرعت تمام می شود؛ مطالبی با محتوای مشابه بسیار است و حالا با این سؤال روبرو می شویم که آیا می توان مردم را به خاطر گناهانی که در چنین دنیای مجازی مرتکب شدند به جهنم سپرد؟

- نفس و ذات الهی بر رحم و بخشش می باشد نه انتقام و عذاب؛ یعنی درست است که خداوند عذاب و جهنم دارد ولی آنچه که در نهایت می ماند ذات و نفس اوست یعنی ترحم و لطف و بخشش.

- هر جا صحبت از جهنم است، تخصیص خورده ولی پیرامون رحمت و مغفرت، اسنادی مطرح هست که فراگیر [و بدون تخصیص] است؛ مانند "عذابی اصیب به من اشاء و رحمتی وسعت کل شیء" (اعراف، 158) خالق هستی در این کلام نمی گوید رحم و بخشش من فقط به خوبها یا پیروان فلان دین می رسد بلکه می فرماید به همه چیز سرایت می کند!

- از طرفی بحث شفاعت نیز وجود دارد که در همه ادیان عنوان شده و وعده های زیادی مطرح گردیده.

- خداوند تواب بر گناهکاران و رحیم بر خطاکاران است و بدون هر گونه تبصره و حاشیه و استثنائی هر معصیت و خطائی را می بخشد و از مواخذه در می گذرد "التواب علی المذنبین و الرحیم للخاطئين" (صحیفه سجادیه، دعای 31).

- نسخه های زیادی نیز وجود دارد که می گوید در پی عذاب وجدان، پشیمانی، توبه، زمزمه کردن اوراد و اذکار با معرفت، احسان، گذشت نسبت دیگران و... خداوند نه تنها گناهان را می بخشد بلکه آنها را به خوبی ها و

خیرات نیز تبدیل می کند "ان الحسنات یذهبن السیئات" (هود، 114) این موضوع یکی از توصیفات خاص الهی است و امام سجاد می گوید: "مبدل السیئات باضعافها من الحسنات" (دعای 24 از صحیفه سجادیه) یعنی او خدائی است که گناهان را به بالاترین رقم به خوبی ها تبدیل می کند! پس او نه تنها مواخذه و معاقبه نمی نماید بلکه بر خلاف توصیفی که برخی ها از خداوند کرده اند چند برابر معاصی مرتکب شده مزد می دهد و نوازش می کند و در آغوش می گیرد!

- نسخه های زیادی وجود دارند در اینکه خداوند بیماری ها، رنج ها و ناراحتی هایی که بر انسان وارد می شوند

را بهانه بخشش و عفو از جهنم و عذاب قرار می دهد؛ و ایضا کفارات و صدقات و خیرات و رد مظالم و...
- فرض کنید شما در سینما نشسته اید و با تمام تمرکز و اعصاب خود حوادث تلخ و وحشتناکی که در فیلمی عبرت انگیز نمایش داده می شود را دنبال می کنید، با وقایع آن گریه و شادی و هیجان و امید را می چشید در حالی که آن صحنه ها همگی شبیه سازی شده هستند و حقیقت ندارند! هیچ بلایی بر سر قهرمان فیلم نیامده و همه چیز سر جای خود هستند اما این احساسات شماست که وقایع را لحظه به لحظه به آنصورت دنبال کرده!
واقعیت جهنم اخروی نیز می تواند به نوعی همین باشد؛ یعنی خداوند می خواهد بگوید سرانجام اعمال زشت جهنمی هولناک است که شما را در بر خواهد گرفت ولی برای آنکه حس آن را به دست آورید و عبرت بگیرید، صحنه هائی سخت و دهشتناک در ذهن شما ترسیم می کند که در قالب آیات و روایات جهنم و عذاب مطرح می باشند؛ وگرنه بر طبق اسناد بسیاری که وجود دارد خداوند بالاتر از آن است که بخواد به عنوان شکنجه گر، بی رحمانه با بندگان ضعیف خویش در دنیای ابدی برخورد نماید و آنها را به عذاب و گدازه های سوزان بسپرد.
- اگر خداوند عذاب و جهنم دارد، رحم و بخششی عظیم تر و وسیع تر از آنرا داراست "یا من عفوہ اعظم من ذنبی"؛ در دعای 12 صحیفه سجادیه آمده است "یا من رضاہ اوفر من سختہ" یعنی کسی که رحم و غفران او از گناهان و معاصی ما بسیار بزرگتر است.

شاید خیلی ها بگویند که پس این همه آیات و روایات جهنم چه می شود؟ آیا این همه وعده، بی اعتبار و دروغ است؟ جواب های کلی را در بخش های قبلی دادم که تا چه حد می توان به قرآن و سنت استناد کرد؟ لازم است در پاسخ به این سؤال خاص، این را نیز اضافه کنم که وعده های زیادی از سوی خداوند مطرح شد ولی محقق نگردید.

مثلا در داستان مهم حضرت یونس این مسئله وجود داشت که خداوند وعده های عذابی که بر لسان نبی خویش جاری کرده بود را منتفی نمود! خداوند در مقام مربی تهدیدهایی را مصرانه اعلام کرده ولی هدفش هرگز اجرای آنها نبوده است؛ خیلی از برداشت هائی که انسان از عدالت و دیگر صفات الهی دارد تصوراتی هستند که اشتباه می باشند و واقعیت آنها چیز دیگری است.

پس کسانی که مدعی هستند جهنم اخروی وجود دارد زیرا خداوند وعده آنرا داده؛ باید به آنها گفت که الله عزیز و مهربان، خیلی از وعده ها را داده ولی اولا حقیقت آن وعده ها شاید با آنچه که از ظاهرشان برداشت می شود متفاوت باشد؛ ثانيا خداوند در مقام رب و پرورش دهنده، صلاح دیده که یک سری خط و نشانها و تهدیدها را بیان کند ولی در عمل به اجرا در نیآورد؛ ثالثا ما در بحث جبر و اختیار نیز دلایل بسیاری داریم در رد جهنم اخروی و البته همانطور که گفتم ورود به آن یک رساله جداگانه ای را می طلبد.

نتیجه گیری از اسناد فوق: ما نمی گوئیم جهنم اخروی وجود خارجی ندارد و آیات مربوطه که در همه ادیان آمده، سراسر دروغ هستند؛ ما معتقدیم که دوزخ [و جهنم] ممکن است وجود خارجی داشته باشد ولی آنچه مهم است این می باشد که آنقدر خداوند بر سر راه آن فیلتر گذاشته که پای هیچ کس به آن نخواهد رسید و در نهایت، آنچه بشریت را در آغوش می گیرد رحم و لطف الهی است.

بخش هشتم: کلیات فعالیت ها و نظرات آیت الله بروجردی

گذری بر 35 سال فعالیت دینی و اجتماعی

اینجانب در سال 1357 به حکم آیت الله العظمی سید محمدرضا گلپایگانی [مرجع تقلید معروف] به عنوان امام جماعت مسجد همت آباد در نزدیکی میدان منیریه تهران منصوب شدم؛ اینجا آغاز اشتغال من به امور دینی و اجتماعی بود؛ فعالیت هایم از سال 1370 رو به اوج گرفت و کم کم به عنوان یک منبری مشهور و پر مخاطب مطرح شدم؛ همیشه اهل احتیاط و مامشات بودم و حتی با بعضی از مسئولین دولتی که در جلساتم شرکت می کردند و یا به دیدنم می آمدند با احترام برخورد می کردم و دعوت بانیان جلسات مذهبی که تقاضای برگزاری محافل تدریس و نیایش در سالن های بزرگ ورزشی را عنوان می کردند می پذیرفتم.

محتوای سخنرانی ها و جلسات ما بیشتر در مسیر جدا سازی عبودیت جامعه از معیارهای حکومتی بود و به همین منظور سرخوردگان از نظام را گردهم جمع می کردیم؛ در میان آنها همه گونه افراد گاه با تضادهای فکری و اعتقادی شرکت می کردند بدون آنکه احساس بیگانگی کنند؛ استقبال عمومی از آن جلسات بزرگ و مخصوصاً حضور گرفتاران جامعه که به شکل تصاعدی رو به افزایش می رفت سنگین ترین تبلیغ علیه سران حکومت محسوب می شد.

چرا که آنها به بهانه حمایت از محرومین و مستضعفین انقلاب کرده و مدعی بودند که از ایران مدینه فاضله ای ساخته اند که همه در شرایط خوبی زندگی می کنند و از آن راضی هستند! ولی برنامه ها و فعالیتهای ما خلاف آنرا اثبات می کرد [نام جلسه آخر آقای بروجردی "فاطمیه با دریای گرفتاران" بود، این یعنی ایران پر از گرفتار است برعکس ادعای رژیم که مملکت را بهشت می نامید] لذا این تضاد افشاگرانه برای آنها سنگین و غیر قابل تحمل بود!

مسئولین دادگاه ویژه روحانیت هر بار که تیراژ شرکت کنندگان در جلسات ما زیاد می شد به بهانه های مختلف مرا ممنوع المنبر می کردند و به زور از من تعهد می گرفتند که فعالیت ها و دیدارهای مردمی ام را تعطیل نمایم! چند نمونه از آن به شرح زیر است:

الف) طی سالهای نزدیک به 1374 سخنرانی های من در مسجد [به نام همت آباد] به حدی مورد استقبال قرار گرفت که جمعیت در داخل مسجد جا نمی شد؛ از طرفی با توجه به اینکه متن سخنرانی هایم نیز با اصول دین نظام همسو نبود مورد سوء ظن قرار گرفتم؛ آنها مرا دستگیر و مدتی در زندان توحید شکنجه دادند و سپس آزاد شدم ولی مسجد را مصادره کردند و به یک آخوند حکومتی تحویل دادند [در همان سال 1374].

ب) مدتی بعد کم کم فعالیت هایم را از سر گرفتم ولی این بار در منزل مسکونی خودم؛ بعضی از اوقات نیز به جای پدرم در مسجد نور میدان خراسان اقامه نماز می کردم؛ برنامه های سخنرانی نیز بطور سیار در امکان مختلف برگزار می کردم و گاه نیز در همین مسجد؛ تا اینکه در سال 1379 دوباره به دلایل مشابه قبلی بازداشت و شکنجه شدم و به زور از من تعهد گرفتند که هیچ فعالیت مذهبی نباید داشته باشم.

ج) بعد از آزادی در سال 1380 به شکل بسیار محدود فعالیت می کردم؛ در سال 1381 چند ماه بعد از مرگ مشکوک پدرم به دادگاه احضار شدم؛ وقتی وارد ساختمان آنجا شدم یکی از شکنجه گران معروف آن تشکیلات، به طعنه از من پرسید: "آیا لباس هایت را آورده ای؟" منظور او این بود که آیا وسایل شخصی برای زندگی در زندان را به همراه خود آورده ای؟ او می خواست القا کند طی مدت کوتاهی که از آزادی من می گذشت وضع پرونده ام خیلی سنگین شده تا حدی که باید برگردم زندان! وقتی وارد اتاق دادیاری شدم به من گفتند علت احضار شما چند چیز است:

چرا جلسات شما هر دفعه بزرگتر می شود؟ چرا مردم به دیدار شما می آیند؟ چرا جسد پدربت را در مسجد نور دفن کردید؟ چرا برای فاتحه خوانی به آنجا می روید؟ و...؛ البته اصل ناراحتی و نگرانی آنها از بابت گسترش تصاعدی جمعیت حاضر در جلسات و انتشار وسیع مقالات مذهبی که می نوشتم بود؛ ظاهراً بعضی از نظرات من مبنی بر جدائی دین از سیاست در رسانه ها و جراید خارج از کشور نیز تا حد کمی منعکس شده بود و این هم بر هراس آنها افزوده بود.

دادیار مرا شدیداً تحقیر و تهدید کرد و گفت هنوز دو سال نشده که از زندان آزاد شدید ولی دوباره فعالیت های

خود را شروع کرده اید! سپس کاغذی را نشان داد و گفت که این حکم بازداشت موقت شما در بند 209 زندان اوین به تاریخ امروز است؛ چند ساعت پیش دادستان آنرا امضا کرد و رفت؛ او به من دستور داده: "اگر کاظمینی بروجردی تعهد کتبی نداد همین الان حکم را اجرا کنید".

دادستان دستور داده بود برای محکم کاری، من باید در یک روزنامه کثیرالانتشار اطلاعیه ای به همین مضمون چاپ کنم! به این ترتیب آنها از من تعهد گرفتند دیگر هیچ مقاله ای ننویسم؛ کلیه فعالیت ها و جلساتم را تعطیل نمایم و اطلاعیه ای نیز در همین خصوص در روزنامه های کثیرالانتشار چاپ کنم! [اطلاعیه مذکور به این شرح بود: "بدینوسیله به اطلاع می رساند انتصاب هر نوع دفتر و صندوق پستی و تشکیلات و گردهمایی به نام اینجانب را مردود دانسته و مورد تکذیب است و چاپ هر نوع نشر و نوشته ای به عنوان بنده مستلزم اجازه رسمی و کتبی از طرف حقیر می باشد... سید حسین کاظمینی بروجردی" (27 شهریور 1381؛ تصویر این [موجود است boroujerdi.eu اطلاعیه در وبسایت

د) مدتی بعد از آن، با توجه به مراجعاتی که مردم به منزل ما داشتند کم کم فعالیتهایم دوباره آغاز و گسترش یافت؛ در پائیز سال 1383 مدتی بعد از برگزاری یک تجمع بزرگ مذهبی در یک ورزشگاه در جنوب تهران [سالن ورزشی شهید معتمدی در حوالی ترمینال جنوب] به دادگاه ویژه روحانیت احضار شدم (تصاویری از مراسم فوق در منبع قبلی موجود است).

ابتدا از رفتن به آنجا خودداری کردم چون می دانستم چیزی جز شنیدن انواع اهانت ها و تهمت ها در انتظارم نیست؛ ولی به هر حال بعد از چند بار احضار و تهدید مجبور به رفتن شدم؛ خانواده و نزدیکانم بسیار نگران بودند لذا حدود بیست نفر از آنها برخلاف میل من همراه آمدند و البته آنها را به دادگاه راه نمی دادند و مجبور بودند در همان اطراف منتظر بمانند.

وقتی وارد اتاق دادرسی شعبه دوم شدم بدون مقدمه مرا ناسزا دادند و ایرادهای همیشگی را مطرح کردند؛ حرف آنها این بود که چرا جمعیت جلسات من بار دیگر زیاد شده؟ از من خواستند بطور واضح و روشن بگویم که دقیقا به دنبال چه چیزی هستم؟ من به آنها بسیار محترمانه گفتم که بنده هیچ چیز نمی خواهم؛ فقط اجازه دهید خیل عظیم مردمی که [به دلیل جنایات حکومت دینی] از خدا و دین، رویگردان شده اند را به سمت خدا بازگردانم؛ کلامی که تا قبل از بازداشت آخر نیز بارها به آنها گفته بودم.

در آن روز، من انتقادهای مودبانه ای به نظام و مرجعیت دینی وارد کردم که برای آنها خیلی سنگین بود و کار ما در آنجا به مجادله لفظی کشیده شد؛ مرا از اتاق بیرون کردند و چند ساعت بلا تکلیف نگه داشتند تا اینکه ساعت اداری تمام شد و بعد به یک اتاق کوچک در طبقه همکف منتقل کردند که پنجره آن میله هائی داشت با فاصله خیلی کم، و قسمت بالایی شیشه آن، شکسته بود که باعث می شد سرمای شدیدی که در آن چند روز جو تهران را احاطه کرده بود بر آن اتاق حاکم باشد؛ حس سلول زندان را تداعی می کرد!

سپس نزد من آمدند و مدعی شدند: "شما با خود تجهیزات جاسوسی و صدا برداری آورده ای و عمدا با ما جدل کرده ای تا صحبت های رد و بدل شده را ضبط کنی و به رادیو اسرائیل و رادیو بی.بی.سی بدهی!" من منکر آن شدم ولی آنها گفتند: "نه! باید لباس هایت را از تنت درآوری تا ما شما را بگردیم!" آنها در این کار به زور متوسل شدند!

بعد از لخت کردن من تفتیش کامل از بدن و لباس هایم به عمل آوردند؛ بعد هم درب اتاق را قفل کرده و ساعتی مرا به همین وضعیت در آن سرما نگه داشتند؛ ظاهرا در حال مشورت با بالادستی های خود بودند؛ وقتی دوباره به سراغم آمدند یک دوربین فیلمبرداری آورده بودند؛ سپس در نهایت بی ادبی از بدن لخت من فیلمبرداری کردند و گفتند: "تو با ما خیلی گستاخانه صحبت کردی، اول تصمیم گرفتیم تو را به زندان ببریم ولی این کار را نمی کنیم تا مشهور شوی!"

البته اینطور به نظر می رسید که حضور نزدیکان من در بیرون دادگاه برایشان این نگرانی را ایجاد کرده بود که هنگام انتقال به زندان، سر و صدا شود و...؛ به هر حال وقتی لباس هایم را به من پس دادند، حرفی را زدن که بسیار خجالت آور است و نشان می دهد آنها از چه ابزاری برای ساکت کردن و منزوی نمودن مخالفین خود بهره می برند!

این کلام آنها به تنهائی کفایت می کند تا پرده اسرار کار دجال و دادگاهش را بطور کامل بالا بزنند و آبروی

نداشته آنها را برای همیشه برود! آری، گفتند: "ما می توانیم همین امروز از روی این فیلم، برای فیلم سگسی درست کنیم و همه جا پخش می کنیم! مگر آنکه تعهد بدهی که جلسات خود را تعطیل کنی و اجازه ندهی مردم به دیدنت بیایند" بعد هم گفتند: "اگر دفعه بعدی احضارت کردیم، تنهائی و بی معطلی به دادگاه بیا!" و به این طریق آنها مرا وادار کردند برای چندمین بار تا آن زمان، فعالیت‌های دینی و اجتماعی ام را تعطیل کنم!

[در یکی از احضاریه ها که در منبع قبلی در دسترس است به تاریخ 26 مرداد 1384 یعنی سال بعد از واقعه مذکور، نوشته شده: "به محض رؤیت در این دادسرا حاضر شوید؛ در صورت عدم حضور حکم جلب صادر خواهد شد".

معمولا در احضاریه ها یک تاریخ و ساعتی را مشخص می کنند که متهم باید در آن زمان به دادسرا برود ولی همانطور که قابل ملاحظه است بعد از گرفتن فیلم از بدن آیت الله بروجردی و ساخت احتمالی فیلم های مستحجن، آنها فکر می کردند ایشان از ترس آبرو و اعتبار خویش هرآنچه که بگویند را فوراً انجام خواهد داد؛ لذا از آن پس با حالت تحکم و کملاً بی ادبانه متن احضاریه ها را تنظیم می کردند].

۵) یک سال بعد از آن، دوباره تلاش آحاد مردم برای ارتباط برقرار کردن با ما باعث شد فعالیت هایمان کم کم از سر گرفته شود و این بار بیشتر از طریق اطرافیان و هوادارانم با مردم رابطه داشتیم؛ آخرین جلسه ام در خرداد ماه 1385 در بزرگترین استادیوم سرپوشیده کشور [استادیوم شهید کشوری در تهران] برگزار شد و لرزه ای بر حکومت انداخت که اگر من از ادانه فعالیت کنم جمعیت، میلیونی خواهد شد.

بعد از آن، عوامل حکومتی بارها پیشنهادهائی برای تطمیع به من دادند؛ یکی از آنها سخنانی به این مضمون گفت که "حکومت حاضر است میلیاردها تومان هزینه نماید تا جلساتی به این وسعت و با این دیسپلین برگزار کند و اگر شما همکاری کنید مورد حمایت ما قرار خواهید گرفت"؛ منظورش از همکاری چیزهائی بود که برای من امکان نداشت؛ مثلاً در آخر هر محفل مختصر دعائی برای نظام داشته باشم و مردم هم آمین بگویند؛ اینجانب چنین خیانت بزرگی را نپذیرفتم!

بعد از ایام فوق هر روز از دادستانی ویژه به من زنگ می زدند و دستور می دادند که باید بیانی اینجا برای پاره ای توضیحات! من به آنجا نرفتم زیرا حرفی برای گفتن وجود نداشت؛ آن دادگاه را قبول نداشتیم؛ مدتی بعد یعنی صبح روز 8 مرداد 1385 تعدادی از مامورین دادگاه ویژه به قصد ربودن من از خانه ام به زور وارد منزل ما شدند.

مهاجمین که بیشترشان لباس شخصی بودند در برابر همسایگان و هوادارانم که سریعاً خود را به محل رسانیده بودند تاب نیاورده و متواری شدند ولی درگیری هائی به وجود آمد و پلیس دخالت کرد؛ تعدادی از یاران و نزدیکانم نیز در همان روز دستگیر شده بودند؛ سردار طلایی در راس نیروهای پلیسی و یگان ویژه در صحنه حاضر شد و قائله پایان یافت؛ او بعد از ظهر با یک بلندگوی دستی مقابل حیاط منزل من اعلام کرد که اوضاع عادی شده، دیگر جان آیت الله بروجردی در خطر نیست و از مردم خواست که محل را ترک کنند. (کلیپ هائی موجود است؛ و عکس www.youtube.com از حوادث این روز و سخنان سردار طلایی، در وبسایت یوتیوب (هائی نیز در منبع قبلی در دسترس می باشد).

تلفن های تهدید کننده از دادستانی ویژه باز هم ادامه یافت و آنها دائماً به خانه ما زنگ می زدند؛ یکی دو بار گوشی را برداشتم و به آنها گفتم دیگر امکان برگزاری جلسات بزرگ ندارم زیرا هیچ سالن و مکانی گنجایش جمعیت گردهمائی های ما را ندارد؛ پس دست از سر ما بردارید و اینقدر ما را اذیت نکنید! ولی آنها قبول نمی کردند و می گفتند این کافی نیست؛ یا درب خانه ات را ببند و با هیچ کس دیدار نکن و یا باید بیانی دادگاه [دادسرا] برای توضیحات!

در این ایام مردم از طریق ده ها نفر از دستیارانم با من ارتباط تلفنی داشتند و به جز آن، هر روز نیز ده ها نفر و در روزهای مذهبی صدها نفر به دیدن من می آمدند. (تصاویری از گردهمائی ها و دیدارهای عمومی در وبسایت آیت الله بروجردی در اروپا موجود است).

مدتی بعد یک آخوند (به نام شیخ احمدی) از وزارت اطلاعات به منزل آمد؛ او خود را نماینده رهبر انقلاب معرفی کرد و با ادبیاتی خشن در حضور خانواده و جمعی از یارانم برای من خط و نشان کشید و گفت باید فوراً خود را به دادگاه تسلیم کنم اگر نه کشته خواهم شد! او به من گفت که حکومت در برابر هر قیامی غالب و پیروز

است زیرا سپاه و یگان ویژه و بسیج و... را در اختیار دارد (کلیپ مذکور در وبسایت یوتیوب (www.youtube.com موجود است).

او برای ایجاد هراس در ما بارها بر جنایاتی که رژیم نسبت به شخصیتها و گروههای مخالف نظام رقم زده را به رخ ما کشید و در سخنان خود از آیت الله العظمی شریعتمداری و همچنین از سازمان مجاهدین خلق نام برد و به من گفت از بلائی که بر سر آنها آمد عبرت بگیرم و تاکید کرد که تنها ارزش نزد ما، حفظ نظام جمهوری اسلامی است و در این راستا اگر لازم باشد مساجد را هم خراب می کنیم و در خیابان ها قتل عام به راه می اندازیم! من به او حدیث نبوی معروف را یادآوری کردم که "الملك یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم" و به او فروپاشی ابر قدرت شرق یعنی اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی را متذکر شدم که 70 سال بر بخش بزرگی از کره زمین استیلا داشت ولی چون ظلم و استبداد خمیرمایه اش بود به فنا رفت! او دائماً حرفهای خود را تکرار می نمود و اصرار می کرد خود را تسلیم کنم و مصداق تسلیم شدن من بطور واضح دست برداشتن از اعتقاداتم و پیوستن به جمع روحانیون سیاسی بود؛ حرفهای او غیرت مرا به جوش آورد؛ لذا به او گفتم در اینصورت "و علی الاسلام السلام"! [یعنی با این کار فاتحه اسلام خوانده می شود؛ این کلامی است که امام حسین در پاسخ به پیشنهاد نماینده یزید برای بیعت کردن عنوان فرمود].

او موقع رفتن نگران بود که مبادا من در آن جو ملتهب بخواهم تظاهراتی برپا کنم لذا تهدید کرد که اگر مردم را جایی جمع کنم به ما حمله خواهند کرد! به او گفتم که دیگر امکان گردهمائی ندارم و از این بابت شما خیالتان راحت باشد! به هر حال او به این تعهد اجباری من اعتماد نداشت و گویا چند وقت بعد آنها بر اساس شنودهای تلفنی از ما احساس کرده بودند که ما قصد داریم نماز عید فطر را با فراخوان در ماهواره ها برگزار کنیم و به همین خاطر قبل از رسیدن به اواخر ماه رمضان به ما حمله کردند و طی یک یورش وحشیانه من و صدها نفر از هوادارانم را دستگیر نمودند. (کلیپ ها و تصاویری از وقایع فوق در دو منبع قبلی موجود است).

چند خاطره از دوران بازداشت

در هنگام تالیف مطالب فوق خاطراتی از ذهنم گذشت که لازم می دانم چند مورد از آنها را به اطلاع برسانم:

الف) آشنائی با شیوه استحمام سادات مستند، در زندان توحید!

در زندان توحید در سال 1374 یک روز محسنی اژه ای [دادستان تازه کار ویژه تهران در آن زمان که چند سال بعد به حکم خامنه ای به سمت دادستان کل ویژه رسید] شخصا برای بازجویی و شکنجه به سراغ من آمد و گفت امروز نوبت استحمام توست؛ مرا با چشم بند به سالن برد؛ به بهانه راهنمائی کردن به حمام، دست مرا گرفته و با خود می برد؛ مقداری جلوتر با خواست او ایستادیم؛ سپس به اسم اینکه مرا به داخل حمام می فرستد با دستان خود مرا هل داد؛ آنجا راه پله بود با سی - چهل پله!

چند روز بعد که دوباره به سراغم آمد با بدنی کوفته و زخمی به او گفتم من فرزند پیغمبرم شما که لباس پیامبر را به تن کرده اید چطور جرات می کنید در مملکت شیعه اینقدر مرا اذیت کنید؟ او حرف های بی ربطی را بر زبان جاری کرد و سپس چیزی را بر زبان خود جاری کرد که مصداق بارز بی منطق بودن روحانیون سیاسی است؛ گفت که من تو را سید نمی دانم! از نظر من فقط خمینی و خامنه ای سید هستند!

یادآور می شوم که ارزش انسانها، ارتباطی به ژن و خون آنها ندارد؛ ولی بیان مطلب فوق را از این جهت مهم دانستم که عبرتی برای همگان باشد! بنده به نص کتب رجالی و انساب با 28 واسطه به امام حسین می رسم؛ از سلسله مشهور آل اعرج هستم و نوه پنجم آقا سید محسن محقق اعرجی، از دودمانی که نفوس بسیاری در ایران و کشورهای عربی دارد و چهره های سرشناس مذهبی در اعصار مختلف را شامل بوده؛ این حکومت مدعی تشیع، با ما که چنین نسب کم نظیری از پیامبر اسلام و اهل بیت داریم چنین کرد، وای به حال دیگران!

[آل اعرجی از قدیمی ترین و بزرگترین خاندانهای علمی شیعی و سادات، در ایران، عراق و لبنان هستند؛ نسب این خاندان به عبید الله اعرج فرزند حسین اصغر، پسر امام زین العابدین علیه السلام می رسد. (کتاب گلشن ابرار، ج 5، ص 173، به نقل از دایره المعارف بزرگ تشیع، ج 1 ص 145)].

ب) نسخه ای مجرب از دین ولایت فقیه: وضو بگیرید، شکنجه دهید، حاجت بگیرید!

در زندان توحید در همان سال 1374 چند بار با چشم خود دیدم کسانی که برای شکنجه کردن زندانیان عقیدتی

سیاسی به آنجا می آمدند، ابتدا وضو می گرفتند و سپس دست به کار می شدند! در اوین شاهد بودم که بازجوها غالباً قبل از آزار و شکنجه، قرآن و دعای فرج می خواندند! در همان روزهای اول بازداشت که صدها نفر از یارانم نیز زندانی بودند یکی از بازجوها گفت چند شب است بچه های حزب الله [بسیجی ها، گروه های فشار و امثالهم] می آیند اینجا تا از شماها [از آقای بروجردی و صدها نفر از هواداران که در آن روزها زندانی بودند] انتقام بگیرند! گفت: "آنها از اینکه به آقا [منظورش خامنه ای بود] اسائه ادب نمودید و کاری کردید که در ماهواره ها اهانت کنند خیلی عصبانی هستند" او گفت دائماً می آیند اینجا ولی هر بار رئیس زندان اجازه نمی دهد وارد شوند و شماها را قلع و قمع کنند.

او گفت دیشب که شب قدر بود نیز تعدادی موتور سوار حزب اللهی آمده بودند مقابل زندان، دادیار به من زنگ زد و گفت رئیس زندان به حاج آقا [منظورش سلیمی یا رازینی یا قدیانی است] زنگ زده و ایشان هم به من تلفن کرد و درخواست نمود که به یکی دو تا از شما [بازجوها] که مجروح جنگی هستید تماس بگیرم و بخواهم که بروید آنجا و با آنها صحبت کنید؛ من نیز با یکی از همکارانم [یکی از بازجوها] خودمان را رساندیم و با آنها که به جای رفتن به هیئت ها آمده بودند مقابل زندان، صحبت کردیم و آنها را راضی کردیم که بروند به مراسم شب قدر برسند!*

یک بار در بازجویی طولانی یک نفر از شکنجه گرها که خیلی هم خشن بود و بارها محکم از پشت بر سر من کوبیده بود به من گفت می روم تجدید وضو کنم و بیایم! وقتی برگشت از او پرسیدم آیا واقعا شما قبل از بازجویی و کتک زدن وضو می گیرید! گفت: "آری! من بارها در هنگام ادب کردن شماها [ضرب و شتم زندانیان] از خدا حاجت خواسته ام و حاجتم را گرفته ام و باید با وضو باشم!"

ای عزیزانی که این نوشتار را می خوانید! گوئی که اینجا انتهای آفرینش است! مامورین غلاظ و شیدادی که برای شکنجه در دوزخ ولایت فقیه استخدام شده اند، آزار مخالفین را عبادتی مقدس می دانند! من بعد از عمری تحقیقات مذهبی و اعتقادی، در مواجهه با برخی مسائل واقعا نمی دانم چه باید بگویم!

* توضیحات بیشتر گردآوردندگان: یکی از موارد مهم نقض حقوق بشر در رژیم ولی فقیه فعالیت تخریبی گروه های فشار و لباس شخصی ها و بسیجی ها می باشد؛ آنها با حمایت پشت پرده رژیم در حمله به منازل و دفاتر کار منتقدین و مخالفین سرشناس و حتی سفارتخانه های خارجی ید طولائی دارند! در خاطره فوق نیز از تلاش ناموفق آنها برای حمله به زندانیان بی دفاع سخن رانده شده.

در خصوص اقدامات غیر قانونی و حملات بسیجی ها، بیانیه ها و گزارش های زیادی از سوی نهادهای عالی نظارت بر حقوق بشر منتشر شده؛ طی یکی از آنها که در وبسایت دیده بان حقوق بشر سازمان ملل متحد منتشر شد از تهاجم به دفاتر و محل سکونت تعدادی از روحانیون و مراجع سرشناس نام برده شده: حضرات آقایان یوسف صانعی، مهدی کروبی، محمدعلی دستغیب، حسین کاظمینی بروجردی و حسینعلی منتظری

(www.hrw.org، World Report 2011: Iran، Events of 2010).

ج) وحشت سران رژیم مولود شیوه به حکومت رسیدن خودشان!

در بازجویی ها از آنها می پرسیدم چرا در مملکت اسلامی اجتماعات مذهبی من جرم محسوب می شود! به من گفتند که "تو از کشاندن افشاری که از حکومت ناراضی هستند و دل خوشی هم از دین [دین حکومتی ولی فقیه] ندارند، منظور دیگری داری!"

در سال 1379 در طبقه دوم ساختمان دادگاه ویژه روحانیت، محسنی اژه ای [که آن زمان دادستان کل ویژه روحانیت بود] مرا به سینه دیوار کوبید در حالی که فریاد می زد: "بروجردی! کور خوانده ای! من نمی گذارم که عکس تو روی اسکناس چاپ شود!"

آری، آنها از دریچه افکار خود به مسائل می نگرند و تصور می کنند هر کس بضاعت تحریض [برانگیختن] آحاد ملت را داشته باشد، حتما مانند خودشان نقشه ای برای فریب دادن تاریخ و رسیدن به حکومت دارد! از لحاظ روانشناسی کسانی که با نیرنگ زمام امور را غصب می کنند دائماً در هول و هراس به سر می برند و شعار ما برای تحقق سکولاریسم را اقدامی برای تصاحب منصب ولی فقیه تلقی می کنند!

در حالی که بنده دنبال اینجور مسائل نرفته ام؛ من یک روحانی مردمی و مبلغ صلح و الهیات بودم که هر زن و مرد گرفتار و دردمندی با دیدنم مرا آشنای وجدان خویش می یافت؛ کسانی که مادیات و معنویاتشان با قوانین

بیرحمانه و خیانت های این رژیم آسیب دیده و زندگی شان نابود شده بود مرا سخنگوی دل‌های رنج دیده خود می یافتند؛ اینجانب هم به اعتماد آنها پاسخ دادم؛ نه سیاسی بودم و نه دنبال میز و صندلی.

توضیحات بیشتر گردآورندگان: عکس خمینی براننده اسکناس دوران انقلاب

آقای بروجردی در پاسخ دادن جای خالی باقی نگذاشت؛ ولی ما با تأسی از ادبیات درخشان این پیشوای آزادیخواه، حیفان می آید سنگ اندازی محسنی از او را بی پاسخ گذاریم؛ کسی که مرد عرصه مناظره نبوده و فقط قادر است در دادگاه و زندان، بروجردی را تنها گیر بیاورد و شکنجه دهد؛ لذا به ایشان یادآوری می کنیم که هیچ عاقلی بعد از چسبیدن لکه ننگ تصویر خمینی بر پول ایرانی، به دنبال آن نمی رود که عکس خود را بر روی این اسکناس چاپ کند! کاغذی که امروز در سطح جامعه برای تهیه مواد مخدر جوانان بیکار و مزد تن فروشی مبادله می شود و در دنیا نیز دو ریال ارزش ندارد همان به، که عکس ارباب شما بر روی آن باشد!

د) تنها گزینه موجود روی میز دادگاه ویژه!

تا چند سال قبل، حکومت خیلی امید داشت ما را بخرد یا فریب دهد؛ چه قبل از آخرین بازداشت و چه بعد از آن؛ ولی همه راه ها را رفتند و نتیجه ای نگرفتند؛ آنها از به کارگیری "زر" و "تزویر" کلا ناامید شده اند؛ چند سالی هست که هر وقت به سراغ من در زندان می آیند دیگر مانند سنوات گذشته و عده ای نمی دهند و خدعه و نیرنگی به کار نمی برند؛ [دستاوش رو شده] خودشان می دانند که وسوسه ثروت و قدرت بر من، بی اثر است. [در این چند سال اخیر] تنها گزینه ای که بر روی میزشان مانده، "زور" است و شکنجه های روحی و جسمی؛ هر از چند گاهی تعدادی از یارانم را دستگیر می کنند؛ آزار می دهند؛ کتک می زنند؛ بنده را نیز تهدید به اعدام و قتل می کنند؛ قبلا به من می گفتند: "باید از رهبری طلب عفو کنی!" اما الان زیاد روی آن اصرار نمی کنند و می دانند غیر ممکن است؛ لذا به دنبال مقاصد دیگری رفته اند! من در این حجت نامه ای که در تاریخ ثبت خواهد شد بار دیگر از سازمان ملل متحد و اتحادیه اروپا و از همه وجدان داران عالم تقاضای کمک می کنم.

دشمنان اصلی آیت الله بروجردی

جواب آیت الله بروجردی به این سؤال که دشمنان اصلی شما چه کسانی بوده و هستند؟ در پاسخ به این پرسش یکی از نصایح پدرم را بازگو می نمایم که فکر می کنم حقایق بسیاری در آن نهفته است؛ ایشان صاحب بیش از 30 رساله و کتاب در علوم دینی و اسلامی بود و ده ها شخصیت برجسته بطور مکتوب و شفاهی ایشان را تایید و تالیفاتش را گرامی داشته اند؛ او بعد از انقلاب و مخصوصا از سال 1370 که متمایز بودن فعالیت های اینجانب با روحانیون دولتی آشکارتر شد معمولا اینگونه به من هشدار می داد: "دجال [ولی فقیه] و قضات و فقهای سیاسی، دشمنان اصلی شما هستند؛ بسیار مراقب آنها باشید!" او در آن دوران که جو مثبتی نسبت به روحانیون سیاسی بود می گفت که اینگونه کلمات را از احادیث و روایات اجدامان که این زمان را پیش گویی کرده اند استنباط نموده؛ ولی بعدها سخنان او دیگر به عنوان اسرار [و پیشگویی] مطرح نبود چرا که دشمنی این سه گروه با الهیات اصیل و اسلام غیر سیاسی در سطح وسیعی علنی شد.

آری، در اوایل، پذیرش اینکه کسانی که روحانی هستند با ما دشمنی کنند سخت و ثقیل بود ولی به هر حال پدرم در دوران طلبگی در زمان شاه [دهه 1320 و 1330] با اکثر روحانیونی که بعدا به جرگه مراجع تقلید حکومتی و رهبران دین ولایت فقیه پیوستند هم دوره بود و به همین دلیل از نزدیک خیلی از افکار و مقاصد آنها را می دانست و توصیه می کرد که احتیاط کنم!

یقینا به خاطر همین دیدگاه ها بود که بعد از عمری خانه نشینی در مرگی مشکوک از دنیا رفت و رژیم به مسجد و مقبره او نیز رحم نکرد و حتی آنطور که در بازجویی ها و دادگاه بارها به من و اطرافیانم گفتند جنازه ایشان را نیز از زیر خاک درآوردند و در جایی به آتش کشیدند تا هیچ مکانی به نام ایشان وجود نداشته باشد که مردم در آن تجمع کنند!

درباره علت و کیفیت دشمنی آنها با ما باید بگویم شخص ولی فقیه خود را در راس نسل پیامبر [سادات] و بالاتر از همه علما و مراجع می بیند؛ او خویشتن را امام و ولی امر می داند و اگر احساس کند که شخصی می تواند جمعیت زیادی جذب کند، او را از بین می برد تا به زعم خود رقیبی برایش پیدا نشود!

دادستانها و قضات حکومتی نیز در رده بعدی خصومت با ما قرار دارند؛ آنها حکم به سرکوب و زندان و شکنجه دادند تا ضمن جدائی ما و ملت، با درست کردن فضای رعب و وحشت و خفقان مانع از حمایت مردم از ما شوند؛ گروه سوم نیز فقهای سیاسی بودند؛ آنها درس دین را خوانده اند لذا می دانستند چگونه باید در برابر حق طلبی و عدالتگستری ما مغلطه و سفسطه کنند و اذهان را به انحراف بکشانند.

گرچه نصیحت دلسوزانه پدرم در آن سالها جای خاص خود را داشت ولی نباید یادمان برود همانطور که رخدادهای قبل از هجوم حکومت در سال 1385 نیز نشان داد ما شروع کننده جنگ با سه فرقه سادات دجالی و فقها و قضات سیاسی نبودیم؛ برای چندمین بار به کسانی که گفتند بروجردی معتقد بود نباید در زمان غیبت قیام نمود ولی چرا چنین کرد؟ عرض می کنم:

ما به عنوان یک پیشوای دینی راه خود را می رفتیم و از عدالت و صلح و حقوق انسانها دفاع می کردیم؛ اما این بزرگان سه گروه فوق بودند که منافع خود را در خطر دیدند و به ما حمله کردند؛ آنها آغازگر درگیری با ما شدند؛ خداوند که ناظر بر همه چیز است را در این گورستان اوین که صدایم از آن به جایی نمی رسد به شهادت می گیرم که قیام ما صرفا واکنش و عکس العملی بود برای دفاع از حرمت و حیثیت اسلام واقعی در برابر توحش و ددمنشی آنها، نه اقدامی برای رسیدن به اهداف شخصی و سیاسی.

اهانت ها و رفتارهای خشونت بار سه طایفه مذکور با ما واقعیات فوق را مهر تایید نهائی زد؛ مگر ما سیاسی بودیم؟ مگر ما به دنبال خدا نبودیم؟ مگر ما آموزه های انبیا و اهل بیت را تعلیم نمی دادیم؟ آیا حرف ما در صدها نوار و سی دی و مقاله، جز "قال الله" و "قال رسول الله" است؟ ما می گفتیم درست است که حکم شلاق و اعدام در شریعت آمده، ولی راه گریز نیز در همان منابع نشان داده شده؛ ما معتقد بودیم اگر حکم زندان را به زور می توان به دین منتسب کرد، ولی حکم عفو و بخشش را بطور علنی می شود در صدها آیه و روایت مشاهده نمود. درست است که در قرآن مضامینی مبنی بر خشونت و اعدام و جنگ افروزی به چشم می آید ولی در کنار آن، امر شده که ببخشید و صلح نمایید؛ صحیح است که خداوند جهنم خلق کرده ولی او بخشش و لطف نیز دارد که بر عذابش غالب می باشد؛ لذا باید بگویم هر یک از رهبران مذهبی با انتخاب یکی از دو متد مذکور، در واقع درون خویش را نشان دادند! ما سخنگوی رحمانیت و مغفرت خداوند بودیم برای همه انسانها، همانگونه که سه طایفه فوق آمران و عاملان خسران و قهر و شکنجه بوده اند!

بخشی از درد دل های شفاهی و تلفنی آقای بروجردی

یکی از شاگردان آیت الله بروجردی که در گردآوری این اثر نیز کمک کرد می گوید چند سال پیش ایشان در دو تماس تلفنی پشت سر هم از زندان، سخنان زیر را به او فرمود و درخواست کرد در تبلیغات و اطلاع رسانی ها مد نظر داشته باشم، که البته با توجه به اتفاقات بعدی ترجیح داده می شود عینا به شرح زیر تقدیم گردد:

خدائی که ما از او تبلیغ می کنیم، پروردگاری است که اولاً فرموده "انتم الفقراء الى الله" (فاطر، 15) یعنی همه به صفات رحمانی او نیازمندیم و گریزی از آن نیست؛ ثانیاً راهکار نجات بشر را در گرایش به خوبی ها مقرر کرده؛ او امر به عدالت و عطف نمود؛ معتقدیم که در همه ادیان و مذاهب و آئین ها و مکاتب رسمی و غیر رسمی، معروف و غیر معروف، چنین خدائی بطور علنی یا غیر مستقیم هدف بوده.

با این تعریف حتی بت پرستان نیز به نوعی خداپرست هستند و بنده فکر نمی کنم هیچ مکتبی اعم از فلسفی، انسانی، طبیعی، علمی، قدیمی و جدید، خدا را کنار بگذارد! هر کس به دنبال وجدان، عشق، زیبایی، سلامتی، آسایش، آزادی، نعمت، فراوانی، نجات مردم و اینجور امور باشد، فی الواقع دنبال صفات رحمانی و اعتلای "کلمات علیا" رفته پس در پی خود خداوند می باشد و او را قبول کرده، ولو اینکه نام و نشان دیگری بر آن نهاده باشد! [توضیحات بیشتر: بخش قبلی]

پروردگار هستی خالق زیبایی ها، خوبی ها، لطافت ها، نعمت ها، کرامت، سلامت و نوازش است؛ او هرگز دوست ندارد زبانه های آتش فقر و گرسنگی، و سوز و گداز بیماری و ناامنی، مخلوقش را اذیت کند؛ او سفره های چرب و بسترهای نرم را برای اشرف مخلوق خویش آفریده نه فلاکت و بیکاری و زندان و شلاق و اعدام و ترور شخصیت و جنگ و قتل عام که به نام ادیان و یا به هر اسم و بهانه دیگری انجام دهند؛ او با آن همه عظمت و بزرگی، خویشتن را مسئول و کفیل همه خلائق نامیده؛ باور کردنی نیست که نمایندگان بی مسئولیت،

متکبر، خودکامه، خودبین، خودخواه، نامرد و جنگ افروز [مانند گردانندگان رژیم ولی فقیه] تعیین کرده باشد؛ ما مدافع چنین خدائی هستیم و برایش هزاران بار حاضریم جان دهیم!

این دیدگاه گرچه به خاطر دشمنی روحانیون سیاسی فعلا در زندان و در بایکوت کامل است ولی مخاطب آن، ضمایر بشریت در کل جهان هستند؛ آیندگانی که به آن توجه می کنند ما را شخصیتی مصلح خواهند یافت که به دنبال رفع آلودگی [و اصلاح جهان] از ظلم و تبعیض و گرسنگی و ناامنی و ذلت بودیم؛ آنها به ما به دید منجی خواهند نگرست چرا که آن تفکرات جهانشمولی که بدون وابستگی های مذهبی و اقلیمی و قاره ای، بشریت را نجات می دهد یافته و تبلیغ کردیم و با جان و مال و هستی خویش تقویتش نمودیم.

سخنان و مواضع ما تقویت کننده مدافعین حقوق بشر است و به درد هر مصلح و منجی دیگری که در این کره خاکی دغدغه اصلاحات و نجات بشریت را دارد می خورد؛ هر اقتصاددانی که می خواهد نان به همه سفرها برسد و ثروت بین همه تقسیم شود و هیچ کس در این دنیا فقیر و بی پول نباشد؛ هر طبیب و روانشناسی که به دنبال سلامتی جسم و روان مردم است با ما اجماع نظر دارد و کلمات ما به کار او می آید.

نگاه ما از یک سو مبتنی بر اصول انسان شناسی و جامعه شناسی است و از سوی دیگر بر خدانشناسی متکی است؛ زیرا آنچه که انسان و جامعه بشری را خوشبخت می کند کالبدشکافی کردیم و حقایق آنرا بدون تقیه و بدون ترس از این و آن اطلاع رسانی نمودیم؛ ما اعلام می داریم که جوامع به واسطه چه تفکراتی دریده می شوند و ناله مردمشان به آسمان می رود؟ و راه خلاصی چیست؟ چرا [بشر] تحقیر شده؟ چرا از اموال و اعتبارات خداداده محروم است؟ و چگونه می توان فضای زندگی فردی و جمعی را مملو از رحمت و و نشاط و برکت نمود؟

وقتی که مثلث انسان شناسی، جامعه شناسی و خدا شناسی با هم جمع باشند خوشبختی به ملت ها می دهند؛ بدون شناخت درست انسان و جامعه نمی توان بر نیازها، آسیب ها، ضعف ها و آرمانهای انسانی و اجتماعی آگاهی یافت؛ از سوی دیگر بشر اگر خداوند را نشناسد نمی تواند بطور درست از او و در واقع از انرژی های صفات او مدد بگیرد!

اگر انسانها در فهم عدالت، حق، رحم، هدایت، صلح، صداقت، نجات و... دچار مغالطه شوند در آنصورت گویی که خدای دیگری را صدا می کنند و نمی توانند ناجی خود و هموعان باشند [توضیحات بیشتر: بخش چهارم] و یکی از مصادیق "هر کسی از ظن خود شد یار من" می گردند و به دنبال خداهای کاذبی که در امثال ولی فقیه تجلی دارد می روند!

ما می گوئیم خداوند هم رحمان است هم خالق شیطان، هم مُسهل است هم سخت گیر، هم لطیف است هم متکبر و قهار، هم هادی است هم مضل، هم معز است هم مضل، حالا نوع تفکر و کیفیت زندگی فردی و روابط اجتماعی ما تعیین می کند که کدامین بخش از انرژی های صفات او بر زندگی هایمان بتابد؟ اگر عدالت را در سرکوب و تکفیر دگراندیشان تفسیر کنیم هیچگاه جامعه از انرژیهای عدالت الهی بهره مند نخواهد شد؛ اگر حقوق یکدیگر را محترم نشماریم و آزادی قلم و اندیشه و بیان را پاس نداریم قادر نخواهیم بود از انرژی های رحمانی و نجات بخش الهی مدد بگیریم.

اگر نسبت به نیازهای مادی و معنوی، و دردها، رنج ها و مشکلات یکدیگر بی تفاوت باشیم و اگر در حق هم بی رحم و خیانتگر باشیم، بسان مردمی خواهیم بود که به حال خود رها شده اند تا یکدیگر را نابود کنند! به همین دلیل است که از صفات رحمانی الهی دم می زنیم و تبلیغ می کنیم، و در برابر موانع آن، یعنی دجال و فقها و قضات سیاسی ایستادگی می کنیم و تسلیم آنها نمی شویم.

ما به این موضوع رسیده ایم که خداوند با توصیفات نادرستی معرفی شده و چیزهایی که به خداوند نسبت داده شده و امروز به عنوان الهیات رایج گردیده نمی تواند قابل پذیرش باشد؛ خداوند هرگز رضایت ندارد که سفره مسموم و مهلک محرومیت، فقر، ظلم، استبداد و خشونت پهن باشد؛ و نقش او در این وسط آن باشد که دائما از طریق ولی فقیه و امثالهم توصیه کند در برابر این فجایع صبوری کنید تا به بهشت بروید! اینجوری ثبت با سند نمی خواند! [توضیحات بیشتر: بخش پنجم].

ما در عمل به اینجا رسیده ایم که خداوند مایحتاج جماعت انسان را خلق کرده و به بشریت هدیه نموده و حتی بسیار بیشتر از آنچه که نیاز است را آفریده؛ ولی یک حلقه مفقوده ای وجود دارد که با نبودش عدالت برقرار

نیست و بین نیازمندی های بشر و نعمت های الهی ارتباط جامع و درست برقرار نمی شود؛ این مسئله بسیار حساس است تا جایی که حتی اگر یک نفر گرفتار و قربانی ظلم و تبعیض باشد درد و رنج او به همگان سرایت می کند! "چو عضوی به درد آورد روزگار؛ دگر عضوها را نماند قرار".

من در گذشته هم این سخنان را گفته ام ولی حالا که از داخل زندان تدریس می کنم اثرات آن بسیار زیاد است؛ اگر این مباحث را با این حد از شفافیت در بیرون شکنجه گاه و از یک جای امن مطرح می کردم آخوندهای انحصارگرا ما را متهم می کردند که بروجردی برای سرگرمی یک سری نظراتی را مطرح کرده تا چیزهایی به نام خود ثبت کند! ولی الان حرف ما خریدنی است زیرا در سختی ها به دست آمده؛ ما درد کشیده ایم؛ می فهمیم رنج و بی کسی و زجر یعنی چه؛ در مطالب ما شاخصه های هر سه مقوله انسان شناسی، جامعه شناسی و خدا شناسی دیده می شود و ارزش های هر سه علم را در آغوش می گیرد.

نفس بشر به دنبال چیست؟ همه انسانها و جوامع خواهان آسایش، امنیت، راحتی، صلح، ثبات، ثروت، نعمت، مکننت، عزت، پیشرفت، علم، اعتبار و امثالهم هستند؛ اینها همگی در اسماء و صفات رحمانی پروردگار عالم نهفته است؛ انسان که در ناتوانی "خلق الانسان ضعيفا" گیر کرده مجبور است به دنبال خدا برود تا نیرو و عزت و توان و علم کسب کند.

برای این هدف نیز چاره ای ندارد مگر آنکه خوی خویش را اصلاح کند و در مدار همین صفات قرار بگیرد و برای دیگران بهترین ها را بخواهد و راضی به آزار و اذیت مردم نشود؛ [توضیحات بیشتر: بخش قبلی] ما به دنبال این مقاصد هستیم و تلاش می کنیم چنین نگاهی را در عمل بر کرسی جهان بنشانیم.

شاید از دید بعضی ها که با این مباحث آشنائی ندارند جنبه های ایده آلیستی این حرف ها بیش از زوایای رئالیستی آن به چشم آید؛ ولی باید به این موضوع هم توجه داشت که اولاً یکی از مسائلی که سبب پیشرفت و تکامل است همین اهداف و آرمانهای پسندیده است؛ همانطور که مولا علی فرمود: "الامل رحمه لامتی و لولا الامل ما رضعت والده لولدها ولا غرس غارس شجره" (غرر الحکم، ج 2، ص 24) یعنی آرزو، ضرورت حیات بشری و رحمتی برای مردم است؛ البته نباید آرزوهای غیر عقلانی یا ناپسند را دنبال نمود چرا که باعث ضرر و گمراهی است.

ثانیاً اگر سخنان و مطالبات ما، دست نیافتنی و ایده آلیستی محض بود روحانیون حکومتی این همه ما را آزار و بایکوت و ترور شخصیت نمی کردند! آنها در جهان به خاطر نقض فاحش حقوق بشر زیر فشارند و یکی از دلایلی نیز برخوردشان با ما می باشد؛ اگر از آزادی ما در این سالهایی که گذشت نمی ترسیدند ما را بدون قید و شرط آزاد کرده بودند؛ آنها می دانستند اگر جلوی کار ما را نگرفته بودند مردم را برای یک حرکت بزرگ بین المللی جمع کرده بودیم؛ همین هراس آنها که باعث شد تا این حد ما را محدود کنند نشان می دهد که نظرات ما این استعداد و قابلیت را داشت که جای خود را در دلهای جهانیان باز کند.

یقیناً اینها [یعنی خامنه ای و گردانندگان رژیم] دست از سر ما بر نخواهند داشت؛ ولی تعجب داریم از سازمان ملل! اگر سازمان ملل و شورای امنیت از ما حمایت شایسته ای می کرد تا اجازه داشته باشیم از چنین خدائی تبلیغ کنیم تواما هم به سود تک تک انسانها می شد و هم به نفع همه جوامع و از آنسو نیز به مصلحت الهیات بود؛ اگر از ما درست حمایت می کردند موانع بر سر راه فعالیت های ما برداشته می شد و با کمک هموطنان خویش می توانستیم قدم های بسیار بزرگی در رفع تبعیض و گرسنگی و فقر و استبداد و جنگ در دنیا برداریم.

خدا شناسی درست، علاج جهان اسلام

پاسخ شفاهی آیت الله بروجردی به این سؤال که آیا در دنیا چند خدا وجود دارد؟

در سوره بقره آیه 163 آمده است: "الھکم الہ واحد لا الہ الا ھو الرحمن الرحیم" یعنی به نفس انسانها آموزش می دهد که خداوند شماها یکی است و خدائی جز او وجود ندارد؛ اما در همین فقره، یک کلید بزرگ نهفته است که اگر شناخته شود تمامی انسانهای گرفتار در حکومت های دینی استبدادی نجات خواهند یافت؛ آری، در این آیه مهم، در معرفی آن تنها خدای واحد، نیامده همان کسی که قاتل و مکار می باشد یا جبار [و مستبد] و معذب [و شکنجه گر] است؛ با اینکه اینها هم از اوصاف اوست؛ بلکه می گوید خدای شما رحمان و رحیم می باشد. اینکه ما گاهی می گوئیم خدای ولی فقیه یا خدای آخوندهای سیاسی، منظورمان اشاره به تصورات باطلی است که

آنها به عنوان خداوند ساخته و از آن تبلیغ می کنند تا خیانت ها و شکنجه گری ها و جنگ افروزی های خویش را برچسب فرمان او بزنند! در جهان فقط یک خداوند وجود دارد و او کسی است که رحمان و رحیم است؛ قدرت های تاثیرگذار منفی و خداگونه در هستی از انرژی های صفات همین الله سوء استفاده می کنند و حتی در قالب رقبای الهی مانند شیطان قد علم می نمایند!

این دجالها [ی رقیب الله] تا زمانی که شناخت عمومی نسبت به پروردگار عالم به حد نصاب نرسد از چنین قدرت و نفوذی برخوردار خواهند بود؛ مثلاً ولی فقیه را در نظر بگیرید، اگر مردمی که فطرتاً به دنبال "استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی" بودند خداوند را در این حد شناخته بودند که امکان ندارد [خداوند] نماینده ای برای سخت گیری و زندان و شکنجه و قتل عام اعزام کند در آنصورت با برپائی حکومت ولی فقیه موافقت نمی کردند و تاریخ معاصر ایران و خاور میانه و جهان، چنین عذاب مهلکی را تجربه نمی کرد!

تا زمانی که مسلمانان باور نکنند ذات و مرام خداوند بر ترحم و انصاف و لطف است اقدام محکمی که برخاسته از باورهای دینی باشد برای کنار زدن آخوندهای شلاق به دست انجام نخواهد شد! هر ملت مسلمان و مومن تحت ستم، که نداند آزادی و دموکراسی و صلح، حق مسلم الهی است چنین حقوق خداداده ای را طلب نمی کند؛ آری، اگر روزی برسد که معرفت عمومی به خالق مهربان جهان اصلاح شود و این درک به دست آید که نفس و ذات و سنت پروردگار بر رحم و لطف و غفران است در آنصورت انسانها دیگر اجازه نخواهند داد رهبرانی شرور و مستبدینی آدم خوار به بهانه های الهی و دینی بر آنها مسلط باشند.

این حق همه مردم است که بدانند خدایشان همان کسی است که فرمان به زندان و شکنجه و آزار و خونریزی نداده؛ خوبی چنین معیارهائی آن است که شعبده پذیر نمی باشند و این از مزایای توحیدی است که ما از آن تبلیغ می کنیم؛ یعنی نمی شود کسانی افکار و اذهان مردم را با مغلظه و سفسطه فریب دهند و مدعی شوند که ما هم الهی و رحمانی و اسلامی هستیم! ادعای هر حکومتی مبنی بر پابندی به رحم و وجدان و عدالت، زمانی مقبول است که جهانیان آنرا تایید کنند زیرا دین واقعی خدا جنبه "للعالمین" دارد نه آنکه متعلق به جزیره دور افتاده ای باشد و نظر دیگران پیرامون آن بی اهمیت تلقی گردد!

در مباحث جبر و اختیار [که در نوشتار حاضر فرصت ورود به آن پیدا نشد] این نتیجه به دست می آید که درک و شناخت مذکور از خداوند را باید خود او به بشر بدهد؛ اما با همه این حرف ها به هر حال اقرار ما انسانها به بی اطلاعی از چنین حقوق و معارفی خود نشانه طی شدن نیمی از راه حصول آن است "لا ادری نصف العلم!"

اگر قبول کنیم که خدای واقعی یعنی خدای رحمان و رحیم و لطیف را نشناخته ایم و به دنبال خداهائی که این و آن نشان داده اند رفته ایم و در بیراهه های سخت گیری و تبعیض و خشونت و جنگ، دچار آوارگی و زجر شده ایم، این اعتراف [و اقرار] خود زمینه ای می شود که به سمت توحید واقعی حرکت کنیم.

حکمت استناد به آیات و روایاتی که ذو وجوه و تحریف شده و ناقص هستند

پاسخ آیت الله بروجردی به این سؤال که شما بارها گفته اید محتویات منابع دینی، ذو وجوه و تحریف شده و ناقص هستند؛ ولی در سراسر درس هائی که از داخل زندان به بیرون ارسال نموده اید و در این کتاب نیز موجود است به آیات و روایات استناد کرده اید!

الف) اینکه آیات قرآن ذو وجوه و ظنی الدلاله هستند و اینکه احادیث و روایات نیز تقیه ای بوده و بعد از انواع تحریف ها و بدعت های به دست ما رسیده و اینکه می شود برداشت های متناقضی از آنها استخراج کرد ادعاهای جدیدی نیست و همه علما نیز این مسائل را می دانند! ولی به هر حال ما به سهم خودمان اسنادی را [در این اثر و به ویژه در بخش اول و دوم] ارائه نمودیم تا این واقعیت ها را بطور مستند بازگو کرده باشیم.

ب) درست است که معایب فوق در کتب آسمانی و سنت فرستادگان الهی وجود دارند ولی فعلاً دین و کتاب و منابع جدید دیگری [که این فاقد این عیوب باشند] در اختیار بشر نیست که بشود اینها را کنار گذاشت و به آنها رجوع کرد! ما می گوئیم منابع کهن دینی در حال حاضر غنیمت هستند ولی نباید در دلالت ها صرفاً به آنها تکیه کرد و عقل و عرف و تجربه و آراء اندیشمندان و صاحب نظران را نادیده گرفت؛ خود نیز به این اصل پایبند بوده ایم.

ج) حدیث بسیار معروفی از امام صادق نقل شده که ایشان می فرماید ما در باب مسائل و احکام دینی به گفتن اصول اولیه و قواعد کلی اکتفا کرده ایم و شما باید شاخه های مورد نیاز و فروع به روز را از آنها استخراج نمائید "علینا القاء الاصول وعلیکم التفریح" (وسائل الشیعه، ج 27، ص 62).

حالا با لحاظ کردن کلام فوق باید بگوییم اصولی که ما از ظرف آیات و روایات، استخراج کرده ایم و در این کتاب تقدیم نموده ایم به گونه ای است که اگر با مقتضیات امروز بخواهیم از آنها احکام و قوانینی را استنباط کنیم با اجزاء آزادی و دموکراسی و صلح جهانی همسو و در نفی کامل انواع نابرابریها و خشونت ها قرار می گیرد؛ این از مزایای شیوه کاری ما می باشد که از یک سو بر مبانی دینی و الهی استوار است و از سوی دیگر نیز با مندرجات اسناد جهانی حقوق بشر همسان می باشد. [به عنوان نمونه آقای پروچردی در بخش های اول و دوم این کتاب، با مبنا قرار دادن آیاتی چون "و لا تکسب کل نفس الا علیها" (انعام، 164)؛ "و لقد کرما بنی آدم" (اسراء، 72)؛ "ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یرغروا ما بانفسهم" (رعد، 11) و...، ضرورتیهای مانند رفع تبعیض های جنسیتی و اعتقادی، نفی مجازاتهای خشن، استقرار دموکراسی و... را به عنوان حقوق مشروع و الهی انسانها و جوامع بشری معرفی کردند].

قاعدتا آنهایی که صادقانه قصد نهادینه کردن مفاد منشورات حقوق بشر بین المللی را دارند قدر یافته های فقهی و وجدانی ما و تدریس های بی مزد و موجب از داخل زندان مرگبار ولی فقیه را خواهند دانست و در تقویت و ترویج آن خواهند کوشید؛ به ویژه آنکه ما در ازای خدمات و زحمات خود هیچ مقام و منصبی را طلب نکرده ایم و در مطرح نمودن مطالبات و خواسته ها نیز مسائل شخصی و خصوصی را کنار گذاشتیم و نظر اجماعی اپوزیسیون مبنی بر جدائی دین از سیاست را به قدر توان طنین دادیم.

د) برای بیان دلیل چهارم که البته بسیار مهم نیز هست یک مقدمه ای به این شرح لازم است: بنده ضعف های منابع منقول را بدون دلیل پر رنگ نکردم؛ ممکن است کسی با هدف نظریه پردازی و یا بزرگ کردن بعضی مسائل چنین مطالبی را بگوید و در آنصورت جای بحث خواهد بود که چه ضرورتی دارد درباره اینها صحبت کرد و باعث تشویش و اختلاف شد؟ ولی قصد ما چنین اموری نیستند؛ اگر به دنیای اطرافمان توجه شود آشکار کردن معایب مذکور را ضرورتی قطعی خواهیم یافت!

به عبارتی دیگر ما مجبور شدیم معایب موجود در منابع دینی را بطور گسترده نمایان کنیم؛ امروز متأسفانه در منظر عمومی، رهبران اسلام، ولی فقیه و طالبان و ملاعمر و امثالهم محسوب می شوند؛ چرا که تمامی گزارش ها و تحلیل ها در مراکز خبری بین المللی صرف پرداختن به گفتار و رفتار آنها و عملکرد رژیم های تحت امرشان می شود!

شما هر رسانه و روزنامه ای را ملاحظه کنید اخبار آنها را می بینید و این جنایتی نابخشودنی است که اسلام در نظرات و کردار آنها خلاصه شده در حالی که در همین جهان اسلام مخصوصا در ایران و عراق و لبنان پیشوایانی هستند که مخالف قرائت آنها از البیئات و اسلام می باشند ولی آیا خبری از اینها پخش می شود؟ الان اینجانب با آنکه صاحب بزرگترین جمعیت مذهبی مستقل از حکومت بوده ام و بیش از 8 سال است که فریاد می زنم اسلام نگفته ظلم کنید و جنگ به راه اندازید و این همه نیز به خاطر چین سخنانی شکنجه شدم؛ اما آیا در دنیا صدای ما در مقایسه با رهبران اسلام سیاسی و قدرت طلب بازتاب خاصی داشته است؟

از سوی دیگر همیشه این مطرح بوده که پوستین اسلام در دو رویه متناقض قابل مشاهده است؛ یکی خشن و ظالمانه و دیگری بر ضد آن؛ یعنی در اسلام ابزار کافی برای ستم و تبعیض و خشونت و جنگ افروزی موجود است و در عین حال تمامی موازین لازم جهت برپائی یک زندگی عادلانه توأم با آرامش و تسامح و تساهل و صلح نیز وجود دارد؛ اگر ما به آیات و روایات استناد کردیم با همین قصد بود که حقایق اسلام غیر سیاسی را نشان دهیم و آحاد مسلمانان را به همین سمت دعوت کنیم.

ما بارها به روحانیون سیاسی گفتیم حالا که اسلام شما جواب نداده و در قضاوت جهانی به عنوان دین زندان و اعدام و سرکوب و جنگ طلبی و تحجر شناخته می شود؛ پس بیائید یک بار دیگر اسناد را بررسی کنیم؛ یقینا برداشت هایی که از منابع مکتوب دینی به دست آمده و بر جوامع اسلامی تحمیل شده غلط بوده که چنین فجایعی به وجود آمده! ولی آنها همیشه مدعی بوده اند که چنین اقدامی نیاز نیست زیرا از دید خودشان اسلام مورد تبلیغ آنها بر حقوق بشر و دموکراسی و صلح مبتنی است!

ما به آنها می‌گوئیم اسلام واقعی باید جهانشمول و مخاطب آن همه مردم باشند نه یک گروه یا فرقه خاص [مثل هواداران ولی فقیه و القاعده] پس باید در قضاوت افکار عمومی جهانیان نیز این دین مبرای از ظلم و استبداد و خشونت شناخته شود؛ البته این کلام نیز سخن عجیب و پیچیده‌ای نیست که نیاز باشد درباره آن بحث و جدل کرد؛ ولی با این همه ما حاضریم با رهبران دین ولایت فقیه مناظره کنیم. به این ترتیب یکی دیگر از دلایل ما برای استناد به آیات و روایات [قرآن و "سنت"] آن است که حقایق را بر اساس منابعی که فقها و قضات سیاسی به آن اعتقاد دارند بیان کرده باشیم؛ چون در بحث و مناظره باید به یک سری اصول و مبانی مورد توافق طرفین استناد کرد؛ ما می‌گوئیم که کلیات مندرجات اسناد جهانی حقوق بشر را قبول داریم و در بحث با روحانیون سیاسی، با تکیه به همان مأخذی که آنها قبول دارند یعنی "قرآن" و "سنت" حاضریم مناظره کنیم و صحیح بودن تفکرات خود را شفاف سازی کنیم؛ اسنادی را نیز در همین اثر پیش کش کردیم و اگر اجازه دهند که حصار زندان و خفقان از اطراف "عقل" و "اجماع" [که در کنار "قرآن" و "سنت" منابع چهارگانه فقه و اجتهاد هستند] برداشته شود خواهند دید که اکثریت مطلق مردم و نخبگان دینی نیز همین گونه فکر می‌کنند.

آیا آقای بروجردی خواهان اعتلای دین و مذهب خاصی هستند؟ (مثلا اسلام و تشیع)

پاسخ آیت الله بروجردی به این سؤال که آیا شما در مقام یک منجی توحیدی خواهان اعتلای اسلام و تشیع هستید یا آنکه تفکر دیگری دارید؟

اینجانب مبلغ و حامی تفکر خداجوئی و خداخواهی هستم و در یک دین و مذهب خاص نیز محصور نیستم؛ البته بنده در برابر بدعت‌های اسلامیون سیاسی کار، شعار اسلام اصیل و غیر سیاسی و بازگشت به دین آباء و اجدادی را برافراشتم تا ناحق بودن [و غیر اسلامی بودن] ولایت فقیه و اسلام حکومتی را برای معاصرین و آیندگان اثبات کنم.

اما دیدگاه مستقل من، توحید بی پیرایه و جهانشمول است؛ یعنی خداپرستی بدون تعلقات بشری؛ بدون وابستگی به قرائت‌های موجود از ادیان و مذاهب؛ ما معتقدیم اصل در همه ادیان خود خداست و موحد بودن لزوماً از طریق آموزه‌ها و مناسک یک دین و مذهب خاص نمی‌باشد؛ بنابراین همانطور که در این سالها نیز مشهود بوده اینجانب در پی تبلیغ الهیات برای نهادینه کردن ارزش‌های حقوق بشری می‌باشم نه برجسته کردن یک دین و مذهب خاص مانند اسلام و تشیع؛ خواسته من خداپرستی محض است و مولفه‌های آن نیز در این اثر تقدیم شده است.

مباحثی در باب جواز خدا پرستی بدون وابستگی به ادیان، مذاهب و اشخاص

الف) بررسی چند سؤال درباره دین مبتنی بر فطرت

"فاقم وجهک للدين حنیفا فطرت الله التي فطر الناس علیها" (روم، 30)؛ و بطور مشابه در آیات دیگری چون 140 از سوره یونس: "اقم وجهک للدين حنیفا" و... خداوند امر فرموده به دنبال دین حنیف بروید؛ نگفته در اسلام یا دین و مذهب خاصی محصور شوید! این کلام قرآنی چند سؤال مهم را به دنبال خود می‌آورد:
سؤال اول: دین حنیف چیست؟

از امام باقر در این باره سؤال شد، ایشان فرمود: "هی الفطرة التي فطر الناس علیها، فطرهم علی معرفته" (محاسن برقی، ج 1، ص 241) یعنی همان دین فطری است و انسان فطرتاً به دنبال شناخت خدا می‌رود تا او را بیابد؛ پس حنیفیه دین مبتنی بر فطرت و وجدان و ژن آدمیان است.

این تعبیر به نوعی تکرار و تفسیر قسمت دوم آیه فوق می‌باشد که آمده: "فطرت التي فطر الناس علیها" یعنی دین حنیف [همان دینی است که] با فطرت انسانها همسو می‌باشد؛ فطرت نیز هویتی الهی، خداجو و خداخواه دارد "فطرهم علی التوحید عند الميثاق علی معرفة انه ربهم" (روایتی در تفسیر آیه 30 سوره روم، کتاب درر النجفیه بحرانی، ج 2، ص 209؛ بحار الانوار، ج 3، ص 278).

اینها در مجموع یعنی آنچه را که فطرت‌ها می‌پذیرند همانا پروردگار عالمیان است! امام صادق نیز در همین راستا فرمود که خداشناسی در فطرت‌ها دمیده و الهام شده است "الهم عباده حمده و فاطرهم علی معرفة"

ربوبینه" (اصول کافی، ج 1، ص 139).

سؤال دوم: با توجه به اینکه شناخت دقیق و کاملی از فطرت وجود ندارد و با حواس محدود بشری و نواقص علمی موجود نمی توان ماهیت و ابعاد فطرت و ذات و ژن را به این سادگی ها کشف نمود، پس چه باید کرد؟ ناچاریم برویم سراغ خصایص مشترک در جمیع نفوس انسانی که چه حالات و روحیاتی را شامل می شود؟ زیرا خصایص ذاتی و فطری انسان در همه بنی آدم مشترک است؛ امام صادق در این زمینه فرمود: "خلق الناس کلهم علی فطره" (اصول کافی، ج 2، ص 417) یعنی بشریت در فطرت انسانی مشترکند.

حالا می رویم به سراغ مرحله بعدی: تک تک انسانها چه بطور آگاهانه و چه از طریق ضمیر ناخودآگاه خویش در جستجوی این امور هستند: کسب علم و شناخت، آزادی تفکر و بیان، امنیت، پیشرفت، توسعه، سود و منفعت، سربلندی و عزت، عدالت، عافیت، سهولت، استطاعت، مشارکت در سرنوشت فردی و جمعی، آرامش، سلامتی، بقا و جاودانگی، ارتباط صمیمانه با معبود و خالق خویش؛ اینها چیزهائی عمومی و مشترک می باشند و در کافر، مومن، زن، مرد، سیاه، سفید، جوان، پیر، گذشتگان، امروز، فردا و... تجلی دارند.

یکی دیگر از مشخصه های فطری و ذاتی آن است که تبدیل و تغییر پذیر نمی باشند و پابرجا و ایستا هستند "لا تبدیل لخلق الله ذلک الدین القیم" (ادامه آیه قبلی) خواسته های فوق همین خصلت را دارند و مطالبه همیشگی انسانها بوده و هستند؛ البته ممکن است بر اثر فشارها فطرت انسان زنگار بگیرد و فعالیت آن کند شود، یا شخص راه را به خطا برود.

به این ترتیب، دین حنیف و فطری دینی است که بی شائبه حامی مطالبات مشترک و پایدار همه بشریت باشد؛ یعنی مصادیق آزادی و دموکراسی و صلح و پیشرفت که تمنای مشترک همه انسانهاست را برآورده کند؛ اگر دین فطری هنوز بطور شفاف شناسائی نشده ولی تا همین مقدار مشخص گردیده که منظور از آن نمی تواند دین سیاسی رایج باشد؛ زیرا ادیان حکومتی و سیاسی مانند قرائت ولایت فقیهی و القاعده ای از اسلام، تامین کننده آرمانهای مذکور نیستند و بطور کامل در برابر اصل و ریشه الهیات قرار دارند!

سؤال سوم: چگونه می توان کشف کرد که آیا مومن به دین فطری هستیم؟ آیا در مسیر اکتساب مطالبات فطری قرار داریم یا خیر؟

یک مثال ساده را بررسی می کنیم: یکی از خواص ذاتی اجسام آن است که جاذبه زمین آنها را به سمت خود می کشاند؛ اگر جسمی را در دستتان خود نگه دارید به محض آنکه رها شود سقوط می کند تا در آغوش زمین قرار بگیرد؛ یا جریان حرکت آب، به سمت هر سرآشویی که در مسیرش باشد حرکت می کند؛ جاذبه ها و خصایص فطری و ذاتی انسان نیز شبیه اینهاست؛ انسان تا به مطالبات ذاتی و فطری خود نرسد آرامش و قرار نخواهد داشت و در این زمینه نمی شود اذهان را برای طولانی مدت فریب داد.

انسانها از بیماری، درد، جهل، رنج، زندان، خیانت، فقر، جهل، سرشکستگی، دروغ، جنایت، قتل، گروگان گیری، سر بریدن، تیرباران، سنگسار، بمب گذاری و ... بطور ذاتی و فطری بیزار، و تشنه مواجه با حالات متضاد آن هستند که در بالا نمونه های آنرا عنوان کردیم [علم، امنیت و...]; این جاذبه فطری مانند کششی است که اجسام را از هوا به زمین می آورد تا آنها را به سکونت و ثبات برسانند! بنابراین اگر دینی همسو با جاذبه های فطری نباشد یا انسان را در مسیر دیگری سوق دهد، عملاً باعث تشویش، بلاتکلیفی، اضطراب، سردرگمی، گرفتاری، بدبینی، دلزدگی، ناراحتی و بی قراری می شود.

شاید بحث معاد پیش آید که خوب موارد مذکور یعنی امنیت و علم و سلامتی و... در بهشت قرار است داده شود؛ این درست است؛ اما همه ادیان برای زندگی دنیا نیز حرف و ادعا دارند! هیچ دینی نگفته بیاید تا با فقر و زندان و جنگ، نابودتان کنیم ولی بجای آن، وارد بهشت شوید! ما نمی گوئیم که آرمانهای فوق مطلقاً قابل کسب است، ولی باور داریم که ادیان و مذاهب باید زندگی را به مسیری که تامین کننده نیازهای فطری مذکور است هدایت کنند؛ در واقع دین درست، آن است که مومنین خویش را در جاده برآورده کردن ضرورتهای فطری فوق حرکت دهد!

بحث دیگری نیز پیش می آید که همه این مقوله ها نسبی هستند؛ یعنی عدالت، حقیقت، سعادت، آرامش و... می تواند تعاریف متفاوت و حتی متضاد داشته باشد؛ اینجانب به همین خاطر بحث دین حنیف و دین فطری و خداپرستی بدون تعلقات بشری را برجسته کردم؛ زیرا ملاک در این نگرش، وجدان است؛ وجدان عمومی

جهانیان مخالف زندان، سرکوب و استبداد، خشونت، بی رحمی، جنگ، قتل عام و عملیات انتحاری و امثالهم است؛ [این تعبیر و تفاسیر مورد پذیرش وجدان همگان است]؛ حتی خودکامگانی همچون ولی فقیه و مجتهدین سیاست زده و گروه هائی همانند پیروان و مقلدان آنها هم اینها را قبول دارند ولی به خاطر منافع یا تعصباتشان با آن مقابله می کنند!

همانطور که توضیح دادم نمی توان در طولانی مدت سر خویش کلاه گذاشت؛ نفس لوامه در انسانها، با دانستن حقیقت و قرار گرفتن در مسیر تحقق عدالت و کمال، تسکین می یابد؛ در غیر اینصورت ارضا و قانع نمی شود و صاحب خویش را مانند آدمی تشنه آزار می دهد و او را رها نمی کند! وادارش می کند که به احیای ارزش ها روی آورد تا به آن آرام و قرار فطری برسد؛ به قول شاعر: "هر کسی کو دور ماند از اصل خویش؛ باز جوید روزگار وصل خویش!"

بنابراین حکومت هائی که با دادن وعده های دروغ و یا مغالطه در آمارها و اخبار سعی می کنند مملکت خویش را سعادتمند و پیشرو معرفی کنند [در دراز مدت] توفیقی پیدا نخواهند کرد [زیرا وجدانها به این مقدار راضی و قانع نمی شوند].

ب) بررسی دو موضوع مرتبط

موضوع اول) دین فطری، دین سهولت و تسامح: برداشتهای فوق بارها به اشکال گوناگون مورد تایید پیامبر اکرم نیز قرار داشته؛ از جمله اینکه در توصیف ویژگی دین حنیف و فطری فرمود: "بعثت بالحنیفه السمحه و من خالف سنتی فلیس منی" (نهج الفصاحه، حدیث 1351؛ سنن ترمذی، ج 3، ص 10، حدیث 1485) یعنی من بر دین حنیف مبعوث شدم که آسان است؛ فقهایی سیاسی اسنادی با مضمون این روایت را به این معنا تعبیر می کنند که احکام و قوانین اسلامی از همان ابتدا سهل [و آسان] مقرر شده و باید برای همیشه به آنها پایبند بود؛ ولی همانطور که ملاحظه می فرمایید واقعیت آن است که این [سهل و آسان بودن] باید در هر عصری به تناسب شرایط همان زمان مورد تایید قرار بگیرد نه آنکه احوال 1400 سال قبل ملاک باشد.

یعنی اگر قوانین و مقرراتی باعث فشار بر اعصاب، اقتصاد، اعتبار، حرمت و امنیت اقشار جامعه باشد باید فوراً کنار گذاشته شود [توضیحات بیشتر: بخش اول] در نهایت آنچه که حق است و باید تکریم شود، همان ارتباط قلبی با خداست نه پایبندی های ظاهری.

به قسمت دوم روایت فوق دقت شود: می فرماید اگر در دینی سخت گیری باشد به من و اسلام ربطی ندارد!

("فلیس منی") یعنی فقها و قضاتی که فتوا و حکم به آزار و تعب مردم می دهند از ما نیستند! کسانی که با وضع مقررات سخت اقتصادی و اجتماعی باعث فقر و محرومیت و محدودیت می شوند با انبیا بیگانه اند.

پیامبر در جای دیگری نیز به مولا علی فرمود: "ان هذا الدین متین، فاوغلوا فیه برفق، و لا تکرهوا عبادة الله الی عباد الله، فتکونوا کالراکب المنبت الذی لا سفرا قطع و لا ظهرا ابقى" (اصول کافی، ج 2، ص 86) یعنی یا علی این دین متین است لذا با لطافت و مدارا پیش بروید و مانند آن سوار نباشید که با عجله و سرعت برود، نه مسیر را پیموده و نه مرکبش سالم مانده!

موضوع دوم) ویژگی بارز فطرت انسان، مطالبه ترحم و عواطف: بر طبق اسناد قسمت فوق الذکر انسان فطرتاً به دنبال خدا می گردد؛ و این یعنی آنکه به دنبال نفس و واقعیت پروردگار می باشد؛ از سوی دیگر، اصل و اساس توحید نیز خداشناسی و معرفت اوست؛ و این شناخت و معرفت هم یعنی همان شناخت و معرفت نفس و ذات او.

نکته کلیدی این قسمت از بحث آن است که خداوند گرچه صفات سنگینی چون قهر و عذاب را داراست ولی آنچه را که حجت و برهان نفس خویش معرفی نموده و بر اساسش خویشتن را توصیف کرده، رحمت و غفران است؛ او حتی ضمانت بر پایبندی به آن داده "کتب علی نفسه الرحمة" [توضیح بیشتر: بخش اول]؛ پس آنکس که به دنبال خدا می رود در واقع آگاهانه یا ناخودآگاه در پی رحم و عدالت و لطف است [نه قهر و عذاب و مکر او]؛ در مناجات پیشوایان آسمانی آمده: "و لا تسکن النفوس الا عند روباک" (بحار الانوار، ج 91، ص 151) یعنی نفس ها جز با دیدن تو تسکین و قرار نمی یابند و این نیز یعنی تشنگی نفس انسانها جر با چشیدن رحم و لطف که ویژگی نفس الله می باشد، رفع نمی شود.

بنابراین کسانی چون روحانیون سیاسی که انرژی های مکر [دروغ گوئی و فریب افکار عمومی]، عذاب [زندان و آزار و شکنجه]، غضب، خسران، لعن، خصومت، حرب [جنگ طلبی] و امثالهم را به جوامع انتقال می دهند، نفس آنها از اصل نفس و ذات الهی جدا شده [زیرا همانطور که اثبات شد نفس و ذات الهی بر رحمت و غفران و لطف است]؛ آنها به دنبال خدای دیگری رفته اند و سعادت و آرامش کاذبی که مطلوب شهوات و خودکامگی هایشان است طلب کرده اند و جوامع خود را نیز به رنج و عذاب مبتلا کرده اند!

هان ای خودکامگان مستبد! شما که جگرها را خون کردید، چشم ها را سرمه سرب کشیدید و نفس ها را در غبار غلیظ سرکوب و خفقان به شماره انداختید، چگونه جرات کردید خود را نماینده چنین خدائی بنامید! آری، شما را می گویم ای شیطانی که در هیبت ولی فقیه و روحانیون حکومتی هلول کردید! برخیزید و از سرزمین بشریت دور شوید، دیگر در میان انسانها خریدار ندارید، جهانیان از این پس خدای واقعی را شناخته اند!

ج) چرا دین حنیف از همان اول راه اسلام، برجسته نشد؟

یک چالش بزرگ آن است که اگر از اول دین حنیف و فطری ملاک بوده، پس چرا در اسلام این همه احکام و موازین و انواع شاخ و برگ ها تقریر شده است؟ یا شاید بعضی بگویند فلان آیه که حامی دین فطری است، در مکه نازل شد ولی بعدا در مدینه آیات دیگری نازل گردید، یا بگویند پیامبر که خود حامی دینی حنیف بود ولی این همه مناسک و احکام را وارد اسلام کرد و دلایل دیگری!

به هر حال جوابهای کلی در این اثر و به ویژه در بخش اول داده شده که آنچه امروز در دست ماست، ناقص، تحریف شده و ذو وجوه است و مهمتر اینکه اگر هم آموزه هائی بدون نقص و تحریف به دست ما رسیده باشند باز هم بطور مطلق نمی توان ملاک قرار داد زیرا آنها بر اساس مقتضیات زمان گذشته بوده و الان شرایط عوض شده!

میزان و کیفیت آگاهی، مشغله، دغدغه ها، آرزوها، فضای اجتماعی و سیاسی، روابط ممالک با یکدیگر و ... باعث می شده در هر عصری یک سری جاذبه ها و دافعه ها و ایضا برخی ارزش ها و مناسک خاص، برای مردم ایده آل و مطلوب به نظر آیند و به آنها دائما شاخ و برگ بدهند؛ این موضوع می تواند یک تحقیق مستقل جامعه شناسی تاریخی، برای مقطع نزول اسلام را به خود اختصاص دهد.

امروز زمانی متفاوت با گذشته است و باید دیدگاه ها عوض شود؛ راه دیگری وجود ندارد! از لحاظ سیاسی نیز قرائت های ولی فقیه و بن لادنی و تکفیری هیچ جائی در قلوب مردم ندارند و در افکار عمومی جهانیان نیز مطرح شدند؛ بنابراین ایشان یا باید خود را اصلاح کنند و یا آنکه شب و روز با جهانیان در رقابت نظامی و جنگ به سر ببرند و کماکان رسانه ها صحنه نمایش گزارشات خونین باشد؛ بعید است که کسی چنین سخنانی را نپذیرد!

البته اگر بخواهیم پاسخ سؤال فوق را از دریچه جبر و اختیار بررسی کنیم می شود اینطور گفت که خداوند اراده کرد تا در بستر تاریخ واقعیت های تلخ پیرایه بندی به الهیات و هرج و مرج های ناشی از شاخ و برگ دادن به توحید اصیل به نمایش درآید تا اذهان و قلوب بشریت در زمانی مانند حالا که الهیات خالص و توحید بی پیرایه برجسته می شود تجربه و آگاهی کافی برای پذیرش مشتاقانه آنرا داشته باشند.

خداوند مسیری به نام دین حنیف معرفی کرد و ابراهیم خلیل که معلم توحید است نیز خود را پیرو آن نامید (نحل، 125؛ آل عمران، 95 و ...)؛ پیامبران دیگر از جمله محمد بن عبد الله نیز گفتند که ما بر دین حنیف مبعوث شدیم ["بعثت بالحنیفیه..."] حالا فضای گذشته و سبک زندگی فردی و اجتماعی به گونه ای بوده که پایبندی به یک سری مظاهر عبادی و فرعیات، ضروری به نظر می رسید ولی الان همه چیز عوض شده فلذا باید همان اصل و ریشه اولیه را حفظ کرد و فروع و عبادات و باورها یک امر خصوصی و فردی محسوب شوند؛ اینطور نباشد که اگر یک جوانی برای استخدام به اداره ای مراجعه می کند از او بپرسند نماز ظهر چند رکعت است؟ آیا نماز جمعه می روی؟ آیا ولی فقیه را به عنوان ولی امر مسلمین جهان قبول داری؟ و ...

این دیدگاه [توحید بی پیرایه] می تواند یکی از تفکرات محکمی باشد که کثرت گرائی دینی [پلورالیسم دینی] را نیز تقویت می کند و به صلح و مدارا میان پیروان ادیان کمک بسزائی می نماید؛ به نظر بنده اگر در بحث ادیان و مذاهب توحیدی، روی همین مقوله خداپرستی بدون پیرایه ها و ظواهر تاکید شود گام بزرگی در استقرار صلح جهانی برداشته خواهد شد زیرا بسیاری از درگیری ها و توسعه طلبی ها صرفا سیاسی و قدرت طلبانه است ولی

رهبران آنها مسائل دینی و توحیدی را بهانه قرار داده اند!

به هر حال در قرآن آیات دیگری نیز به چشم می آید که دیدگاه حنیفیه را تایید و حمایت می کند؛ از جمله نحل، 123؛ آل عمران، 67؛ بقره، 135؛ انعام، 161 و نساء، 125؛ بحث در این زمینه می تواند از مسیرهای متعدد طولانی شود که مجالی برای آنها در این اثر وجود ندارد؛ لذا بار دیگر تاکید می کنم که قرائت و لاییت فقیهیه از الهیات و توحید در ایران، از درون و بیرون در حال بلعیدن باقی مانده جان و مال و اعتبار ساکنین خویش است و یکی از راه های خلاصی از آن روی آوردن به دیدگاه خداپرستی بی پیرایه است؛ از خامنه ای می خواهم: اگر حرف ما، خلاف است، در یک مناظره تلویزیونی ما را قانع نما، تقاضای چند ساعت مناظره رسانه ای از سوی یک پیشوای مردمی و دینی که با دستور شما سالهای سال زندانی و شکنجه شده و جان و جوانی و عزیزان خود را از دست داده، مطالبه زیادی نیست!

آن بخش از اسلام فعلی که توسط روحانیون سیاسی در دنیای شیعه یا سنی اداره می شود مروج خشونت و جنگ طلبی است، ما به همه دلسوزان دیانت و انسانیت می گوئیم می شود اینها را کنار گذاشت و به تسامح و صلح جهانی رسید و در عین حال مسلمان و مومن هم بود؛ کافی است که دست به دست هم دهیم و آن قسمت از اسناد دینی که توسط علمای سیاسی و حکومتی و پدران فکری آنها یعنی بنی امیه و بنی مروان و بنی عباس و امپراطوری عثمانی از ظرف اسلام بیرون انداخته شد را احیا کنیم! نام چنین دین و مذهبی، وابسته به اسم اسلام، تشیع و... نیست؛ بلکه دین انسانیت و وجدانیت می باشد؛ خداخواهی واقعی است بدون ظواهری که به نام ادیان و مذاهب به آن اضافه شده؛ ظاهر و باطن این دین، رحم و شفقت و غفران و عدالت است و این یعنی دین حنیف و فطری که بشریت سرگردان و آشوب زده، تشنه و منتظر آن است.

مولا علی می فرماید: "کلمه الاخلاص فانها الفطره" (نهج البلاغه، خطبه 109) یعنی اوج توحید و خدا خواهی که اخلاص است در فطرت ها و وجدانها نهفته است؛ آئینه دل با جیوه اخلاص، محل رویت کردگار فطری است که الهیات آسمانی را با وجدانیات بشر زمینی یکی کرده؛ آن پروردگاری که درون [و فطرت] انسانها خالصانه او را می پذیرد و حاضر به عبادتش می شود خدائی است بدون رنگ آمیزی ادیان و مذاهب؛ کردگاری که قلبها به عشقش می تپند همان خالق مهربانی هاست؛ او ناصح صلح و تسامح و تساهل؛ آمر حقوق بشر و آزادی؛ حامی دموکراسی و ناهی استبداد و قساوت می باشد.

یکی از اسناد مهم دیگر در تایید آن نیز روایتی است که از پیامبر اسلام نقل شده: "و الذی بعثنی بالحق بشیرا لا یعذب الله بالنار موحدا ابدا و ان اهل التوحید لیشفعون" (امالی شیخ صدوق، ص 372، حدیث 469؛ روضه الواعظین، ص 51) به این معنا که پیامبر ضمن قسم یاد کردن و عده داد هیچ موحدی نه تنها اهل دوزخ نخواهد بود بلکه قدرت شفاعت نیز به او عطا خواهد شد!

دقت شود که هیچ قیدی نیامده که شخص مسلمان باشد یا پیرو دین خاصی، بلکه صرفا موحد بودن ملاک قرار گرفته؛ خواه مسلمان، یهودی، مسیحی، زرتشتی و...؛ البته ما در خلال مباحث این اثر اثبات کرده ایم که موحدین لزوما پیرو ادیان شناخته شده و معروف نیستند بلکه هر کس به دنبال ندای فطری می رود، و وجدانش تقویت می شود، چنین کسی موحد است ولو اینکه پیرو ادیان معروف و شناخته شده نباشد.

در اینجا تفسیر خود از طنین "جاء الحق و زهق الباطل" (اسراء، 81) را به وعده "انما توعدون لصادق و ان الدین لواقع" (ذاریات، 5-6) گره زده و این کلام را تقدیم مخاطبین عزیز می کنم که در مواعید کریمانه خالق هستی، دین فطری و خداپرستی محض، ایستگاه موعود و محل آرامش بشریت است که حقوق همگان در آن تضمین خواهد شد!

چکیده دیدگاه ها و نظرات در چند جمله

اینجانب خواهان استقرار "آزادی"، "عدالت"، "استقلال"، "استغنا"، "تساهل و تسامح"، "حقوق بشر"، "دموکراسی"، "مسالمت" و "صلح" در سراسر جهان و رفع "استبداد"، "ظلم"، "تبعیض"، "خفقان" و "سرکوب" از ایران و اقصی نقاط دنیا می باشم.

مخالف مطلق گرائی و انحصارگرائی هستم و با آن بخش از ارزش های نهفته در تمامی ادیان، مذاهب، مکاتب، مسالک و مشربهای فکری و اجتماعی که حامی اصول فوق باشند موافق هستم و به اندازه اهمیت و تاثیرگذاری

آنها در تحقق ارزش های مذکور با آنان همراهی می کنم.

تفاوت دیدگاه های فقهی علمای سیاسی با آیت الله بروجردی در یک نگاه

پاسخ آیت الله بروجردی به این سؤال که تفاوت کلی میان نظرات فقهای سیاسی با شما در چیست؟ از یک افق کلان می توان دو مسیر کلی در فقاہت غیر خاموش که به نام شیعه در حال حاضر تاثیرگذار هستند و در جامعه حرفی برای گرفتن دارند ترسیم کرد؛ یکی مبتنی بر برداشتهای ناگهانه یا مغرضانه که خروجی آنها، فجایع و مصائب دینی و حقوق بشری است و در چند دهه اخیر ایران شاهد آن می باشیم [و البته القاعده و داعش در اهل تسنن نیز به شکل دیگری با آنها هم قدم هستند]؛ در مقابل آن نیز نگاه فقهی دیگری مطرح است که در مخالفت آشکار قرار دارد؛ منابع و مأخذ هر دو طرف یکی است؛ هر دو به قرآن، سنت پیامبر و ائمه شیعه استناد می کنند؛ ولی برداشتهای از این منابع تفاوت دارد.

گروه اول فقهای هستند که می گویند خدا ظالم نیست پس همه احکامی که در قرآن آمده غیر ظالمانه است و باید تا جایی که زورمان می رسد آنها را زنده نگه داریم ولو اینکه تمامی نهادهای حقوق بشر و افکار عمومی دنیا اعتراض کنند؛ ولی گروه دوم می گویند چون خدا ظالم نیست پس باید احکام الهی را با مصالح روز و شرایط فعلی همسو کرد در غیر این صورت خداوند متهم به ظلم می گردد!

گروه اول می گویند تبعیض های جنسیتی و عقیدتی مطابق با آیات و روایات است پس عین عدالت می باشد؛ ولی گروه دوم با استناد به همان مأخذ معتقدند ضد عدالت است؛ گروه اول می گویند چون خداوند فرموده "لا یكلف الله نفسا الا وسعها" (بقره، 286) پس هر حکم سخت و مشقت باری که در قرآن آمده باید تا جای ممکن بر کرده جامعه تحمیل گردد زیرا اگر این تکالیف سنگین بود خداوند از اول وضع نمی کرد؛ اما گروه دوم با تکیه به همان آیه اثبات می کنند که باید هر قانون و حکمی که امروز باعث آزار و فشار بر مردم می شود تعطیل گردد تا خداوند متهم نشود که تکالیف "ما لا یطاق" مقرر نموده.

این بحث را می توان در ده ها و صدها مصداق مشابه دیگر ادامه داد؛ برای آنکه سخن طولانی نشود به بیان این مطلب اکتفا می کنم که گذر ایام نشان داد نه فقها و قضات سیاسی رضایت می دهند از دین خود جدا شوند و نه ما که در گروه دوم قرار داریم حاضریم از دین فطری و توحید بی پیرایه دست برداریم؛ ما به گروه اول کاری نداشتیم و مسیر خود را به همراه مردم طی می کردیم ولی آنها وجود ما را مخلّ منافع خود یافتند و مانع کار ما شدند؛ امیدواریم هرچه زودتر گشایشی بر این جنگ بی پایان که از بدو خلقت انسان تا امروز به انحاء مختلف جریان داشته رقم بخورد و در جای جای این کره پر از غم و بلا، جشن پیروزی صلح و حقوق بشر بر شکنجه و جنگ طلبی برپا گردد.

کلیات باورهای آیت الله بروجردی بر اساس محتویات این کتاب و عملکرد چندین سال اخیر

1. دین سیاسی و حکومتی، چنبره تبعیض و سخت گیری و خشونت و استثمار و جنگ افروزی است.
2. قواعد و قوانین دینی لزوماً برای همیشه صحیح نبوده و منسوخ پذیر هستند.
3. تمامی دستاوردهای فکری و تجربی که به داشتن زندگی بهتر کمک می کند، محترم و قابل اعتنا می باشد؛ حتی اگر امروزه نتوان حقانیت آنها را از کتب الهی و سنن پیشوایان الهی اثبات کرد و یا بر خلاف معیارهای ظاهری باشند که در ادیان معرفی شده اند.
4. گرچه ادیان راه هائی هستند برای درک حقیقت و رساندن پیروان خویش به سعادت و نجات، ولی این واقعیت نباید به معنای انحصارگرایی و کامل بودن مفاهیم استخراج شده از آنها تلقی گردد.
5. این یک حقیقت عینی است که هیچ کدام از ادیان و مذاهب موجود نتوانسته اند در بحرانهای مادی و معنوی که دامنگیر معاصرین شده، جوابگوی کامل و جامعی باشند؛ رهبران برخی از آنها ناکامی و ناتوانی [در امور دنیائی را] تحت الشعاع وعده بهشت در جهان آخرت قرار داده یا دلایل غیر قابل دفاع دیگری را عنوان می کنند و مثلاً علت نقص ها و خرابی ها را به دخالت بیگانگان در امور داخلی کشور خود مرتبط می کنند و یا به گردن زندانیان سیاسی می اندازند؛ از داخل هیاهوی سالهای اخیر، فریاد "اقتصاد مقاومتی" و "جنگ اقتصادی" از لسان رهبران "دین ولایت فقیه" بطور واضح شنیده می شد که حکایت از ناکامی مطلق آنها در اداره کردن امور

دنیائی ایرانیان است.

6. نو وجوه بودن و وجود تحریف ها و بدعت ها و نقص ها در مکتوبات دینی، زمینه ساز بروز تصورات اشتباه بسیاری بوده که به نام خداوند و ادیان در افکار باورمندان رسوخ کرده؛ لذا در حوزه الهیات و معنویات، آن تفاسیر و برداشتهائی قابل اعتماد و نافع هستند که تصورات غلط و مخرب را محو کنند.
7. حقانیت هر دین و مکتبی، وابسته به میزان حمایت آن از آزادی و دموکراسی و صلح دارد؛ و هرگونه ادعای حکومت ها مبنی بر پایبندی بر معیارهای حقوق بشری زمانی قابل قبول است که مورد تایید و اقبال افکار عمومی جهانیان باشد.
8. خورشید عالم تابی که اگر شعاع تابش آن به بشریت برسد و همگان را در شناخت حقایق آفرینش و در رسیدن به خوشبختی ها یاری می رساند، آئینی است که بی شائبه وجدان جهانیان را تقویت کند؛ همان پل ارتباطی مشترک مابین تک تک انسانها با خالق هستی را؛ لذا بدون تردید همه انسانهایی که دغدغه وجدانیات و حقوق بشر را دارند عضو یک جامعه بزرگ توحیدی هستند حتی اگر پیرو هیچ یک از ادیان و مذاهب شناخته شده نباشند.

سخنانی با مدعیان تدبیر و امید (تحریر از گردآوردگان اثر)

الف) بیانیه گزارشگران ارشد حقوق بشر و تقاضای دبیر کل سازمان ملل

موضوع زندانی بودن و شکنجه و ترور شخصیت دائمی آقای بروجردی، یک مسئله مهم و برجسته رسانه ای می باشد؛ مخصوصا اینکه در همین سال 1393 پنج گزارشگر ویژه شورای حقوق بشر به همراه آقای دکتر احمد شهید، گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد در امور حقوق بشر ایران، بیانیه ای را صادر کردند که در آن نسبت به وضعیت حاد جسمی آقای بروجردی و یکی دیگر از زندانیان سیاسی به نام آقای پورشجری ابراز نگرانی شده است؛ شخص دبیر کل سازمان ملل متحد، آقای بان کی مون نیز به آن اشاره کرده و خواهان اقدام فوری دولت ایران گردیده؛ یقینا آقای دکتر حسن روحانی در مقام رئیس جمهور و اطرافیان ایشان از این بیانیه ها و اخباری که در سطح وسیعی منتشر شده کاملا مطلع هستند.

جهت یادآوری مجدد: در بیانیه مذکور که در وبسایت مرکز اطلاعات منطقه ای سازمان ملل متحد آوریل 10، (www.ohchr.org) و وبسایت شورای حقوق بشر سازمان ملل در ژنو سوئیس (www.unric.org) (2014) و بسیاری از خبرگزاری های پر مخاطب منتشر شد آمده است که مقامات جمهوری اسلامی در حالی این دو زندانی را از حق اساسی درمان محروم کرده اند که پزشکان زندان توصیه کرده اند آنان فوراً باید تحت درمان قرار بگیرند؛ همچنین تاکید شده که آنها به خاطر فعالیت های صلح آمیز زندانی شدند و حکومت باید سریعاً برای درمان و آزادی آنان اقدام کند.

ب) یکی از خاطرات مردمی، برای نجات آقای بروجردی

یک خانم محترم از هواداران آیت الله بروجردی ایمیلی با متن زیر به یکی از دفاتر آیت الله بروجردی در خارج از کشور ارسال کرد و سپس به دست گردآوردگان این اثر رسید؛ بخشی از آن به همان صورت که بوده تقدیم می گردد:

"در زمان تبلیغات انتخابات ریاست جمهوری آقای [دکتر حسن] روحانی به پیشنهاد یکی از همکاران سابقم به چند دفتر تبلیغات ایشان در نزدیک محل زندگی در مرکز شهر [در تهران] مراجعه کردیم و متوجه شدیم اگر به دفتر ایشان در منطقه نیاوران مراجعه کنیم می توانیم با شخص آقای روحانی ملاقات کنیم. با پرس و جو آنجا را پیدا کردیم. به ما گفتند آنجا دفتر مرکزی تبلیغات ایشان است. رفتیم ولی موفق به دیدار نشدیم. خوشبختانه در صحبت با افرادی که آنجا فعال بودند توانستیم با یکی از آقایانی که جزو نزدیکان آقای روحانی بود و مستقیماً با ایشان رابطه داشت گفتگو کنیم...

بعد که آقای روحانی پیروز شد به پیشنهاد همان آقا که بعداً یک مقام هم در دفتر ریاست جمهوری به دست آورد نامه ای دادیم تا به دست آقای روحانی برسد. متن نامه را خانواده آیت الله بروجردی تنظیم کردند. آنها چند چیز را خواسته بودند و امید داشتند حداقل بخشی از آن اجابت شود. متن خواسته ها این بود: فرستادن نماینده ای از

طرف رئیس جمهور به زندان و ملاحظه وضعیت بسیار ناراحت کننده آقای بروجردی از نزدیک - رسیدگی فوری پزشکی - درخواست برگرداندن اسنادی که در زمان دستگیر شدن [در مهرماه 1385] صادره شد [کتاب، رساله ها، مدارک، اموال و...] - آزادی بی قید و شرط.

بعد از دو ماه و نیم پیگیری در اواخر تابستان 1392، به ما اطلاع دادند که آقای رئیس جمهور به نامه مذکور پاسخ دادند. آن پاسخ نقل قول غیر مستقیم از آقای روحانی در چند جمله کوتاه بود که توسط همان شخص به ما گفته شد:

حکم آقای بروجردی بر اساس قانون صادر شده. آقای روحانی مرد قانون هستند و هیچ کار غیر قانونی نمی کنند. راه شما این است که باید بروید از مقام معظم رهبری تقاضا کنید

من آنچنان از این جواب که اصلاً تصورش را نداشتم شوکه شدم که نتوانستم چیزی بگویم. او نیز از خداخواسته بلافاصله تلفن را قطع کرد. من با هزار شرمندگی و تاسف و با چشمانی گریان موضوع را به رابطی که بین من و خانواده آیت الله بروجردی قرار داشت اطلاع دادم. او بعد از مدتی به من خبر داد که ماجرا به آقا [ی بروجردی] اطلاع داده شد، ایشان پاسخ دادند تا وقتی ولایت فقیه هست کسی کاری نمی تواند انجام دهد. امکان اصلاحات و برقراری عدالت وجود ندارد!"

ما گرد آورندگان این اثر به آقای روحانی یادآور می شویم مسلماً قانون برای صیانت از حقوق انسانها، رعایت نظم، حفظ ارزش ها و مقابله با ناهنجاری ها تدوین می شود؛ و می پرسیم که طبق کدام مواد از قانون، حق آقای بروجردی زندان، شکنجه، مصادره اسناد و ترور شخصیت است؟ و سه موضوع که از آیت الله بروجردی نقل شده و بی ارتباط با این ماجرا نیز نمی باشد را عنوان می کنیم:

1. "آیا رواست برای پا نگذاشتن روی قانون ولی فقیه، حقوق بشر را پایمال کنند!" 2. "اگر قوانینی بر خلاف وجدان و حقوق بشر باشند، باید قوانین را اصلاح کرد یا وجدان را خفه کرد؟" 3. "اگر حاکمی نتواند حقوق بشر را پاس بدارد [و احیا کند] در هیچ موضوع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی دیگر نیز موفق نخواهد بود و تمامی نقشه ها و تدابیرش بی حاصل است!"

ج) ما گردآورندگان این اثر ضمن اعتراض به سکوت آقای روحانی و اطرافیان ایشان در برابر ده ها بیانیه و گزارش مجامع بین المللی حقوق بشری و ضمن ابراز ناراحتی از برخورد دور از انتظار فوق، تذکر می دهیم که آنها عنوان دولت "تدبیر و امید" را برای خود انتخاب کردند و مدعی اصلاحات و بهبود وضع حقوق بشر شدند؛ آقای روحانی شخصاً قول تدوین و نهادینه کردن منشوری در حمایت از حقوق مردم را داد و سخنرانی های پرطمطراق برگزار کرد! ولی اصلاحات حقوق بشری وی چقدر ناچیز و کم فروغ است که شعاع تابش آن به یک زندانی سرشناس عقیدتی سیاسی که روزگاری هم لباس او بود، نرسید!

تاریخچه این رژیم اثبات کرد مسئولینی که نسبت به قربانیان حقوق بشر بی تفاوت هستند و حتی نسخه توبه نویسی به ولی فقیه را می پیچند، به زودی خود را در دام تارهای عنکبوتی عوامل او گرفتار خواهند یافت و محبوبیت و اعتماد اقشار جامعه نیز از آنها سلب خواهد شد! به کسانی که با وعده ها و لبخندهای بی پشتوانه می خواهند قمر امنیت سیاسی و رونق اقتصادی را از عقرب تقویم نحس این انقلاب خارج کنند، باید گفت که سخت در اشتباهید!

جا دارد در این قسمت سئوالات چالشی آیت الله بروجردی از آقای دکتر حسن روحانی که در جراید و رسانه های غیر حکومتی منتشر شد را مرور کنیم:

آیا سرکار عالی می توانید با چارچوب حاکم بر این رژیم، اصلاحات کنید؟ آیا سلطنت مادام العمر فقیه، می گذارد نگاه ترحم آمیز به ملت مظلوم، داشته باشید؟ آیا ساختار ظالمانه ولایت مطلقه فقیه، دستهای شما را برای خدمت واقعی به رعیت بازمی گذارد؟ آیا مردم غارت شده ایران، فراموش می کنند نظرات ارائه شده تئورسین های ولایتی را که در طی این سی و چهار سال همواره جامعه را چراگاه ولایت فقیه دانسته و آیه "ألست اولى بكم من أنفسكم" را هدیه الهی به خمینی و خامنه ای می دیدند؟ آیا بارها نگفتند که مردم، گله اند و ولی امر، چوپان!، آیا رؤسای دولتهای گذشته، توانستند، جلوتر از ولایت فقیه، حرکت کنند که شما بتوانید؟ (بخش فارسی العربیه

(ژوئیه 2013، 14 farsi.alarabiya.net)

آقای بروجردی سئوالات فوق را طی نامه ای سرگشاده مطرح کردند و در آن، یک واقعیت تلخ و اساسی دیگر به شرح زیر از دیانت و حکومتی که وابسته به روحانیون باشد را نیز گوشزد کردند که یقیناً در آینده نزدیک خیلی ها حسرت خواهند خورد چرا آنرا نادیده گرفتند: "در حکومتی که حرف اول و آخر را دیکتاتوری فقیه می زند، جمهوریت، یک واژه جوک و لطیفه است که دستاویز علمای درباری می باشد. چه کسی جرأت می کند اموال خداداده این ملت را به یغما ببرد، جز آنکه با ارباب عمامه، هماهنگ است؟". (منبع قبلی).

ایشان همچنین اصطلاحی که در اوایل فعالیت های آقای روحانی به کار می رفت را با یک جمله زیبا و شفاف نقد نمود: "آن کلیدی را که با خود آورده اید به هر قفلی که می خورد، منطقه حفاظت شده ولی امر است و ورود ممنوع آن کاملاً هویداست!" (منبع قبلی).

البته با همه بی مهری های آقای روحانی، اما آقای بروجردی در پایان نامه خود وی را از دعای خیر محروم نکرد: "من برای شما آرزوی صحت و سلامت دارم تا بتوانید به شعارهای زیباییتان، جامعه عمل ببوشانید!" (منبع قبلی).

د) انتقادهای از وضع حقوق بشر در دولت آقای روحانی

بر اساس یکی از گزارش های آقای دکتر احمد شهید "در ایران همچنان حقوق اولیه مخالفان حکومت به صورت گسترده نقض می شود... وضعیت در حوزه های مختلف وخیمتر شده است. ساختار سیاسی در ایران به گونه ای است که موارد متعدد نقض حقوق بشر در نهادهای خارج از کنترل دولت از جمله قوه قضاییه رخ می دهد. رئیس و مقام های این قوه مکرراً به گزارش های من انتقاد می کنند. اما از پاسخ دادن به پرسش های اصلی آبان 1393 با تیتیر "احمد شهید: وضعیت 8، www.bbc.co.uk/persian، طفره می روند." (بی بی سی فارسی). ("حقوق بشر در ایران بدتر شده است).

خانم دکتر شیرین عبادی، حقوق دان برنده جایزه صلح نوبل در اواخر سال 2014 طی مصاحبه با روزنامه آسوشیند پرس گفت: "وضعیت حقوق بشر در دوران ریاست جمهوری حسن روحانی بهتر نشده و در برخی با تیتیر "انتقاد شدید شیرین عبادی از fa.firatajans.com، موارد حتی بدتر شده است." (خبرگزاری فرات). ("وضعیت حقوق بشر در دولت روحانی).

ه) سخنان رییس کمیسیون آمریکائی آزادی بین المللی مذاهب

آقای دکتر رابرت جورج رییس کمیسیون آمریکائی آزادی بین المللی مذاهب، طی سخنانی در کنگره ایالات متحده امریکا ضمن ابراز نگرانی از وضعیت دشوار آیت الله بروجردی و دیگر زندانیان سیاسی گفت: "بیش از یک سال از انتخاب حسن روحانی به ریاست جمهوری ایران می گذرد. و با وجود وعده های انتخاباتی او، وضعیت حقوق بشر در ایران بهتر نشده است... ناراضیان و مدافعان حقوق بشر هر روز بیشتر به جرم جعلی «مباربه با خدا» هدف قرار می گیرند، اما این حاکمان مذهبی رژیم هستند که به مباربه با حقوق اساسی مردم ایران دست ("A Bleak Human Rights Picture" با تیتیر View From Washington، زده اند." (دیدگاه واشنگتن گفتنی است که آقای دکتر جورج به هنگام بیان وضعیت بغرنج آیت الله بروجردی، عکسی از ایشان که با عمامه و لباس روحانیت بود را در دست داشت و در برابر دید رسانه ها به اعضای کنگره و حاضرین نشان می داد (در کلیپ مذکور قابل مشاهده است).

و) صداقت اصلاح طلبی آقای روحانی بستگی به رفتارشان با زندانیان سیاسی دارد

بی شک قضاوت ناظرین سیاسی و حقوق بشری بین المللی پیرامون عملکرد آقای حسن روحانی و تیم اصلاح طلب ایشان بستگی به نوع رفتار آنها در قبال زندانیان سیاسی دارد؛ به ویژه نسبت به حبس خانگی و آزار چند ساله آقای مهدی کروبی و آقای میر حسین موسوی و دیگر زندانیان جنبش سبز چون آقای دکتر عبد الفتاح سلطانی و آقای دکتر محمد سیف زاده و... که موفقیت آقای روحانی و همراهان وی، و امدار آنهاست؛ همچنین در برابر شکنجه شدن و ترور شخصیت دائمی آقای بروجردی که از سوی دادگاه ویژه و بیت رهبری بر علیه ایشان و هواداران او جریان دارد.

درست است که زور آقای روحانی و اطرافیان ایشان به ولی فقیه و بیت رهبری نمی رسد اما تلاش علنی آنها نشان دهنده صداقتشان در شعارهایی که سر دادند خواهد بود؛ در یک مقاله که در روزنامه بسیار معروف وال استریت ژورنال در امریکا منتشر و در رسانه های بین المللی مورد توجه قرار گرفت، آمده است:

"آقای روحانی ممکن است بتواند ثابت کند که طبق ادعای حامیانش، یک اصلاح طلب است، ولی در میان صدها مخالف رژیم که از جمهوری اسلامی گریزان شده اند و یا در زندان ها به بند کشیده شده اند، هرگز چنین احساس شادی و خوش بینی وجود ندارد. از زمان انتخاب آقای روحانی در اواسط ژوئن، اعدام زندانیان توسط رژیم افزایش یافته است..."

اگر بنا باشد این رژیم بی رحم تحت فشار قرار گیرد، می توان به یک زندانی سیاسی ویژه اشاره کرد تا سایر قربانیان بی شمار ناشناخته نیز مورد توجه واقع شوند. در این شرایط دیپلمات های غربی نمی توانند مورد بهتری همچون وضعیت آیت الله حسین کاظمینی بروجردی را پیدا کنند، کسی که از سال 2006 در زندان بدنام اوین حبس شده است...

آقای بروجردی به این دلیل شکنجه شده و رنج می برد که آشکارا با دکترین بنیادی رژیم - که در روزهای اولیه انقلاب اسلامی سال 1979 توسط آیت الله روح الله خمینی اعلام گردید- مبنی بر این که تنها فقه های اسلامی می توانند بر کشور حکومت کنند [نتوری ولایت فقیه]، در ستیز است. آقای بروجردی در عوض به دیدگاه سنتی مذهب شیعه معتقد است... او طی سخنان اعتراضی خود در سال 2006 ابراز داشت: «این رژیم رژیم سرسختانه مراقب است شهروندان حامی اسلام سیاسی باشند در غیر اینصورت با زندان و تبعید و اعدام مواجه می شوند، *» رفتار آنها فرقی با اسامه بن لادن و ملا عمر [و داعشی های امروز] ندارد

آقای بروجردی در سخنرانی های خود تساهل مذهبی بین همه معتقدین دینی و حتی کسانی که به خدا ایمان ندارند، را تبلیغ می نمود و اعلام می کرد که افراد باید در انتخاب دین خود آزاد باشند. می توان گفت احتمالاً هیچ چیز دیگری به جز پلورالیسم دینی، رژیم ایران را به دردمند نینداخته است! چرا که در طی سالیان اخیر اعضای جوامع اقلیت های مذهبی مانند بهائی ها و دراویش صوفی در سراسر کشور دستگیر و اعدام شده اند. در سال 2010، نامه ای از طرف آقای بروجردی به طور پنهانی از درون زندان اوین به بیرون انتشار یافت که حاوی پیامی به یهودیان جهان به مناسبت جشن حنوکا بود. او در این پیام نوشت: «هر باور مذهبی که ما را به خدا نزدیک تر کند حقیقت دارد. این نیرو بشریت را به سعادت و روشنایی خواهد رساند. در این روز بزرگ، ما اتحاد بین باورمندان معتقد به نور خدا را جشن می گیریم»...

آقای بروجردی مورد حمایت وسیع هموطنان خود قرار گرفته است: هفت سال پیش هنگامی که نیروهای امنیتی به منزل وی هجوم بردند، هزاران نفر از مردم با اجتماع در اطراف منزل وی راه ها را بستند تا مانع دستگیری وی شوند. این اعتراض ها با شکست مواجه شد، چرا که رژیم بنا را بر این گذاشته بود تا به هر روش ممکن این منتقد دینی را خاموش سازد؛ فردی که اجتماعات عمومی او به حدی گسترده شده بود که مجبور بود آنها را در استادیوم های ورزشی با گنجایش هزاران تن برگزار نماید. رژیمی که همواره نگران توده های مردم خشمگین و معترض است، بعید بود که این رهبر بانفوذ را اعدام کند، چرا که مرگ وی شورش های گسترده ای در سراسر کشور در پی خواهد داشت. برای آنها بهتر بود که ترتیبی دهند که ایشان در زندان و به دلیل بیماری های جسمی از بین برود.

در کنار آن، آیت الله های حاکم سعی بر این دارند که آقای بروجردی را از توجه جهان خارج به دور نگه دارند... زمان آن فرا رسیده است که رهبران غربی برای آزادی آقای بروجردی و سایر افراد همانند او تلاش کنند...

بعضی ها ابراز نگرانی می کنند که این درخواست ها رژیم ایران را خشمگین سازد و شرایط را برای زندانیان بدتر کند... هنگامی که رییس جمهور پیشین ریگان عملکرد ضد بشری شوروی سابق را با عنوان «امپراتوری شیطان» تقبیح نمود، مخالفان شوروی سابق به طور چشمگیری تقویت شدند. برای رژیم های سرکوبگر آسانتر آن است که مردم گمنام را بکشند تا افرادی که در اثر پیگیری بین المللی دارای نام و چهره سیاسی شده اند، افرادی که online.wsj.com، 2 (اگوست 2013)، که دنیای متمدن نگرانی خود را در مورد آنها نشان می دهد. " (وال استریت ژورنال

* توضیحات بیشتر گردآورندگان: لازم است در تحلیل قسمت فوق که در آن ولی فقیه با بن لادن و ملا عمر در

یک ردیف قرار گرفته، واقعیت مهمی بازگو شود که شاید از دید خیلی‌ها پنهان باشد؛ ما آنرا به شرح زیر در اختیار افکار عمومی قرار می‌دهیم و قضاوت در این باره را نیز به صاحبان وجدان در سراسر جهان واگذار می‌کنیم:

بن لادن و ملا عمر و امثالهم، گرچه قتل عام به راه انداختند اما با ولی فقیه قابل مقایسه نیستند؛ زیرا رژیم خامنه‌ای به جز ارتکاب اعمالی شبیه آنها و به جز ایفای نقش کلیدی برای رشد چنین جریان‌هایی در خاور میانه، جنایتی مرتکب شد که صدها طالبان و ملا عمر در جایگاهی نبودند آنرا مرتکب شوند! این حقیقت دارد که القاعده و تکفیری‌های داعش آبروی اسلام را بردند، اما ولی فقیه علاوه بر اینکه اسلام و تشیع را بی اعتبار کرد از طریق بایکوت و ترور شخصیت آیت الله بروجردی مانع از نجات ایران و خاور میانه از شرارت‌های اسلام سیاسی نیز شد!

القاعده و داعش و ولایت فقیه، همگی تفکرات آدم‌کشی و خداکشی و اسلام‌کشی را بروز دادند و هرآنچه داشتند به نمایش درآوردند، آنها مهر ابطال جهانی بر طومار عقاید خود زدند و دیگر در هیچ کجای دنیا حکومتی قانونی و مردمی به نام آنها تشکیل نخواهد شد؛ اما دو گروه اول در شرایطی نبودند که بتوانند مانند ولی فقیه مانع از امحای افکار خشن و تروریستی اسلامی باشند در حالی که فقها و قضات سیاسی دین انقلاب به رهبری ولی فقیه با سدسازی در برابر پیش روی‌های آیت الله بروجردی چنین کاری را انجام دادند.

اگر در سالهای طراوت و سلامتی آیت الله بروجردی مانع فعالیت‌های او نمی‌شدند این منجی توحیدی می‌توانست دین مبتنی بر حقوق بشر را در این مملکت و دیگر مناطق بطور گسترده‌ای تبلیغ کند؛ ولی فقیه و هوادارانش جسم و روان چنین پیشوای بی نظیری را طی چندین سال شکنجه جسمی و روحی مداوم، ناتوان و از کار افتاده کردند و مانع از طلوع قرآنتی از الهیات گردیدند که مبتنی بر آزادی و دموکراسی و صلح جهانی باشد؛ آه تمامی قربانیان نقض حقوق بشر حال و آینده، الساعه گریبانگیرشان باد که هزار بار ظالم‌تر از القاعده و داعشند!

سخن آخر، فراخوان جهانی از صاحبان وجدان، به قلم آیت الله بروجردی

در این فضای موحش و ناامید کننده، از صاحبان وجدان در سراسر دنیا و به ویژه از بزرگان اقوام و ملل می خواهم که دست به دست هم داده و ریشه معضلات موجود را شناسائی نمایند و بدون تعصبات مذهبی و فکری و بدون وابستگی به جناح بندیهای سیاسی و قطب بندی های بین المللی، بحران های جاری را بطور شفاف اطلاع رسانی نمایند؛ در غیر اینصورت مهلت به پایان می رسد؛ آمار قربانیان بلایای زیست محیطی، اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و نظامی بطور تصاعدی افزایش می یابد و هرگز افق روشنی پیش روی بشریت باز نخواهد شد.

اکنون که اکثر ممالک در کوران فجایع ویرانگر گرفتار شده اند اجماع جهانی زیر نظر سازمان ملل متحد برای اختتام تمامی حکومت های ایدئولوژیک در سراسر دنیا و به ویژه در ایران را ضروری یافته و آزادی عقیده و بیان و استقرار دموکراسی را از هر نیاز دیگری واجب تر می دانیم.

با آرزوی اتحاد جهانی برای تحقق آزادی، دموکراسی و صلح جهانی سید حسین کاظمینی بروجردی ، شکنجه گاه اوین

نکته ضروری: در این اثر مجالی برای پرداختن به موضوعات مهم دیگری از جمله توحید؛ فلسفه و جایگاه نبوت و امامت در تاریخ؛ جبر و اختیار؛ غیبت و ظهور؛ و... فراهم نشد؛ به هر حال نظر کلی آیت الله بروجردی در یک کلام عبارت است از اینکه برداشت ها و معلوماتی که در این مقوله ها برجسته هستند و بیشتر به چشم می آیند تنها بخش کمی از آنچه که واقعیت دارد را پوشش می دهند!

ضمیمه: اقدامات آیت الله بروجردی، آبرو و اعتبار خداپرستی در جهان

فقها و قضات سیاسی و در راس آنها ولی فقیه و دادگاه ویژه اش همزمان با رسانه ای شدن حرکت آیت الله بروجردی در جراید و رسانه های بین المللی، نام و نشان او را در سخنان و مصاحبه های خود، از لا به لای عباراتی چون "محرابه"، "افساد فی الارض"، "اقدام علیه امنیت ملی"، "سوء استفاده از لباس روحانیت"، "نشر اکاذیب"، "جاسوسی"، "شیادی"، "وابسته به بیگانگان" و... عبور دادند؛ ولی طی 8 سال آزار و شکنجه و ایستادگی، مساعی ارزشمند ایشان با توصیف های درخشانی چون "آزادی خواهی"، "عدالت جویی"، "صلح طلبی"، "مدافع حقوق بشر"، "دموکراسی خواهی" و "خداپرستی" مترادف شده و همگان در مقایسه ایشان با روحانیون سیاسی دریافته اند که نظرات وی بسیار معقول تر و به الهیات اصیل نزدیکتر است. حقیقتی که از شدت و نوع برخورد گردانندگان نظام با آقای بروجردی استنتاج می شود آن است که این پیشوای دینی و وجدانی را دشمن معمولی خود نمی دانند؛ آنها با ارزیابی سوابق کاری وی پی برده اند که او هرگز اهل تظاهر و شعارهای پوشالی نبوده؛ قصد بروجردی آن نیست که مانند خیلی از علمای دیگر صرفاً تفاسیری از منابع شریعت را به آنچه که قبلی ها نوشته اند اضافه کند یا نظریه ای را به نام خود ثبت نماید؛ او مرد عمل است و به گفته خودش: "می خواهد راهی برای تغییر روند تاریخ باز شود که در آن، الهیات از وابستگی به اشخاص و مکاتب جدا شود و به جایگاه واقعی اش که همانا کمک به بشریت اشرف مخلوق است، هدایت گردد". گردانندگان نظام درک کرده اند بروجردی به دنبال ورق گردانی تاریخ، از ظلم و تبعیض و سرکوب و جنگ، به عدالت و آزادی و دموکراسی و صلح است؛ آنها اصول ایده های ایشان را به روز و جهانشمول یافته اند و قطعاً همه وجدان دارانی که دغدغه جان و مال و کرامت انسانها را دارند او را دوست و همکار صمیمی خود می یابند.

سران رژیم بیش از همه فهمیده اند که امروز جدائی دین از حکومت تنها یک تئوری و شعار به حساب نمی آید؛ بلکه عنوان مشترکی است بر تمامی جنبش های عظیم مذهبی، ملی، روشنفکری و دموکراسی خواه که در برابر استبداد نعلین صف آرائی کرده و حقوق انسانی از دست رفته را می طلبند؛ به همین دلیل رژیم نمی تواند وجود موثر یک شخصیت برجسته مذهبی را در گلوگاه آن تحمل کند؛ سرنوشت فقهای بزرگی چون آیت الله شریعتمداری که پیش از ایشان به بدترین شکل مورد آزار قرار گرفتند و به قتل رسیدند نیز مؤید همین موضوع است که استکبار دینی ولی فقیه می داند سریع ترین راه در خلع سلاح شدن، افشاکاری ها و اطلاع رسانی های درون دینی است.

امروز در مبارزه علیه استبدادهای ایدئولوژیکی در جهان، به فعالیتها و گفته های آیت الله بروجردی استناد می شود؛ یقیناً روی همین مسائل است که نهادهای وابسته به ولی فقیه از یک سو مانع از آزادی بی قید و شرط این منجی توحیدی شدند و از سوی دیگر با تداوم بخشیدن به افترازی و شایعه سازی، تلاش کردند تمامیت فریادهای ظلم ستیزانه او را مخدوش نمایند؛ دشمنی آنها خیلی بیشتر از ایرادها و اتهاماتی است که وارد کرده اند؛ برای آنها وجود ایشان به طور کلی یک مانع و مزاحم غیر قابل کنترل است که هر روز، کلمات و اقداماتش بخشی از هاله غلیظ خفقان دینی حاکم بر ایران را می درد و فریاد بلند زنده باد صلح و آزادی را طنین می دهد؛ در این بخش پایانی کتاب، تعدادی از ابراز نظرهای مشهور در خصوص فعالیت های آیت الله بروجردی را مرور می کنیم:

سخنان آقای جورج بوش

جورج دبیلو بوش، رئیس جمهور اسبق ایالات متحده امریکا، همزمان با محاکمه نمایشی آیت الله بروجردی در دادگاه ویژه خامنه ای در تابستان 1386 طی یک سخنرانی در مرکز اسلامی واشنگتن گفت: "مفهوم و معنای آزادی مذهبی و حقوق فردی به هر کجای جهان، به استثنای یک منطقه، گسترش یافته است: در خاورمیانه، ما در آنجا بر عکس شاهد سربر آوردن گروهی از تندروهایی بوده ایم که می خواهند از مذهب به عنوان راهی برای رسیدن به قدرت و وسیله ای برای استیلا استفاده کنند. این گروه خود خوانده، گمان می کند از جانب تمام مسلمانان سخن می گوید. چنین نیست. آنها تمام مسلمانانی را که به ایدئولوژی خشن و نفرت بارشان معتقد نیستند، کافر و خائن به دین واقعی اسلام می نامند. یک نمونه، آیت الله حسین کاظمینی بروجردی در ایران است.

، او که یک روحانی برجسته شیعه تلقی می شود، از جدائی مذهب از سیاست طرفداری می کند" (صدای امریکا تیر 1386). گفتنی است که مراکز شایعه پراکنی رژیم در برابر این سخنرانی، موضع 8، ir.voanews.com، گیربهای خصمانه و اسائه ادب های سنگینی به نمایش درآوردند.

بیانیه مشترک وزیر دادگستری و رهبران احزاب در کانادا

به مناسبت اولین سالگرد فوت نلسون ماندلا، رهبر ضد آپارتاید آفریقای جنوبی، آقای پیتر مک کی وزیر دادگستری کانادا به همراه آقای اروین کاتلر عضو لیبرال پارلمان (و وزیر پیشین دادگستری)، خانم الیزابت می عضو حزب سبز و آقای اسکات رید عضو محافظه کار (و رییس کمیته فرعی امور خارجه پارلمان در زمینه حقوق بشر بین المللی) با اعلام فراخوان برای آزادی سه شخصیت زندانی سیاسی، آنها را "ماندلا" کشور خود خطاب کردند.

آقای پیتر مک کی وزیر دادگستری، طی سخنرانی در پارلمان این کشور در حضور اعضای پارلمان اعم از لیبرال، محافظه کار و سبز، ابتدا اینگونه به مقایسه آیت الله بروجردی با نلسون ماندلا می پردازد: "بسیار تلخ و تاسف بار است که ما اکنون به مناسبت سالگرد مرگ نلسون ماندلا در اینجا گرد هم آمده ایم، همگان می دانیم که رهبران دیگری همانند او هستند که به دلیل تلاش برای آزادی، دموکراسی و بهبود حقوق بشر در کشورشان زندانی شده اند... آیت الله بروجردی همانند ماندلا به دلیل عدم سازش با رژیم و دیدگاه های شرافتمندانه خود، سال ها زیادی، در واقع هشت سال از عمر خود را در پشت میله های زندان سپری کرده است... ایشان همچون ماندلا تعداد زیادی هوادار دارد که همین موضوع وی را تبدیل به تهدیدی بر علیه مقامات حکومت حاضر نموده است، این مرد تاکنون بارها آپارتاید جنسیتی موجود در ایران و همچنین آزار و تعقیب اقلیت های قومی و مذهبی را (دسامبر 2014، ترجمه از بام آزادی 5، www.embassynews.ca، محکوم کرده است" (روزنامه امبسی نیوز سپس ایستادگی این پیشوای دینی در برابر خامنه ای را عنوان می نماید: "آیت الله بروجردی نامه سرگشاده ای به خامنه ای رهبر ایران نوشته و او را به مسئول بودن در نقض گسترده حقوق بشر در ایران متهم کرده است. ایشان در این نامه او را فراخواند که یک رفراندوم آزاد در ایران تحت نظارت مستقیم ناظرین سازمان ملل متحد برگزار نماید. در نتیجه انتقاد علنی و نکوهش مقامات و سیستم ایران و خطاب قرار دادن آنها به عنوان استبداد و دیکتاتوری فاسد در جایی که تاج با عمامه عوض شده است، حکومت ایشان را متهم به محاربه با خدا و تبلیغ علیه نظام کرده است." (منبع قبلی).

قطعنامه پارلمان اروپا

در قطعنامه پارلمان اروپا درباره وضعیت حقوق بشر در ایران، به تاریخ 16 نوامبر 2006، آمده است در ایران سرکوب دینی فقط شامل پیروان دیگر مذاهب نمی شود، بلکه حتی روحانیون مخالف نظام دین سالار نیز در معرض خطر جدی قرار دارند، مانند آیت الله بروجردی که به همراه عده ای بازداشت شد. در این بیانیه که مدتی پس از بازداشت آیت الله بروجردی در سال 1385 صادر شد همچنین نسبت به امنیت جانی ایشان ابراز نگرانی P6_TA- شده و تصریح گردیده که وی از سالها پیش خواهان جدائی دین از دولت بوده است. (کد قطعنامه www.iranrights.org ترجمه از وبسایت، 0503 (2006) PROV).

گزارش سالانه حقوق بشر امریکا که توسط جان کری به کنگره ارائه شد

آقای جان کری، وزیر خارجه امریکا به هنگام ارائه گزارش سالانه وزارت امور خارجه امریکا درباره وضعیت حقوق بشر در جهان، طی سخنانی در کنگره امریکا گفت: "این گزارشها پیامی بسیار روشن می فرستد که تمام دولت ها مسئول هستند از حقوق جهانی بشر حفاظت کنند، و به هموار ساختن راه رسیدن به مکان هایی که در آنها این حقوق یا تهدید یا انکار می شوند کمک کنند". این گزارش به سه مورد دهشتناک اشاره می کند، از جمله "بدرفتاری با آیت اله حسین کاظمینی بروجردی روحانی ناراضی، که... مرگ آرام وحشتناکی را تجربه می کند و اردیبهشت 6، <http://ir.voanews.com>، از دارو، درمان و دسترسی به وکیل ممنوع است." (دیدگاه واشنگتن (1392)، با عنوان "ادامه محرومیت مردم ایران از حقوق اساسی

بیانیه نماینده رسمی کانادا در امور مذهبی

در بیانیه ای که آندره بنت، نماینده رسمی کانادا در امور مذهبی منتشر کرد آمده است: "کانادا به شدت ادامه حبس آیت الله العظمی حسین کاظمینی بروجردی، پیشوای روحانی شیعه را توسط رژیم ایران محکوم می‌نماید. بر اساس گزارش‌های رسیده آیت الله بروجردی در طی ۷ سال حبس در زندان اوین تهران مورد شکنجه قرار گرفته است. چرا که وی منتقد سرسخت روند فاجعه بار نقض حقوق بشر توسط رژیم ایران می‌باشد

(www.international.gc.ca، July 24 2013).

در ادامه آن نیز آمده است: "ادامه حبس منتقدینی همچون آیت الله بروجردی که به نکوهش حکومت دیکتاتوری مذهبی آخوندهای واپسگرا و مرتجع می‌پردازند، ثابت می‌کند که حکومت خامنه‌ای در بی‌اعتنائی به آزادی مذهبی و حقوق بشر گستاخ شده است. کانادا رژیم ایران را فرا می‌خواند که به تعهدات بین‌المللی خود پایبند باشد و بازداشت و حبس غیر قانونی مخالفین دگراندیش و اعضای جامعه اقلیت‌های مذهبی را متوقف سازد." (منبع قبلی).

آندره بنت در مصاحبه ای با مجله دیپلمات در کانادا به بیانیه فوق اشاره و بطور واضح خامنه ای و رژیمش را با این جملات محکوم می‌کند: "ما بیانیه ای منتشر کردیم پیرامون آیت الله العظمی بروجردی، ایشان مدت قابل توجهی در زندان بدنام اوین در بازداشت است... او دیدگاه رژیم خامنه ای مبنی بر آمیختن اسلام شیعی با دولت را به چالش کشیده است، ما خواهان آزادی او شده ایم... ما باید به صدور این بیانیه ها ادامه دهیم و از همه (diplomatonline.com، January 5, 2014). "ابزارها برای پیشبرد این اهداف استفاده کنیم

فراخوان پارلمان سوئد

و حزب سیاسی لیبرال (Members of the Swedish Parliament) در نامه اعضای پارلمان سوئد به کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد، کمیسیون حقوق بشر اتحادیه (Folkpartiet Liberalerna) اروپا، کمیته بین‌المللی صلیب سرخ و سازمان عفو بین‌الملل، ضمن تاکید بر اینکه "این زندانی عقیدتی از نظریه جدائی دین از حکومت و برقراری صلح و عدالت طرفداری می‌کند" آمده است
ما از مقامات فوق تقاضا داریم بی‌درنگ تیمی جهت تحقیق و تفحص و تهیه گزارش در مورد شرایط آیت الله سید حسین کاظمینی بروجردی به تهران اعزام نمایند. ما همچنین تقاضا داریم که این مقامات از جمهوری اسلامی ایران بخواهند

۱- پایبندی به الزامات و تعهدات منشور حقوق بشر سازمان ملل متحد. ۲- اعلام اتهامات رسمی وارده علیه آیت الله بروجردی به صورت علنی. ۳- اجازه دادن به یک وکیل بین‌المللی معتبر جهت دسترسی به آیت الله بروجردی. ۴- فراهم ساختن شرایطی برای وکیل جهت بررسی کردن و دسترسی به کل مدارک موجود در پرونده ایشان. ۵- فراهم ساختن امکان دسترسی رسانه‌های بین‌المللی به ایشان. (دوشنبه 16 فوریه 2009، استکهلم، سوئد)
(اصل نامه در وبسایت آیت الله بروجردی در اروپا موجود است)

خبر منتشر شده در خبرگزاری مشهور آسو شیتد پرس و فاکس نیوز در امریکا

در این خبر با عنوان روحانی مردمی در ایران بازداشت شد، آمده است: "یک روحانی محبوب و مردمی مسلمان به نام سید حسین کاظمینی بروجردی که مخالف تلفیق دین و سیاست است، بعد از ضد و خورد میان هوادارانش با نیروهای پلیسی در تهران پایتخت، دستگیر شد. این روحانی برجسته که هر روز صدها نفر برای کسب معنویت و برکت به دیدار او می‌روند مورد توجه و لطف روحانیون متعصب وابسته به آیت الله خامنه ای رهبر ایران نیست، زیرا او از اسلام سیاسی حمایت نمی‌کند... در ماه آگوست [8 مرداد 1385] نیز بین هواداران وی و "پلیس درگیری ایجاد شده بود، ایشان قبلا نیر دو بار در سالهای 1387 و 1374 بازداشت شد

(www.apnewsarchive.com، 8 اکتبر 2008، با تیتیر 8 "Popular Iranian Cleric Reportedly

Held") گفتنی است این مطلب در خبرگزاریهای مشهور دیگری از جمله فاکس نیوز.

نیز منتشر شد (www.foxnews.com)

مطلب منتشر شده در روزنامه معروف واشنگتن تایمز

جان کری وزیر امور خارجه امریکا، در حل مسئله هسته ای با ایران قبل از هر چیز باید به صدای زندانیان عقیدتی سیاسی که رژیم سعی می کند آنها را خاموش کند به خوبی توجه کند؛ در میان این زندانیان یک روحانی برجسته شیعه قرار دارد که به خاطر مخالفت با اصل ولایت فقیه سالهاست شکنجه های وحشیانه بر او وارد شده ("Letter from an Iranian prison" اکتبر 2013، با عنوان 18، www.washingtontimes.com) است.

مقاله منتشر شده در روزنامه پر تیراژ کریستین ساینس مانیاتور

در مقاله منتشر شده در روزنامه مشهور کریستین ساینس مانیاتور در امریکا، ضمن اشاره به برخی از شباهت های نقش آیت الله سیستانی در عراق و آیت الله کاظمینی بروجردی در ایران در مبارزه با خشونت های دینی، آمده است: "سنی های القاعده و حاکمان شیعه ایران، علی رغم تفاوت در نوع اسلام آنها، در یک چیز مشترک اند. آنها هر دو به حکومت دینی یا حاکمیت روحانیون مسلمان معتقدند. تلاش آنها برای تحمیل دین سالاری جولای 7، www.csmonitor.com) "سیاسی بنیان بحث مسلمانان در مورد دموکراسی را تشکیل می دهد تیر ۱۳۹۰، با تیتر "آمریکا و حکومت های دینی ۱۹، www.roozonline.com، 2011، ترجمه از روزآنلاین ("— ایران و عراق).

در ادامه نیز آمده است: "هرچند آنچه به جنبش سبز معروف است در حال حاضر خفته به نظر می رسد، ولی نبرد شدیدی در بالاترین مراتب روحانیت در مورد درست بودن نظریه ولایت فقیه در جریان است. بسیاری از روحانیون همین حالا هم مشروعیت آیت الله خامنه ای، رهبر جمهوری اسلامی و نماینده پیغمبر مسلمانان را به چالش کشیده اند. یکی از این چالش های غیر متعارف از سوی آیت الله حسین کاظمینی بروجردی مطرح شده است. او علنا حکومت شیعه را رد و از دولت سکولار دفاع کرده است." (منبع قبلی).

سپس بر همین مسئله تاکید شده است: "او [بروجردی] 30 اتهام دیگر نیز دارد، از جمله «جنگ با خدا»... وی گفته است: «دین اسلام دین مدار است تا حدی که قرآن به ما می گوید در دین اکراه نیست.» او به یک گروه غربی گفت: «اسلام واقعی از سیاست میراست.» بسیاری از مدافعان حقوق بشر در غرب خواهان آزادی بروجردی هستند. افکار او بزرگترین تهدید برای حاکمان ایران به شمار می آید؛ همانطور که افکار سیستانی در مورد دولت سکولار مشروعیت حزب حاکم عراق را زیر سؤال می برد. ایده ها در خاورمیانه مهم هستند؛ از همه مهمتر این ایده که دین امری فردی است که باید با قلب به دست آید نه با سلاح." (منبع قبلی).

آیت الله بروجردی چهره برتر سال 2010

در ماهنامه عربی الموجز، طی مطلبی به نقل از آقای دکتر علیرضا نوری زاده تحلیلگر سیاسی برجسته، ضمن معرفی آیت الله سید حسین کاظمینی بروجردی به عنوان چهره برتر سال 2010، حکومت مدعی تشیع ولایت فقیه محکوم گردید؛ در ابتدای متن منتشر شده، نقش و فعالیت های این منجی توحیدی به عنوان یادآور تاثیر گذاری و اقدامات بزرگترین مرجع عالم تشیع، آیت الله العظمی سید حسین طباطبائی بروجردی معرفی و مصادیقی در این خصوص عنوان شده؛ سپس دلایل گزینش ایشان ذکر گردیده، از جمله اینکه: "آیه الله کاظمینی بروجردی، مردی که اعتبار مذهب را به آن بازگرداند... و ثابت کرد، نظام حاکم بر ایران، هیچ سنخیتی با مذهب شیعه ندارد. آنان مذهب را مصادره نمودند، آنچنان که پیش از این خدا را نیز مصادره کرده بودند!...

او در مدت بازداشت با بدترین انواع شکنجه های روحی و جسمی مواجه گردید؛ اما همچنان به مقاومت شجاعانه و تمسک به دیدگاه ها و عقاید بی باکانه خود که در رأس آن، جدائی دین از سیاست و تأسیس یک نظام سکولار دموکراتیک و پاک نمودن مذهب شیعه از هر نوع خرافه و بدعت و بازگشت روحانیت شیعه به مساجد و مراکز دینی و... است تاکید می ورزد. لذا ماهنامه الموجز تصمیم بر انتخاب ایشان به عنوان چهره برتر سال (2010 نمود). (بام آزادی، 23 دی 1389، به نقل از الموجز).

درخواست شورای اسلامی عربی در لبنان از علمای دینی ایران

شورای اسلامی عربی در لبنان، بازداشت خودسرانه و ظالمانه زندانی عقیدتی، آیت الله بروجردی را محکوم کرده و ادامه بازداشت وی را که فاقد هر گونه توجیه قانونی و شرعی است را ناقض اصول آشکار و ارزشهای اسلامی مسالمت آمیز و همچنین ابتدائی ترین حقوق انسانی دانسته و خواستار آزادی فوری ایشان میباشد.

این شورا، در محکومیت این اقدام خودسرانه و تأسف بار، خواهان قیام علمای دینی حوزه های علمیه ی قم، مشهد و نجف برای آزادی خویش و ایستادگی در برابر اقدامات ظالمانه ی ولایت فقیه گردید و از آنان خواست اجازه ندهند این نظام بیش از این، پا از گلیم خویش فراتر نهد و به ندای امام حسین مبنی بر حرکت پیروان و رهروانش در مسیر آزادی، لبیک گویند و به دستور صریح خداوند متعال در کتابش نسبت به عدم سکوت در برابر ظالمان پایبند باشند، چرا که سکوت و بی تفاوتی در برابر ظلم و ولایت فقیه نسبت به مخالفینش، بمثابه همراهی و تأیید ظلم حکام ولایت فقیه است. از آنسوی، حرکت آزادیخواهانه و حسینی وار آقای بروجردی، تأکیدی بر صحت خط مشی ایشان در مسیر امام آزادگان و پیشوای مظلومان، حسین بن علی میباشد.

بدین سبب بر ما و شما واجب است که برای حمایت و یاری ایشان بپاخیزیم و با ایشان همصدا شویم. همانا سکوت و بی توجهی تلخ ما به ادامه ظلم بر ایشان، با اصول شرعی دین حنیف اسلام همخوانی ندارد، همانگونه که پیامبر اسلام فرمود: "کسی که در بیان حق سکوت کند همانا شیطانی لال است." لذا شورای عربی اسلامی، خواهان همبستگی کامل برای انجام هرگونه تلاشی در جهت جلوگیری از استمرار ظلم و بی عدالتی سیستم خونریز ولایت فقیه در ایران میباشد. "و ما النصر الا من عند الله تعالی". دبیر کل شورای اسلامی عربی؛ علامه سید محمد علی حسینی. (وبسایت فرح نیوز عربی، 29 نوامبر 2014 www.farah.net.au).

حکومت ولی فقیه مورد تأیید علمای بزرگ و روشنفکران مذهبی نیست

خانم الهه هیکس، فعال ایرانی سرشناس حقوق بشر در امریکا، طی مصاحبه با رسانه صدای امریکا در تاریخ 13 خرداد 1387 می گوید که یک حکومت مذهبی، ایدئولوژی و تفسیر خاص خودش را از اسلام دارد که مورد تأیید حتی علما و روحانیون و روشنفکران مذهبی که در داخل ایران هستند قرار نگرفته... پیروان آئین های مختلف در زندان هستند، مورد ضرب و شتم قرار گرفتند، در اویش گنابادی و حتی رهبرانی که مثل آیت الله بروجردی در زندان هستند و شیعه اند... هر کسی که بطور مسالمت آمیز از روش حکومت آنها انتقاد کند به زندان می اندازند، به هر حال تاب انتقاد ندارند، به دلیل اینکه مشروعیت ندارند و به همین دلیل هر کسی که مخالفت کند، یا حبس خانگی هست مثل آیت الله منتظری، یا در زندان است. (بام آزادی، 3 ژوئن 2008).

بیانیه کنگره سبز دموکراسی خواهان

در بیانیه ای که کنگره دموکراسی خواهان سبز ایران صادر کرده، آمده است: "آیت الله کاظمینی بروجردی هم اینک... در اسارت حاکمیت جور قرار گرفته است. زندانی کردن این عالم حوزه دیانت و فقاقت تنها به این دلیل است که برداشت فقهی و دگرگونه ای از معارف دینی و شریعت اسلام دارد. آیت الله بروجردی فقیهی است که به قرائت رسمی حکومت از دین تن نداده و با آلوده شدن دین به قدرت سیاسی به مخالفت برخاسته است. او بر "استقلال دین از عرصه حکومت و زمامداری پای فشرد و هم اینک تاوان اندیشه مستقل خود را می پردازد (مرداد ماه 1390، <http://irgdc.blogspot.com>).

دفاع از آزادی های دینی و عبادی

در وبسایت مشهور توانا، فعال در زمینه حقوق بشر و دموکراسی آمده است: "[بروجردی] دارای مرتبه ای بالا در میان مقامات روحانی مسلمان شیعه است. اجداد این روحانی مخالف، نسل های متمادی رهبران دینی ایران بوده اند... در مجموع، نظرات بروجردی در مورد حکومت دینی، دین دولتی و آزادی دینی برای یک فرد روحانی دیدگاهی بینهایت جهان وطنی است. همانگونه که وی در سال ۱۳۸۵ تشریح کرد: « صحبت از این جانب نیست، بلکه بحث آزادی عبادت است. امیدواریم جامعه بین الملل از حق ایرانیان برای پیروی از اعتقادات سنتی شان حمایت کنند. دعا می کنیم روزی فرا رسد که شورای امنیت سازمان ملل برای دفاع از آزادی دین در

"«ایران نیز قطعنامه‌ای تصویب نماید»"

با تیتیر "آیت الله حسین کاظمینی بروجردی؛ معترضی متفاوت
بخش فارسی وبسایت توانا، <https://tavaana.org>

جدائی دین از دولت، حفاظت از تباهی دین و دلت

در مقاله ای که در هافینگتن پست در امریکا و ده ها وبسایت دیگر انگلیسی زبان منتشر شده آمده است: "در حالی که ما به برخورداری از آزادی بیان در ایالات متحده افتخار می کنیم، در بسیاری دیگر از کشورها متأسفانه چنین نیست، برای مثال رژیم ایران بر سرکوب نظرات و افکار متمرکز شده است... صرف نظر از این که سرنوشت آقای بروجردی چه باشد، فعالان حقوق بشر و افکار عمومی باید بدانند که او در راستای افزایش فهم عمومی اجتماع از آزادی مذهبی تلاش کرده است و می کند..."

این روحانی 56 ساله که گاهی از او به عنوان «ماندلای ایران» نام برده می شود، از شرایط سخت جسمی رنج می برد که در اثر شکنجه، سوء تغذیه و عدم درمان پزشکی در زندان به آن دچار شده است... در یکی از مراحل شکنجه های آقای بروجردی، همسر او در مقابل چشمان سایر اعضای خانواده شکنجه شده بود...

آقای بروجردی یک مسلمان شیعه پارسامنش است، او دارای درجه علمی- مذهبی «آیت الله» به معنی «نشانه خدا» است، همان عنوانی که به حسن روحانی رییس جمهور و همچنین رهبر حکومت سید علی خامنه ای نسبت داده می شود. با این حال، تحصیلات و مطالعات او از اسلام او را بر آن داشته که از مفهوم ارزشمند جدائی دین از حکومت صحبت کند و از این نظریه دفاع کند که حفظ یک خط حائل بین این دو، هر دو را از فتنه و تباهی حفظ و بهینه خواهد ساخت. البته این ایده نوینی نیست، بسیاری از دیگر دانشمندان مذهب شیعه از جمله آیت الله «www.huffingtonpost.com» (ترجمه از بام آزادی، ۲۳ مهر ۱۳۹۳، 10/09/2014).

آموزه های بروجردی تهدیدی برای رژیم ولی فقیه

خانم میشل بوث، نویسنده و فعال حقوق بشر در مقاله ای با استناد به وضعیت آقای بروجردی و دیگر زندانیان سیاسی می نویسد: "حکومت ایران که مظهر اسلام حکومتی است، به مدلی بی مانند برای بی عدالتی و خشونت، تبدیل شده است... آیت الله سید حسن کاظمینی بروجردی یک زندانی سیاسی در ایران است که از سال 2006م [1385] در زندان اوین حبس گردید. آقای بروجردی به عنوان یک منتقد سرسخت جمهوری اسلامی به دفاع از دموکراسی، حقوق بشر، آزادی مذهبی و جدائی دین از سیاست پرداخته است. او با ولایت فقیه که در رأس حکومت فقهی مذهبی در ایران است، مخالفت می ورزد. او یک رهبر مذهبی پرطرفدار است که حکومت، ترجمه از بام آزادی، 13 «www.upstreamjournal.org» (مهر 1390).

خانم بوث در این مقاله همچنین به برخی از علما و رهبران مذهبی دیگر که با انحصارگری دینی حکومت اسلامی موافق نیستند نیز اشاره می کند و از آیت الله صانعی و آیت الله دستغیب در این خصوص نام می برد. (منبع قبلی).

وحشت حکومت از روحانیون سنتی چون آیت الله منتظری و آیت الله بروجردی

در وبسایت مشهور قنطره که تحولات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی کشورهای اسلامی را به زبانهای آلمانی و - انگلیسی و عربی منتشر می کند در مطلبی با موضوع "وحشت حکومت از روحانی سنتی" آمده است: "موضوع متمایل به سنت اما سیاسی آیت الله بروجردی، نشان می دهد که پیوستگی و اتحاد روحانیون در ایران بطور فزاینده ای شکننده شده... با توجه به اینکه آیت الله ها در ایران بنیان جمهوری اسلامی در سال 1979م را بر مبنای اصل ولایت فقیه نهادند دیدگاه روحانیون حامی جدائی دین از سیاست را ناخوشایند می دانند، این اولین باری نیست که حکومت روحانیون منتقد و سنتی را تحت پیگرد قرار می دهد، به عنوان نمونه آیت الله العظمی منتظری

کسی که آیت الله خمینی او را قائم مقام خویش قرار داد در بازداشت خانگی به سر می برد... آیت الله بروجردی می گوید مردم می خواهند مجاز باشند که خدای خویش را بدون مسائل سیاسی عبادت و پرستش کنند، حمایت های او از این دیدگاه اسلام غیر سیاسی، باعث شد حکومتی ها او را به مصداقی از محاربه متهم کنند ("The State Fears the Traditional Clergy" با تیتزر، en.qantara.de).

طوماری با صدها هزار امضا در حمایت از آیت الله بروجردی

یکی از نهادهای فعال بین المللی در دفاع از حقوق بشر، طومار و پتیشنی برای حمایت و آزادی آیت الله بروجردی برپا کرد که در آن از رهبر ایران درخواست شده بود ایشان را بی قید و شرط آزاد کند؛ در آن همچنین از دبیرکل سازمان ملل و شورای حقوق بشر نیز تقاضای مساعدت در این خصوص شده بود؛ صدها هزار نفر نیز آنرا امضا کردند؛ تعدادی از این امضاها با سخنرانی خانم نازنین افشین جم فعال سرشناس حقوق بشر در کانادا در تظاهرات ضد احمدی نژاد در مقابل ساختمان سازمان ملل در نیویورک گرد آوری شد.

آقای دوک نویسنده و فعال سرشناس حقوق بشر در امریکا بیانیه ای برای اطلاع رسانی پیرامون این پتیشن منتشر کرد؛ او می نویسد: "متأسفانه جهان غرب تصویر منفی از مردم مسلمان دارد، اغلب امریکائی ها و اروپائی ها تصور می کنند اسلام یک دین افراطی و پایمال کننده حقوق بشر است؛ اما با این وجود شنیده می شود که اسلام دین صلح است و افراط گراهای اسلامی که در ایران و دیگر کشورها دیده می شوند و قوانین این شریعت را اجرا می کنند تصویر درست و واقعی از باورهای اسلامی ارائه نمی دهند.

ممکن است سؤال کنید: کجایند این رهبران مسلمان صلح طلب؟ چرا ما درباره آنها چیزی نمی شنویم؟ آیا واقعا آنها وجود دارند؟ آری، آنها وجود دارند، یک نمونه از چنین رهبرانی آیت الله سید حسین کاظمینی بروجردی است که اکنون در ایران زندانی است.

ایشان از آزادی بیان و آزادی فعالیت های دینی در ایران حمایت می کند، او عقیده دارد که دولت نباید دین مردم را در کنترل خود داشته باشد، او می گوید سرکوبی که در ایران تحت نام قوانین دینی وجود دارد اسلام واقعی و صحیح نمی باشد... او می گوید اسلام واقعی دین اعتدال و مدارا و رحمت و مهربانی است ولی رژیم جمهوری اسلامی متضاد با آن می باشد... همه کاری که او انجام داد حمایت از حق جدانپذیر خصوصی بودن باورهای دینی و آزادی بیان بود، به این دلیل او بازداشت و زندانی و شکنجه شد". (وبسایت ایرانیان

"The Tragic Story of Ayatollah Boroujerdi" دسامبر 2008، با تیتزر 15، <http://iranian.com>)

درخواست ده ها چهره سیاسی و حقوق بشری از خامنه ای

47 تن از چهره های سرشناس سیاسی و فعالین حقوق بشر با امضای بیانیه ای که در تاریخ جمعه ۷ اکتبر ۲۰۱۱ منتشر شد خواستار توضیحات خامنه ای درباره علت بازداشت و شکنجه آیت الله بروجردی شدند؛ در این بیانیه از آقای بروجردی به عنوان "زندانی عقیدتی سکولار" نام برده شده؛ امضا کنندگان ضمن تقریر گزارشی از وضعیت بحرانی این زندانی آزادیخواه از کلیه سازمان های حامی حقوق بشر به ویژه دیده بان حقوق بشر، عفو بین الملل، پارلمان های اروپا و سایر کشورها، و همچنین سازمان ملل متحد درخواست نموده اند تا بیانیه های جداگانه ای در راستای وادار کردن حکومت ایران به آزاد ساختن آقای کاظمینی بروجردی و همه زندانیان عقیدتی و سیاسی انتشار دهند.

در این متن آمده: "آقای کاظمینی بروجردی به دلیل دفاع از جدائی دین از حکومت در ایران و حمایت از برقراری صلح در خاورمیانه و از همه مهم تر فراخواندن مقامات ایران در پایبند بودن به تعهدات بین المللی، با گذشت بیش از 1825 روز متوالی، همچنان در حبس به سر می برد. او در تاریخ 8 اکتبر 2006 به شیوه بیرحمانه ای توسط نیروهای امنیتی و یگان ویژه در منزلش سرکوب و دستگیر شد. اعضای خانواده و صدها تن از هوادارانش که به عنوان سپر انسانی از او حمایت می کردند نیز همراه با او بازداشت گردیدند. (وبسایت عصر (مهر 1390)، به نقل از خبرگزاری هرانا 16، www.asre-nou.net)، نو

همچنین تاکید شده: "آیت الله خامنه ای به عنوان رهبر حکومت و مسوول اصلی دادگاه ویژه روحانیت، وظیفه اخلاقی، قضائی و قانونی دارد که در مورد دلایل ادامه بازداشت آقای بروجردی توضیح دهد و یا وی را آزاد

(نماید.) (منبع قبلی)

گفتنی است در روزنامه مشهور گاردین نیز، ضمن درج پاراگراف فوق و انتشار گزارشی از بیانیه مذکور، آمده است: "از رهبر حکومت اسلامی ایران، آیت اله علی خامنه ای، خواسته شده است که در مورد ادامه بازداشت کاظمینی بروجردی توضیح مکتوب ارائه دهد و یا این که او را آزاد نماید... اتهامات وی ریشه در مخالفت صریح او با آیت الله علی خامنه ای رهبر حکومت اسلامی و دخالت روحانیون مذهبی در حکومت دارد. بروجردی به عنوان یک روحانی دگراندیش، بارها حکومت علما یا ولایت فقیه را غیر مشروع دانسته و رژیم تهران را «دیکتاتوری مذهبی» توصیف کرده است... این اندیشمند که در حال حاضر در زندان اوین تهران در بند ویژه روحانیون مخالف رژیم حبس شده است، ابتدا به مرگ محکوم شده بود که در دادگاه تجدید نظر حکم او به 11 سال زندان کاهش یافت. او با اتهاماتی همچون توهین به رهبر حکومت، تبلیغ علیه نظام و حتی محاربه با خدا متهم شده بود که این جرم بر اساس قوانین ایران حکم مرگ را در پی دارد." (گاردین

(اکتبر 2011 م، ترجمه از بام آزادی 10، www.guardian.co.uk)

در بخش پایانی بیانیه مذکور آمده است: "دشمنی حکومت با آقای کاظمینی بروجردی از 20 سال پیش آغاز شد، هنگامی که وی حمایت آشکار خود را از اعلامیه جهانی حقوق بشر اعلام کرد و به سوء استفاده از قوانین مذهبی و مکتبی اعتراض می نمود. وی بنیادگرایی اسلامی، افراط گرایی و ترور را محکوم کرده و با انکار یهودستیزی، تعصبات دینی و دفاع از آزادی مذهبی، اجتماع پیروان ادیان مختلف اعم از شیعیان، سنی ها، یهودیان، مسیحیان، زرتشتیان و بهاییان را در قالب مراسم های نیایش رهبری می نمود. ایشان خواستار لغو مجازات های اعدام و همچنین مجازات های بیرحمانه و غیر انسانی مانند شکنجه، سنگسار و شلاق گردید. او همچنین مراکز خیریه خدمات اجتماعی برای کمک به فقرا و مساعدت به قربانیان حوادث طبیعی برپا می ساخت و در عین حال کسب هر گونه درآمد شخصی از فعالیت های مذهبی را همواره محکوم می نمود. فراخوان عمومی او با استقبال شمار کثیری از هواداران مواجه گردید به طوری که تا پیش از بازداشت وی، اجتماعات مذهبی مستقلی که برپا کرد از لحاظ ابعاد و تعداد حاضرین بر مراسم های سازمان یافته حکومتی برتری یافت." (عصر نو، منبع قبلی).

نام امضا کنندگان به ترتیب حروف الفبا:

ویکتوریا آزاد، عضو سازمان عفو بین الملل، سوئد؛ 2- نازنین انصاری، روزنامه نگار، انتشارات کیهان - 1 لندن؛ 3- پوتکین آذر مهر، فعال سکولار دموکراتیک، لندن؛ 4- دکتر امیر فرشاد ابراهیمی، دکترای حقوق بشر و ژورنالیست، آلمان؛ 5- جمشید انور، مدیر سابق کمیساری عالی پناهندگان سازمان ملل متحد، سوییس؛ 6- سانیا آمریکا، MIT، آواز پور، عضو سازمان عفو بین الملل، آمریکا؛ 7- شهریار آهی، استاد علوم اجتماعی دانشگاه 8- دکتر حسین باقر زاده، نویسنده و فعال حقوق بشر، استاد سابق دانشگاه تهران؛ 9- دکتر نسرین بصیری، فعال حقوق بشر، وبلاگ نویس؛ 10- بنفشه پورزند، فعال حقوق بشر، دختر زندانی سیاسی مرحوم سیامک پورزند، آمریکا؛ 11- دکتر بهیه جیلانی، دکترای جامعه شناس، فعال سیاسی، فرانسه؛ 12- دکتر مهرداد حریری، دکترای بهداشت در دانشگاه تورنتو، کانادا؛ 13- آرام حسامی، پرفسور علوم سیاسی و فلسفه در کالج مونتگمری مریلند، رئیس انجمن سکولارهای سیز در واشینگتن، آمریکا؛ 14- شاهو حسینی، فعال سیاسی و سخنگوی حزب دموکرات کردستان؛ 15- مهدی حویزی، فعال حقوق بشر، کانادا؛ 16- عباس خرسندی، فعال سیاسی و زندانی سیاسی سابق [استاد اسبق اقتصاد در دانشگاه های ایران]؛ 17- تحریره دانش، پژوهشگر مستقل حقوق بشر؛ 18- دکتر عبدالستار دوشوکی، مرکز مطالعات بلوچستان، انگلستان؛ 19- درویش رنجبر، معاون سابق سفیر جمهوری اسلامی، آمریکا؛ 20- حسن زارع زاده اردشیر، سخنگوی کمیته دفاع از زندانیان سیاسی، کانادا؛ 21- ماندانا زند کریمی، رئیس سازمان اتحاد زنان ایرانی، فعال حقوق بشر ایران، آمریکا؛ 22- مهندس حسن شریعتمداری، دبیر حزب کل اتحاد جمهوری خواهان ایران، آلمان؛ 23- فرد صابری، رئیس انجمن مهاجران لیبرال استکهلم، سوئد؛ 24- دکتر رویا طلوعی، فعال حقوق بشر و زندانی سیاسی سابق، آمریکا؛ 25- اکبر عطری، فعال طرفدار دموکراسی و حقوق بشر در ایران، عضو تشکل دانشجویان ایرانی برای دموکراسی و حقوق بشر، آمریکا؛ 26- مهوش علاسوندی بختیاری، مادر جوانان اعدام شده محمد و عبدالله فتاحی، عضو کمپین علیه اعدام در ایران؛ 27- حسین علیزاده، معاون سفیر سابق سفارت جمهوری اسلامی در هلند، هلند.

فنلاند؛ 28- دکتر تامار عیلام گیندین، ایران شناس، دانشگاه عبری اورشلیم، کالج اورانیوم، اسرائیل؛ 29- دکتر S.O.S. IRAN38-30 ایمان فروتن، عضو هیات امنای و سخنگوی نهاد مردمی، عضو هیات امنای و سخنگوی پروفسور بیژن کریمی، عضو هیئیت امنای نهاد مردمی، دانشگاه نیوهون، آمریکا؛ 31- روحی کاشفی، نویسنده؛ 32- رویا کاشفی، رئیس کمیته حقوق (ICAVI) و فعال حقوق بشر، ائتلاف بین المللی بر علیه خشونت در ایران بشر در انجمن پژوهشگران ایرانی؛ 33- رکسانا گنجی، فعال سیاسی؛ 34- مارلنا گنز الز، فعال حقوق بشر، آمریکا؛ 35- دکتر حسین لاجوردی، رئیس انجمن پژوهشگران ایران پاریس، فرانسه؛ 36- داریوش مجلسی، فعال سیاسی؛ 37- ناصر محمدی، روزنامه نگار، معاون سردبیر کیهان لندن، انگلستان؛ 38- پروانه مرادی، فعال حقوق بشر؛ 39- دکتر رضا مریدی، عضو پارلمان کانادا، معاون پارلمان کانادا در وزارت تحقیقات و نوآوری، کانادا؛ 40- محمد ملوان، کارشناس ارشد اقتصاد بین الملل و تجارت دانشگاه گرینویچ، انگلستان؛ 41- شکوه میرزادگی، نویسنده و کوشنده فرهنگی، آمریکا؛ 42- اسفندیار منفرد زاده، آهنگساز، نوازنده و کارگردان، آمریکا؛ 43- بهار نارنجی، وکیل بین الملل دانشگاه وست مینسترلندن و دانشگاه نانت فرانسه، انگلستان؛ 44- دکتر حسن نایب هاشم، فعال حقوق بشر، اتریش؛ 45- دکتر علیرضا نوریزاده، پژوهشگر و مدیر مرکز مطالعات ایران و اعراب در لندن، انگلستان؛ 46- رامین نیکو، فعال سیاسی؛ 47- ربکا ویتنوسکی، روزنامه نگار و وبلاگ نویس، پژوهشگر مستقل مطالعات خاورمیانه (منبع قبلی).

بی توجهی مسئولین رژیم به گزارش ها و درخواست های نهادهای حقوق بشری

الف) دیده بان حقوق بشر سازمان ملل متحد

این نهاد بارها در بیانیه ها و گزارش های خود نسبت به بی مسئولیتی مقامهای ایرانی در خصوص زندانیان - عقیدتی سیاسی اعتراض کرده است؛ در بیانیه 28 نوامبر 2011 که در وبسایت رسمی آن

منتشر شده با موضوع "روحانی منتقد صریح اللهجه، در معرض خطر جدی قرار (<http://www.hrw.org>) دارد" خطاب به مسئولین نظام آمده است:

"مقامات ایرانی باید اطمینان حاصل کنند تا تهدیدها و اقدامات تعرض آمیز علیه جان آیت الله حسین کاظمینی بروجردی مورد بررسی سریع و کامل قرار گیرند... ما نگرانی جدی در مورد ایمنی و سلامت بروجردی داریم. به نظر می آید که مقامات علاوه بر محروم ساختن بروجردی از دسترسی به مراقبت های پزشکی و با عدم حمایت از او در مقابل تهدیدات و تعرضات، با جان او بازی می کنند... [بروجردی] زندان خود را به جرم اتهاماتی که هرگز عمومی نشد سپری می کند. اعضای خانواده و پیروان او حداقل دو حادثه را تا کنون گزارش داده اند که همبندان بروجردی به او حمله کرده و یا حیات او مورد تهدید جدی قرار گرفته است... بروجردی یکی از منتقدان صریح نظام جمهوری اسلامی و مفهوم ولایت فقیه، یا زعامت فقهای دینی بوده است که تجلی خود را در حکومت تحت رهبری یک فقیه شیعه می یابد. مقامات همواره بروجردی را از دسترسی به وکیل مورد انتخاب او محروم کرده اند، از جمله در جریان محاکمه او در سال 2007 در دادگاه ویژه روحانیت که در پشت درهای بسته صورت گرفت."

در این بیانیه همچنین ضمن اعلام این مسئله که "مقام های ایرانی تاکنون از ارائه هرگونه معلومات عمومی راجع به محاکمه و مجازات بروجردی خودداری کرده اند." آمده است: "مقامات همواره مانع ملاقات منظم بروجردی شده و بارها اعضای خانواده و پیروان او را مورد اذیت و آزار قرار داده، اموال آنان را مصادره و آنان را بازداشت و زندانی کرده اند..."

دیده بان حقوق بشر در اعلامیه ای که قبلا دستگیری بروجردی را مورد انتقاد قرار داده بود، از دولت ایران خواسته بود تا به بروجردی اجازه دسترسی به مراقبت های پزشکی لازم را بدهد. "همچنین یاد آور شده است: "قوانین بین المللی و نیز قوانین ایران مسئولین زندان را ملزم می سازد تا مراقبت های لازم پزشکی را برای زندانیان فراهم کنند... در طول چند سال گذشته، زندانیان سیاسی دیگر در نتیجه بدرفتاری، شکنجه و بی توجهی های پزشکی جان باخته اند. مقامات ایرانی مسئول قتل بروجردی خواهند بود اگر بروجردی مورد حمله قرار بگیرد و یا وضعیت سلامت او در نتیجه عدم دسترسی وی به مراقبت های پزشکی رو به وخامت

بگذارد."

دیده بان حقوق بشر در بیانیه دیگری پیرامون وضعیت آیت الله کاظمینی بروجردی، محمد صدیق کبودوند - روزنامه نگار سرشناس، و عماد باقی مدافع برجسته حقوق بشر، که در وبسایت آن نهاد (منبع قبلی) به تاریخ خرداد 1387) منتشر شده بر بی مسئولیتی مقامهای ایرانی نسبت به وضع زندانیان (June 5, 2008) سیاسی تاکید کرده است؛ خانم سارا لی ویتسون مدیر خاورمیانه و شمال آفریقا در این نهاد گفت: "این بسیار ظالمانه است که سلامت این اشخاص بدون هیچ دلیل روشنی به مخاطره انداخته شده است... مقام های ایران تاکنون مدرکی درباره علت زندانی شدن آنها ارائه نکرده اند، و اکنون از ارائه مراقبت های پزشکی به آنها خودداری می کنند"

ایشان همچنین افزود که دادگاه ویژه روحانیت بروجردی را به اتهام های نامعلومی بطور غیر علنی محکوم کرد، او از تفسیری از اسلام حمایت می کند که بدنبال جدائی دین از سیاست است. بنظر می رسد که مسئولین او را به خاطر دیدگاه های انتقادی نسبت شکل فعلی حکومت ایران هدف قرار داده اند. بروجردی در طی دوران حبس به وکیل و یا پزشک منتخب خود دسترسی نداشته است. ویتسون همچنین گفت: "مسئولین ایرانی مسئول سلامت این زندانیان هستند."

ب) سازمان عفو بین الملل

این نهاد معتبر مدافع حقوق بشر با صدور بیانیه های متعددی که در وبسایت رسمی آن در دسترس است از مقام های مسئول ایرانی تقاضا کرد به وضعیت آیت الله بروجردی رسیدگی کنند؛ در این (amnesty.org) بیانیه ها نیز مانند دیده بان حقوق بشر، نام و جایگاه مقام های بلند پایه نظام با احترام کامل درج شده و همچنین به منظور اطمینان از ارسال به موقع نامه ها به مسئولین ایرانی، آدرس پستی، شماره تلفن و ایمیل دفاتر مذکور در هر بیانیه درج شده؛ چند مورد از این بیانیه ها و گزارشها عبارتند از

تقاضا به: آیت الله سید علی: PUBLIC AI Index: MDE 13/114/2006؛ September 2006 بیانیه 29 - خامنه ای، رهبر جمهوری اسلامی؛ غلام حسین محسنی اژه ای وزیر اطلاعات؛ محمود احدی نژاد، رئیس جمهور؛ غلام علی حداد عادل؛ رئیس مجلس

تقاضا به: رهبر جمهوری اسلامی، آیت الله سید علی خامنه ای؛ MDE: بیانیه 14 می 2009؛ 13/045/2009 - رئیس قوه قضائیه، آیت الله محمود هاشمی شاهرودی؛ رئیس روابط عمومی قوه قضائیه، اردشیر صدیق؛ همچنین رونوشت به: وزیر بهداشت و درمان و آموزش پزشکی؛ رئیس مرکز حقوق بشر ایران، محمد جواد لاریجانی

تقاضا: URGENT ACTION UA: 78/14 Index: MDE 13/016/2014 Iran ; 2 April 2014 بیانیه - به: آیت الله سید علی خامنه ای، رهبر جمهوری اسلامی؛ آیت الله صادق لاریجانی، رئیس قوه قضائیه؛ همچنین رونوشت به: آقای حسن روحانی، رئیس جمهور

سال 2009 با عنوان "آیت الله بروجردی زندانی وجدانی" (www.amnestyusa.org) در بیانیه شاخه امریکا - آمده است که ایشان به خاطر مطرح کردن عقاید مذهبی صلح طلبانه به همراه صدها نفر از پیروانش دستگیر و زندانی شد؛ نوه 6 ماهه و مادر سالخورده ایشان نیز در میان آنها بودند؛ در روزنامه کیهان به تاریخ 10 اکتبر 2006 خبری درباره بروجردی منتشر شد مبنی بر اینکه او مورد حمایت سرویس های اطلاعاتی امریکا و اسرائیل و انگلیس است تا در ایران اختلافات قومی و مذهبی به راه اندازد و اشاره شد به اینکه وی قبل از بازداشت با رادیو فردا و بی بی سی مصاحبه کرد؛ در 13 مارس 2007 برنامه ای بر ضد وی در تلویزیون ملی ایران پخش شد تحت عنوان اعترافات مدعیان دروغین؛ بروجردی به ارتکاب بیش از 30 جرم متهم است، از جمله محاربه، اقدام علیه امنیت ملی، نا مشروع خواندن ولایت فقیه، استفاده از واژه دیکتاتوری دینی به جای جمهوری اسلامی، ارتباط با ضد انقلابیون و جاسوسی

- در یکی از بیانیه های سال 2007 نهاد فوق آمده است: "مادر ۸۰ ساله وی از جمله دستگیر شدگان بود که با بدرفتارهای مسئولان در زندان مواجه شد. آیت الله بروجردی از زمان دستگیری تا کنون چندین بار مورد شکنجه و بدرفتاری قرار گرفته است. گفته می شود آیت الله بروجردی در زندان مرتباً مورد ضربات شدید قرار گرفته، به دیوار کوبیده شده و هنگام خواب به رویش آب یخ می ریخته اند.

در ۲۰ جولای، نامه ای با عنوان توبه نامه و طلب عفو از مقام رهبری ایران مشتمل بر اعترافات آیت الله بروجردی و اظهار ندامت از اقداماتش که گمان می رفت از جانب وی نوشته شده در رسانه های ایران اعلام شد. پس از چندی آیت الله بروجردی نوشتن چنین نامه ای را تکذیب کرد و آن را به مأموران وزارت اطلاعات رژیم نسبت داد... [ایشان] از سال ۱۹۹۴ مکرراً از سوی دادگاه ویژه روحانیت احضار می شده و نیز در زندان اوین و سایر زندانهای رژیم تحت بازداشت بوده است. تشدید بیماریهای قلبی و کلیوی ایشان از نتایج شکنجه هائی است که در زندان نسبت به ایشان صورت گرفته است." (ترجمه از www.iranrights.org).

پایان.